

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234079

UNIVERSAL
LIBRARY

ف =
 ۵۲۳۵ /
 —————
 رت - اک
 ۱

سوانتم - =

للمعة نظر العجايب

دفتر ایل

اکبر نامه

تصنیف

دلامه بنامه شیخ ابوالفضل دلامی بن شیخ مبارک ناکوری

بالتصحیح

جناب - فضیلت آف - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادنده بدائع معانی
و عنایات بیان - داغنه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمت‌های طبیعی و عملی

مولوی آغا احمد علی

جناب - فضائل آداب - نور حدیقه حکمت و دانشوری - نور حدیقه صنعت و هنر پروری - عرائس انکار افکار ضلالت را
غنازه پیری - مجالس انوار انظار دقیقه را جلوه آری - مرکز دایره فصاحت و بلاغت - ترویج
باسره بداعت و براعت - من له ذوق سلیم - و علیع مستقیم

المولوی عبدالرحیم

مدرسین مدرسه عالیہ کنگہ

از طرف اشیاتک سوسپتی بنگالہ

در مطبع

مظہر العجائب المعروف بہ اردو کئیڈ پریس واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۷۷ ع از طبع بجامہ نو برآمد

فهرست دفتراول از اکبرنامه

(اذکار)	(صفحات)	(اذکار)	(صفحات)
ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی	۱۱	حضرت شاهنشاهی	۴۸
که پیش از ولادت با سعادت حضرت	۱۱	حضرت شاهنشاهی	۵۲
شاهنشاهی ظهور یافته	۱۷	شیخ علیه السلام	۵۳
ذکر طلوع نیر اعظم و سطوع معد اکبر	۲۳	انوش	۵۴
از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت	۲۳	قیدان	۵۵
شاهنشاهی ظل الهی	۲۷	مهلائیل	۵۶
ذکر صورت زائچہ مسعود که در وقت	۳۱	یرث	۵۷
ولادت اشرف بموجب ارتفاع امطرلاب	۳۱	اخفوخ	۵۹
یونانی ثبت یافته بود	۳۶	متوشلخ	۶۰
تصویر زائچہ طالع آسمان پیرای حضرت	۴۰	لمک	۶۱
شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز	۴۱	نوح	۶۲
اختر شناسان هندوستان	۴۱	ترک	۶۳
ذکر زائچہ سعادت ارقام که علامه الزمانی	۴۱	النجه خان	۶۴
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی	۴۱	دیسپ باتوی	۶۵
استخراج نموده	۴۱	کیموک خان	۶۶
شرح احکام این زائچہ بدیعہ که هیکل	۴۱	النجه خان	۶۷
بازوی انجم و افلاک و تعوید تارک	۴۱	مغل خان	۶۸
قرون و ادوار امت	۴۱	قرا خان	۶۹
صورت زائچہ اقدس منقول از خط مولانا	۴۱	اغورخان	۷۰
الیاس اردبیلی موافق زنج ایلخانی	۴۱	کن خان	۷۱
بیان حکمت در اختلاف میان حکمای	۴۱	آمی خان	۷۲
یونان و پنجمان هندوستان در طالع مسعود	۴۱	یلدیز خان	۷۳
حضرت شاهنشاهی	۴۱	منگلی خان	۷۴
تصویر اسمعی گرامی دایمهای سعادت پیرای	۴۱	تنگیز خان	۷۵
و قوایل روحانی قوالب حضرت	۴۱	ایلخان	۷۶
شاهنشاهی	۴۱		
بعضی از تواریخ بدیعہ ولادت	۴۱		
مقابله پیرای حضرت شاهنشاهی	۴۱		
شکر گذاری موافق این شکرنامه ابوالفضل	۴۱		

کدنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی	۱۰۱	قبان — — — — — ایضا
و گرفتن حضرت جهانبانی یورش	۱۰۲	تیمورشا — — — — — ۹۳
شرق رویه بر دماغ اخلاص خود — — — — —	۱۰۳	مذکلی خواجه — — — — — ایضا
ذکر بعض از سوانح این مال معات اتصال	۱۰۴	یلدوز خان — — — — — ایضا
و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت	۱۰۵	جوینده بهادر — — — — — ۹۴
جهانبانی بحضرت گیتی ستانی	۱۰۶	حضرت عصمت قباب قدسی نقاب
مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی	۱۰۷	آلغوا — — — — — ایضا
فردوس مکانی برانا سانکا و رایات فتح	۱۰۸	بوزجیر قآن — — — — — ۹۵
افراختن — — — — —	۱۰۹	برقا خان — — — — — ایضا
رخصت حضرت جهانبانی بگبل و بدخشان	۱۱۰	دوتمین خان — — — — — ایضا
و نهضت موکب جهان نور حضرت	۱۱۱	فایدو خان — — — — — ایضا
گیتی ستانی بمسقطر خلافت — — — — —	۱۱۲	بایسنغرخان — — — — — ۹۶
حضرت جهانبانی جنت آشیانی	۱۱۳	تومنه خان — — — — — ایضا
نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی	۱۱۴	قاچوای بهادر — — — — — ایضا
ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب	۱۱۵	ایرن سچی برلاس — — — — — ۹۷
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	۱۱۶	موغو چنچن — — — — — ایضا
جنت آشیانی بتسخیر بدکاله و تسخیر	۱۱۷	قراقرم رنوزان — — — — — ۹۸
عزیمت و مراجعت بمسقطر خلافت — — — — —	۱۱۸	انجیل فوینان — — — — — ۹۹
ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی	۱۱۹	امیر ایلنگر خان — — — — — ایضا
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر	۱۲۰	امیر برنل — — — — — ۱۰۰
و فتح آن ممالک — — — — —	۱۲۱	امیر طراغای — — — — — ایضا
گذاشدن میرزا عسکری کپرات را بتخیال	۱۲۲	صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا
نامد — — — — —	۱۲۳	والدین امیر تیمور گورکان — — — — — ایضا
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	۱۲۴	جلال الدین میرانشاه — — — — — ۱۰۱
جنت آشیانی به تسخیر بدکاله و فتح آن	۱۲۵	سلطان محمد میرزا — — — — — ۱۰۲
ممالک و مراجعت بمسقطر خلافت و نتیجه	۱۲۶	سلطان ابوسعید میرزا — — — — — ایضا
درین میان روی نمود — — — — —	۱۲۷	صمر شیخ میرزا — — — — — ۱۰۳
ذکر احوال شیر خان — — — — —	۱۲۸	حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
گرفتن شیر خان قلعه رهناس را — — — — —	۱۲۹	ظاهر الدین محمد بلور پادشاه غازی
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی	۱۳۰	صبارنه حضرت گیتی ستانی فردوس
جنت آشیانی از در خلافت آگره بمکان	۱۳۱	مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب
ممالک شریفه بدوح نند شیر خان	۱۳۲	صغوف نبرد — — — — — ۱۰۴

و مراجعت بعد از محاربت و موافق
عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۹۲
رسیدن نوید ولادت معهود حضرت
شاهنشاهی بحضرت جهانبانی جنیت
آشیانی و تنمۀ سخن — — — ۱۸۳
ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی
که عنوان کرامات بر دیباجۀ مقامات
تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶
توجه موبک حضرت جهانبانی جنیت
آشیانی بقندهار و از انحدود سفر حجاز
گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸
ذکر مجمله از احوال خسروان مآل شیرخان
ذکر مجمله از احوال میرزا حیدر — ۱۹۱
ذکر مجمله از احوال میرزا کامران — ۱۹۹
نهیضت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه
درین سفر روی نمود — — — ۲۰۲
فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان — ۲۰۶
مراجعت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهی از قندهار بکابل — — ۲۲۴
غلبۀ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن
با ابراهیم میرزا و بدستگیری بخت
نقارۀ اقبال نواختن — — — ۲۲۹
وهول موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعه بسمت
رسیدن موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی بقندهار و محاصره کردن
و فتح نمودن — — — — ۲۲۸
نهیضت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی از قندهار بدشخیر کابل
و فتح آن ممالک — — — — ۲۳۸

آرایش جشن دولت پیرای خفته هو
حضرت شاهنشاهی و آئین بعثت بآئین
اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال
بوسدان دولت — — — — ۲۵۹
نهیضت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی بدشخیر بدخشان و فتح
آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰
انگیزختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل ۲۵۵
نهیضت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی از بدخشان بکابل
و محاصره آن — — — — ۲۶۰
ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی
و فتح کابل — — — — ۲۶۵
مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی
و دیگر وقایع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰
نهیضت موبک جهانگشای حضرت
جهانبانی جنیت آشیانی بدخشان
و بفتح و فیروزی رجوع بکابل — — ۲۷۳
نهیضت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی از کابل بدیلم و رجوع عالی
از بے اتفاقی میرزا کامران و نفاق
امرا بکابل — — — — ۲۸۵
نهیضت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا
کامران و دیگر وقایع عبرت افزای — ۲۹۴
معارفت موبک مقدس حضرت جهانبانی
جنیت آشیانی از بدخشان و محاربه
با میرزا کامران و فرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲
اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت
شاهنشاهی و نگارن نمودن دوربینان
بساط آگاهی — — — — ۳۰۹

بدولت و اقبال — — — — — ۳۳۲
مجمیع از سوانح و حوادث هندوستان که
در ایام هرج و مرج روی نمود — — — — — ۳۳۴
احوال هیمو — — — — — ۳۳۶
بوزش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن
بهیامن دولت روز افزون شاهنشاهی — — — — — ۳۴۰
ظهور کرامت علیار بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال — — — — — ۳۴۷
نہضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی
بصوب پنجاب بهوجب امر عالی حضرت
جهانبانی جنت اشیانی — — — — — ۳۵۵
ذکر تدمہ احوال معادت منزل حضرت
جهانبانی جنت اشیانی و شرح بعضی
از جلائی مختصرات و قوانین آنحضرت ۳۵۶
پرتوانداختن سفر عالم تقدس بومرات
باطن حضرت جهانبانی جنت اشیانی
و معارف شدن بآن عالم — — — — — ۳۶۲
سوانح درات افزای حضرت شاهنشاهی
از هنگام توجہ بصوب پنجاب تا وقت
جلوس مقدس — — — — — ۳۶۶

توجہ مرکب مقدس حضرت جهانبانی
باطنای نایب فتنہ میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
نہضت مرکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت اشیانی بتسکین شورش میرزا کامران
بار دیگر و شہادت میرزا ہندال — — — — — ۳۱۱
اختصاص ولایت فزین بحضرت
شاهنشاهی و ارتفاع منزلت بعضی
مسئدان دولت بخدمت والا — — — — — ۳۱۵
عزیمت حضرت جهانبانی جنت اشیانی
از بہسود بر سر قبائل افغانان کہ کمیگاہ
فتنہ میرزا کامران بود و فرار او بہندوستان ۳۱۹
توجہ حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن
سرزمین را بفزول اجلال ارتفاع آسمانی
بتخشیدن — — — — — ۳۲۱
نہضت مرکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت اشیانی بہ بنگش و تادیب
گروہ کُشان و لوی عزیمت انراختن
بہندوستان و بدست آوردن میرزا کامران
و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — — — — ۳۲۳
توجہ مرکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت اشیانی بقندھار و مراجعت



بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثناء ایثار مجددی که ذاتش را برد؟ غیبت پسندید - و صفاتش را برد؟ شهادت پوشانید - آسمان با آن علو شان اسفلین زینده است از تصور خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پاره است از صفت صفتش - زمان با دے ست از چمن قدرتش - جهان منظرے ست از گلشن حکمتش •

• برون ذاتش از علم گردید • فزون وصفش از شرح افلاکیان •
• بآن کی رسد فکر نوع بشر • که قاصر ز درکش عقول عشر •
و بپایان صوابت نثار شایع که وجودش ذائق است در احمیت از همگی مهمات جهان و نورش سابق است در اقدامیت از حایر انوار زمین و زمان - نفس قدش خورے ست در سمای رسالت و پیغمبری - ذات با کمالش درے ست بر تاج هدایت و رهبری •
• • • • •
• نبی که شاه دوعالم هم اوست • صفتی که بادی و خاتم هم اوست •
• کریم که دین است انعام او • یتیمی که نسیج است از نام او •
و نفائس درو و شرائف سلام بر آل و اصحاب کرام که ستارگان اند از آسمان هدایت و رطب چیدن اند از نخلستان ولایت •
• • • • •

• شمع که دین خانه روشن ازان • جهان روشنی یافت از نور شان •
• چه بودند گنج معانی همه • بر از گوهر و اعل دینی همه •
اما بعد بر ضامین دانش مظاهر مستبصران کارخانه ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعم الهی را] که بر نوع بنی آدم از مبدأ فیاض افزوده شده است) پایانی نیست - و پیداست که شکر یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقت بشری بیرون [اما نعمت نطق را] که افاده و استفاد و اناضه و استفادہ بآن منوط و مربوط است (پایه بالغ ساخت - چه همین نطق است که بواسطه آن جبریل امین پیغمبران را از تشریف رحي از جانب کبریا مشرف فرموده اند (اگرچه آن نوع دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطه آن پیغمبران بپدره روان بادی غرایب را بشعرا و هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطه آن ارسطاطالیس لوی حکمت بر عرصه جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطه آن غلاطون و والیس آذانه دانش بگوش عالمیان

انداخته - همین نطق است که بواسطه آن فردوسی و نظامی اندیل یکتائی را بلای دانش گذارها
 بدراسته - و همین نطق است که بواسطه آن ابوالفضل علامی اظهار جوهر حقیقت و کاردانی کرده
 باتکای خود مسجد وزارت اکبر را آرامده - چه اکبر به سکندریه - و چه علامی به ارسطو
 الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگی فرمان روایان هندوستان در داد بخشی و عدالت گستری
 گوی سبقت ربود - و صیت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راههای دور و دراز
 انصای ممالک شرق و غرب پیمود - اما این همه لوی ابدال بر انراختن و کوس اجال نواختن
 بیشتر از مغز معامله درباختن و عذاب بسوی تدبیر مایب نافتن علامی نباشی بود • بیت •
 • نه اکبر بر سر بر سلطنت نهاد • که علامی بکشمش مملکت راند •

و سخن نفس الامری آنکه اکبر بذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شمار بود
 معامله فہمی و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود • • نظامی •
 • وزیر چنین شهریار چنان • جهان چون نگیرد قرار چنان •

آمدیم بر سر مدعا - پوشیده نماند که این نسخه نامی و این صیغه گرامی (که از گفتارهای
 دانش معمور است - و هزاران گنجینه های معانی دران مستور) یعنی کذاب اکبر نامه (که
 قطره ایست از دریای عالم ابو الفضل علامه) بارے (بمطبع اقبال مند والا گوهر - منشی نول کشور
 بفرمان صاحب الحکومة و الابانہ - مہاراجہ پٹیل) مطبوع شده بود - اما بسبب اغلاط فاحش
 نامطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعنی معمور از عیوب - بظاہر سنجیدگی داشت
 و بیاطن فابسندیدگی - باز برای ایشینک سوسائتی کلنگه بصوابدید والا جناب معالی القاب
 (صاحب المفاخر البہیہ - و الآثار السنیہ - مجمع المہامد العلیہ العالیہ - منبع المناقب الجلیہ
 الغالیہ - رابع اعلام العلوم العقلیہ و النقلیہ - مآذ مرادق الغنون الاثنیہ و الحکمیہ - قدوة الفضلا
 زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمامہ - خلاصہ ایمان جهان - نقارۃ نوُبناں زمان
 خدواند سجدات رفیعہ - صاحب صفات رفیعہ - در یکتای فاضل و حکم - لعل بے بھای جلال شیم
 شمع معالم دانش و سخن پروری - زیب ده مجالس بینش و هنر گستری - دریای ناپیدا کنار
 دقایق معانی - بحر محیط سخن سنجی و نکته دانی - والا گوهر عالی تبار - جوهر شناس
 معدلت دثار • •

- شاه سرور عالم و لاجه شاهیست دوزبین • ماه منیر فضل و چه ماهست ماه دین •
- دانش بے بدید خدازند و جا گرفت • اما ندید هیچ مقام گزین چنن •
- صدر مدبر جمع کرام است در عطا • فحل فحل بزم هنرهاست بالذقیں •

نورت ولیم کالج - بسیار محو و اثبات از کتب دران راه یافته - تاریخ تمام کتبات دران مذکور نیست
اما بعد سال هفدهم در صفحه (۶۳۲) تاریخ از کاتب مرقوم است - و آن چنین است
در دارالخلافه شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر - سنه ۱۲۰۶ هجری یک هزار و صد و شش
موافق سنه ۳۴ شاه عالم - نورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت *

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورث ولیم کالج - در اغلاط
بدتر از این - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه
۹۴ (همین صورت) از جلوس والا *

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورث ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ
کتابتش نامعلوم *

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی ست - فی الجمله صحیح دارد - تاریخ
کتابتش نامعلوم *

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیادنگ موسیقی کلمه - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش
مرقوم نیست *

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوی کبیر الدین احمد صاحب مالک
مطبع اردو نایب شاعت فیوضه - اغلاط بسیار دارد - نه وبق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین
آورده - بتاریخ غرق ربیع الثانی سنه ۱۲۰۶ چهل و شش جلوس صاحبقرانی اورنگ زیب پادشاه غازی
رامد اکبروف شیخ مصطفی انصاری - حسب اشاره مدیر عطاء اللہ کشمیری تحریر یافت *

(ز) این نسخه مطبوعه سنگی ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه
پیشتر ایمان بدان رفته - تاریخ طبعش بانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری *

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانه دهلی - اگرچه دفتر اول در صحت
یکسانی دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثبات راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی - اغلاط در بیه بایان - در آخر چنین
مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۴ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازی *

(ی) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانه دهلی
فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - نقط *

• • • التمهید الاثیم - عبد الرحیم *

بسم الله الرحمن الرحيم

اللہ اکبر! این چہ دریا قدیمست ژرف - و شفا قدیمست شگرف کہ حقیقت پذیرانِ دقیقہ رس و روشن ضمیرانِ صمیم نفس کہ باریک بینانِ جد اولِ آفرینش و پرکار گشایانِ اوجہ دانش و بینش اند در ترکیبِ عنصری و یکپہرِ ہولانی نقدے گرانمایہ و گوهرے والا طبع کہ در گاہِ قیمت نگذند - و میزانِ قیاس در نسجد - و بیکالِ گفت در نیاید - و از مقیاسِ اندیشہ بیرون باشد غیر از سخن کہ نسیمِ بسمت منجر است و ہوائے مسموحِ ندامتہ اند - و چرا چہ زمین نباشد کہ مرا انجامِ دارالملکِ معنی ے دستگیری آن امکان نپذیرد و معموریِ خراب آبادِ صورت ے مددگاری آن در اندیشہ نگذرد * مثنوی *

این چہ سخن بود کہ شد آشکار * پردہ بر انداخت ز ہودہ ہزار

نیست درین بزم بسر مستبش * نیست حریفی بزر دستبش

کارگشا اوست درین کارگاہ * صدر نشین اوست درین بارگاہ

ہرچہ در آمد بدلِ اہلِ ہوش * دل بزبانِ گفت و زبان زد بگوش

از درِ دل ہم بدرِ دل رہش * ناطقہ و سامعہ جوانگہش

ماہِ سخن را بر صد گاہِ ہوش * مشرق و مغرب ز زبانت و گوش

چنانچہ بیادِ والی آن بفریدانِ آسمان ندوان رسید بیای ہادی بمای خود در دیدای ناپیدای طبیعت آن دم ندوان زد - آتشی مزاجیست بادنہاد - خاکی طبیعتی امت آبنا - مذبحش آتشکدہ دل - ارج پروازش نہنگاہ ہوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاہش صفحہ خاک - مرتبہ شناسانِ صفوی عرت فراخورِ دید و دریافتِ خود چنانچہ حیف مالِ انجمنِ معنی بل خلف الصدقِ دل دانستند - جوید پرویدانِ دانش آتشکدہ خاطر بل ابوالآبائی ضمیر انگاشتند - خاصہ سخن کہ زیبِ نہرست نسخہ معاصر زینتِ دیدارہ مجموعہ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

جان و تن آردن - هم آغاز را باید مرنواری - و هم انجام را پدیرای دلخواری - هم قافله سالار سخفوران
و هم شهریار سخفوری - چراغ کلبه تاریک نشیمنان - انیس وحدت سرای خلوت گزینان - در افزای باطن
مشغولان کوی خداجویی - مرهم بدن ناسور خسته درزان کنج ناشکیبانی - نوشداروی شوره فوشان اشک
خسرت - مومینان شکسته دلان زاویه خاموشی - رزم آرای دلاوران هنگامه عشق - بزم افروز معشوق مزاحیان
بازگاه اطمینان - تشنه جان در یافت را استسقا بخش - گرسنه دلان بادیه جوانی را جوع افزا -
ارغمانت که خرد پیران بدن دل با همه سراسیمگی شوق و بے آرامی شغف دست فکرت از دامن
عروج کبریا کوتاه داشته تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش درخوده مهر خاموشی
بدست نهاده اند - و بدست دایره انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده در آنچه شایانی آنرا از عطیه خانه
تذخیر نداده اند و شروع نکردند

• شعر •

راه کمال ترا حرف و نقطه یک دشت • عالم علم ترا شهر سخن روستا
بر درت اندیشه را شعله غیرت زند • اطعمه حیرت بر سلیقه چهل از دفا
معنی سپاس ایند چون از احاطه امکان بیدروست - و ستایش خداوند بیهمال از احصای اکوان افزون -

• مثنوی •

حدیث انجا که از بزدان شناسیست • سپاس اندیشی ما ناسپاسیست
تو جرأت بین که همت میزند جوش • که گدین قطره دریا را در آغوش
به بنداری که حرفش در کدایت • که این حرف کتان و ماهتابست
سخن را چند باشی محفل آرای • بدست آویز عجز اینجا بدنه پای
هوا که زمیندار با آسمانیا را بطمعه مذاصبت مفقود - و خاکدانرا با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکاندار
بلا مکانیان چه نسبت خواهد بود - تا حصه من ذره خاک نشین با نسبت آفتاب عالم تاب قدس
چه باشد - محبوس مظلومه اسکان و حدوث را ببادیه بیمائی عرصه وجوب و قدم چه حد و کدام
باز ذره سرگشته بے سرب را در شعشعه نیر جهان افروز بجز هواداری چه بهره - و قطره شبنم را با بحر
زقار و ابر مدار بجز لاف خشکامی چه نصیب - هیهات اگر ذره ازان فروغ بخش انجم هستی گوید
آنچه او را نمیشناسد و او را نمی گوید اما ازو میگوید - و او را میگوید - لیکن تگفای ظلمت را با
ساحت نور چه نهیت - و عدم مطلق را با وجود بحث چه مذاصبت - آفریده هرگاه از آفریننده کلمه یاب
شناسایی نتواند شد تا دم چند در هوای فانی بدائع مکنونات او زند - یا قدم چند در صحرائ

ادراک مخزونات او نهد. اورا در معرض ستایش آفریدگار درآمدن چگونه سزد - باز نایافته را از خلوت سرای سلطان سخن گفتن خود را در مضحکه ادا نمودند - و سخره هنگام عوام ساختن آمد.

• مثنوی •

پای سخن را نه دراز است دست • سنگ سر برده تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان پرور است • چونکه بخوان تو رسد و غم راست

ای برتر از کرسی عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحل عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که پیاداری بر همت ما لازم نکردی - و چون نعمت بی منتها غایت نکردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکر گذاری واجب نفرمودی - چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده یافتم بخود بخود گفتم که اگر توانایی سخن سرایی نداری و باد بیدمانی دمی توانی فرد آزاده مباش - که این طریق چرب زبان تهیدست است که لفظ را بقریب دلگویی بهای معنی فروشد - حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده امکانی واجب شمرند آنست که گوهر شب تاب خرد را که از بخششهای مهدی مدبر قیاضت چراغ روشنایی ساخت در رفت و روپ عرصه باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر نردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین که بر همت در اصلاح خود بزدند - آنگاه در ولاح دیگران کوشش نمایند - و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکرر که در سلسله نظام کون و فساد ازان هم گزیر نیست آورده اند - اگر فرمانرواست اصلاح دیگران را بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی باستانی رسم است - و غرض از سلطانی نگهبانی همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر او امر من آنه الامر اقدام نماید - پس نهائیکه دل خود را از غبار خواهش گرانهای و هشتم سبک و پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بسطایش دادار بیچون و پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد •

چون میان من و دل سخن با نیجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدری خوش شد - خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزر دگی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوبت و محول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل در دین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که صفات کمال او را دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا نعمتهای بی انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابر آن متاع متوذگی حدوث آلود خود را پیش کشد - تا این را از حوصله بشری برتر داند و از پس ماندگان پیشگاه پیاس گذاری باشد - یا آنکه خویش را آرائی خود را نذاخواند - الهی نام نهد - و از تاریکی راه و باریکی مقصود انگار خاطر گردد - و طبع حیل جوی این را غنیمت دانسته از حمد باز ماند - و آغاز در آنچه حیل مال وقت آنرا مقصود و نموده است نماید - بلکه

سرد از حمد آنست که این نفیس سپاس دوعت خود آرای خود فروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سرافکندگی داشته از طاق نظر خود بدین خویش افکند - تا معنی بیچارگی او بصورت نیاز مندی آراسته شود - و ظاهر و باطن او بقرتبی و بی سرمایگی پیوریه گیرد - تا شاید سنگی کنار مقصود را سزد - و بحمد دادار جان آفرین گراید - و چون این مبادی سپاس گذاری در بنگاه بشری فراوان - علی الخصوص در معامله جای این راقم بے اندازه است چرا از حمد ایندی باز مانم - و از شکر سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت مکران و دزدی این خود سرای برآمده خود را آماده سپاس بلنداماس گردانم - از آنجا که مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن ساز را دل رخصت نمیداد - و دل معامله هم از حدیث سر بر نمی آورد - نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگام تقلید بدستکاری حرف و صوت در پیشگاه نذاختن خدای جل جلاله درآمده با مدعاری مستعار و عبارات مبذول خودند کردند - و نه همت سپاس دوعت راضی میشد که مثل دانایان که حوصله دل از جست و جوی او بازداشته لب از گفت و گوی او برند - و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز و انموده خود را از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند - زمانه دراز درین اندیشه ماندن نه مرغورشدن بود - و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دس از روشفانی گشودند - و دل هرزه گرد را گردن آمدن بکمند مقصود بسته آمد - پیام آگهی بگوش توبیخ رسد که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباجه را بحمد آرایش دهی - حال فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان میبودی و سپاس ایندی بتحریر میرود - و نیایش خدای مقصود می آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعات مانع بر کمال حمدیست از دادار پاک که بزبان بیزبانی ادا شده - آگاهان آباد باطن را بدریافت این پذیرای نور مطلق میگرداند - و بسایه بلند پایه حمدیت که بالذات منصب والی بزرگ نهان وجوب وجود امت میرساند - و پنداشت که در عالم عنصر عظیم تر آنری و شریف تر کوهری از وجود گرامی پادشاهان و الشکره که هرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستکاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند - و یقین ده جهان به تن سپردن - و مهم عالم بشخصه گذاشتن جهان معنی درو نهادهست بلکه جان جهان معنی ساختن - خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمایل نسایم بهارمقان معنوی داشته بر سر بر کمر دانی سر بلند باشد - سیما خدیو زمانه که باین دو حالت شکوف از سرچشمه باطن حیران دل و شاداب خاطر شود - خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بنانید ایندی ازین مراتب فراتر شده رنگ آمیز نگارین

خانه معانی و بزم امروز شیدانِ حقانی شده محرمِ خلوتکدهٔ شهود و اندیسِ صفوتسرای وحدت گشته بختِ بیدار بر تختِ اقبال نشیند - و فرمانرواییِ صورت و معنی و عتده گشائیِ ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگِ شاهی - و فرازندهٔ لویِ ظلِّ الهیِ زمانِ مسعودِ ماست که مجموعهٔ نقشبندانِ فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگرانِ ازل و اید است - با چنین اسبابِ فراوانِ حدِ حقیقی که تو داری چگونه درین تکاپو سرگردان ماندی - از شنیدنِ این پیامِ روح پرور صبر و استقامت دیدی - مرهمی که سعادتِ جاوید میسر شد - دیدی امید روشن گشت - عالمِ صورتِ رواج گرفت - ملکِ معنی ابتهاج یافت - دامنِ مقصود بدست افتاد چهرةٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان الله این چه سرپرستِ بدیع که در کتابهای روزگار سیاسِ دادارِ پاک برای زیورِ کذاب سی آرند و در اینجا کتاب را برای نهایِ اینزِ جان آفرین می آریند - در مخالفِ جهانینِ حمد را بطغیلِ مقصود بر زبان میرانند و درین شگرتنامهٔ مقصود را بطغیلِ سادیش میگذارند - در روشِ قدیمِ متایشِ حضرتِ معبود گفتار بود - و درین تازهٔ بازگازِ خردشاهراهِ نناخوانی کبر است - سوابقِ درِ محامدِ الهی بسخنِ التجا می برند - و درین دیباجهٔ بدیع رقمِ دانسانِ کامل که پادشاهِ حق پرست است پناه می برند - یعنی آن خدیوِ جهان که بدو است خداجویی و خدایابی او نقاب از میانِ ظاهر و باطن برخاست - و در درقهٔ آدابِ تجرد و اصحابِ توفیق محبت پدید آمد - و حجاب از پیشِ صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راهِ مغالطت و هشیاریِ معرفت باز آمده از مازمانِ شعور است - تقلید که از اقلیمِ تحقیق برآمده شورانگیزیِ مکررِ امروزِ طیلانِ تحقیق بر دوش گرفته از مستشدانِ درگاه است - خودپرستیِ نورباطن که خداپرستیِ گذاشته خلق پرستی کرده - چشمِ بدنا یافته سرافکنده و شرمزدهٔ بعبادتگاهِ ایزد پرستی درآمد - حسدِ ناتوان بین که باکِ ماخلویا در سر و شودایِ جنون در دماغ داشته با دادارِ دانای توانا دمِ منازعتِ مبرزهٔ خردِ رهنمائیِ حاصل کرده از توبهٔ مستغفرانِ درگاهِ عطیّت و طبقهٔ مساعدانِ جنودِ دلانست - در طلبِ که صحتِ ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکِ آمده هم مقصودی و هم قصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمانِ دانش افزا چراغِ شبستانِ عالم - فروغِ دومانِ آدم - برده براندازِ اسرارِ غیبی - چهوه گشایِ صورِ بے عیبی است - و چگونه این در نظرِ هوشمندانِ در زمینِ بعید باشد که ناظرِ آدابِ شهنشاهی - فامِ هرازِ بندگانِ الهی - باریک بینِ دقایقِ موشکافی - صاحبِ عیارِ جواهرِ مرقعیت - تا در عالمِ وجود پیشواییِ آدابِ تجرد که ولایتش خوانند و مقتدایِ اصحابِ تعلّق که ملطفتش نامند جدا جدا بود - در میانِ بنی نوع کهاکشِ اختلافِ بواطن را مواجیمه داشت - امروز که از بلندبایی و پیش بینی و

برای جوامعی و شمول مهورانی و عموم قدردانی و کمال ایندیشناسی این دو منصب گرانمایه که سرشته انتظام صورت و معنی است باین گره گشایی کنوز خورشیدی و کلیددار خزاین خداوندی عبادت شده - اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آینه اندک از بسیار از ممکن بطون بمانی ضرور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعاع عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم صدمت پیرای که این سعادت بخشد - این بدایت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم پناه زمان ماست - یعنی آن شهزاده معارف پناه - مظهر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانه درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت - گوهر معدن شایستگی - فص خاتم بدالشی - فروغ خاندان گویگانی - چراغ دوامان صاحبقرانی - صاحب سربلندی - وارث سربلندی - مخترع قواعد کشورستانی - غرق ذابعه صبح هدایت - قوه باصره آفتاب ولایت - گرامی ساز گوهر آدم - و امیر دیر اعظم - انتخاب مجموعه قضا و قدر - مقدمه جنود فتح و ظفر - تبارک انبیا و آیام - زبده ندای غفار و اجرام - چشم جهان جود و افضال - خال و حساب سلطنت و ابدال - قوه انظار شخص خلافت - مسوره الصدر عدل و راست - فروزنده گوهر بخت و تندیاری - موازنده دایه تخت و تاجداری - قدردان جوهر خردمندان - قیمت شناس گوهر همت بلدان - گره گشایی کار فرودستان - مرهم بدنا و دل خستگان - صاحب دل روشن رای - جان بخش جهان پیرای - روح مسرور و عقل مستم - عالم جان و جان عالم - روشنا صبر حق بین - طریقت بسند حقیق کریمن - هشدار خرام دوام الهی - بیدار نشین تحت حمایتی - بقای خاوت کده نور - نور انبیا و نهانخانه حضور - عارف اطوار پیل - کامیاب صاحب دل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعانی مغانمات - محرم اسرار سعیدی و سیاهی - مظهر حقانیت کونی و الهی - بدای زبای ربط تقابلی و اطلاقی - دادای رموز انفسی و آفاقی - منیل متعظشان زابل وصال - مقصد معجزان طریق کدال - مظهر بکات شکر و معارف گرامی - مورد علوم لدنی و رموز الهامی - معنی آرای سفر در وطن - سبع رموز خاوت در انجمن - زود رس دیوگیر - بسیار بخش اندک پذیر - دیده بان سفینه کن مکن - سفینه دریای سر و بی - دقیقه شناس حفظ مراتب - موی شکف تقسیم مراتب - مرخده رای خجسته منظر - فرج طالع دلداد خاطر - برادر گرانامک - صاحب مر عالی مرهنگ - خرد آرای بخرد نواز - دوست پرور نسمی گداز - ملک گیر عالم آرای - عدوبند کدور کشای - عابد ارایک عظمت و جلال - رافع رسایل حشمت و افضال - پامیان دلت و دین - نگه دار تخت و کین - طرازنده همت افایم - برازنده تخت و لیریم - شهسوار صف شکن - شاهباز شیر امکن - سجاد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشیقه بدیان سلطنت و ریاست - موئیس ارکان تربیت و سیاست - معتمد عروه وثقی - علق کامل - مستوفی هیل آیین عدل شامل - در روی بزمگاه تمام نظر - در دل بزمگاه تمام جگر - در بزم عشرت

ابیر در بابار - در رزم نصرت در دای خنوخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلالت
 رمح مصقول - در دای موج انگیز عالم عطا - سحاب آشبار نیسان و غا - انفاسش مجمر و گردان بزم
 روح - الطافش مریح جفایان صبح فتوح - عدالش بر اعتدال فروردین از طبع خورده انگیز - خلقتش
 بر نسیم اودی بهشت از خنده لب ربز - عنصر وجودش در فتح مغلفات مرتاض مملکت - عقل
 سلیمش در کشف معضلات مستشار موتمن - ظاهرش فرجه شیدی و شکوه فرودونی - دافش
 دایش سقراطی و بینش فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دانش با مبدأ فیاض - دل را
 با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیدارش در پاس نفس گذشته - همتش پای
 بر هوا و غوس مانده - صدق معامله اش در کفایت تبلیغ و تدایم بر انداخته - عیار دانش قلب
 زرافدود از زر و گوهر آمد جدا ساخته - جلاب تجریر بر مفارق غرام دریده - طیلان عفو بر تارک جرم
 کشیده - شعاع جبروت از پیشانی عاطفتش لمعه ظهور بیرون داده - بارقه لطف از نواثر قهرش زیانده
 نور بر کشیده - هوش جگر سنگین جانان گذاخته - دیدنش زهره آمدن جگر آب ساخته - دانگمی
 روزگار اثر از گره ابرویش - گشادگی زمانه بر قوت از شگفتگی خویش - دعای بقایش بزیان خرد
 بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته - بلذتی نامش ناموران اکناف را
 پست کرده - تهکین دولتش سران اقطاع را از دست برده - طنطنه اقبالش گوش هوش ساطین
 آملی بار کرده - کوبه جلالش چشم اندیشه ملوک علویف فراز نموده - صیت بلندش در گنج گروین
 بپاییده - آواز شکوهش کران تا کران رسیده - صلی عطایش از افصای شش جهت گذشته - درگاه
 واقیش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته - دولت روز افزونش کارنامه ازمان و ادوار شده - طالع
 دهانوش دیباجه سعادت ثابت و - یار نموده

* مثنوی *

آن شهنشاه آسمان پایه * چتر اقبالش آسمان پایه
 چمن آرای دانش و فرهنگ * پناه انزای ادسر و اورنگ
 تخت قدرتش مددات ارزانی * شخص بخشش گشاده پیدایی
 حضرتش قبله گاه حق طلبان * رافتش چشمه مار تشنه لبان
 زیر پا کرده از یک اندیشی * تخت شاهي و نطع درویشی
 نه فلک بر سر او دوار * هفت اختر بکار او مدار
 بزم از زمان بهشیاری * پاسبان جهان به بیداری
 مهر و کینش بزم ورم درون * جام لبریزه ز باد خون
 بیم خقان ز گرمی خویش * دهر قیصر ز چین ابرویش

آممسان جلوه زمین تمسکین • صاحب عقل کل جلال الدین

نور خورشید ذات و ظل الله • گوهر تاج و تخت اکبر شاه

این جهان کهن از نو باد • کوکبش آفتاب پرتو باد

این تهنیدست که از بی‌سرمایگی متروک نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیهمن این نیت درمت و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آمیزین آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزایش و از جمع نقصان پدید - بدولت اخلاص کیمیاگر شدم - و خاطر مفلس را توانگر ساختم - دست نوال گشودم - و در خزینه گشادم - نیکبخت بودم در اتمند شدم - حرف سرا بودم نفاخوان گشتم - بر آستانه مجاز در حقیقت گشودم - ساده لوح بودم نکته‌نگار شدم - در مراد که بر روی من قرار بود از گشایش ایزدی باز شد - مرانگدگی بهر افزایی بدل گشت - ناکرده من بکرده میری شد - و ناگفته من بگفته مودی گشت - از بارعام بدلتسرای خاص آورده من بیزارانرا زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والترزادان قدسی و صاحبان نواهیس الهی که در تبهستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بظها خانه عدم فروخته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعه صحاح ایزدی را نیز بران نمط بردارم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس بیزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نماید - لیکن چون این بی‌برده حقیقت از راه مجاز میدانند که اگر آشفته‌بانی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بگلریگی آن دولت را رحمت پذیر فرمانروای زمان گردانند هرآینه بسفالت یا جنون منسوب گردانند

• شعر •

چه بارها را که رخسده مه را • سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که ناپیدا • بران حضرت از دره کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش بخشیده اند - و قدرت سفارش مروجۀ نداده از چون من بردارنده بل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از ناهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتکام تمیز بچه نام نامزد شود - و در باز پرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابراین خاطر ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساخت که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاری نماید احوالی سعادت منوال بادشاه صورت و معنی پیشوای دینی و دنیوی را نگاشته کلی بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب بزم و شرائب عبادات و لطائف عبادات

این برگزیده الهی را بے شائبه تکلفات تشریفه از آن نظم گستر فراهم آوردم - تا حقیق عبودیت و ارادت
 و بی نعمت گذارده باشم - و هم حقیق بر نورسان عالم شهوت و آیدگان قوایل وجود ثابت گردانیده - هر چند
 هر یک ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر - اما از آنجا که مقصد بلند و همت
 کوتاه بود این دولت میسر نمیشد - و این اسقامت حصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاه خاطر
 اخلاص مظاهر چندین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق میگذارد حق خالق
 نیز بجای می آید - اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی اما میبایستی در معنی محمد
 خدای جهان آمیزین قیام می نمودی - روز بروز این عزم مصمم میشد - و اسباب نیکی خدای آماده
 میشد - تا آنکه از بارگاه انضال بخصوص تربیت این نظر کرد و خود و عموم مهربانی مستعدان سعادت
 برین پاش قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص - و وابستگین قوایل آداب سعادت نظر بر سر مراد -
ابو الفضل بن مبارک که کلام چهارترکی ارادت بر تارک دل مانده - و آستان هفت طراز عقیدت
 بر هوشه هزار عالم نشانده - بر تو اشارت یافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فقرجات دولت افزایی
 ما را بخامه صدق نگارش نه آید - چگونگی که این حکم نوشتن سرگذشت بود - یا بخشیدن همت نگاشتن را
 اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده و قوه نویس جلال آثار ساخت - یا زبان اجمعی را فصاحت
 گفتار کرامت کرد - بے نسیب سخن را بال و قلم را قدم بخشید - هریش غیب بود که از عالم بالا مرده
 جان بخش رسانید - یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تفریل وحی نمود - لاجرم غایت تکلیف و
 نهایت جست و جوی در جمع کردن حرائد احوال و صفای واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن
 گرفت - و مدتی از ملازمان درگاه و ندیمان این دردمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار
 و جوانان بدکار مغیر درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم - و باطراب ممالک بجمعه
 که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی - و مطنون برخه بود - مشایخ عالمی شریف صدر
 یافت که نقل مسودات و باده اشتباهی خود را ببارگاه حضور فرستادند - هر چند این داعیه معادلات
 بتمام انجام نیافته بود - و این آرزو بکمال انصراف نگرفته که حکم مسجد از پیشگاه مقدس امان
 ظهور داد - که فراهم آوردهائی که بتسود رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند - و آنچه بعد
 ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائق حقائق احوال
 و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند - بنابراین حکم پادشاهی که ترجمان
 فرمان الهیست از اندیشه که مکفون ضمیمه بود بار آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت

در دید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سال نوزدهم الهی که قانون واقع نویسی از فروع رای جهان آرای شاهنشاهی برزو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدمت آوردم - و از آن صحایف درات تحقیق توارنج بعضی از سوانح گرامی نمودم - و نیز جدسه فرزوان رفت - تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای اوزنگ شیننی تا حال [که آغاز صبح اقبال است] بتجدید انقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس دجه بنقل بدمت در آمد - و بسا مضامین مقدسه او سرمایه این شگرفنامه گشت - و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بصیایر از عرائض که اعدای دولت و منتقدان عتبه عبادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صواب اذنیاب ولایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد - و از اسباب تشخص و تحقیق خاطر مشکل پسند مطمئن گشت - و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد - و از آن نیز ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگزتم - و با این همه اسباب و انجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه خانه نقل خرابست و اختلاف و تنافض در اخبار و آثار شایع بتان بعد نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جرنیات و کلیات وقایع و سوانح را که از یک سالگی [که عقل هیولانی در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین اند] بخاطر افسوس مرتسم دارند التماس تصحیح شودهای خوش نموده در مجالس متعدده بصحت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بزرک تحقیق و ايقان محو کردم - و چون باطن را اعطایان بدید آمد خاطر اخلاص من را بیذل مجهود کارنامه ای این مطلب عالی گردانیدم - امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم - و آنچه از عجایب این نوازه چمن کلمات و فهرست کارنامه مکتوبات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تارک دلانرا شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید - و روشن ضمیرانرا هرمایه مزید آگاهی شود - سبحان الله این چه درتیدست که عبادت الهی را در برد خدمت پادشاهی بجای می آورم - و دستور العمل صوری و معنوی و آداب پادشاهی و زندگی را برای کوه خلاق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایه دولت ابدی خود میگرددانم *

و چون درین کتاب [که محمدت نامه ایرد یست] هر زمان نام والا شکره این پادشاه آفاق بصریح بودن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبادت را گرامی میسازم - و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم - و حضرت والده ماجده آن قدیمی نواز را بحضرت مریم مکنی [که حضرت شاهنشاهی را

این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته [اشارت می نمایم - و از جد گرامی این خداوند جهان
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردد] *

ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمایر سرآت نظائر دیده در این دور بین و رازداران مکملین یقین [که غیب نمایان استباز الهام -
و برده کشایان امرار عذار و اجرام اند] مختلفی و مستقر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب
قدرت کامله آورده کار جل جلاله انتضای آن میکند که بواسطه از دراج [بای علوی و آمهات - سفلی
بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبالی - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع
و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تأثیرات اوج
و حضیض - و امثال آن که طرحان کارگاه ایجاد و ابداع - و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند - یگانه
از خلوقیان پرده - رلی بطون بهارگاه ظهور روی نماید - و یکنانه از پرده گیان نهانخانه عدم برملا اعلامی
وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسله کون و فساد و باعث تمیز چهار باز استم و داد گردد -
چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیان نهاد هر
فردی مبتنی بر جمع اعداد - و از انبیت عظمی در هر مر - و انصاف نایاب - و محبت ناپذود -
و خواهش در فریبی - و شهوت در روز افزونی *

خریدمند دور بین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروایه که بتائیدات ایزدی مؤید
و بسعادت مردمی مستعد باشد گزیر نیست - و عوشت خبیر شناسد که این دولت
به نیروی بازوی معنویست - و مرد معاصله فهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد
لعل در مشیقه معادن بدیوخ رسد - تا لایق انسر شاهي تواند شد - این چنین گوهر بی با
و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورد تربیت
خاص شود - تا به مدارج ترقیات با امتداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معاصله دانی دریابند
که مقدار مدتی تائید باندازه کثرت رعایا تواند بود - چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و
تبااین در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیانرا بدستباری تائید الهی
بر فرق قیمت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان را به یاری آگاهی
سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه به مقتضای حکمت بالغه کار نمایی حقیقی خواهد که نظام
صورت معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دمت فردی از افراد مانع نمی نهد مدتی تربیت این

بزرگ‌مجمعۀ بلنددریافت در اندیشه بشری و دایرۀ امکانی کجا گنجایش پذیرد - چنانچه روشنلان کارگاه زمان ما این در عطیۀ کبری از مواد بدستائی نورانی این خدیو جهان می یابند - و از کمال انصاف از شرح مذاقب اربعه اعتراف می نمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت و توفیق پذیرای این دریافت گشته اند - که ادراک و تمیز پذیر خدیوس اندازۀ طاقت بشری نیست - و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته بدست خدای خود می نمایند - و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آنکه مستمل برگرد آید رضای ایند بشچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است - و کدام دولت ازین سوهبت گزیده تر - و روشن ضمیر در بین [که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] بر همنوعی متاع سعادت داند که چندین هزار سال بعد بطین در عهد تربیت در آورده حضرت آلتقوا را طراز هستی بخشید - تا شایان آن نور عالم امروز که شرح آن شمسۀ بی شطابق داستانهای باستان و کتابیۀ بدیع تواریم را ستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسایع بشری و رابطۀ صلیبی در مشیمۀ باطنی مدسی موطن حضرت آلتقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملبس قدسی مظاهر دیگران برای احکام سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان شناس دادار پرست ظهور میکند

چندین زمان بگرد چندین قرن بر آید * کاین اختر سعادت از آسمان بر آید
 و بدست قدیم و عادت قدیم مبرود که میسران دارالملک قدم و مذهبای واضح ایاب کوه در
 هر زمانه پیش از ظهور چندین برگزیده [نه پس از هزاران سال بکوجود آید] دولت مدان تخت بدار
 را بنوبت قدیم هدایت انداز او مسرور سازند - چه هر امری در تلقی و تفسیر مبرود و عدد زمانه
 مخصوص معنی و مکنونست - اجرم پیش از تحقق این امر در آنچه از عالم غیب مقابل
 مشاعر افهام میکشایند - و مواجۀ روزهای شبکۀ ادراکات میدارند - که در عالم شهود می نمایند - و که
 در عالم مقل [که تمثال بدست از عالم ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراه شوق آمیدوار بوده
 منظر ظهور تیر مقصود و مقصد طلوع نجم مسعود باشند - چه انتظار شوق افزایشست - و شوق
 در آرزای - و هر آنچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار
 طلب حصول پذیرد آبرو انتقامست که در غیر این معنی صورت نمیند - و مصداق این معنی

(۲) نسخه [۱۵] میروید (۳) نسخه [۱۱] هزار - (۴) نسخه [۱۱] اب [تحقیق -

(۵) نسخه [۱۱] مشارع -

آنکه حضرت جهانیانی جنت‌آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاکِ حبساری تارکِ انکساری غبارآلود میداشتند - و فرقی نیاز بر آستانِ کعبه حاجاتِ نهاده و درمی آمدند به سمتِ قبله مناجات آورده بنعمتِ تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقت طالع همایون و عمر روزافزون عبارت ازینست میفرمودند

• مثنوی •

خداوند ابد نور شمع ذات • بگروه‌های درهای صفات
 بآن پاکان که چون گل پاک رفتند • درون از چشمه خورشید شهادت
 که تاج دولت را گهری بخش • بهر زعم را اختره بخش
 ز ماه ده شهبان مرا نور • که ظلمتهای عالم را کند دور
 ز خورشید برافروزان وجودم • که افتد به بهر اندر سجودم
 بقائے ده بجهان غم‌پذیرم • که گر مدبره اجل آید نیرم

انحی چیزیکه همت بے بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزندِ خلف و جانشین مسند شرفست - که میوه حقیقه زندگانی و مصباح نجات آسمانیت که از زینت غایت ایزدی مستاضی گشته - و چراغ خاندانِ آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تختِ تختِ ممتن گردد - و ظلال عدالت و جلال بر مفاصلِ عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصاً چنین نادره ذاتی کامل و حق شناس مکتوم که اگر سر در قراطیبِ اوایا گویند لایقست - و اگر عقد سلطنه عظمی را اب الّبا و جدّ اعلی نامند بنفسِ امر موافق - و هرآینه چنین پادشاه که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم‌آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلفِ گرامی سزاوارتر است و در طلب این مطلبِ عالمی از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم ربیع الاول سال (۹۸۷) نصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانیانی جنت‌آشیانی بعد از توجه بمبدأ نقیض زمان سر بهالین راحت نهاده و تن به بسترِ احترام در داده بودند - ناگهان در برده خراب سعادت احتجاب [که خلوتخانه غیب عبارت از انست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلیف نامدار کرامت میفرماید که ششم عظمیت از ناصیه اقبال او تأید - و بارقه ایت از جبهه احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و ادهام روشنی پذیرد - و از فروغ معدلتش صفحه لیلی و آیام اضافت یابد - و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نامِ جلالت انتظام آن کارنامه ابدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سر بلند است - و رجوع دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانیانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

عظمی و نعمتِ حسنی سجدهاتِ شکر الہی بقدریم رسانیده کبریتِ آنرا بمحرمانِ حریمِ خاص
و ملازمانِ آستانِ اخلاص در میان آوردند * شعر *

این خواب که از دیدن جان پرده گسل بود * خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود
از شریف خان برادرِ شمس الدین محمدخان اتکه شنیده شد که شمس الدین محمدخان
در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده * صورتِ واقعه را
بپدر گرامی خود میر دارمحمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند * پدر گرامی
از منوج این راجعه معادلتِ او را خوش رنمت شده چنان تعبیر نموده اند که ایند تعالی دولتی
عظیم بآو روزی خواهد کرد که باعمی رفعتِ خاندان ما بوده باشد * و همچنان شد که از برکتِ
انوارِ این بدر آسمان قدر پایتِ عزتِ این سلسله از حُضیضِ خاک بارِج افلاک تصاعد نمود *

دیگر از ارامتِ کیشان در سمت اندیش معلوم شده که در زمانِ که حضرتِ مریم مکانی خُلدتُ
ظلالِ اجالها بعنصرِ مقدس آنحضرت حامله بودند روشنیِ غریب از جبینِ مبین ایشان هویدا
بود - بسا اوقات بر ناظرانِ این منظره ربانی مشدبه بآئینه میشد چنانچه آئینِ حلّی پوشان
سرداقِ عفت امت که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکبِ اقبال بزبانِ حال
این ترانه میسرانید *

براهِ بخت نهادم جبینِ ظلمانی * هزار آینه آورختم به پیشانی

روزی در نزدیکی ایامِ ولادتِ باسعادت حضرتِ مریم مکنی بر هودج میرفتند - در اثنای
راه نظرِ ایشان بباغِ انبه افتاده است - از آنجا که طبیعتِ درین حال بشرتهای میخوش
و صدوهای شیرین و ترش راغب می باشد بخواجه معظم (که برادرِ مادری ایشان بود)
فرموده اند که از آن باغ انبه چند بدارد * خواجه انبه چند آورده بدستِ مبارکِ ایشان میداد
که در نظرش برآو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی
خود آینه بسته اید - فرمودند که من آئینه نبسته ام از کجا میگویند - خواجه چون نیک ملاحظه
میکند پیشانیِ نورانی آنحضرت را بنورِ ایزدی تابان می یابد - تعجب نموده حیران آن نورِ
ازلی میگردد * و بعضی از محرمانِ درگاهِ الہی این را نقل میکنند * و این استفسارِ خواجه
بجهتِ آن بود که شعشعہ انوارِ الہی که از جبهه انور می تابست خواجه را بارزی نگاه
کردنِ تمامی آن نبود *

دیگر از والدہ ماجده خان اعظم میرزا عزیز کولکاش که بشرفِ انگلی آن حضرت
مشرف امت شعیده شد که پیشتر از آن که باین دولت کبری معادتمند شوم محرم بود

که ناگاه نورس عظیم بمن روی آورد - و در میان کفارم درآمد • پس اندام آفتاب عاقاب در کنار من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتی دمت داد - که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنی آن لذت هنوز صوبموم را فرو گرفته است - و از آن وقت تباشیر آن صبح جلال و جمال و گل این شکوفه دولت و اقبال را چشم‌نراه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود - تا آنکه باین خدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بسجده شکر این نعمت جباردانی سر بلند می یافتم • • مصرع •

دولت آنست که بے خون دل آید بگذار

بحسان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدومت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت‌تویی شدم وایکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلۀ من می‌پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش می‌گرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکت این خدمت که حزن‌شست بود طالع قوی و سعادت عظیم دمت بر من نهاد - و با قبیلۀ خود روشناس هفت اقلیم شدم •

دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعصاب بودند شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که در پناه می‌داشت داشت عشرت‌پوری بودند - و حرف نمودار ولادت اشرف در میان بود - ناگاه از شبکۀ آن دولتخانه اشعه نور الهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرق و بزرگ برین نور جهانقاب آگاه شدند - و جمعی که راه سخن داشتند امتکشان این معنی از حضرت جهانبانی کردند • فرمودند همانا که درین زودی از گلین خلافت تازه گله خواهد شکفت - و از نهانخانه جاه و جلال و نگارین مرای عزت و اقبال نور پرورده بخت‌روشن سازه قدم در دایره وجود خواهد نهاد - که از کوکبه عظمتش دل‌های اعدای دولت در بوته اضمحلال بگذارد - و این سخنان را والا و دردمان عالی را از سرقسره و رونق پدید آید - بل شبستان عالم را از پرتو جهان‌انورزش ضلالت و بهائت تازه روی نماید •

• دیگر میر عبدالحی صدر [که از پادشاهان عالی‌قدر بود] نقل میکند که سحره حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد • بعد از زمانی سر برداشتند که الحمد لله و المقه که چراغ خانوادۀ سلطنت ما بتنازگی روشن شد • من مرا این شکرانه بر میدم - فرمودند که درین نشأ خواب و بیداری چنان نمودند که

ستاره نوزایی از فلان جانب [و اشارت به معمره که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نور او زیاد میشد - و هم جرم او افزون میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت * من از روشن ضمیر می پرسم که این جرم نورانی چیست - او جواب داد که نور مجسم خلف الصدق است - و هر قدر از سطح غبار که این نور جهان امروز پرتو بر ساحه آن انداخته در تحت تصرف و تحریف او درآید - و آن ملک از انوار معدیات آن گرامی نواز معمر گردد * و روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از ادق امید رسید - چون از روی ملاحظه بومسوی آن معاینه روحانی و رؤیای صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت و قدرت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود * بزرگی را که چنین فرخنده مولود نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکنند - و آنجا که چنین موهبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روند - و بر ظاهر دینان نقد پوست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - اما پاك سیرتان در دین را بطن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم عالم افروز است - و آن موده این نیر ظلمت سوز - و بر دریافتهای دولت دارم ملازمیت این خدیو جهان که بر جلال شمایلیش واقف باشند ظهور امثال این امور جای استعجاب نیست *

و بر نگذاردان یاریک بین پوشیده نماند که اگر چه مولانا شرف الدین عالمی یزدی در نظرنامه رؤیای ماضیه قاجولی بهادر و تعبیر تومنه خانرا از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحبقرانی مرود آورده و از هشتم کوکب نورانی [که جهان از پرتو آن روشن شد - و از جیب قاجولی بهادر بدر آمد] اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جبهه هشتم آنحضرت است - اما بر باطن نور موطن در دینان عالم تعبیر و رمز دانان عالم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که با کلیل فرما نوزایی سر بلندی نیافته باشند و بمثلکی دولت آرائی ارجمندی ندیده - از ادق تعبیر و اشارت مثالی در اوست - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرائی والا قدر اند - و مقصود از آن اعمه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنور انبیت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ماطع این سعید اکبر است که از جیب آن برجیس سعادت مرزده بود - اگر چه او جبهه شانزدهم آن حضرت است از روی شماره - اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شاهنشاه گیتی افروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده - این هفت تن در میان این موده کس بیزگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه الاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایشان

آفاق را منور دارد - و در سلسله عقیقه این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گزنامایه ماطن صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر منقحان دقائق آثار مدتی این معنی مخفی نیست - چنانچه مجمل از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هر که امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خیرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آنرین برین دریافت کند - هیئات هیئات سخن فروش نهم که چشم تحمیل از مردم داشته باشم - جایزه عظمی ازین گروه تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است - و خرد نمندگان من مهبط این دقائق ربانی گشته - ازین جواهر شبتاب گوشوارهای گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادت مندان دانش پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیر اعظم و سطوع سعد اکبر از صافی سعادت یعنی ولادت

حضرت شاهنشاهی ظل الهی

ظهور نتیجه آمال از مشید ارادت - و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت - یعنی ولادت اندس حضرت شاهنشاهی از خدر معنی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب - عفت نقاب - تقدس احتجاب - تجرد انتساب - ولایت عصر - بازغه دهر - صاحب روزگار - کامله آموزگار - ندوة طاهرات - اسوه زاهرات - صقیه صافی نیت - رفیه وافی طوینت - ملکه قدیمی ملکوت - مالکة سمایی برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موجده دریای تمد - صدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حطیم عبادت - مشکوة حریم سعادت - ناصیه طاعت ایزدی - باصره ماطن سرمدی - قایمه سریر سمو - قاعده کرمی علو - خاتون منصفه زینت و بانوی حجله درایت - نقاب گزین هدی عزت - زینت بخش طیلان عصمت - عطیه والای عالم بالا - خزینه رحمت ایزد تعالی - نعمت کبری مایده ربانی - دولت عظمی موهبت آسمانی - نقطه دائره نعل و انضال - دره فاخره دولت و اقبال - شکوفه بهارستان عدالت - لوحه نگارستان جلالت - بارقه انوار ولایت و ولا - نایره نیر عظمت و اعتلا - زنده میامن کجی و وهبی - نخیه مکمل سرب و قلپی - رامله عقد دانش و آگاهی - رابطه انتظام جملات کونی و الهی - شجره طیبه مغوت و صفا - نمره مکرم کرامت و اصطفا - مراتب حقیقت نمایی و چه یقین - مرتبات اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول درجه بر زمین - نخله شریفه روضه ارجمندی -

مختوره معجز حام و حیا - مختوره مقنعه عزت و کبریا - ذریعه انجلی نور غیب و شهادت -
 و میله انکشاف صبح دولت و سعادت - پرده نشین سرادقات آسمانی - حضرت مریم مکانی -
 عصمة الدنیا و الدین - حمیده بانویکم [ادام الله ظلال جلالها] نقد پاک قدوة اولیای کرام - تطبی
 انطباق عظام - میاج بیدای ناموت - میاج دریای لاهوت - مصباح مکمل روح - مفتاح خزاین
 فنوح - گلچین یسائین نجلی - نخلیند ریاحین معنی - امام صومعه ریاضت - سانیع میکده
 افاضت - دریادل مرحله تجرید - دریانوش مصطفی توحید - مستغرق بحار مجاهده - مستهلک
 بوراق مشاهده - مشعل دار شیعتهای طریقت - فانله سالار شاهراه حقیقت - اکمل مظاهر تجلیات
 ذاتیه - اجلی مجالی انوار مفاتیحه - مراتب سرائر اصحاب کشف و شهود - نقاد ضمایر ارباب
 وجد و وجود - مدار مشاهده قلوب و ارواح - نظار بواطن قوالب و اشباح - واسطه انجلی غمام
 ظلام - وسیله انجلی ارقام آنام - عارف روابط امتزاج ظهور و بطون - کاشف لویح اسرار
 سرزد و کمون

تطبی که بقطبین فلک داشت پنجم * شیران هوس را بادب کرده انجام
 در بیست و دل هزبر حرمت خرام * دریاکش عشق زنده نعل احمد چرام
 [قدس سره] اتفاق افتاد - بحسب ارتفاع شعری شامیه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتن
 هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان ماه جلالی (۴۹۴) سال چهارصد و شصت و چهارم -
 موانق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابق شب یکشنبه پنجم رجب
 سال (۹۴۹) نهصد و چهل و نهم هلالی - ششم ماه کاتک سال (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهم هندی -
 شانزدهم تشرین الاول رومی سال (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو
 دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت انحصار امرکوت که از
 اقلیم دوم امت - و عرض از خط استوا بیست و پنج درجه - و طول آن از جزایر خالدهات صد و پنجم
 درجه امت - در هنگامی که موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت تنه داشت - و هودج اقبال دران
 حصص دولت و حصار سعادت بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف نموده بود *
 و از غرایب امور که ترب بزمان ظهور نیر اقبال سانج شد آنست که پیش ازین ساعت مسعود
 طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تبیین طالع بموجب حتم
 پادشاهی بر عقبه عقیبت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

ساعتی فرخنده که بهزاران حال پدید آید میرسد - چه شود که تولد در توقف افتد - حضرات مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا بطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعتی بقدری فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیه عظمی آن بود که دران هنگام دایه ازان دیار آوردند که مذکور این خدمت شود - چون گریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگردد مولانا در تلقی بود - محرمان حرم ندس گشتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محبت بسیار آمایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - آنچه اینچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست - در هدین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت رجوع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلالت با بحث بیدار بظهور آمد - در سرابرد عصمت و سراق عزت بهاط نشاط بگسترند - و جشین شوق و انبساط ترتیب دادند - پرندگان خراگهی و عصمتیان حرم پادشاهی دیدار امید بسرمت شوق مکتل کردند - ابروی هوس را ورمه طرب دادند - گوش بشارت بگوشواره مراد برآرمتند - چهره آرزو را گلگونه عیش زدند - ساعه تمنا را یاره مقصود بستند - پی رقص نخلخال جلوه درآورده بجوانگاه عشرت و شادی درآمدند - و زمزمه مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروحه جنبان مندلی ساعد بمطر آمیزی هوا بوز گشتند - لخلخه سایان غنبرین موسی زمین را تازه روی کردند - پرتباران گلچهره بگلپاشانی شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانی لبداسان نوشند بزعفران پاشی سیمبرانرا در زر گرفتند - گلدوبان سمن عارض بصندل نورآمیز گرم رندان جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرین در حواشی بهاط بخورانیز کردند - از عود سوزهای غنبر آگین سربوش برداشتند - خنیاگران پرده ساز جادری بخود پی بلیا کردند - و ترانه زنان نغمه پرداز انسوی بهوشی دردمیدند *

- هم از هندوی زنان نازک آراز • چو طارسان هندی جلوه پرداز
- هم از چینی نوازان سبک دست • ز ماغهای بی می گشته سرمست
- هم از قانون نوازان خراسان • دل مشکل پسندان برده آهان
- هم از دستا نسرانیان عراقی • نوا ساز نوید عمیر باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام - و محقق چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باد و جام - تماشاگران ملاطی بے واسطه حصص بصر تفرج کنان گذشتند - و

نظاره‌گیاں عالم بالا بزیانِ بی‌زیانی باین ترانه ترزان گشتند

این چه مستیست که باده و جام است اینجا * باده کز جام بنوشند حرام است اینجا
خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریف‌های رنگارنگ بخشش
فرمودند - و خلعت‌های تنگ تنگ انعام کردند - ازین شکفتگی و خوشحالی چگونیم که حاجت شرح و
ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندین تکبوی و
جست‌وجوی نظام‌بخش ملک معنی و انتظام‌آرزان کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود
پوشانیدند - و از مهد بطون صنایع و خلوات قدسی به‌منصفه ظهور بدایع و جلوات انهی آوردند - اما شرح
ابتدایع ملاء اعلی و کمروائی روحانیان تجردنژاد از اندازه گویایی بیرونست *

همانزمان که نیرِ جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و هواران چابک‌خرام بجانب
مخیم اقبال و معسکر اجال که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدین این مزده جانفزا
و نوید دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل
بدوات کوچ شده بود - و قریب به نیم روز نزدیک بمنزل در مرز میزد که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود
و آب‌های بینش درخشانِ دلگشا داشت حضرت جهان‌بانی جنت‌آشوبانی بسعادت تکیه فرموده بودند -
و معدودے از مقرّبان سرورِ اعلی بخدمت حضور قیام داشتند *

* منظوم *

تازه درختان بفک چترسای * سایه‌نکن برسرِ ظلِ هَمای^(۲)

غلغلِ مرغولِ مرغانِ راغ * ریخته بر بزمِ نوایِ فواغ

ناگاه از عقب سوارِ گم‌رفتارِ سیاهی‌گرد^(۳) - مهترِ سنبل (که غلامِ قدیم حضرت جهان‌بانی بود و از الطاف
حضرت شاهنشاهی بعد ازان بـخطابِ مہترِ رُخانی بلذنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی گونین
درو مضمور بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید‌رسان ولادت
نوریدد سلطنت باشد تو امیر هزار ماژیم *

* شعر *

بادشاهان جهانرا - نزد ار هفت‌اقلیم * مزدگانی چننِ مزده اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روانِ بادِ رفتار از غایت شادی عذائها از دست داده پیش دریدند - و آن
سوارِ بخشِ سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریاری جهان و جهاندارانرا
بشادمانی جاوید مزده دادند - و بطولِ نیرِ اجال از انقی آمید نوید رساندند - که سیده‌دم صبحِ مراد
بر حسب آرزو دمید - و مردی بهار اقبال بر طبقِ آمید سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر

بدرگاه خدایندگاری ماندند - و چیدنِ نیاز بر خاکِ خاکساری مالیدند * شعر *
 تاج رفعت بر سر بر و روی طاعت بر زمین * پای دولت بر سر بر و نرقِ منت در سجد
 بعد از ادای وظایف شکر بمعمر والا شذائده مبارکه - چهارگاه در آمدند - جهانرا جشنِ عشرت
 و آئینِ دولت تازه شد - و تقارنِ عیش و شادی بآئینِ نشاطِ کعبه‌ای بلند آوازه گشت - بارگاه
 ترتیب یافته بآئینِ همایونی - دامنش تو از جشنِ کدو سرنی و بزمِ فرودبندی * رباعی *
 ای دیده بیا قدرت بشچون بنگر * دین بزمگه از درون و بیرون بنگر
 گردونِ تماشاى دوعالم دارى * آرایش این جشنِ همایون بنگر
 جهان پیر برگ و نواى جوانى از سر گرفت - و عالمِ دلگیر عشرت فراموش کرده را بیدار آورد * شعر *
 ساقیان دست بجایم مى بیغش کردند * خضر را تشنه این چشمه آتش کردند
 این چه می بود که ساقی مقدح ریخت فرو * که معیج و خضر از رشک کشاکش کردند
 مطربان دستها را مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بیداد نهادند - و بردهای رنگارنگ
 ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشته مقصود در زدند - و دوتوازان غم‌های جهانرا گوشمال
 دادند - قانونیان از زلف مراد تار بریدند - نانیان گرم نفس بفسهای راست‌آهنگ برکشیدند - غچکیان
 دنیا را بزلف مطلوب در آویختند - دانه‌سازان آینه اقبال در پیش رو نهادند - ظریفان بگرف
 از رنگ آمیزی طراوت نکته سنجان سحر برداز را زبان سخن آفرین بستند - ندبانان دار و حرف
 در بداهه گوئی ابهامی محسوسانرا در فقه شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشای و سرداران صف‌آرای
 موج موج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعظم و اهالی و افاضل و مولی مراسم
 نهفت و تعظیم بجای آوردند - و دانش منشان اسکنار پسند و اعطالاب داناان رسیدند که علی‌الدوام
 از همشبهان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زبچه طالع سواد ولادت مسعود را مرآت ضمیر
 اشراق بدین مآخذ از نظرات کواکب و اتصالات کَلبی و تفصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو
 ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقم ازان جداول بر صفحه اجمال کشیده
 می آید مبذور داشتند - و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشنایی که در علوم ریاضی پایه بلند و
 فکرته فلک‌پیوند داشتند و ضمیر داریک بین آنحضرت آئینه دلگشای اسکندری و جام گیتی‌نمای
 جغتیدی بود بدر بابت والای خود استغباط عجایب و استعراج مآثر طالع این کارنامه ایزدی
 فرمودند - بانچه نادانان دیگر از تاثیرات بسایط اطلاع و تدایج احسام و اجرام می بروز غیبی برده
 بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراخ ازین جشن عالی مطابق
 بشارت غیبی و اشارت ربانی (چنانچه گزارش یافته) آن گوهر قدسی را همان لقب ارفع و اسم اعظم

ملقب و موسوم ساختند. و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند. و بعد از در سال و چهار ماه تعدیل رؤیای صدق پیرای بطهور پیوست. تبارک الله زه اسم ساسی و طاسم گرامی که از آسمان کبریا و چهر نور و رضا نرود آمد. و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مستحق نور گرفت. و از شرائف این نام بدایع النظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعراء شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعه خود ایراد نموده اند که از غرائب مذاهب اسرار حروف که کلمات عدالت اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مضامین ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بذات حروف آداب که دویمست و بیست و سه عدالت موافق است بعد حروف اکبر

نورس که ز مهر عالم آرا پیدا است * از حبیبه شاهنشاه والا پیدا است

اکبر که بآداب دارن نسبت * این نکته زیندات اسم پیدا است

اذهی کلامه - و دیگر از طائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تفسیر و عارفان آثار تراکیب حروف و طبایع شفاسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطوری هوبت و ظهور تغزلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلماتیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانه ایجاد هفت هفت حرف بهر عنصر از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدار جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میشود - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی و را خاکی است - و هرگاه اسم بطریق سوبت در عنصریت از حروف نواهم آید که عنصری در نافض نبود و عنصری مکرر نیاید هرآینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد. و اعتدال نشانه بیست که او را در حسین هدایت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مس خداید آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکته دیگر بر درجته ادراک جلوه گر شده که این عدد اکبر را هر چند اعد اطراف پیدا شوند نابود و پراکنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم در حرف بنا که آن کاف و باست کاف آبیمت دشمن بالای خود را که آنش است بر میدارد - و با که بادی دشمن پایا را که خاکست پراکنده میکند. و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی از این اسم بدیع خبردار گشته از فیض معادلات و کرامات مستفی بهره مند گردند *

ذکر صورت زائجهٔ مَعُود که در وقت ولادت اشرف بموجب

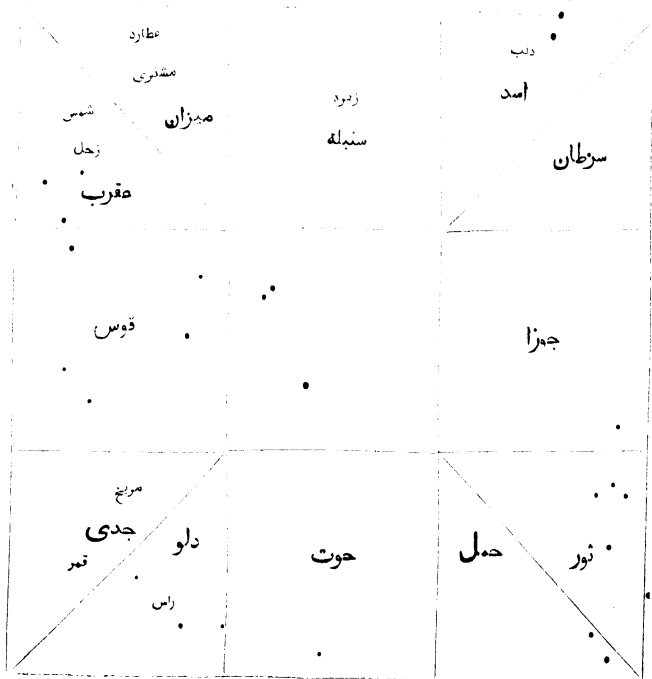
ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بدا ای آسمان منجر رصد بد * نگاه کن بعقل چرخ بیوند

بحسن طالع صاحب قران بین * سعادت نامهٔ هر دو جهان بین

تماشا کن درین فرخنده مشهور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایدات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را (که در معرفت اصطرلاب و تدبیر زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارت عظیم و ممارست تمام داشت) به جهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت تباب ساخته بودند و او چنان بمعسکری والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت طالع سبیله استخراج نموده شد - و صورت زائجهٔ اقدس این است *



اگرچه سَبَلَه برج درج سیدین امت مرکب از ثبات و انقلاب آما درین دیباجه اقبال ثبات طالع بامعانی نظر و لمعان تأمل بدر وجه متحقق شده - یکه آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثبات اول برج - و آن بتغایق اهل تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثبات سرور سلطنت و استقرار مسند خلافت - و صاحب طالع عطار درین زائجه اشرف بمائنه سعد اکبر است - چه مشتری که سعد اکبر امت با اوست - و عطار در کوکب است که با سعد - مدتر گردد - و زهره که سعد اصغر است در خانه اوست - چنانچه عطار در خانه زهره امت که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کدایت - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برحمت در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد اوقاف کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عین بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خود بگشاید - و زهره که سعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آمده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته - و صاحب خانه معاش در طالع - و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و آیات زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند - و مشتری که سعد اکبر است و منسوب بعقل و دیانت و علوهمت و استقامت طبع و تعمید عالم نیز در خانه دوم است نظر بخانه چهارم که خانه عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبه العاقبه هنر حال فرخنده مثال آن حضرت میدارد - و عطار ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دولت کرده بر آنکه صاحب طالع علوهمت و مومنزات بر همه خلائق واجب باشد - و باراب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا میباشد نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندان زوی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان ربیع او بندند - و آنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

(۲) نسخه [ح] حیر - (۳) بعد ازین در نسخه [ط] شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قلع سار او • هرچه نه از فکر بردش نسون • هرچه نه از عقل بردش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بخاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبه الامر - (۵) بعد ازین در نسخه [ط] شعر • چو اسکندر بود در پادشاهی • حکمت ورزی و دانش بنامی • و در حاشیه نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطو فطرتان دانش اندوز •

نگرشد در سخن رانی شب و روز •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید -
و در اخذ عمارت میانی عمارت عالی که ملک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد -
و دران عمارت دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف آزادی و بیغمی بگذراند -
و از جمله غریب آنکه زهره در خانه عطارد است - و عطارد در خانه زهره - و سه سعادت جمع شده -
یکم سعادت مشقری - دوم سعادت زهره - سوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده -
و این بغایت نادر افتد - و نیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست
علی الخصوص کرامت و رمای جلالت و انداز و شوکت و اعتبار در خانه سوم در برج ثابت
واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده
رو بشرب دارد شرفش روز افزون ساخته - و چون ناظر است بخانه نهم که خانه سقر است
همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سر بلند بوده از آعیب و آشوب زمان در کف حفظ و حراست
روشنی بخش جهان باشد - و خانه سوم که باقر با نسبت یافته عقریست از اقارب عقارب
خبر داده - و زحل در اینجا آن نزدیکان دور را بنحوصت و نکات بهاریه خلاصت و هلاکت
رسانیده - و قوس و تد رابع است و آن خانه عواقب کارها - و مشقری که صاحب اوست نظر
تسدیس دارد و متصل است بعطارد مسعود و در حد خود و مثله خود است - در هر کار به
که توجه فرماید با آن قدرین روش انصرام یابد - و عاقبت کوش بگمروانی باشد - و خانه پنجم
که خانه فرزندانست جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرتبه که کوکب سپاه است
در انجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر و نروست - و از جلیل امور آنکه
این کوکب الجیش در بیت الشرف است در رجه و مثله و در بجان و آدرجان و اثناء شریقه
خود از عمر دراز برونند گرداند - و از بسیاری اولاد و اچفک بهره مند سازد - و از فرزندان برخوردار
کمگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتی بوی را کمایب ظفر و نصرت دارد - و از جمله اتفاقات
حسنه آنکه در زائچه طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرتبه در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه
ایران یافته : و حکمت پروران تجربه کار در طالع - لاطین قوت مرتبه اعتبار کرده اند - و درین زائچه
نوی حال و ندسی مثال زیادت از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف
است با قوتی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندای رتبت
در فتح و نصرت و تسخیر مسالک آگاه میسازد - و ایما می نماید ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر
شود جای او بیهتر و بهتر از ایام شباب باشد - و ماه که واسطه تاثیر علویات بسفلیاتست
زائد القور آمده بدولت روز افزون رهنمونی می نماید - و هیلاج هم اوست که بمنابج روحست

و مرتب بدن در خانه پنجم است منصرف از مرتب بتخلیص زهره واسطه درام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته - و خانه ششم دلواست منسوب بشکر - و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانه اعوان و انصار است - و راس دروست لشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته - و در سابع حونت بدیده هفتم که حد زهره است و از مقله و آدرجان ایزت - مخدرات حرب عصمت را در لوازم رضاجویی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی عطیه نموده - و از نگو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانه هشتم حمل است صاحبش مرتب که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهی نموده در موافق خوف و مکمل خطر - و خانه نهم خانه سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و سهم السعادة در رتد عشر است که خانه دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد معهود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین معدا کبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطة تصرف و قبضه اقتدار او در آورده - خانه یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زاندا نور در پنجم طالع بواسطه نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده - و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگو نسائی امدادی دولت ابدیدود اهتمام دارد - هر بیدارتی را که از قبله اطاعت روگردان شده ببادیه غذا سرگردان ساخته - صاحبش که زهر اعظم است در خانه سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیار از مخالفانرا پشیمان ساخته در ملک بندگی و جاسپاری در آورده - و از غریب این طالع آنکه عشر که خانه دولت و سلطنت است جزواست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را بر تبت بلند رساند - لیکن بواسطه موانع از قوه بفعل نمی آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعت - هرگاه که دولت در خانه خون داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد *

تصویر زائجه طالع آسمان پیوایی حضرت شاهنشاهی

و مجملے از احکام بطرز اختراشنامان هندوستان

طالع معادلت مطالع آنحضرت بموجب حساب متجمان هند آمد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - و تیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظیر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشان نیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روز بروز توایم ملطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش با استقدار و استقامت انجامد - پنجه قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آرازه کوس نبردش زهره صغدران شیر مرد را آب سازد - و صورت زائجه قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان جوته گرای که از ملتزمان عتبه شاهی بود رمز شده کلاک تصریح میشود :

منبله مشتری آفتاب میزان عطارد زحل	آمد	نرطان جوزا
عقرب		نور
قوس مریخ جدی نیر	دلو	حمل حوت

دار بود کمال پندعهی و بے تکلفی حضرت شاهشاهی چندین شعله عظمت و جبروت که از پیدایش سطوتش میآید دلالت میکند که قول منجمان هندستان که طالع اشرف آسم میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتب احکام این طبقه مقررات که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشایند بر گنهاران باشد - و بآئین عدل و انصاف گراید - و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره مند باشد - و صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود - و مشغوری و زهره در خانه دوم فراهم آمده صاحب طالع را بغنور هنرمندی و انواع دانشوری رغبتمون گشته - و چون سعد اکبر در خانه عطارد امت بطبقه حسن صورت و تناسب ترکیب نصیری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرید عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و بزرگان پرستی و نکوکاری و انتظام هر کار از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله آرایش معذرات سرادقات اقبال و افزایش پنداریه حسن و جمال اهتمام نموده - و بزرگ اعظم چون در میوم است هر چه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظه بکس بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بپایه او فرسند - بلکه نجم طالع اخوان معشوق گردد - و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند - و چون عطارد در میوم است هنرمند و بزرگان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقت کش و دشمن کش دردد - و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکریهای دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد - و چون در میولست مشهور آفاق گردد - و کارهای پهنده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنه ممتده جهانهای و جهانانی کند - و تدبیرات صایده و افکار دقیقه نماید - و زحمت چون در میوم است آسایش و آلودگی فراوان بداند - و خدستگاران رضامند بحسب داشته باشد - و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند - و چون در میزان در شرف است صاحب خرابی عالم شود - و چون در سنبله گردانیده آفتاب جهانانست خرابی بیکارانش مدتهای مدید و عدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای شجوا و بکامرانی و کامرانی کند - و از بزرگترین دروئی زمین نباشد - و جانوران پاره رنگ عظیم جفته بر درگاه او باشند - هر چند بسن سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود - و نسبت سپاه و کمال دولت و جاه بے مشکت و ترقی او حاصل آید - و بدوات و افعال دیوگانه بماند - چه ازین بطی تر کوثر نیست - بسط سعادت و استقامت ملطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست - و بزرگ اعظم و نحل و عطارد در یک برجند - درست پرور و دشمنکه باشد - و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند - چه در مئده طالع و در بیت دوست

خود اامت - دومن قوی حال که آن معدا کبر است اندیشه‌ها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صبری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - و صفت عظمتش از کران تا کران برسد - بهماره از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه نالک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانه مشتریست و نیز اعظم نظر بر او دارد سرورای جهان سر بر خط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم اامت دشمنان او بزرگان باشند - اما باو نرسند - و تاب بارقه قهر و عظمت او نپذارند - و همیشه دوستی او را ترتیب دهند - تا با تقابل انوار رفائی او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی است و نال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصوصیات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را به نیکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بپایه توبه تحقیق گرایند - و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی زیاده از اندازه قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر اامت عاقبت بزرگ منشی خجسته کردار در خدمت او بعهده‌های دراز باشند - و از رضاجویی فرزندان نیکانهاد کامران شود *

و ضابطه چند از کتب حکمای هندیست که دلالت بر جلالت قدر این زائجه قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود سربلند بعمر دراز صاحب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - و چون در عین قوت بود و شهادت ابتزاز و معاد شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و رفور برکت در منازل عالی احساس و امکن و الانبیا مسرت آری گردد - و چون درین زائجه دوازدهم قمر مرتفع است حصول اینده معنی بروجه کمال رود - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم مششکن و دشمن فکن باشد - و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیز اعظم کوکبه مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخنگذار دانش پذیر قوت حال صاحب اقبال بود - و در جائی که دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این معاد هرگز متزلزل نگردد - و بهای وقار در دامن تمکن و پردی کشیده دارد - و زائجه توهم و شایبه تغیر بهامت احتیاط او راه نیابد - و درین زائجه مقدس ورود معدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاضه سعادت مینماید - چون صاحب طالع نبی اعظم باشد و در سیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبه سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیدگاه معاد پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر قمر باشند

بر کشورگشایی و فرمانروایی مولود مسعود آگاهی بخشد - چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می امروزدند - و اگر جزو طالع با قمر در نه‌بهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر دایر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استعمار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نه‌بهر خود قمر را پنجم کوکب ناظراند - بغیراعظم - سعدا کبر سعدا صغر - زحل - عطارد و درین زائجه ندسی صاحب طالع در خانه سیوم است مولود اقدس را اگر برادر سه باشد دیر نماند - و در حقیقت حالسوار بهم رسد - و نکوکار و بخشنده و قوی حال باشد - و بسلطنت بگزند و سعادت بگفتها بهره‌مند شود - و صاحب دوم در سیوم واقعت کارهایی عظیم کند - و شغلهایی شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشه پیرامون ضمیر و الایش نگرند - و صاحب سیوم در دوم است - بپارهای از اقدانه را دستگیری کند - و با خوبشوند سعادت پیوند به‌بربرانی پیش آید - و سایر نیک اندیشان از بیض انعام و احسان او بهره‌مند گردند - و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات برچینند - و مقرر است که اگر صاحب سیوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علما رعد - چنانچه در زائجه مقدس صاحب سیوم سعدا صغر است - هرآینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که مرتبست در پنجم جا گرفته - بهر والد از وجود اشرف او مؤید بقادرات غیبی گردد - و فرزندان عالی‌نژاد او دراز عمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشترکست در دوم است خزانیش فراوان شود - و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد - و چون زهره نیز در دوم است بنگات موسیقی و دقایق ادراک و رموز نعمات باریک‌بین و موی شکف باشد - و صاحب ششم زحل در سیوم است بعضی از ملازمان درگاهش اندیشه‌های ناشایسته پیش گیرند - و بایمال تهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در سیوم است امور شوکت و ایهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد - و در خاطر او این آرزو جایی کند که مرا برادر سه شد که در خدمت من سر بلند شده - و صاحب هشتم مشقوی در دوم است بتدبیر و الای خود اموال فراوان و خرابین باندازه را متصرف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او آید - و صاحب نهم مرتب در پنجم در خانه مشترکست دلالت بر قوت حافظه کند - و پاداشت قوی داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقی هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانه سیوم یعنی میزان زهره است که

بصفحه ۴۴ سعدا صغرش نوشته و بعضی زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

پرمش خالق بسندیده نماید - و بتأیید نیکو در رعیت پروری و عدالت گستری بسر برد - و اورا
 فرزندان دولتمند حق پرست شوند - و ستادب باداب اطاعت و رضا جونی باشند - صاحب دهم زهره
 در دوم است بوالدین و بزرگسالان خویش بادب و رضا طلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد
 در سیوم است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او
 بے محبت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان
 و مخالفان او فواری باشند - و از صدمه صدای کوس درخت و غلغلۀ هیجای عظمت او سر اسیده
 و پراکنده گردند - و خایب و خاسر روی بفراموشخانه فدا نهند - و اگر مشغری یا زحل در دوم
 واقع شود موانع مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره دست شود - و نیز هرگاه دهر
 در جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نه پیر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم
 فرمانبردار موانع محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت
 سعادت انتظام ابرامداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زائجه ولادت زحل در شرف باشد
 مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلائل درین زائجه
 مسعود رقم ظهور دارد *

ذکر زائجه سعادت ارقام که علامۀ الزمانی عضدالدوله

امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سال که قدوة علمای روزگار - و نقاره دانش اندرزان آموزگار - فسطاط دقایق علوم - اقلید مغالقی
 مهوم - مرتقی مدارج علما - مبتن حقایق اشیا - نقان جواهر معانی - حلال غوامض یونانی -
 پرده کشف روابط نور و ظلام - نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقای اوج بلند پروازی -
 علامۀ الدهر عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی - برهنمون بخت بیدار بپایه مریر ارفع اطمی
 مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالی خاعت امتیاز یافت - روزی راقم این شگرفنامه
 مذکور ساخت - که زائجه طالع مسعود مختلف بنظر مبرم - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار
 صحیح غیر تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی
 و یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرم معتمدترین
 زائجه است صورت آنرا با نمودی از احکام ایراد مینماید *

مشتری زهره عطارد شمس زحل میزان سنبله	طالع اسد	ذنب سرطان جوزا
مقرب	هبلج بول جزو اجتماع پس مشتری پس زحل	ثور
مریخ قوس قمر جدی راس	دلو	حمل حوت

مرکز طالع اشرف درین زائجه اندک که کارنامه ادرار نواب و مداره امت بیست و هشت
 درجه و سی و شش دقیقه اسد است و قائم الاوقات اتفاق افتاده - و چون مرکز طالع معادلت مطالع
 از خانه نیر اعظم است هیچ کوکب صاحب شرف خانه او نیست - و حد مریخست -
 و رب مئذنه اش معد الکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و درجه در میزان
 مریخ - و نه بهر مشتری - و آذربجان و هفت بهر مریخ - و اثناء شریف قمر - و وبال زحل است -
 و این درجه مذکرات و نیر و از نعمت خالی - و معنوی برین طالع نیر اعظمست
 بنحوی از شرکت زحل - و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی
 و هفت ثانیه - و سهم الولد بقول در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در
 بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه
 و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

و موارد دقیقه سنبه است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه
 سنبه است خانه و شرف عطارد است - وحد زحل - ورب مثله اش قمر است بشرکت
 زهره و خدمت مریخ - و وجه عطارد - و درنجان زهره - و نه بهر عطارد - و آدرجان قمر -
 و انداعشریه نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره - و دبال مشترکست - و مستولی یرون
 خانه قمر است - و این درجه مذکور است خالی از ظلمت و نور و نحوس و سعادت -
 و مشتری در پانزده درجه و سی و نه دقیقه و سی و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و
 پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست - و هم الرجا در درازده درجه و پنجاه و سه
 دقیقه - و هم النصوره و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست - و جزو اجتماع مقدم در بیست
 و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه
 میزانست - و خانه زهره است و شرف زحل - وحد مریخ - ورب مثله اش عطارد است بشرکت زحل
 و خدمت مشتری - و وجه مشتری - و درنجان و نه بهر و انداعشریه و هفت بهر عطارد - و آدرجان
 و هبوط نیر اعظم - و دبال مریخ است - و مستولی یرون خانه زحل است - و این درجه موافق
 است - و مقبیه و خالی از نحوس و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه
 ثانیه عقربست - و هم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و هم السعادت پر دول
 بطلمیوس و صحی الدین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و هم الاعداف و الخیر (۶) و هم العید
 بقول در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و هم الامراض بقول در هفده درجه و بیست و یک
 دقیقه - و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست مرکز خانه
 چهارم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقربست - و این رتبه قایم است و خانه مریخ -
 وحد زحل - و وجه و انداعشریه و دبال زهره - و رب مثله مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر -
 و درنجان عطارد - و نه بهر و هفت بهر مشتری - و مستولی یرون خانه مریخ است - و این درجه
 مذکور قدیمه و خالی از نحوس و سعادتست - و هم سفر زحل در دوازده درجه و بیست و هشت
 دقیقه قوس است - و هم التصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست مرکز خانه
 پنجم بیست و هفت درجه و بازده دقیقه قوس است - خانه و نه بهر مشتری - و شرف
 قنبل - وحد مریخ - و وجه زحل - ورب مثله اش مشتری بشرکت شمس و خدمت
 زحل است - و درنجان شمس - و آدرجان زهره - و انداعشریه مریخ - و نه بهر مشتری -

(۲) نسخه [۱] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخه [۵] درجه و یک دقیقه -

و هفت بهر زحل - و هبوطِ راس - و وبالِ عطارد است - مسئولی برین خانه مشغولست بنحو
 شرکت از زحل - و این درجه مذکور است و قیّمه و از نجومست و سعادت خالی - سهم السلطنة و الاماک
 در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است - مقدار الدّجاجة و السراطاثر در بیست
 و پنج درجه جدی است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر
 در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیست و شش
 درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانه زحل و شرف و حدّ مریخ - و وجه شمس -
 و ربّ منزلده اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و در بنجان و نه بهر عطارد - و آدرجان
 و اثناء مشرق و هبوط مشرقی - و هفت بهر و وبالِ قمر است - مسئولی برین خانه مریخ است
 بشرکت زحل و قمر - و این درجه مذکور و نیره و خمس است - و راس در بیست و هفت
 درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو است - سهم الحیث و الاساری در بیست و چهار
 درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است - و سهم موت الاخوة در ده درجه و یک دقیقه دلو است -
 مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو است - خانه و حدّ و اثناء مشرق
 زحل - و ربّ منزلده اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشرقی - و وجه قمر - و در بنجان
 زهره و آدرجان و نه بهر عطارد - و هفت بهر مشرقی - و وبالِ شمس است - مسئولی برین
 خانه زحل است بشرکت عطارد و بنحو شرکت از مشرقی - و این درجه مذکور و مظلمه و خالی
 از نجومست و سعادت است - سهم اللّغة و البقاء و الدّیات و الحجة در بیست درجه و هشت دقیقه
 حوتست * مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست خانه و
 نه بهر مشرقی - و شرف زهره - و حدّ و وجه و در بنجان و آدرجان و ربّ منزلده اش مریخ است بشرکت
 زهره و خدمت قمر - و حدّ و هفت بهر و اثناء مشرق زحل - و هبوط عطارد است - مسئولی
 برین خانه زهره است بشرکت مریخ و بنحو شرکت از قمر - و این درجه مذکور و قیّمه و خالی از
 نجومست و سعادت است - سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است - و سهم الشجاء
 در ده درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است * مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک
 دقیقه حمل است - خانه مریخ - و شرف نیر اعظم - و حدّ زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبال
 زهره است - و ربّ منزلده اش مشغولست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و در بنجان و نه بهر
 و اثناء مشرق و هفت بهر مشغولست - مسئولی برین خانه مریخ است بشرکت مشرقی

و نحو شکر از زحل - و این درجه مذکور و تیره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکور بقوله در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور است - و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور است * مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است - خانه و آذربای زهره - و شرف و رب مثله اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرتیج - و آذربای زحل - و نه بهر و هفت بهر عطارد - و اثنا عشریه و حد و وبال مرتیجست - مسئولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شکر از مرتیج - و این درجه مذکور و تیره و خالی از نعومت و سعادت است - سهم السعاده بر قول غیر بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است - و سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است - و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است - و سهم الولد المذکور بقوله در بیست و نه درجه و چهل دقیقه ثور است - و سهم النوع در چهار درجه و صفر دقیقه جوزا است - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعداء بقوله در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است - مرکز خانه یازدهم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است - خانه و نه بهر عطارد - و رب مثله اش است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و آذربای زحل - و وجه شمس - و آذربای مشتری - و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است - و این درجه مؤنس و قیمة و خالی از سعادت و نعومت است - سهم عواقب الامور - و سهم القزویج در چهارده درجه سرطانست - مسئولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل - مرکز خانه دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و آذربای مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب مثله اش مرتیجست بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذربای و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مرتیج است - مسئولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مرتیج و زهره و زحل - و این درجه مؤنس و تیره و خالی از سعادت و نعومت است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه - و یزده ثانیه امد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقوله در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هفده درجه

(۲) نسخه [۱۵۱ ح] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [۵] دو - (۴) نسخه [۵] نه - (۵) نسخه

(۱۵ ح] چهارده درجه - (۶) نسخه [ج] بازده -

و بیست و در درجه امد است - و درین زائجه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم است - پس ۲۰
 السعاده - پس درجه طالع - و کدخد از ممر هیلاج اول زحل است - پس مشغری - و از ممر ۳۰
 السعاده اول مشغریست - پس زحل - و از ممر درجه طالع اول شمس است - پس مریخ ۵

شرح احکام این زائجه بدیعه که هیکل بازوی النجم و افلاک و تعویذ تارک نور و ادوار است

چون اساس زائجه قدسیه است حکام یافت شرح ندک از بعد از احکام بدایع النظام این زائجه
 مقدمه ناکزیر است **احکام خانه اول** چون مرکز طالع از امد است که خانه نیر اعظم است دلالت
 میکند بر علو نظرت و بها - و بودن هیکل مقدس نوری و توانا - و بزرگی - و فراخی پیشانی و کشادگی
 سین و قدرت و بسطت و شهاست و عظمت و مهابت و حساسیت و قوت دماغ - و چون اکثر درجات
 طالع از برج مقبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است و متصل
 به مشتری و در حد و مدینه خود است باید که در همه امور مالی و مادی بنفس نفیس خود
 باز رود - و بتدبیرات درست سرانجام مهم خود نماید - و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است
 به مشارکت زحل ساطعت تامه می آید همدستان و بعضی از اولیم چهارم بصاحب طالع تعلق گویند -
 و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل است پادشاهی همدستان مقدم باشد بر اولیم رابع - و چون
 صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و منک آسانی
 دست دهد - و بودن طالع و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیره المطالع دلیل نبی
 بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانه دوم** چون مرکز خانه دوم از مقبله است که
 خانه عطارد است متصل به شمس و انشراح از میزان که خانه زهره است و از در طالع است که خانه
 و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و منک از ممر حری تدبیر و عقل کامل حاصل
 شود - و یابنده منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشغری درین خانه در حد خود و
 اتصال عطارد باو مقوقی ایتمعنی است - و بدانکه ورا بقوت عقل و امر این صاحب طالع
 در انظام امور منک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشه های ایشان پیش تدبیر
 خدیو زمان نمایند - و چون صاحب دوم در طالع است خزائن بسیار ادرا جمع شود - و چون مشغری
 درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگاهدارد - و نظام

احوالش روز بروز دولت افزاثر باشد - و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندانهای گرامی را درآید - و این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند - و زحل چون در دهم است و در شرف هرگز نقصان بخزاین معمره او نرسد - و هلال که جزو اجتماع مقدم است درین خانه است مقوی ایمن معنی است - و کدخدا که زحل است و در شرف خود و شریکش که مشتریست در اینجا آمده عظیم عمر مقدس از ممر دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمر طبیعی (که صد و بیست سال است) متجاوز باشد - و بودن قمر مستولی برین خانه مؤید دیگر است برای اساس این سعادت * **احکام خانه سیوم** چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و قرار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوه بینی در مقام یکجهتی نباشند - اما چون آن مرکز که صاحب طالع دروست خانه مریخ و مثله حد و وجه و آدرجان و درجه آن است و او در پنجم طالع است که خانه نرج و شرف اوست - و در مثله و وجه مشتری و آدرجان صاحب طالع است - اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیانتری جاه و سبب مزید دلت صاحب طالع گردد - و چون ارباب سیوم (که تعلق ببرادران دارد) مورد عطوت نیر اعظم است دلیل است بر آنکه برادران در جنب شوهر ذات اقدس در حساب نباشند - و از پیمانته غصه شربت واپسین درکشند - و واسطه و اواخر سیوم (که تعلق باخوان و انصار دارد) سهم السعادة بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیر اعظم است و از شریک کدخداست دلیل است بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در آداب دولخواهی ثابت قدم باشند - و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانه سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانه نرج و خانه زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخداست و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظار احوال فرزندان گرامی - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم الغیب باتفاق و مهم السعادت بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده (که درجه هجدهم عقرب است که داخل خانه سیوم است و این در طالع کمتر اندک) دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآنکه دلایل متدین است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر مغیرش مورد یغیبات باشد * **احکام خانه**

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مرتب است و در شرف و وجه و مثاقفه خود و هد مشقربست و او معتویست برین خانه دلیل امت بر آنکه در اول مرتبه ملک بمعنی اشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبار این درجات که از اول عقربست جزا است که صاحبش در تحت شعاع نیراعظم مستغنی است دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع برین تمیز رسد ملطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام روز یکم و بطون آورده اقدام بشهرستان جادوانی نماید - و چون اکفر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود در ستدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد * احکام خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه سیوم که تعلق بمحبیان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مرتب در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلال احوال فرزندان مولود و اتصال و ارتباط ایشان - و چون مستوی برین خانه زحل است که در شرف و مثاقفه خود و کدخدا است و مشقربست که در وجه و مثاقفه خود است و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برونگیرند - و نسرطایر که بر مزاج مرتب است و مشقربست و منقار الدجاجة که بر مزاج مشقربست و زهره است درین خانه است دلیل نوبی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است * احکام خانه ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر درام مرور مولود و حصول مال و منال فراوان و اسکدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بے شایبه امتداد بصحت کامل انجامد - و چون مستوی برین خانه مرتب است بشرکت زحل و هردو در شرف اند خدمتکاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند * احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرف است صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سرابرد ازدواج از خاندان فرمایند هفت باشند - و چون زحل در بیت دوم است دلیل باشد بر آنکه این عصمتیان شادروان عفت از حکم سالگذار و خزانه معمولها را باشند - و چون سهم الاغۃ و الحجة درین خانه است دلالت بر مزید الثنا در لغت و موات کند خصوص که مهم الاغۃ در حوت است که خانه مشقربست و شرف زهره است * احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه از حوت است و صاحب او مشقربست در دوم است در حد و مثاقفه خود - و سهم الشرف درین خانه است - و مستوی برین خانه زهره است بشرکت مرتب که در شرف است دلیل است بر عدم خوف و بحفظ و صیانت ایزدی صامون بودن *

احکام خانۀ نهم چون مرکز این خانه در بر چ حمل است و خداوند او که مرتفع است و شرف و فرح و مستوای برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که در پیش آید متضمن تسخیر و لایق باشد * احکام خانۀ دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانۀ زهره است و مستوای برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تمامه و ریاست مامه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضۀ قدرت صاحب طالع امتداد پذیر خصوص که این خانۀ شرف قمر است - و قمر ناظر بار و بطالع با نظر تمام درمندی - و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام سهام ملک و ملت باشد - و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیلیست بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمناسبت زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانۀ یازدهم چون مرکز این خانه از جوز است و صاحبش در دم که بیت الهماست دلالت کند بر آنکه امیدهای او بندبدر است که در مال و ملک خود کند بر حسب دلتخواه صورت یابد - و نیز دلیلیست بر آنکه او را دوستان یكدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند - و چون سهم عوائب امور درین خانه است دلیلیست بر آنکه عابثت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید * احکام خانۀ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلیست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع از آن رضامند شود - و بودن ذنب در آنخانه در درجۀ اول مقوی این معنی است - و چون سهم العلم و الحکم درین خانه است دلیلیست بر آنکه صاحب طالع با وجود علم بر احوال کونهایندیشان تیروری در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمۀ او باشد * اینک تعالی آه خدیو اقبال را بقرن و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصۀ امور جهاننداری و ملک آرایی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطۀ جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوام است] بحمدالله و الممه در مجموعه اخلاق مذهب این مؤدب دیستان کربایی احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طبیعت باین عطیۀ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سنجایی پسندیده بے تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت بجدول بساتین استعدادات ارباب استغاضه جاری و جاریست * شعر *

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح فایمند اجسام

میان جز بهوای تو گردش گردوی * میان جز برضای تو جذبش اجرام

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان

هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش منجمان روزگار را گمان می‌شد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را احد می‌گوید - و دیگری سنبله قرار می‌دهد - بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت زیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - اما تعیین مقدار کرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است - و درسی و شش هزار سال یک درجه تمام کند - و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست و پنج هزار و در بیست سال درجه تمام سازد - طایفه از حکما می‌گویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی درجه در بیست و دو هزار و شصت و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطور مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدت عمر و فنا نکرده زمانه که مقدار حرکت ثوابت را احساس توان نمود نیافته‌اند - پس در وقت تعیین برج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم می‌شود مخافی و مقابل جزوه از فلک الافلاک بود که آن بحرکت فلک البروج از آن جز انتقال نموده بموضع که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر برج - پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله - و مقدار مابعد تفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است که هر برجه هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و از اینجا می‌توان داد است که از رصده که حکمای هند بسته‌اند تا رصد جدید یک هزار و یکصد و نود سال گذشته بقول که در هر هفتاد سال یک درجه قطع کند - چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده - و بقول بطلمیوس [که در صد سال قطع یک درجه باشد] فاصله در میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود - باریک بینان حقایق معانی و دقایق شناسان رموز آسمانی ازین موانع خلاف و موافق اختلاف در واقع حیرت می‌انند - و اکنون که قدری حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی بهواری یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی در ده اسد قرار

دادند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پایانند که منشأ اختلاف نه آنست که همان بوده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قائل نباشند چنانچه در دُکُلِ دوم مشروحست - بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم حکومتی کبریا هم از نظر اندیشه بالغ و طرار خورده این باریک بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کور باطن مساور و محتجب باشد - و ازین - سبب است نه حضرت جهانبانی جنت آشنایی [که در تدقیقات اعطالی و تحقیقات زنجی و رمزی - و آمد تخت نشینان نکته دانی و ذللی اسکندر یونانی بودند] با وجود کمال غیب و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح فرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تعجیم در پرده اختلاف مانده سرس ازین امر شگوف بر نیاورده اند - و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه [که دادایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الهی حقیقت زانچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده - و در پرده اختلاف مستتر گشته - و باجمعه هر یک از زانچه‌های طالع را [که نمودی در هر کدام گفته آمد] اگر بظرف انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و این شناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی ادرا فانی نتواند بود - اگرچه زانچه باهم اختلاف دارند - اما در دوات آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهذیب می نمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشنایی [که ظاهر و باطن ایشان بر راستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشنایی چون زانچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تمام میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق بوقص می درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند - آری مدرنشیان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت مرموزی [که از حالات وجدان و عرفان الهی لذت پذیر باشند] چرا بشکر دریافست این آفات بیخودی نکنند - و از فوط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهی است - و حضرت جهانبانی جنت آشنایی را از کمال دریافست ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادت مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک می دانست - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مراتب زانچه بدیده معایده میشد - و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیز اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالی به چند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

می پدیدند - و چون این دو سعادت نامۀ گرامی مقابلۀ نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بهیزان تامل برنجند دریابند که زانچه صاحبقرانی چه خبر میدهد - و این زانچه ای قدسیه از چه آگاه میسازند - سبحان الله باوجود تبعاعد مستخرجه از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هر یک از صحایف طالع فرخنده مطالع (که صورت گذارش یافت) توافق دارند که این مولود بیایه اعلی مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات مدسی و کامروائی صورت و معنی - و حلافت ظاهر و باطن - و انواع حالات جهانبدائی - و درجات فرموده انورانی - و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی - و درویش پرسی و غریب نوازی - و درازئی عمر و صحت بدن - و اعتدال مزاج - و ممدوح عوام و خواص بودن - و مشکور صغیر و کبیر شدن - و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم - و ضبط ممالک و حفظ مسالک - و سایر امور ملک رانی و جهانداری - و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموزداناان تفحیم بفکر و تامل بآن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحۀ پیشانی احوال آن حضرت میخوانند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید * شعر *

ای صفات تو زیانها را بدان انداخته * عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

تصویر اسمی گرامی دایهای سعادت پیرای و قوایل

روحانی قوایل حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفرز ولادت عالدیش بر زمین حسد برد - و زمین بمقدیم گرامیش بر آسمان خمر جست روز آفرینش نورانی شد - پایۀ دانش و بینش بلند گشت - و بدست سایه پروردان سعادت پرتو و نسوین بدوان پاکدامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت که بسرچشمۀ نور الهی و دریای معرفت ازای شست و شو یافته بود و انوار قبول و اتبال بر وجود پاکش تافته بوسم عادت (که شیوه مقصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست) اغتسال و امطاف یافت - دایهای معتدل مزاج روح متعزاج بمطای سعادت ارتباط (که از پرده های دیدۀ پاکان پاکتر بود) ببلچبد آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام برکنار و کتف قدسی عبوتان پاکذیل نهادند - و بهستان مهریانی بذوشتین لیش داده بشیره جان پرور شیرین کام - خائند * شعر *

شیروز بهر ایش انگشتند * شیر و شکر را بهم آمیختند -

شیر نه از دایه آمد - خورد * کاب ز مرچشمۀ خورشید خورد

چون از نقاره دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در فتوح خدمت شایسته بقدم رسیده بود

حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نذر اقبال از شریف مجازات آن خدمت
 بوده این موهبت عظمی امیدوار درات جاودانی ساخته بودند که کوچ درات منشی
 عصمت سرشت او که امروز به جیبی آنکه بلند خطابست بمعادت خدمت دایمی آن نوادۀ بهارستان
 خلافت و اقبال و درات حضانت آن کلدسته مرابستان عظمت و جلال معجز افتخار و طبله‌ساز امتدیز
 پوشد. بنابراین حضرت مردم مکانی قدسی از کنی آن مایده ساز آسمانی را طبع داشته آن مولود فیض درود را
 در ساعت مسعود بگذار آید او در آورند - و چون هنوز وضع حمل این دایه قدسی مایه نشده بود
 بعفت متاب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتدیز
 داشت) فرمودند که اول او شیر داد - و تحقیق آنست که اول بشیر والدۀ ماجده قدسیه منیل
 فرمودند - پس ازان مختصراً آنکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کسایب شد - بعد ازان
 بهاول آنکه در بات این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجۀ غازی باین درات بلند عزت
 یافت - ازان پس حکیمه باین عطیۀ کبری مخصوص گشت - سپس ازان همصمت نصاب
 جیبی آنکه بازوی خود در آمد صورت و معنی شد - و از پس او کوکی آنکه کوچ توغ بلی -
 و از گذشت او بی بی زینا گرد آوری این خدمت شایسته نمود - و آنکه خالدار آنکه مادر
 سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفت قیاب پیغمبر جان آنکه
 والدۀ شریفه زین خان کوکه باین درات بزرگ استماع یافتند سرعایت بزرگی جاودانی سرانجام
 داد - و جمیع دیگر از عفت قیابان بهطور بشرافت این خدمت سر بلند شدند - همانا که حکمت
 ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدار چ متفاوت
 رسیده شفا سی اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر
 شود که این نونهال ابدال از زلال جویبار فیض ایزد یست - نه ازان باب که بتدریج صوری
 بر مدار چ معذی ارتفاع یافته - چه حالت معذی این گروه بر همگنان پیدا که درجه پایه است -
 و بلند می ریمت قدسی مجازات این برگزیده در چه مرتبه •

و از غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدر حال و ادل چشم گشودن در مالک وجود
 بخلاف عادت دیگر اطفال بنمکن تمام دل‌های دانا را کلک شکفته ساختند - مفرسان زیرک طبع
 تمام را فاتحه تغاؤل ابتداء بهار درات و اقبال شذا خندند - و مقدمۀ انتفاع غنچه امانی
 و آمال دانستند - بعد ازان بهگوارۀ سبکتر از پیکر خیال (که نچاران سریر سلطنت از
 صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ بزرگ گل بیکدیگر پیوند کرده و لای و بهاقیت
 گرانیه از گوشه و کنار آن آونخته) آن گوهر یکمائی نه صدف را بخوبترین وضعی آرام

داده بملایمت و رفق نرم نرم بچشش درآوردند - و بجهتِ انص و آرام نام خجسته آغار
 شایسته فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافقِ تالیفاتِ موسیقی سرآیدند - عاکنانِ صوامعِ قدس
 و هائکانِ مجامعِ انص [که منتظامانِ سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرنندگانِ دائرهٔ کون و مکان اند]
 کسروا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند - و بآن جگرگوشه آسمان باین تهنیت
 باند آوازه گشتند

• شعر •

کای شرفِ عقل مستم ترا • دورِ شهنشاهی عالم ترا
 روی زمین همچو تو باغی نداشت • طاقِ فلک چون تو چراغِ نداعت
 فلزمِ ابداعِ بسج موج داد • تا گهری چو تو بساehl فدا
 خامهٔ تقدیر بسج نقش بست • تا ز قضا همچو تو نقشهٔ نشست
 نسخهٔ کون آیتِ تلمیح بست • جلدِ فلک دفترِ تشریح بست

چون چشم جهان بین و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بهمشاهدهٔ دیدار
 گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمانِ عاطفت نشان شرفِ ارمال یافت که در حضانت
 حضرت سریم مکانی متوجهٔ حراقتِ عزت و مخیم اقبال شوند - و خواجه معظم و ندیم کولکش
 و شمس آدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازمِ هودج سعادت باشند - لجرم حضرت
 شاهنشاهی در کذبِ دولت و کنارِ تربیتِ حضرت سریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت
 مسعود از حصارِ امرکوت سرآوردند اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تختِ روان
 روان شدند

• شعر •

عهدِ گهواره ناگذشته هنوز • تختِ والاش کرده تختِ نشین
 چشم نگشوده و بدیدهٔ دل • دیده در انتظامِ دنیا و دین
 دست نگشاده و دلش خواهان • که جهانرا کند بزرنگین
 ناشکفته گلش یکم ز هزار • عالم از باغِ دولتش گلچین

چون تختِ روان حضرت شاهنشاهی که گنجِ روان معرفتِ الهی بود قریب رحید و مساوت
 در منزل پاند حکم جهانمطاع شد - که اعیانِ سلطنت و ارکانِ دولت و سایر اکبر و اعلیٰ متوجه
 تلبهٔ اقبال و مستقبلِ کعبهٔ آمال شوند - قاصدانِ بشارت ساعت بساعت مبرمیدند - و اخبارِ قرب
 مقدمِ گرامی زمان زمان میرسانیدند

• شعر •

میرسد مویک و شاه در جهان دنیا بش ۵ مبرود قائله شوق با ساقیالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده بود، مقرر بودند که
همانا فرزند سعادت بیوند صاحب طایع نویست - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هر چند
نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جسیق دیگر معاینه میگردد - و مسرت تازه مشاهده
می آید - از عقیق باطن و نور فراست حضرت جهان بینی جنت آشفانی ارباب دقایق
رموز الهی و در ریاض حقایق کفر آسائی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی
ظی الهی که نسخه دنیاچه ای بدایع عالم و مجموعه مهرتهای کمالات بنی آدم است انتجالی
نور را چه غایت - و در ساعت که سعادت قرآن سعیدین و میمنت اقدار یقین داشت
دعوت اقبال بسرانقاص عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضور مورد التور مستعد گشتند -
و در عتاب همای دولت ابدی آزموده گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بدست
بای سرور و رمای حضرت جهان بینی به نیت بر خور داری و وصول کمال پیروی - سعادت پذیر شد -
و از کمال عظمت و مروت عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت و جهان
و دنیاچه دولت جاودانست بوسه دادند

۵ که بر آب گاه بر دل گاه بر سر داشتند ۵
بعد از مشاهده این نور اقدس زمان الهامی را با ندای شکرگذاری حضرت باری عز و جل بر نه
معمول ساختند - و ورق موقدائی را بسجدهات نیازمندی بر درگاه بیدار فرود آوردند ۵ شعر ۵
نه تنها شیده سر بمیدم بود ۵ که هر سو بر نقش در سجده خرد بود
حافظان عقیق الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ولایت از بی و امانت ابدی را در کاف
ظمت پادشاهی دیده باری زمره شادی و ترانه آزادی مانور گشتند ۵ شعر ۵

اینست اصانت الهی ۵ زمین گنج بخواه هر چه خولای
اینست که در دانش نهانند ۵ راهیست که حق که ای
اینست که کعبه درش را ۵ گیرند شهبان بقیله کاهی
اینست که پای دولت اوست ۵ رونق ده تخت پادشاهی
معه خدایان نیت شری چشم تعقی و تفکر نظاره کردند - و قیامه شان دیکل انسانی بنظر
تأمل و تدبیر مطالعه نمودند -

چه دیداد دیدند نقشه که هرگز ندیدند در جدول آفرینش

ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند ۵ زه نور دانش زه چشم بینش

ابواب شاهشاهی از ناصیه غرایش لامع - ارقام ظل الهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلائل خداشناسی از مجموعه هستیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - ساطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب دانی از بیاض نورنه ادش مبرهن - رموز دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایع *

ذکر بعضی از تواریخ بدیع و ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولایت اشرف نکته برد از نظم و نظم تواریخ مناسبت یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعضی قبولی محاسن نشینان بارگاه حضرت جهان دانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کمدیاب جایز عای گرامی گشتند - از انجمنه این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته تحسینی و احسان ممتاز شده بود *

چون کلب تضان شان نقد بر نوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شه نشینان جهان * تاریخ - شهنشاه جهانگیر - نوشت
این تاریخ نیز از غرایب اتفاق است که یکی از فضلی عصر یافته بود ^{سنه ۱۰۶۹ هـ} * شعر *
الله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
بادشاه که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و سه و سال میلاد * شب یکشنبه و پنج رجب است

شکرگذاری مولف این شگرفنامه ابوالفضل بر دریاوت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طوبخ این نیز اقبال اگر چه راقم این شگرفنامه در نهانخانه عدم بی سایه هستی و پدیرایه ایرون پرستی گرانبار حسرت بود - اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای موری و معنوی دریافته از نظر کردهای چشم التفات و توبیت است - و صد شهر دیگر آنکه بدشتر از آنکه زانچه قدسی بنظر درآید و بدقایق شریف و بدایع جلال ارقام آن اطلاع یابد کمال ایندشناسی و مالک آزائی که از پاینده شناخت منجم فرائض دریافته پرستار

(۲۲) درین تاریخ که به صد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزوست از عدد مضمون که به صد و چهل و نه میباشد - اما آنکه و او را بخواند چنانکه در نسخه [۱] حقست *

ددرت اینردی بود - ولله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسّان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت [که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن گزیر نمیداشت] نیست - چنانچه نگاشته‌اند قول حقایق رقم اوست

• رباعی •

گویند که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل رفائی محرم

آمد زین پیش و یا فزاده ز عدم • آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

• رباعی •

و بطرز دیگر میگوید

هر یک چند از خسان جهان سیر آید • روشن جانے ز آسمان زور آید

خاقانی ازین جنس درین شعر مجوی • بر ره منشین که کاروان دیر آید

و بدایال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سبیل گشته از دولت توجّه و التفات عالی مزاج زمانه مشهوره دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در نشاء تعلق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایندوست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلقات و تقدیرات دنیوی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش امت - چنانچه شرح احوال خود را از احتسعاد ملازمت و استغلال بظلال رافت و عاطفت و مریدندی از اراج عزت و ارجمندی بفرقه معرفت در سحر خود رقم زده دلک عرض خواهد گردانید •

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی

آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انکسای آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توانمند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده اند - و بدانش خداداد و پیش حق بدین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طغنه نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال امت - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر ترکل

(۲) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن نوکل ابن بلگر -

و در حاشیه صحت سیزدهم حصّه اول منتخب الالباب خانی خان چنین نوشته که - تیمور بن طراغای بن ترکل بن بایکر - و نوکل و بایکر نصیف - و سوعیچین اخلاف بسیار دارد - و قاجولی را بعضی قاجولی نوشته اند -

بن العکبر بهادر بن انجیل نویدان بن تورچار نویدان بن موغوجیچین بن ایردمچی برلاس بهر چاپولی
 بهادر بن تومغه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دومنن خان بن بودوان بن بوزنجور تان
 بن آلقوا بنمت جوینده بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و از نسل قیان بن
 ایلخان بن تگدیزخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آخخان بن گن خان بن اغورخان بن
 قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب باتوی بن النجه خان بن ترک بن
 یاقش بن نوح بن امک بن متوشلخ بن آخوخ بن یرک بن مهلائیل بن فینان بن انوش بن
 شیت بن آدم علیهم السلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهزاده سیست
 احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحیف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور
 و بر السند مستحفظان اوقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوال
 دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد -
 و از ایلخان تا اگرم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کذب اجمال
 خواهد گشت *

نزد خردمندان دوزبین [که با دل انصاف گزین و دانش خداداد تدبیر اخبار گذشتها
 نموده بلکه شناسایی سخنان راست را - رمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته نگهبانی
 در سفیدگی کردار درست می نمایند] پوشیده نیست که آنچه بر صفات مسامع والواج اخبار رقم
 اشتهار دارد [که آمار آدمیانرا هفت هزار سال میگویند] اصل که شایستگی قبول عقول و افکار
 دانیان [که تماشاگران بهار و خزان این چار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند] داشته
 باشد ندارد - و در امثال این امور عقل درست اندیش دوزبین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار
 میکند - و گاه از احتیاط [نه موقف اطمینان و محال ادراک است] در رت و قبول آن توقف می نماید -
 بدستداری فروغ جهان افروز خرد و مددکاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه
 هندی و خطائی و غیر آن [که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارضان
 و غیر آن بر آنست - و شواهد صدق و سداک از نقایح آن پیدا] و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این
 اقالیم و آثار ملاحظه انکار این طبقه مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این
 مظاهر احمای صفاتی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثره حکمای متقدمین *

(۲) هورت این اسما موافق اکثر نسخ و تحقیق اینها بعد ازین در تحت هر یکی از اسما می آید • • (۳) نسخه

[ط] بکارگیان حاشیه این هفت انجمن - (۴) نسخ [ز] تلاحق •

برآیند - یا بمعنی که ال طول امتداد که پہلو بقدم میزنند - گروه سبورها (که بر ریاضت و تجرد و حکمت در کلی ممالک هندوستان امتیاز دارند) زمانه را که بزبان هندی کال گویند بدو قسم منقسم ساخته اند - یکی از سر پئی یعنی زمانه که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت - سر پئی بمعنی برعکس اول - و هر کدام ازین دو قسم را بخش حصه جدا ساخته اند - و هر حصه را آره می نامند - و هر یک ازین آره ها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه - چنانچه آره قسم اول را حکممان سکهمان بنکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرج بر فرج می آرد - و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگر است - و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغی - و مدت او سه کوراکور ساگر است - و نام آره سیوم به سکهمان اشتها دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره در کوراکور ساگر است - و آره چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرسی و بیغمی روی دهد - و درازی این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آره پنجم دکهمانست برخلاف آره دوم که سکهمان بوده - طول مدت این آره بیست و یک هزار سال است - و آره ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آره اول - و مدت او نیز بیست و یک هزار سالست - و اسمی آره های قسم دوم بعینه همین اسمیست لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متجد است - و آره ششم قسم اول - و آره دوم قسم دوم نیز متجد است و آره پنجم قسم اول - و سیوم دوم بچهارم اول مطابق است - و چهارم دوم سیوم اول موافق است - و پنجم دوم عین دوم اولست - و ششم دوم عین اول اولست - و الحال بنوع ایشان از آره پنجم قسم اول دوهزار و کسری مبری شده است - پوشیده نماند که صاحبان هندوستان دوهزار را یک اک خوانند - و ده اک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کور نامند - و صد کور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب گویند - و ده بکهرب را مهابرج و پدم میخوانند - و ده پدم سکه باشد - و ده سکه را سدر گویند و کوراکور نامند - و محقق نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش از یک جای مخصوص از هر شکلی یک بعرو یک دختر بوجود می آمد - چنانچه در میان عوام ما هم اشتها دارد - و گدایان این گروه آنست که از موی سر اینها [که بگلگلی موسوم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

(۲) در گلفان سخن - سکهمان دکهمان - (۳) همگی این اسمی اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات ضبط شده - اما بکهرب در شصت (۱۰۴) ازن بیا و در شصت (۵۱) ازن دون منضبط است - و ده بیست و پنج اکبر نامه بیا و در شصت (۱) دنون و در [ز] بعیم -

خردان دیار دهلی - مطهرامت - و میگویند که موی طفل جنگلی هفت روزه که بغایت باریک و تیز به
 بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاه را که طول و عرض
 و عمق آن چهار کوره باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن
 چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروش مذکور خالی شود
 پلویم گویند - و هرگاه ده - مدتر [که شرح آن گفته شد] از پلویم گذرد یک ساگر شود - و کمیت ادوار مذکور
 باعتبار این مردم از حیطه بیان و احاطه تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت
 انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دارالملک کون بعالم ظهور
 می آید - و سپری میشوند که نام اول آذاتیه است و رگه ذاتیه هم میگویند - و روائی دستور العمل
 این برگزیده ایزدی بنیچاه درور یک ساگرامت - و نام آخرین مهادیو امت - و مدت رواج احکام
 او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از گذشته است - و اعتقاد این جماعه آنست که چندین
 بار این بیست و چهار کس از کم عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و برآهه
 هندوستان [که جمهر اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند] برآنند که مدار گردش روزگار بوتلمون
 بر چهار دراست - دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست [
 ستجگ گویند - درین دور اوضاع جهانیان فردا فردا بر صلاحست - وضع و شریف و غنی و مسکن
 و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند - و عمر
 طبیعی مردم این دور یک لک سال است - و دور دوم که مسمی به تریقا ست بقای آن درازده
 لک و نود و شش هزار سال عرفیست - درین زمانه سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
 رضای الهیست - و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دور سیم که بنام دواپر
 اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصه بررض
 جهانیان راست گفتاری و درست کرداریست - و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست -
 و دور چهارم که به کلجگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه
 حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر نارسائی و نادرستیست - و عمر طبیعی مردم این روزگار
 صدسالست - و این گروه جزم دارند که هر یکچندے حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آرند
 عالمیان تجر نهاده و دانش نزاده را از مکهین سقر و خفا بموطن بروز و جلا میدارند - و از
 حاجت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد - و ادرا وسیله ترویجش عالم میسازد - و این
 بزرگ برهما نام باشد - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صدام عمر دارد که هر ساله از آن میصد
 و شصت روز است - و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شای بدستور روز متضمن

هزار ادوار مسطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده‌اند علم بشری احاطه آن نمی‌کند - و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما پدید آمده است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است - و راقم این کارنامه ایندی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راست‌گوی نکوکار هند از روی کتب معتبره ایشان نوشته - و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعظم اهل کشف و وجداند) در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی مرقوم است ازین عالمست - چه هر روز ربانی متضمن هزار حالت - و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلف نفایس الغنوں آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هر روز پیش ایشان ده هزار حالت - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحیح داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده‌باشد - چنانچه از امام جعفر صادق علیه‌السلام مرقومست که پیشتر از آدم که پدر مامت هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفت ربانی [که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات مبعامت] نسل یکی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درانی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکثفا بکذب و تواریح مبسوط نکرده درین شگرفنامه درآورم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسانی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوه راقم است گزارش کنم •

ذکر احوال آدم علیه السلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال و کسری بمحض قدرت کامله ربانی بے رابطه ملک پدر و رحم مادر از عناصر ابدیه مرتفع معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح از مبدأ نیایض فایض گشت - و منقلب بانسان و موصوف بآدم شد - در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی مطابق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مریخ در حمل - و قمر در امد - و شمس و عطارد در منبلة - و زهرة در میزان - و بعضی گفته‌اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده‌اند - و ظاهر این کلام بضابطه اهل هیأت و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لجه عبرانی - آدم - و در ترکی آتم • (م) نسخه

مشکل میشود - چه شرفِ نیرِ اعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبه است - و عطارد از نیرِ اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیرِ اعظم شرفِ او چگونه صورت ببرد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیرِ اعظم واقع نشود - و همانا که نظیرِ این گوینده بر آن مقررِ منجمین افتاده باشد که عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی از این کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتصال داشته باشد - و او درازنای گندمگون مجمعه‌سوی زیباروی بود - و در درازیِ قاصتِ این ابوالآ با اختلاف کرده‌اند - بیشتره بر آنند که شصت گز بوده - و اینست تعالی از ضلعِ ایسر او حوا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ توارینِ غراب و عجایب فراوان آورده‌اند - که اگرچه نظر بر وسعتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست اما مردِ معامله‌نهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظیر بر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدره می‌ایستند - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل هزار فرزند و فرزندزاده‌ها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطه او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولِ نوزده دختر - و شصت از همه بزرگتر بود - بعضی گفته‌اند او را در تعقیذات و غیر آن از علومِ غریبه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوهِ سراندیب که بر محبتِ طبعِ جنوبی واقع شده مدونِ گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهور است - بیست و یک روز بیمار بود - و حوا بعد ازو یکسال و بقولِ هفت سال و بردایتِ پس از سه روز وفات کرد - شصت که خلیفه و وصی بود او را در جوارِ آدم دفن کرد - و نقل است که نوح ثلثِ زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد از آن در کوهِ ابوتییس و برایتی در بیت المقدس و بقولِ دو نجف کوه دفن کردند •

شیت علیه السلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطه آدم است - بعد از سائجه هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده‌اند که هرگاه حوا حامله گشته پسر و دخترش آورد - مگر شیت که او را تنها زاد - و اقلیمها خواهرِ تقابل در عقدِ ازدواج او در آمد - چون عمرِ آدم به هزار سال رسید او را و ایسر خود ساخت - و همگنانرا بمطاعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالم صورت و معنی بر رای

(۲) نسخه [۱] تفصیلات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعقیقات و [ه] تفغیبات و [و] تفصیلات و [ح]

تعقیقات (۳) در برهان اقلیمها بر وزن سه‌سیما هم آمده -

رزین او استقرار گرفت - همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و او را اوریای اول گویند - و آریبا یزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت - و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت برياضت مشغول شدند - و چون از عمر گرمایی او نهمصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدری کرد - و بعضی برآند که او نبیره آدمست - پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد *

انوش

انوش - در ششصد سالگی شیفت از خلوتسرای عدم بجلوهگاه وجود آمده بود - گروهی از گذارندگان سخن برآند که مادر او ندسی نژاده بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت همتی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد - و اول کمکه درین درگاه پس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و برورایت یهود و نصاری نهمصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهمصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاری ششصد سال عمر یافت - او را فرزند بسیار شد *

قینان

قینان - از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراح حوصله تر بود - این بزرگدهاد بعد از رحلت پدر بداهت تمهید وصیت بانظام سهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراة متابعت و اقتضای آبابی کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر موس بنای اوست - ابداع یسائین و عمارات هم بار نسبت میدهند - و در عهد او آدمی زاد بسیار شد - بکارانی خود همه را متفرق ساخت و خود بآواد شیفت در حدود بابل اقامت فرمود - و نهمصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضی برآند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفه برآند که قریب صد سال همراه آور پریشانهای روزگار بود *

مهلائیل

مهلائیل - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهمصد سال رسید او را بجای خود معتمد نشین

(۲) در برهان انوش بیوزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبی لابن هشام یانش • (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبی قین • (۴) در عبرانی مهلائیل بنای مجبور و در سیرة النبی مهلائیل •

ساخت - و او سیصد سال فرمانروایی گزینی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود -
یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

برد

یور^(۲) - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت - رودها و جویها
او پدید آورد - و نهصد و شصت و دو سال - و بقول نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این
گرامی نژادان خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند *

اخنوخ

اخنوخ^(۳) - که بادریس مشهور است نرزند گرامی یرداست که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه
کوچکترین اولاد است اما بقرهنگ و رای از همه بزرگ - و به بخت و دانش از همه بیش
بود - و بعد از موسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت
آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقایق حکمت
یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و منابع را بآدم نسبت میدهند اما بقول اشهر علم
اخترشناسی و نوشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد - و او از آغازیمون مصری که
اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است - و اوریای
سیوم نیز میگویند - و اورا پایه بلند در خداشناسی میسر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان
خلق را بیزدان پرستی دعوت نمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینه
زهاست که از شهرهای جزایر است - بعضی آنها داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکو خان
آبادان بود - و گویند خان مذکور آنها بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت و بران ساخت -
و هر گروه از مردم و هر طبقه از آدمیانرا بروشی خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت
نمود * آورده اند که در تعظیم لیا عظمت عطیه بخش عالم (که پیشتره از دریافت فیوض انفسی
و آفاتنی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا
مرمایه دولت صوری و معنوی میدانست - و در هنگام نزول اجال و تحویل اقبال از برج بصره
که هنگام ظهور نبی خاص است علمی مخصوص در تحویل حمل جشن بزرگ ترتیب میداد -

(۲) یور بفتح یای تثنائی موافقا للتوراة و لسیره النبی * (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیره
النبی خنوخ و در عبرانی خنوخ بنو مچول و در برهان برون مطبوع (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ج د]
غازیمون * (۷) نسخه [ح] رها * (۸) در ترکی هلاکو بالضم *

و چون کواکب سیّاره که فیض پذیرانِ خوانِ انوارِ اربند هرگاه در خانه خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می آورد - و آن ازمه را مواظبت و مظاهر نعم والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویّه و اجرام مقدّسه میگذاشت و کذبهای اهرام مصری که بگنبد هرمان مشهور است بذکرده اوست - و دران بنای عالی جمیع مذاہب و آلت آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکم از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سایر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است - اما افضل ایشان سه تن اند - اول هرمس هرامسه که آن اندریمس است - و اهل فرس برآوند که نبیره کیومرث است - دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست - و فیثاغورس از شاگردان او - و یسعی این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سرنو رونق گرفت - و طعان او مدینه کلدانین بود که از مدینه فلاسف مشرق گفتند - سیوم هرمس مصری استاد اسقلائیوس - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا یدِ طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانید - و مراد هرمس الهرامسه مدینه منیف (که الحال بمکّه افتخار دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینه الحکما گفتند - و بعد ازان که اسکندریه را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا بامکندریّه آورد - از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن او ازین مرای غم پذیرای دم تواریخ حکایت بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستاد - و بروایت در آن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بتوای چهار صد و پنج ساله - و نزد گریس سیصد و شصت و پنج ساله بود *

منوشاخ

منوشاخ بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلاق را بیزدان پرستی دعوت کرد - چون عمر او بنهصد رسید اورا پسر به آمد - امک نام کرد - و بعد ازان در هشت و نود سال دیگر بزیهت *

(۲) در برهان اسقلائیوس • و در نسخه [ا ب ج د] اسقلائیوس • [۳] نسخه [ز] بنای

(۴) در عبرانی منوشاخ بنای موهول و حاجی غط و در سیره النبی منوشاخ •

لَمَك

لَمَك در علو مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود - بعد از پدر مصدق سروری بدر ثبات یافت - و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - و گروه او را لَمَک و لَمَک نیز گویند *

نوح

نوح بن لَمَك بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد - و او مصدق رسوم عبادت و مشیّد احاس دادار پرستی گشت - و قضیه دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانی بداری قوم او و حنوح طوفان و غیر آن مشهور است - و آباب تواریح سه طوفان نشان داده اند - اول طوفانی که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علامه شهرزوری میگوید آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول - و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تفرور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائی که اینها مقام ساختند حوق الثمانین نام نهاده شد - و دوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل پرستان روزگار [که در نقل طوفانی میکنند] آن در طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهراً نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتاب چندین هزار ساله موجود است] ازین در طوفان نیز نشانی پیدا نیست - القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ردیعت حیات میبردند - الا هفت کس نوح - و سه پسرش یافت و سام و حام - و زنان ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بهام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و هند و اراضی سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلا و ترکستانرا بیافست کرامت کرد * و اکنون بزعم مورخان اصلی این مواضع از اولاد ایشانند - و آنتهاب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و شصت سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمر او اقوال دیگر هم دامن طرازان ایران نموده اند - و گویند بعد از طوفان در هیئت و پنجاه سال یا هیصد و پنجاه سال زیست - و بالجملة بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

(۲) نسخه [ز] لانج ؟ و در برهان لامع بیم پدر نوح و پسر لَمَك و او پیش از لَمَك وفات یافت و نوح را لَمَك پرورش داد و بعضی گویند پدر نوح لَمَك نام داشت - و بدین معنی در سیره النبی لَمَك و در تورات لامع *

(۳) دیو عبرانی نوح و در عربی نُوح -

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا حیدر و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق نشست - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنچ - نوبه - کنعان - کوش - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و حام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشذ - و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - و اهواز و پهلوی پسران اویند - و فارس پسر پهلوی است - و (۴) یغن که شام و روم پسران اویند - و (۵) بوزج که در میان مورخان از جز نامی نمانده - و (۶) لوز که فرعون مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جمله احقاد اویند - و (۹) بوزج که آذربایجان و اران و ارمن و فرغان پسران اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بوزج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست *

یافتار شد اولاد نوح است - حلسه علیه حضرت شاهنشاهی باو می‌پیروند - و نسبت تمامی خاندان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد - و او را ابوالترک گویند * و بعضی مورخان او را اوانچه خان میگویند - در هنگامی که یافتار از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که ناصرد او شده بود یافتار از پدر التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیت او آوردن باران بود بار داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده ام بجهت این مصلحت که ساده لوحان پی بآن نبیره از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ در میان ترکمان بسیار است آنرا جدۀ تاش گویند - فارمیان سنگ یده خوانند - و عرب حجر المطر گویند - و او بآن خذوف رفته صحرائشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ ابر عنایت ایزدی در یاریدن می‌آمد - و او را بر مور ایتام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلی بخش کوتاه اندیشان توانستند و هم مهرت افزای خاطر بلند همتان و الانطرت توانستند در میان آورد - از دوازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منمچ که او را منمک گویند - و (۵) کماری که او را کیمال نیز خوانند - و (۶) خلیج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) مدسان -

(۲) نسخه [ج] کوشن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یغن و [ب] ح ط [یغن] - (۴) در سام را ابوالعجم و العرب و حام را ابوالهند *

و (۱۰) غز - و (۱۱) یارچ - و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است - هلمج و سدهمان و غز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندانِ یانث بود - ترکانِ اورا یانث اوغلان گویند - و بهوشیار دلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تختِ فرمانروائی نشیمن - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرستی داد - و در جائی که ترکانِ اورا سیلول یا سلیکای می‌گفتند و چشمهای آب‌رزان سرخ خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آذین او آن بود که پدر را جز شمشیر میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اولِ ملوک عجم است او اولِ سلاطینِ ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود *

النجہ خان

النجہ خان - بهترین فرزندانِ ترک بود - چون پیمانۀ زندگی ترک هر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دروین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزت اختیار فرمود *

دیب باقوی

دیب باقوی - بعد از عزت پدر و باشارتِ عالیش فرمانروا شد *

کیوک خان

کیوک خان - فرزندِ رشید اوست - پدرش در هنگامِ پدرود کردنِ جهان هریرِ خانی باو عاقبت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازمِ آن اهتمام بجای آورد *

النجہ خان

النجہ خان - پسرِ اوست در آخرِ عمر پدر و پسر شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - ترکان در زمانِ دولت او محبت دنیا شده از راهِ خردمندی عدول نمودند - چون مدتی بران بگذشت

ادرا دو پسر بیک شکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار - و چون بعد کاردانی رسیدند ملک خود را بدر حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگر را بتاتار - و چون بدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات میرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسله علیه را بتاتار و شعب هشتگانه او نسبت نیست ذکر اورا منطوقی مآخذ بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروای دانا بود - در ولایت خود آنچنان ملوک فرمود که دلهای رعایا در ملک بندگی و راضا جوئی او درآمد - و همه در نیکو خدمت بها کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان - و آخر آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند - و اورا جهان آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگ منش بر اردنک فرمانروائی نشست - و در قراقرم بخورد دو کوه که آنرا اورتاق کورتاق می گفتند جهت یورت بیلاق و قشلاق معین ساخت *

افورخان

افورخان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گذاران سخنی چند بار نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید - و او بتفاق فرمانروائی خرد دوست و خداپرست معذلت گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و اندونچ و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف درآورد - و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او در آمدند - و ترکها را بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغور و قغلی و قبیاق و قارلیغ و خلیج و غیر آن - و او را شش پسر شد - گن - آبی - یزدوز - کوک - طاق - تگگیز - سه بزرگ را بوزوق میگویند - و همدگرا باجوق - و فرزندانهای او به بیست و چهار

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نعل این بزرگانند - و لفظ ترکان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران درآمدند و دران مرز مین توالد و تداخل شد بتدریج صورتیهای ایشان مانند تا جیک شد - و چون تا جیک نبودند تا جکان ایشان را ترکان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی بگویند که ترکان قوم علجده اند و بدرکان نسبت قربایت ندارند - و مقبول است که اغورخان پدر ازانه تسخیر عالم نموده بیوریت اصلی خود بازگشته بر مهند دولت نشست بزم خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر لازماترا بنو ذلهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت و همون باشد مقرر - و مقرر ساخت که دمت راست که ترکان برونه از یزد و ولیعهدی به پسر بزرگ و ولد او مقرر باشد - و دمت چپ که جور نغار باشد و کالت به بدان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بدست و چهار فتره یک نیمه بدست راست تعلق دارد - و یک نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال بعد از سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کن خان

کن خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری باخورد و در بطن خود تدبیرات مایه ارقیل^(۱) خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزاده (که بیست و چهار کس بودند چه هیکه ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنگنان ملوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت *

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده *

بلدوزخان

بلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایه بلند یافت *

(۲) در مرثیه نسخه - قبل خواجه - و در ظفرنامه: بر ذی ارقیل خواجه - و این شعر نیز آورده * شعر *

از ارقیل چون کن شنید این سخن * پسندید گفتار مرد کهن

منگلی خان

منگلی خان - پسر دوسندار او بود - بعد از بر سر پیر فرماندهی نشست - و بنظر غایت یزدان و ستایش ایزد شناسان امتیاز یافت *

تنگیز خان

تنگیز خان - بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده مد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزند گرامی اوست - پدر در هنگام پیری و ناتوانی سر انجام مهم جهانبنانی باز ارزانی داشت و خون بعد از خواهی ایام کثرت بگوشه وحدت نشست *

قیان

قیان - فرزند دلتشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مراد چند در ضمن نامرادی جلوگیر آرد - و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد - مصداق این حال قصه ایلخانست که چون نوبت سریر آرائی با رسید یافتی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زینت میکرد - و دلای پراکنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن نریدون بدر کستان و ماوراءالنهر استیلا یافت و باتفاق سونچ خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد - و زمره صفا از حسن معاشرت ایلخان فدا یانه جنگ کردند - و بسیاری از ترکان و ایغور تاتار درین نبرد کشته شدند - و در انقادی جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راه ربابازی روی بگیریز نهادند - و باره از راه رفته در نشیبی وارد آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تگوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان به سلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقت بهیار چون از گریه ها و تنگی های کوه گذشتند مرغزاره که در چشم های خوشگوار و پیوه های فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواقع نزه را بمقتضای وقت غیبت دانسته طرح انعامت انداختند - و ترکان این جای را ارگه تون نامند - و گویند این رانعه هایانه بعد از هزار سال بود از گذشته غورخان - دانا داند که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غریت و عزالت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکذای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه گرامی است و هم سرمایه این محمدمت نامۀ ایزدبست) جامع مدارج اطوار کونیّه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردند - و باین طرز گردے از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد - و بالتجمله چون قیان با همراهان دران مرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفه که از تکوز رسیدند به دراکمین ملقب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانه که در ارگه تون بودند - که در هزار حال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدن در هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و دراکمین بجهت آنکه زمین ارگه تونرا گنجایش این مردم نمانده بود اراده برآمدن کردند - و میر راه ایشانرا کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن کعبه اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کمرانی و جهانبانی متمکن گشتند - و قحطی کیشان در ست اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبابی گرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین در هزار حال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرفه مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربی آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیوسته با قرغز و سلیکایست - و جنوبی آن متصل با تبت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست •

تیمور تاش

تیمور تاش - از نسل سعادت اصل قیان است - بر سروری و فرماندهی سر بلند بود •

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمور تاش است - سر فراز تاج دولت و سعادت بود - و معنی ایالت و عدالت داشت •

بلدوز خان

بلدوز خان - خلیف بزرگ منکلی - خواجه است که درین آمدن قیات و دراکمین با امرات

و سرداری سرفراز بود. و بعد از قیام فرزندان ایشان بطناً بعد بطن در از کهنه‌نوی هر روزه قباایل داشتند -
 یلدوز خان بعددکاری بخت کوب دولتش رفته رفته از اتقی سعادت طلوع نمود - و او اولوس
 مغل را آبادان ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزد قوم مغل آنکس درست‌نسب و شایسته
 خانی باشد که نسب خود را یلدوزخان رساند *

جوینه بهادر

جوینه بهادر - پسر رشید یلدوزخانست - بعد از پرشدن پیمانۀ عمر پدر بر تخت چهاربانی
 کعبه گشت -

حضرت مصمت قباب قدسی نقاب آلتوا

دادار بدایع آفرین هر چه از مکنون خفا بمجلای ظواهر آمد بسیار از عجایب امور را مشتمل باشد
 لیکن آدمی زک بموجب غفلت که در نشاء کثرت و انبساط تعلقی ستون این بنای عالی‌اماس است
 از دریافت آن باز میماند - چه اگر این طور نشده از از قناری بودن فرصت نبوده - و بهای کره
 نفوذ اخته - مبدع جهان آرا اکثر از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می‌پوشد - و بقدر احتیاج
 که یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الهی محرومانند - چندی از روی مقدمات مکنون
 غیب بر میدارد - و باز از دید بسیار از غفای ده در سرشت ایشان ودیعت نهاد تقدیر است
 همان دید را پرده شفاسانی میگرداند - و پس از آن رایت عامۀ الهی برای هزار گونه حکمت که
 یکم از آن آگاهی غفلت زده‌های این جهانست آید - و نقاب و احتجاب را
 اندکی برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند - از آن جمله احوال بدایع طراز حضرت آنقواست -
 و او دختر قدسی اختر جوینه بهادر است از قوم نجات از نسل بولاس - از زمان خردی تا به سن
 بزرگی چنین موری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بقطر عالی و همیت والا یگانه
 روزگار گشت - و باتفاق درست دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌میش خردپروز خداپرست
 بود - انوار خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرار الهی بر پیشانی او هویدا - پرده‌نشین سرادات
 عفت - خلوت‌گزین مراتب احدیت - مظهر تجلیات قدسی - مظهر فیوضات قدسی بود -
 چون بعد کمال رسید او را چنانچه آنین سلاطین و رحم بزرگان دنیا و دین است به ذوق بیان
 که فرمانروای مغلستان و پسرعم او بود پیوند کردند - و آن گوهر یکتای قدسی را قرون
 فرمانروای انسی ساختند - از آنجا که او همسر نبود بعلک نیستی شرافت - حضرت آنقوا

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیای نیز گشت - و بصورت بظاهر امور پرداخته
بروزی و سرور اربع النوس خود متوجه شد *

شبه آن نورپرد الهی بر بزم احترام پهلوانان و بر چارباش احترام تکه زده
بود که ناله نوری شگاف در خورگاه پهلوانان - و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه
عرفان و حضور در آمد - و آن عفت و بابت منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آستان
شد - سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم تا این نورپرد در نعمت و محبت
و فراخی و تمکین و تاج و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متصفیه مرتبه برتبه
پرورش داده مستعد وصال نور مقدس میساختند - و پیشتر از آنکه این نور اندس
از آسمان تقدس نزول انبیا نماید دیدار از تعلق آباد شهر و اقلیم برآورده در صحنای
تجربه پرورش بشیده چندین آبا و اجداد ارباب بطن بطن در مدت دو هزار سال دران
کوهستان هم تصفیه بخشیده انشای ملک تقدس میساختند - و هم مرتبه انسانی را
جامع مراتب کونی و ربانی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای
حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سرورای گردانیدند - تا نوبت این سلسله مقدسه
بحضرت آلقوارسید - و آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطه بشری
در عالم ظاهر جلوه در آمد - آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از حیر در مدارج
مختلفه از خرد مقدس حضرت مریم کنی برای سرانجام نشاء صورت و معنی بهائیه پرورش
شکافت - افلاطون تجربته باید که این سخنان بگوش هوش شود که حدیث زمان در پرده آرائی -
و زمانیان با دید چشم - و زحمان بطن پرده در اسب - و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره
در اوقات فرخنده و ساعات خجسته برای مقدس آن عفت و بابت بغرور آن نور روشن میشد -
و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی نزد اصوات میبایست - آنگاه از بال همت بلند پروازی
فرموده از اسباب پرستی گذشته مستببین اندامثال این امور در و سعت آباد قدرت الهی بدیع
و بعید نمیدانند - و مستبعد عادت پرستان ظاهرین در پیش حساب ایشان معتبر نیست - و آنگاه
در سبب مانده پیشتر قدم نهاده اند ایکن بقا دزئی بحسب بیدار از محاسبه ظاهری گریز ندارند
• آنها نیز در مبادی حال توقف نمیکند - خصوصاً فرزند بی مادر و پدر (که آدم اول باشد) قبول
گرفته اند و فرزند بی مادر را [که حوا نامند] پذیرفته اند - و فرزند بی پدر تنها را چگونه قبول
نکنند - تکلیف که مثالی این واقعه در قصه عیسی و مریم متیقن آنها باشد *

• بیت •

حکایات مریم اگر بشنوی • بآلقوا همچنان بگری

ایکن میبهر جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانه ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد و
تباين اعمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانش والا و تدبیر درست و فطرت عالی
و نصرت عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همان
طور گروه انبوه آدم صورتانرا بکم بینی و کوتاهی و کم اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی
و بے تصرفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد . و اگرچه در هر دو طور پادشاه استعداد پُر میشود
اما بجا حکمتها که درین کار شگرف اندارج دارند . بدایران پادشاه ظلمت با دور و نجوت
با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد . و هواره بدو دلائل تیره رای سنگ تفرقه در پیش
می افرازند . و بروی شرمسار موری و معنوی گشته بکشی عدم همیشه آیند . و مصداق آیه حال
این ساخته نورانیست که چون چاین امر بدیع بظهور آید جمیع از کوتاه نظران ناقص خود ظاهر برست
که از ولایت حقیقی بے نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشه های نادرست بخاطر
آوردند . و آن مسند نشین عفت از کمال مهریابی فتنه است که این دایندگان بے سعادت
در دایال این خیال گرومار مانند اعیان مملکت خود را از واده آناه ساخت . و فرمود که اگر
ساده لوحه ناقص عقل که از بدایع قدرتهای الهی و صفات تقدیرات ازلی خبردار ندوده در بلوغ
روی ظن اند و آینه دل را بزرگ خیالات فاسده تزیین سازند و آینه از عقوبت
آن بدایران در خسران و نکال ماند . بدایران است که سادگی اندیشه ایشانرا ازین جندغه
را بردارم . و نظربین مقدمه ضرورت است که بدایران حقیقت شناس و معتمدان اختصاص بیوند
در حوائی خرگاه بحرامت شب زیاده دارند . تا نزدیک صبح و شب از جودانی دل ایشان
بذور واردات الهی و مشاهده انوار غامبی نورشانی گیرند . و ساطع اوهام باشد از روی این
تیره جان برون رود . بدایران چندگاه پادشاهان بدایران در زمین حوائی خرگاه
بوده چو نه اختارن شب زنده دار دیده برهه کردند . فاکه در دل شب که وقت نزول رحمت
آبیبست نوره فروزنده چون ماوندان بدستور که بالوی سرارند عفت فرموده بود از فراز
به تشعب روی کرده بخراکه در آمد . غریب از حاضران آناه برجا است . لکن در مقام حیرت
بوده دیشهای دلال از دلهای وسوسه خور فرونشست . و چون ایام آستان سپری شد سه
سرمه امری سعادت ولایت یافت . یکی بدین مدقی . و تمامیت قوم قاقین از نعل او بدید آمد .
و دیگر . ای سخنی که قبلا باحکوت زوی منشعب گشت . سیرم بوزنجر قان است . و اولاد
(۲) . [ادع] کرمم . (۳) در نسخی اکبرمه موحده و فانی بقا . فوقانست . د فاکه نامه
به قور . بی مدنی و فانی بون .

این گراسی نزد اندرا نپذیرد گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغرب دانند *

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نریان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنی تمیز رسید سرور سلطنت توران زمین را زینت داد - و مرداران قباایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتکاری بمیان جان بستند - و او به نیروری تدبیر پرورش نیهایی روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانه دراز بمردانگی و فرزاندگی روزگار و آرایش و آسایش بخشید - و او به ابوسلم مردوزی معاصر بود - چون رخت هستی بر دست از دو پسر ماند - بوقا - و توقا *

بوقا خان

بوقاخان - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویاست بموجب وصیت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعقل و داد آراسته کرد - و ناهادهای تازه در جهانلداری و گیتی ستایی اختراع نموده دستورالعمل خاندان روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از خوشوقت شدند *

دوئمین خان

دوئمین خان - پسر رشید اوست - پدر چون ناهایی زمان گذشتن دریافت اورا ولیدعهد و جانشین خود کرد - او در اوانم دارائی و ملک افزائی امورش نهاده - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او همگونی والده فرزندان که بعضی و تدبیر بنام داشتند و ناهای افتاد تربیت فرزندانش مشغول گشت - روزی جالب که از قور دالکین اند کمدن گروم و ماهون و هشت فرزند او را بخواب رساندند - قایدوخان که پسر نهم و نهم است که یکی از خدمتشان پسر عم خود ماهمین رفته بود نجات یافت - و بدستگیری و مددکاری ماهمین خلیف بر نادانی خود متوقف نماند و هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخواب رساند و پسرانش را کشتند - و عدال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خاندان بخت بدگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانه دراز در فتنه ندگی بودند *

قایدوخان

قایدوخان - بعد از چنگیز و قراچار و سربزر سلطنت دشمنست - و در آبادانی
 * م . س . ج . ا . ه . ظه نامه تدقیق * (۳) نسخه [ج] بوقا خان * (۴) این نام در نسخه
 بصورت دیگر است و در نسخه های دیگر بصورت دیگر - نسخه [ج] که فی الجمله در صحت از
 نسخه * م . س . ج . ا . ه . است در این نسخه * و در حاشیه نسخه [ز] اینجا آورده اند - همین خاترا
 دوئمین را که هم گویند من قایدوخان بخورده *

عالم اهتمام نمود - قصبا آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلابر او را کارزارها
بوتوق پیوست - ملک رانی و جهانپانی با استقلال کرد - و چون از عالم درگذشت از سه پسر ماند *

بایمنغر خان

بایمنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود یکراندانی و سیداهی رعیت و پاهای یگانه روزگار بود -
بومیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت *

تومنه خان

تومنه خان - پسر گرامی اوست - پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دیات باو سپرد -
مهند شهر یاری و جهانگیری بوجود او دروغ نیامد - با مردانگی خردمندی زینت بخش حال او
بود - و با بزرگ منشی بردباری روحانیان روزگار او - بسایه از مملکت معسکان و ترکستانرا
بزرگ بازاری تدبیر و بیروی سر بنجه افعال بر ملک موروثی افزود ساخت - و تمام ترکستان در هیبت
و عظمت مماثل او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیک هفت پسر آمد - و از دیگری
دو پسر یک شکم متولد شد - ازین توانایان یکی را قبل نام بود که جد سیم چندین خوانست -
و دیگری قاجولی نام داشت *

قاجولی بهادر

قاجولی بهادر - جد هشتم حضرت صاحب نیست - مظهر انوار دیات و مورد آثار سعادت بود -
فیر بزرگی از چهارم او می دانست - و بگوید که قاجولی از پشایان او میدرخشید - شبه خواب دید که
از حیط قتلخان ستاره رخشان برآمد - و باوچ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی
سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گردبان دولتش طلوع کرد که
آفاق را "نور او فرو گزمت - و پرتو نور او بچند ستاره دیگر رسید که بهر یک از آنها ناخته
روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود -
از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پراز میداد - ناگهان باز خوابش
درآورد - و همچنان مشاهده کرد که از گردبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد - و غروب کرد -
و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و از چند ستاره دیگر
خبر منسب شد که هر یک گوشه از عالم را روش ساختند - و چون آن ستاره بزرگ دایده بد عالم
همان روشن ماند - و ستاره های دیگر همچنان رونمایی دانستند - مبدء صورت واقع را قاجولی
بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قتلخان سه شاهزاده

بر تختِ خانی نهینند - و در مملکت حاکم شوند - اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاه ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود در آورد - و از فرزندان پدید آیند - و هر یک حکومت ناحیه داشته باشد - و از قاجوای هفت فرزند دواتمند که افسر پیشوایی و تاج فرمانروایی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندان پدید آید که جهانگیری نمایند - و بر عالمیان سوری و سروری کند - و از فرزندان بوجود آیند که هر یک حاکم جائید باشد - و والایی مملکت شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بقمرود پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریرِ خانی بقبل‌خان مسلم باشد - و قاجوای همیشه‌ساز و صف‌آرای و مدار کل و تبع‌زن باشد - و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامه بخط ابغوری درین باب قلمی فرمودند - و هر دو برادر بر آن خط مهر نهادند - و بنال تمغای تومنه‌خان رسانیدند - از آنجا تا تومنه‌خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند] بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدیات بودند - و طایفه ازین گروه والاشویه معتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی نامها ازان آنکاهی میبخشد - و حکمت الهی [که در ظهور نشاء جامعه مراتب کونی و الهی بپندین میانجی کارفرماید] ملک صورت و معنی اهتمام دارد [منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که تقارن کاینات بودن طراز خلعت فاخر است] بوده روز بروز ادب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیت و شدائعی قدر خدمت و اذیت سربزهای شایسته قاجوای بهادر را بلباس و کالت مستعار بپوشانید - تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله علیه درآید - و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کردانی و بزرگی و بزرگمنشی قاجوای بهادر قبل‌خان و میدهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلاهی سن شد [که منظور دانشوران نیست] اما در معنی کارفرمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا سقاره حیات در مغرب فوات منواری شد قبل‌خان بر تخت فرمانروایی مذهب گشت - و قاجوای بهادر بموجب وفا بهد که سرمایه دولت سرمدیست در مقام یکجبهی و موافقت در آمده بآئین درستی و شادنشانی متدبج انتظام مهام سلطنت گشت - و چون قبل‌خان از دارالافتن هستی بدارالامان دیستانی خرامید تومنه‌خان که در میان شش پیرا و شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

و قاجولی بهادر بهمان منصب والی مهاباد را مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستگیری فرزاندی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت می نمود - و قویله خان به پشت گرمی اینچنین مردمانی که هم عقل خدادانی داشت و هم تیغ کُشورستانی انتقام برادر خود از الدان خان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت *

و مجمل ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه و الاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرک سلسله درستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قلیخان بیشتر هراسان گشت - بومیله فرستادهای کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قلیخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دو دمان و الا نژاد است داروگیر ملک را بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش محبت دلبزیر نشست - و از آنجا کامیاب عیش و عشرت بیورث خود متوجه شد - بعضی از اعیان دولت الدان خان [که تگ حوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیر گردانیدند - الدان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قلیخان از مواد پیدایش روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکره نامزد از کرد که بهر وضع که ممکن باشد خاندان برگردانند - قلیخان بخانه درستی مالجوتی نام که در سر راه موائی داشت مردار لشکر خطا را فروز آورد - و قرار داد که بر میگردم - مالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من امیر دارم تیزگردد و دورو که هیچکس بآن نتواند رسید همعزای احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قلیخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار درامت شده بیورث خود شامت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک دستان تیز پای از عقب در آمدند - و جز در بیورث خانی بجای دیگر نه پیوستند - قلیخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا بهر کلان از فتنه برفاق که بحسن صورت به همنامی روزگار بود در حوالی دشت هم تکی غزالان داشت - نگاه قوم تاتار درچار شده دستگیرش کردند - و او را گرفته پیش الدان خان بردند - و خان بانجام آسب جانان گرگ منش تیغ بیدان برین غزال شیرنواز راند - قویله خان که بهر دردم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها هم گماشته متوجه الدان خان شد - و نبرد عظیم در پیوست - و شکست غریب خطانبارا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبتِ ثلثِ میانه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاررتِ اعیان مملکت بر سربِ خانی متمکن گشت - و یاقاق پدر و برادرِ خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و میوه کشی کند لاجرم لقبِ خانی او در افواه بلفظِ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقدِ شجاعتِ او را باین نام مهابت نوا مسکوک ساختند - و درین زمان قاجولی بهادر (که هم برادرِ جانشینار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد •

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشدِ قاجولی بهادر است که در ممالکِ فرهنگ و معارف جنگ مغزِ هوش بلند و بختِ بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بقام او سربلندی گرفت - و او بآئینه که پدر بزرگوار رونق داده بود در تدبیرِ مهم ممالک و تدبیرِ عظام امور کوشش مینمود - و اول گسه که بلقبِ برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معنی شجاع بانسب است - و نسب تمام الوی برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزندی و مغفر مردانگی آراسته بود تاجِ خانی بر سر نهاده زینت بخشِ سربِ جهانپانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساسِ اقامت نهاده - از زیست و نه پسر یادگار ماند •

سوغوچین

سوغوچین (۳) - در میان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلالر و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارهاز نظام بخش سربلندی داشت - و از روی حال نیز بزرگترین ادلاک بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهرور - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای بجهان آرای سوغوچین لشکر بر مر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا بی مهر غارت ساخت - و بیانی یزدان و نیروی بختِ فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون بدلق شدند - و چون بدان موضع سعادت انرا رسیدند در بیستم ذی قعدة تنگوز بیل حال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفر نامه بیسوکی - میگوند • شعر • پس از شاه برتان یزدان پرست • پسوکی بهادر بشاهی نشست • (۳) این اسم هم در نسخا مختلف واقع شده اما برین شعر که در ظفر نامه یزدی آورده اعتماد نموده شد • شعر • زسوغوچین بود پورے نکو • جهانگیر و فرمانده و نیکجو •

خاتون وی، اوایل آنکه که آیه‌نن بود، فرزند گرامی بزد - بیهوکی بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچین که خرد بلند و دریافتم والا داشت به بیهوکی بهادر گفت که از رموز حساب دانی و نظرات سعید آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستاره دولتست که در نوبت چهارم از جیب قتلخان برآمده بود •

اگرچه در سلسله علیّه حضرت شاهنشاهی (که درین محمّدت نامه ایزدی سخن ازان می‌رود) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره تقدّمه است لیکن چون پرتوے از نور مقّیّس آفتاب بود مجمل از ذکر آن ناگزیر انتاد - طالع مسعود تموچین می‌زان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در میوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآفتند که در سال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم نیرون رسید جمیع سیّاره در میزان فراهم آمده بودند •

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچین است پادشاه منشش شهریار نشان بود - چون در سال تئگوزیل (۵۶۲) پانصد و شصت و دو بیهوکی بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچین که مدار ملک و سلطنت و گدروار لشکر و سپاه بر او بود همدان چندروز باردوسی فنا کوچ نمود قراچار نویان ایام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین رزی گردان شده بمردم تانجوت پیوستند - و تموچین محفّتها کشید - و در بند بلا انتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مخاطره‌های سهمناک نجات یافت - و با قوم جاموقه و تانجوت و قفقزات و جلایر و غیر آن کلزارها کرد - و فتح که سال عمرش از سی درگذشته بود مردار ایل و الوس خود شد - بذایر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونج قراچارنویان پیش آرنک خان حاکم قوم کرایت که با بیهوکی بهادر سابقه محبت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دست برد نیکو نمود - و رتبه قرب منزلت و علو مرتبت او بسرحده رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان بر او حمد بردند - جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو پسر آرنک خانرا با خود متفق کرده درباب اسخنان ناشایسته و حقیفهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آرنک خانرا از راه راضی برده در خیال نامد انداختند - و تموچین اندیشه مند گشته باه تصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

(۲) در نسخهای اکبرنامه تانجوت بلام و در ظاهرنامه تانجوت بنون • (۳) نسخه (ج) فقرات •

(۴) در ظاهرنامه سنکو •

در پیوست - و تموچین ظفریانت - و در چهل و نه سالگی و بقول در اینجا حالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت ملطنت و جهاندارمی کامران شد - و چون مدتی مه سال (از فرمانروائی و جهانپای لوگندشت تب تگموری که از پیشتر عالم غیب و مرده رحمان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاهشاهان^۱) روز بروز نجم سعدتش فروزانتر میشد - و حال بحال برق درلش روزانتر میبخت - بر تمام خطای و خدن و چین و ماچین و دشت قبیاق و حقین^۲ و بلغار و آس و روس و آکلن و غیر آن سروری یافت - ازرا چهار فرزند بود جوجی - چغتای - ارگدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت - و پرغو رمیدن و سیاست بتقدیم رسانیدن (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مغفوس بود - و تدبیرات جهانپائی و ترتیب امور ملکی باو کدای اختصاص داشت - و مرانجام مهاب چاه و محافظت آردر بتولی متعلق بود - در شهر (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزم شاه بجانب ماراد اللهیر توجه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بیامارسیدند - و چون از کار ماراد اللهیر پرداخت از آب آموبه عبور نموده عنان که ورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی خان را با لشکر گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و تیران از بلخ بظالقان آمد - و از اینجا متوجه دنع سلطان جلال الدین منگیونی شد - و در ماه رمضان (۶۲۳) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب هند هزیمت داد - و از اینجا بماراد اللهیر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت - و در تگوزنیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس ملطنت بود در حدود ولایت تنگقوت و بیعت حیات مهرد - و پیشتر ازان وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارد تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد - و در ممالک درو دمت فقور رسد - و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند - و بعد ازان مدتی نفسش او را برداشته روی برک آردند - و هر آوریده را که در راه خود دیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف نزدی فرسد - و چهاردهم رمضان همین حال نفس او را بار دوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند - و در پهلوی درختی که بر روزه در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدنون ساختند -

(۲) در صفحه [ز] بحثنگری (۳) شعر نهادیم نام تو چنگیز خان • ازین پس تو خود را نمرچین مخوان • همه کس را اینچنین خوانند • بدان نام نیک آفرین خواندند • از انرو که معنی چنگیز خان • بود شاه شاهان بقبری زیان • من ظفرنامه • (۴) نسخه [ج] حقین و [ز] حقین • (۵) نسخه [ج] منگیونی •

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرتد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس بی بآن مرزمن نتوانست برد - و همانا درین معنی سربست بدیع که جز دانی هوشمند درین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حرمت ایزدی بود بعد ازان هم در کف نگاهداشت الهی در آمد - تا کوه اندیشه بآن مقام دست بآید دراز نتواند کرد - اگرچه بقرت چندین اندیشه کردن خود را مخترع جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صانع از مواهب عظمی است و چرا حرمت ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگ نکند که عالم در سایه پاس او بود - اگرچه این بزرگ بیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه تهر الهی بود اما در نظر درین هوشمندان اخص خواص از مجال الطاف ایزدبست - چه در محکمه عدالت الهی (که فرمانروائی خلایق پرتوبست ازان) بیداد نبرد و ستم بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیده ظاهر بینانرا بکند حقیقتش راه نیست - جز ضامیر بیدار دلان درین بر حقیقت آن آگاهان - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از حال هفتاد و سیوم اکثره چری گشته - از انجمله بدست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بلا حظه تاریخ ولادت و وفات او که در تاریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبار شهر و سنین شمعی و قمری تواند بود - یا بوجه دیگر از وجوه مشهوره - درین مدت همواره انتظام مهابت ملکی و مالی با تصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت - و والا کوه را که چندین برادره بجان جهان برادره رهنمون دولت و انبال باشد چگونه بآن همه کشورمندی و ملطمانت رانی تازک عظمت باو چ علیین نساید •

• شعر •

قراچار و چنگیز این عهد • بشورگشائی قرین همد

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را بارکدای مسلم داشت •

و مجمل این قصه دلشکن آنکه در یورش خطای شی بر پیشگاه خیال او بصورت مغالی جلوه دادند که بدرد کردن این جهان مراب نما نزدیکست - فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد در میان آورده خانی را بارکدای مقرر ساخت - و عهدنامه تاجولی و قبلخان که بآل تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقه نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یوهون بهر برید - و وثیقت نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان و خودشان نوشته بازگداى مهر - و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدرد خوارزم و بلاد ایغور و کشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب هند بچغئای خان مقرر ساخت - و پیمان نامه قبلخان و قاجولی بهادر بچغئای حواله کرد - و گفت از امته صواب قراچار نویان تجار جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدرنزدی بست - بهمین ملاحظه این سلسله علیه تدمیه را چغئای گفتند و الا چغئای را با آبای کرام او نسبت بعصرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباحاتست نه نسبت قرابت و مضاهات - و خانزادهای و نوئیان بموجب وصیت عمل نمودند - سبحان الله از مثل چنگیزخان بزرگ دانائے چنین نقض عهد شود - بایسته که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنخان مرقم بود بازگداى قائل میداد - و تربیت و معارفت او را برای زین قراچار نویان میسر کرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت نامه را حاضر نیساختند تا بر نسیان که همراز انسانیت محمول میگشت - و مدد بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخط مهر میشد - و عجب از سخن گزینیان باستانی که درین باب با شرع حرفه رانی و حرص نکرده گیری و درزبانی بسر وقت این فرموده اند - و همانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنخان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاء جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسله علیه بردارد چنین مهر و خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حرامت ایزدی همواره نگهبان این گروه و الاشکوه بود متورس در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی بهادر نشد - تا چون نویت سلطنت از رشد ذاتی و مکتمهیی او با ولاد قاجولی بهادر رشد و بدوایت روزافزون مسند آرای خلافت گردن مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدمات طلوع نور انبیا حضرت صاحبقرانی بود که رجوع مقدس طلوع درایت ابدی بودند حضرت شاهنشاهیست - و چغئای خان بعد از شقار شدن پدر پیش والبع را دارالملک ساخته عنان اختیار مهتات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و مغرور بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قائل بسر میدرد - و بآنکه اوکدای بسال از وی خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فرو گذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیت خان پاس میداشت - چون چغئای خانرا مدت حیات عیادت باخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو مهر - و هفت ماه پیش از ارکدای خان

در اوایل ذی‌قعدة (۹۳۸) ششصد و سی و هشتم ازین برای گفزان درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نصق امور مملکت تیار می‌نمود - و بعد از پندگاه قراهلکوخان بن سواتگان بن چغتای شانرا بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند حال چون گیوک خان بن اوکدای خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قراهلکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یحیومنکا بن چغتای را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر می‌داشت ارزانی نمود - و هنگام حادثه ناگزیر قآن گیوکس خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باز روی‌والا رسیده مسند آرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یحیومنکا بحجاب فنا مخفی شد قراچار نویان باز قراهلکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بقاریخ (۹۶۲) ششصد و پنجاه و درم آن نوین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت همدی بر دست •

انجل نویان

انجل نویان - بمزید دانش و مروت خداشناسی از میان ده فرزندی که از قراچار نویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانیه قراهلکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت بخش مقام پدر شد - و در سنه (۹۶۲) ششصد و درم از کمال اعتلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون در میان فرزندان چغتای خاره، خلاف و نزاع بمبار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قآن بن تولخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و آذنائی و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان انجل نویانرا با حتمه‌ای تمام بوسر مایوری تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مرافقه تبریز بار داد و بآداب بزرگی سلوک نمود •

امیر ابلنکر خان

امیر ابلنکر خان - ارشد اولاد و انزاد انجل نویان بود - چون انجل نویان با هلاکو خان از توران

بایرن نقل کرد او در اوص چغنی خان قائم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران انجل نویان این جهان نظر نویسرا پدر دکرد دوا خان بن براق خان بن بیصوتوا بن موانکان بن چغنی خان بن چنگیز خان بار رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حال و عقد ملطمت بدست تدبیر او داد - و مرتبه پدران بار مسلم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و از بهائیت زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر توپخال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال درحدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایودی تگاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جمعیت رجوی می نمود - دران نواهی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود ضرب معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست *

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از غنوان مغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از صاحب احوال او میبافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادره بود خرد هیبت نام درحق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - اما قوعه بزرگی صوری و معنوی بذام برادر بزرگ انتاده بود - چون داند بزرگوار همواره روی بر آستانه ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه ممدیت بود - خصوصاً تدو اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ درانرا از صفای باطن بظهور کوبه صاحبقرانی نوید معادت جاوید رسانیده بود *

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا

و الدین امیر نیمورگورکان

اراده ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز و دیمت نهاده جهان آرامت - و لهذا درین پلجاده و در تن (که حلسه علیک شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

(۴) بعضی برافغانرا نیز پسر موانکان گویند • (۳) نسخه [ج ۱] امیر ایلان •

هوشمندان است) ایند متعال ریاست و حکمت و ملطفت و هدایت و عطوفت و رانت و چندی
جلایلی نعوت و شرایف صفات را امانت سپرده مرانجام گوهر یکنای خلعت شاهنشاهی نمود -
مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت صوری
فرود آورده رتبه سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبه تابعیت را در لباس متبوعیت
دریافته سامان کارخانه جامعیت بر وجه داخواه صورت دهد - و آن بزرگان دلاشکوه که درازکنه‌تون
بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه
اسم سلطنت نبرد اما معنی سلطنت ظهور داشت - و آنها بجهت حرامیت عزت بیرون از سکنه
عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قوه بقول
میتابد که گوهر یکنای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای
توسعه‌خان بظهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را
بظهور آورد که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود - و مصداق ایضاً معنی ظهور حضرت صاحبقران
طرازند هفت اقلام - و فرازنده تخت و دیهیم - قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورگانش -
و آن والوزان عالی‌قدر در شب سفینه بیست و پنجم شعبان سال (۷۳۶) هفتصد و سی و ششم
حجقان بیل بطالع جدی در ظاهر خطه کش که بشهر جیز مشهور است از بلاد ایران از خدیر مظهر
و سائر مصفاای حضرت عفت و بركت مرتبت - صفوت و طهارت منقبت - عصمة الدنیا و الدین
تکینه خاتون در انجمن وجود قدیم سعادت‌توأم نهاده جهان امروز گشت - و این قطب دایره
خلعت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبال است که از بطن هشم قاجولی بهادر
در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقول یکه از مورخین رویی صادق قاجولی بهادر
بظهور پیوست - و بدروایت والای خردمند در زمین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن
ستاره فخرین است چنانچه سابقاً پرتو اشارت بر این معنی یافت - درین زمان مسعود که
حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در مارواه‌النهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق
خان بن بیستوتا بن بیسوکان بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران
زمین چهار ماه از دولت سلطان ابومعید گذشته بود - و بدین واسطه هرچ و مرج تمام دران

(۲) نسخه [ج] قریب - (۳) نسخه [۸۱] توان و [ط] مارواه‌النهر - و [ح] ایران • در برهان‌کش
نام شهرست از مارواه‌النهر نزدیک بلخشب و مشهور بشهر سبز انهر - و معرب آن کس است و در تاریخ تیموری
نیز آورده - و الکس مدینه من مدن مارواه‌النهر • (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی • (۵) نسخه
[ز] مسون‌نوا بن مسوکان - و [ح] میسوی‌نوی بن بیسوکان • و در تاریخ رشیدی نوشته که بیستوتا پسر
موانکان بن چغتای خان است • چنانکه در نسخه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گذشت •

مرز مین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از مغیر بن قانقوان شتاب همواره بلنداب شکار و آئین رزم و بیگار اشتغال میفرمود - و در سیقان نیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغی ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و در دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و حیو رغمش - و جوکی - قتلع ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانیت در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت نیل در بلخ افسر فرماندهی و انکیل کشورگشایی و کامکاری بر سر نهاده ازنگ سلطنت و جهانبانی را باید بلند بخشید - و بدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و تراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورگشایی و دانش فراخ حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحات ربیع مسکون و عرصه هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه سلامت حال زیق روزگار دوات بود بقدم اطاعت پیشوار آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و خاصیت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گردیان افتاد بدین آرد موی کشان بهیامنگاه تهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فساد که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و از اینجا عذاب عزیمت بپایتوب دارالامک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخمدتش پیوستند - و چون خبر مخالفت تو قیامش خان که فرمانروای دشت قبیاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد - و لوی فتح برادرارخته مراجعت نمود - و دشت قبیاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش شصت فرسنگ است بنفیس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهی در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهجت والاکهای عظیم که ناسخ کارنامه های رستم و افراسیاب باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و مالک فارس را بهجت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بخار ساخت - و بعد از آن به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چندان نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم مجرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را بحر عالی بسته عبور فرمود - و بدوات و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و بیوم بهزم پشاد اقدام فرموده صبح اقبال بدمازید - و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای

ثابت آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و از آنجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذلّ
 نید امیر بودند خون آنها هدر نمرود - و در حال دیگر بعزم تسخیر روم ریای جهانتاب نهضت داد -
 و در جمعه نوزدهم ذیحجه (۸۰۳) هشتصد و چهارم در حدود انکوزیه معرکه مصاف آراسته و لوائی
 نبرد را بمقتضای فتح حلی بسته با ایلدزم قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تأییدات غیبی که همواره
 همزمان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجتهد فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغری
 فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورمندی خوانده شد - و ایلدزم بایزید بدست سپاه
 نصرت اعتصام گرفتار آمد - و چون ادرا بیایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز
 در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و از آنجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال
 و ششماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود - و ملاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مهر
 نقوی فراوان از مرغ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارمال داشت - و امیر فرمانروایان
 آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر
 اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعد (۸۰۶)
 هشتصد و ششم ریای ظفری برای بجانب فیروزکوه نهضت داد - و بے توقف راهمال در همان روز
 فتح نموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غره شهر محرم (۸۰۷) هشتصد
 و هفتاد از راه نیشابور بمادادالتهر ظلال اقبال گسترده - و دران موطن مالوف طرح جشن عظیم نموده
 طوی بزرگ که حیرت انزای ارباب همت و حماس باشد ترتیب داد - جهانیا فرا بصلای انعام
 و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
 (۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اترار که از همدند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ امت بفرمان
 نهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخس حیات بفسحت مرای جهان باقی
 تاخت - و نعلش عرش پایه آن حضرت بخطه سمرتدن بشکوه که شایسته آن بزرگوار باشد
 رسانیدند - و در تاریخ ضبط مبین احوال آن جهان آرای گفته اند •

• رباعی •

ملطان تمر آنکه مثل او شاه نبود • در هفصد و سی و شش در آمد بوجود •

در هفصد و هفتاد و یک کرد جلوس • در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

آن صاحبقران سعادت توین را چهار پسر والا قدر بود - اول غیاث الدین جهانگیر میرزا - در اوایل
 سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و شش در سمرتدن رحلت نمود - از دو پسر ماند

اول محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خود کرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد - دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او مریلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و مطاعت او وصیت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدرد هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دمت پیرعلی تاز که یکم از امرای او بود درجه شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن هرام نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول (۷۹۲) هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو درگذشت - فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا است که مجملاً احوال سعادت اشغال او که درین ماحله علیه مقصود باثباتست مذکور خواهد شد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمان فرمانروای باسقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز ملطانی بیست و پنجم ذیحجه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شناخت *

جلال الدین میرانشاه

جلال الدین میرانشاه - جد ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۴۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک باکمل بعد از اهتمام همای عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانای سلطنت دویقه نامرعی نگذاشت - روزی در شکار مرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که امشب زم خورد - و میرزا از مرزین بزمین آمد - و آمیزه عظیم در هر روی رمید - اطباء و جراحان حادث تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحت گرائند - لیکن غباری از ان گریه راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنعار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلای میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

میکزانیاید - و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میدود - و در بیست و چهارم ذیقعده (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربه قرايوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الذکر میرزا - عثمان چلبی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمد میرزا - انجل میرزا - سیور غنمش •

سلطان محمد میرزا

سلطان محمد میرزا - فرزند دولت‌پنوند میرانشاه است - و والده ماجده اش مهرنوش نام داشت از قوم قولاک قیا - میرزا همواره باینرا در خود میرزا خلیل در - مرقند می بوده اند - و چون میرزا خلیل بچنانس عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیّه او دریافتند بود بمیرزا الغریب گفته اند - و جلال قدر ایشان بیان کرده اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزند معادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و ملوچهر میرزا - و در بیماری که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغریب بدرسیدن آمده اند - میرزا فرزند خود سلطان ابومعید را سفارش عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عظمت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد - روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این بهر هم شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی مثنائی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریاست بیان حال نموده اند •

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابومعید میرزا - معاد ولادتش در هشتصد و سی^(۱) بوده - در بیست و پنج سالگی برپرای سلطنت شد - و مدت هزده سال بفرمانروائی و کشورمثنائی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آرد - و در آخرها عراق نیز در حیطه تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که مرایه هزارگونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت می طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرايوسف حاکم آذربایجان که بدنع آذین حسن آق قویلو رفته بود و از غایت بے پروائی و کمال بے تدبیری بدست او کشته شد

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هر چند در صلح زدن فایده نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگهداری نمود - تا در اردو تحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب احیان خامه جو نیافتند - بقریب تحط سپاهی پراکنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بدارنج بدست و دوم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و هیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنقر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن به حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ تدر را به بهانه خون گهر شادیم که کدبانوی درلتهرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابوسعید - تاریخ این واقعه است *

عمر شیخ میرزا

عمر شیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان اول میرزا و الخ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والاژاد در صفر (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابایی کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد از آن بجهت طوی از دره کز گردانیده بودند - پس از انجمن جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امراد توابع مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد قریب توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفروزد گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکار دانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باپن والاخره عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت قباچاق سد شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قباچاق نتوانستند که مریدی و عذاب بردارند - و دست فتنه و فساد بکشایند - و ما بفراخ خاطر کمزهرمت در جهان گشائی بستیم - و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مگاستان بود بنوع ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجهت آن ولایت خدشه آمیز و تفرقه

آشوبی نرמיד - آن فرخنده بخت بلند اختر سخن - سخن گمتر بود - و توجه تمام بارابِ نظم داشت - و خود هم نظمی میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - اما پروای شعر گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و توارنخ توجه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک سخاوت بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعری پیشین بر زبان گرامی ارجاری میشد - همت بلند از لوحه حال او میتافت - و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او هربدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اغصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همت را با قدرت همنشین گردانیده - مسند آزادی سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود - بر بنی عظیم بارید - و تمام کاروان را زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان سلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن فائده آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد - و با صاحب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثان را از مواظبت اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت - همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خدانشاس متوجه بود - و در بوزه همت از در دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت بغاه هدایت انبیا ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیقدر در اندجان که بلی تخت ولایت فرغانه است زینت بخش مرید سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن راتشکوه بود - چند نوبت بر مرقد لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتای خان و الویس مغلخان بود و نسبت قرابت قریب داشت امدعا نموده آورد - و در هر بار که می آورد ولایت عطا میفرمود و باز بقریبات بعلستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا ایام تاریخ (۹۰۸) نصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان چغتای بود - و خانی الویس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی مرقد و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا تفرقه ناگزیر میرزا از یکمن تقدیر بوتوع پیوست *

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتکانه ولایت
فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرعه عظیم
واقع شده عمارات آن همه بر سر جرامت - بحسب مرفوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان
(۸۹۹) هشتصد و نود و ده بحوالی کبوترخانه که بر یکی از ان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه
بودند که یکی از ایستاده های بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال
برخاسته یکپای را در کفش آدرده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جر از هم جدا
شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم در حوضی حقی نهادند و نظر بمعنی
ارتقا بارج علوی فرمودند - سینه گرامی آنحضرت سی و نه بود - ولایت مسعود در سال (۸۶۰)
هشتصد و شصت بود در سمرقند •

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنار معمور و عالم واقع - شرقی آن کاشغر -
و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستان مرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها
بود مثل المالیخ و الماتو و یانگی که بتواتر مشهور است اما الحال اثری از روم و اطلال آنها
هم نمانده - غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت پذیر
نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب
می رود - و از جانب شمال خجند و جنوب فداکت که بشاهرخیه اشقهار دارد میگذرد - و از آنجا
بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان می رود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایان ترکستان
در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب
دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغیان و اسفرد و
خجند است - و از قصبات شمال اخسی و کاشان - آن گوهری یکتای سلطنت را هم بر و پنج دوخت
بود - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی مدانی فردوس مکنی ظهیر الدین محمد بابز بادشاه
بودند - بعد از ان بدو حال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای توماس دوم مغل -
و میوم ناصر میرزا بدو حال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت مرغتش از اندجان بود
غنچه جی امید نام - و از همه دختران هفت تباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیر عینی حضرت
گیتی مدانی فردوس مکنی پنجسال از ایشان کلا بودند - دران هنگام که شاه اسماعیل صفوی اوزبک را

(۲) نسخه [۱] جرعه [ب] جرعه • (۳) نسخه [۱] اترزو [ط] اطرار • (۴) نسخه

[۱] د و ح [ط] کاشان • (۵) نسخه [۱] نهان [ج ط] بونا •

در مرز زید کرد آن پرنده نشین محقه عفت در مرز بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بهیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد. و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی و انج شد - حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کولکناش روبرو رفتم - بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هر چند تصریح کردم - بعد از مدتی بجای آوردند - دختر دیگر مهر بانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه جی بود - دیگر رضیه سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراقرز بیگم میگویند - و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند - و از آنوش آغا دختر خواجه همین دختره شده بود در صغر من رحلت نمود *

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چاربالش هفت منظر - شهریار سماوی سرور علی انسر - بلندی بخش همت بلند - سعادت افزای طالع ارجمند - آسمان حوصله زمین و تار - شیردل اقلیم شکار - عالی فر و الاشکوه - بیدار مغز دانش پژوه - مقدر هزبر موات - رفیع قدر قومی دولت - در بادل گوهر نژاد - پادشاه درویش نهاد - معذون نشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود - بے تعینی و آزادی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لایحه اطوار او برتر ظهور میداد - فقر و نفای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فردوسی از نامیه احوال او میثاقست - ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطین مقدس و خدای مطهر انتخاب عفاف گرامی نژاد تغلق نگار خانم شریف وقوع گرفت - و این گوهر عمان دولت و درج آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود - و آن عصمت معجز عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی آن عصمت پدیده برین نمط امت تغلق نگار خانم بنت یونس خان بن دیس خان بن شیرعلی اوغلا بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن السیفوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون توپا بن مواتگان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا حمامی قراقرزلی در تاریخ ولادت اشرف گفته *

* شعر *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرّم • تاریخ مولدش هم آمد - شش محرم

هرچند این تاریخ از غریبِ اتفاقات و تکرارِ دران گنجایش نداشت اما غریب‌تر آنکه ایی تاریخ از شش حرف که نزد اهلِ مصاب عددِ خیر است فراهم آمده و لفظِ شش حرف و نقشِ عددِ خیر نیز دو تاریخِ ظهور این عنصرِ مقدس از مکملینِ غیب میگردد - و یکی از غریبِ جوهرِ حرفش آنکه آحاد و عشرات و مئات آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تسویتِ ملوکِ اطوار اشارت نموده - بدیعِ ذاتی که چندین اسرارِ غیبی درو بدیعت نهاده اند امثالِ این بدایع در بابِ اوروی میدهد - قدرِ اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبانِ فیضِ آثارِ خود اسمِ گرامی این مسعود طالع بظهِر الدین محمد تهذیب فرموده اند - و چون بر زبانِ ترکان این لقبِ گرامی از بزرگیِ قدر و رفعتِ منزلتِ لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد باین نیز نامِ نامی آنحضرت مقرر شد - و آنحضرت اعظم و ارشدِ فرزندانِ عمر شیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجمِ رمضان (۸۹۹) هجری شمس در خطه دلگشای اندجان بر سرِ سلطنت و تختِ خلافت نشستند - و آن قدر مشقت و توبه که در مهمام تسخیرِ ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاه را رد نموده باشد - و آن مقدار دلیری و دلوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفسِ نفیس در معارک و مخاطراتِ خود را داشته اند مقدور بشر نیست - در وقتی که واقعه ناگزیرِ حضرتِ عمر شیخ میرزا در احمی روی نمود حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی در چارباغِ اندجان کامیاب عیش بوده اند - روز دومِ این واقعه سه شنبه پنجمِ رمضان خبرِ جانکاهِ باندجان آمد - در ساعتِ صبح شده متوجه قلعه اندجان شدند - در محلی رسیدنِ بدروازه شایم طغانی جلو آنحضرت را گرفته بجانبِ نمازگاه روان شد که بطرفِ اوزگند و آن دامن کوه ببرد بخيال آنکه - سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکتِ تمام می آید مبدا امرای غدری نسبت با آنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند - اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجودِ اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یابند بجانبِ طغانیان خود الحجه خان یا سلطان محمد خان مقدمِ گرامی اوزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درری را (که از بابریان و قدیمیانِ حضرتِ عمر شیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغه توجیه که بخاطرِ اقدس راه یافته بود برآورد - موکبِ عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد برکابِ بوس والا مشرف شد - و بمقدماتِ معقوله آنحضرت را مطمئنِ باطن ساخته عنانِ عزیمت را مذهبِ طغیان ساخت -

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غریبِ اتفاقات ذکر را گنجایش دران نیست . (۳) همچنین در هر نسخه [د] بیرم . (۴) نسخه [ه] محمد . (۵) نسخه [ح] مروزی .

چون با یک اندجان نزول معادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشفرب ملازمت عالی مشرف شدند - و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتفاق نموده بر مر عمر شیخ میرزا می آیند درینولا که بحسب سرنوشت آسمانی تَضَمُّعِ ناگزیر واقع شد و بدو بنیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خود و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بودند) بر نگهبانی قلعه لوازم جد و مرامم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اروا بُنْدِه و خچند و مرغیان که از ولایت فرغانه است گرفته چهار گروهی اندجان فرود آمد - هرچند ایچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده بدشتر فرود آمده - اما چون تائید غیبی همواره فریب حال این دو دمان ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب ونور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و منوج وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اعیان از نشستن بزمگ آمده از داعیه های سابق مایوس شد - و صلح گونه در میان آورده بذاکمی برگشت - و از جانب شمال دروای خچند که سلطان محمودخان متوجه شده بود آمده اخعی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند - خان چند مرتبه جنگ الفداخت - امرای اخعی ترقیات پسندیده کردند عاقبت کار خان نیز کاره نساخته از بیمارگی که عارض او شد ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود باز گشت - و آنحضرت بقوت همت باند و طالع ارجحند مظفر و منصور شدند - و آن گیتی ستارها مدت یازده سال در مارا اذالهر باسلاطین چغتای و اوزبک فبردهای عظیم روی داد - سه نوبت بشعشع تیغ صاعقه آثار و شعل عقل جهافتاب فتح مفرقت فرموده اند - یک در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا (که از اندجان آمده) به نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند - فتح دوم از شیبک خان در سال (۹۰۴) نهصد و شش - و سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیت الهی در اظهار گوهر بکنای حضرت شاهنشاهی بود و بموجب امت که اقلیم هندومتانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غریت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند در دیار خود و موطن اصلی که جمیع ملازمان صادق است ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که به پیروجه بودن آنجایلیق ناموس دولت ندیدند - ناگزیر با معدود متوجه بدخشان و کابل شده اند - چون بدخشان رسیده اند تمام مردم خردشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند - و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجود آنکه این بددولت مرحله بی اعتدال بود که بایسنغر میرزا را شهید کرده - و میل در چشمان سلطان محمود

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عمزاده‌های آنحضرت میشدند - و در هنگام ماحیقرانی که عبور موكب عالی آنحضرت در بدخشانت شده بود آثار آزمایشی و نامردمی از بظهور آید بود - در بقول که چهره اعمال در آئینه مكافات دید و دولت ازان به سعادت روی گردانید آنحضرت از كمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگردد و بخراشان رود - او پنج شش قطار خنجر و شتر از موهع آلات و طلاآت و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراشان رفت - و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسبیح ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الخ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد) گرفته بود - طنطنه نصبت رايات انبال شونده متعصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و امباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تخخیر قندهار شدند - وفات که از مضامین قندهار امت مفتوح گشت - و از آنجا بجهت مصالح ملکی نصح عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان سواسنک و ایتاغ تاخده بکابل مراجعت فرمودند *

مبادی این حال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد - نصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانههای موضع بیمغان تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اماس عمر بهیاره از مردم فر ریخت - در میان بیمغان و بیکتوت پارچه زمین که عرض او یک کت باشد انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکست که بعضی از اطراف او برابر نیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سرگرمها گردبادها برخاسته و در همین حال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد - و از سوانج این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده توجه خراشان نمود - سلطان حسین میرزا جدید نرندان خود را جمع ساخته متوجه دنع او شد - و میدافضل پسر میر سلطان علی خواب بین را با حذعان قدام گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

* (۲) همین است در هرنه نسخه اما این عبارت نزد اهل زبان هرگز به موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که با آن تتبع اینچنین نویسد و ترجمه زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسد که عمزادهای آنحضرت بوده اند یا میباشند و مزاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همدان جهانگیر پادشاه بوده (۳) نسخه [ب د] لمعان *

بمؤملک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرو خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنش اهل روزگار متوجه خراسان شدند - و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رعد باتفاق کوتاه اندیشان نامعامه فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری - ال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و با استدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و درایت مشاهده فرموده معارفت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند - و در کوهپای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا وادار گرد - و غلت و ملطان منجر برلاس جمعی از مغائرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را ببرزگی برداشته کابل را تعین دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده اند که بمران ملطان حسین میرزا نعمت بحضورت فردوس مکانی غدر اندیشیده اند - ملا بابای بشاآفری و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوهر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند - بمحرم استماع این واقعه پرتال و ادبایا بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشته با معدرده از عقبه هندوکوه که پرتوف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکی از موکب صیت قدیم موکب عالی بگوشه اختفا خریدند - حضرت گیتی سمانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کالیه سیدی خود - (که باعث برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زافوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند - از روی تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسین ادا و لطف سخن عوض نموده که اگر مادرش بفرزنده شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه کنجایش رنجیدن وجه حد سر از حکم پشچیدن باشد - و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتم - و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود افواج مهربانها بظهور آوردند - و هنوز خواب نبروده بود که مهربانکار خانم [که خالغزاد آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بصبرمت برخاسته ایشانرا در یافتند - محمد حسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت از آنجا که معدن مررت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد از آن خانم میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده ام - اشارت چیدمت - آنحضرت

(۲) در نسخه [ا] مظفر حسین بدون واو . (۳) در نسخه [ج] لفظ غلت خط کشیده . (۴) در نسخه [ج] تساعری [و ح] شاعری .

خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرورش نمودند - و بعد از آن بدوین و رفیق مستخیر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت تادهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند - و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او مبارزه عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بذاصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببخشاش رخصت دادند - و او بعد از - رکشمت بسیار زیررایی را کشت - و حکومت بدخشان با استقلال بحوزه تصرف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میبود - تا آنکه در سال (۹۱۹) نهصد و شانزده مسرع فرستاده معروض داشت که شاه ییگ خانرا کشته اند منامب آنست که باجنبان نهضت فرمایند - بنابراین در شوال این سال به نیروی تودل نهضت عالی فرمودند - و با ارزکن مبارک عظیم بدوچ بدوخت - و همواره فتح و نصرت دغان مرکب عالی بود تا بار سوم متصرف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرومانروایی آنجا سایه گستر بوده اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هزدهم در کول ملک بعیدالله خان جنگ عظیم در بدوخت - و با آنکه فتح شده بود فاکه بشعبده آسمانی چشم زخمه رسید - و غنائ جذبیت جهان بود بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد فوی دامت داد - و نجم بیگ کشته شد - و آنحضرت متوجه کابل شدند *

دیگر بالهائم غیبی رفتن مارواه القهر را بطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد عمت ولا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند - و بحسب سذوح دواعی مراجعت فرموده اند - بار اول در شعبان (۹۱۰) نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگلدیک از خیدر گذشته بعجم نزول اجلال نموده اند - در راتعات بابری (که کتابعت ترکیه نگاشته خامه صدق نگار آنحضرت) نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه پور رسیده شد ولایت گرم میر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمحرم رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت برش دیگر - و وحوش و طایر آن بطرز دیگر - راه و زم ایل دالوس بوضع دیگر - حیرت روی داد و فی الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط بوسی استعماد یافت - در منزل جم مجلس گفتش منعقد شد که مرکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابعت) بکدام گذر رسیده بگذرد -

بشروعی بعضی چغتایان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کبوت توجه فرمودند - بعد از تاخیر کبوت بنگش و نیور را تاخندند - و از آنجا عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تریله (که قصد ایست برکنار آب سند از توابع ملتان) ریایات انبال نزل فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم انبال شد - و از آنجا بحدود کئی نزل اجال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجه صاحب کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر ابدل بغر و شیوه رفته از ناموافق رای همراهان مراجعت دعت داد - و از غرنگر و نورگل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده برای بادینچ ظلال انضال برصاحب کابل انداختند - و برمنگ که بر بالای بادینچ واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آنحضرت کفده اند - و هنوز آر رقم غیبی همت - و تا این زمان اولد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در شنبه چهارم ماه ذیقعد این سال همدیون فال بر پاتی ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدول تفصیل رقم بدیر خواهد شد - مرتبه میوم روز شنبه غره محرم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجز متوجه بودند در انانی راه زلزله عظیم شد - امتداد آن تا نیم - اعمت نجومی کشید - و سلطان علاءالدین سوادى معارض سلطان و هی سوادى باسعادت ملازمت مقرب شده - و باندک زمانه قلعه بجزر بتصرف در آورده بخواجه کلان بیگ را مولانا محمد صدر که از اعظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجه مذکور را نسبت فریب آنحضرت بوده است - شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند - خواجه خود از مرط عقل و فراست ملاحظه نظر خاص حضرت گیتی مدانی فرودس مکنی بود - چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طاروس خان برادر خرد شاه منصور (که کانتیر خیل یوسف زئی بود) دختر او را آردن زبان عجز و انکسار گشود - و عسرت غله نیز دران مساکین و حوش روی داده بود - و در امل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تبصیر داشت - عنان عزیمت از حواد باز گردانیدند - هر چند امتداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدائی حواد هندوستان متوجه شدند - مباح روز پنجم شنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را

(۲) نسخه [ه] باقی • (۳) نسخه [و] دهیبر (۴) نسخه [ج] کن [و] دکن [ح] لکن •
(۵) در بعضی نسخه باد نیچ •

نیاله گذرانیده بغزو یک کچه کت نزول اجال فرمودند - از بهیره هفت کرده جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جرد نوشته اند آن موضع محکم معاصر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که دیرین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوه - و بهجت دلاسی عبدالرحیم - قارلی را بهیره فرستادند که کسی دمت تپارل دراز نکند - و آخرهای روز خود بدوات و اقبال در شرقی بهیره بر گذار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندوبیگ نهایت فرمودند - سربراهمی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب بشاه حسن میرده بکمک هندوبیگ مقرر ساختند - و ملامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سفدر اودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنمایند - در تلخا حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد - چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفارل گرفته بموجب الهام غیبی همدال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاول بهجت مصالحه ملکی هندوبیگ را بصرانجام بهیره رداع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه حلیج ربیع الاول کابل مستقر سرور خلافت گشت - و در شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندوبیگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد •

تاریخ توجیه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بتقریب در قید مطور خواهد آمد) معلوم میشود که دو (۹۳۰) نصد و سی بوده است چون هر کار در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلیاب توقف میباشد - و سمت رانی امرا و ناهمپانی برادران بسبب ظاهری هیچکشت - تا آنکه مرتبه پنجم برهمنونق توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ایلی روز جمعه غرقه صفر (۹۳۲) نصد و سی و دو که نیراعظم در برج قوس رایات انوار انراخده بود بطالعه که ظلمت شکاف مواد عالم تواند شد بای عزمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم داهنه خبرداری کابل نیز باو تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد - لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ رفا مخیم سادات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشنایی

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعزیمط بوس مشرف شدند - و خواجه گلان بیگ هم از غزنین درین روز معادت آستان بوسی دریانت - و غره ربیع الاول این حال از آب - سد نزدیک کچه کوت عبور نموده شان واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و - وداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیل از آب بهت سرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در صاحت سیالکوت لوی ظفر شمع انراشتند - و بخاطر جهان پیری قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهاولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرمید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب معادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت تاهره مفتوح شد و اموال و املاک بدست افتاد و کتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانپانی موصفت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمنانی کامران میرزا ساختند چون بمعامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه از آنجا بقدم جرات درسه منزل بیشتر آمده یکنهه هیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانپانی نصیرالدین محمد همایون را بمراد رخصت فرمودند - و امیر خواجه گلان بیگ و امیر سلطان محمد دراندی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتساب فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متغیر شد - و حضرت جهانپانی بهمعنائی بخت بیداره همراهی اقبال بلند بانک توجهی لوی فتح برانراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمشقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات ہی اندازه بود بحضرت جهانپانی عفايت فرمودند - و بطایفه سعادت کوچ بکوچ بیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرمید که سلطان ابراهیم بابک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک مراده مخیم اقبال شده بود که حمید علی ملازم خواجه گلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که دود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بفا بر آن

روز یکشنبه هفدهم جمادی الاخری چنین تیمور سلطان و محمد - سلطان میرزا و مهدی - خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحمید و قتلوق قدم بودند و از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران فیروز طالب و دلوران معرکه جوس تند و تیز رفته بعد از آذین جنگ و روش پیگار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را امیر کردند - و گروه عظیم را بفرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در آردری معلی بیدار شدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و امداد علی قلی مامور شد که بروش رزم ارباب را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و در میان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفرای خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه ملح جمادی الاخری بشهر بانی بت همای دولت بلجنگه اقبال مایه گستر گشت - و معروف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار اشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارباب و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفتند - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش گروهی شهر عرصه نبرد آرامده بود - چون هفتاد در بانی بت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارگاه بکنار آردری مخالف رفته با بیداری از لشکریان غنیمت بچنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و قبیلان بر شکوه متوجه معرکه معلی شد - و حضرت کبکی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف ارپچیان پیراستند *

معارفه حضرت کبکی ستانی فردوس مکانی

با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهدی کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا هرانجام نماید - از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیگار و نوح آرامدن حضرت کبکی ستانیت که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون در پیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند - غول را بوجوه ذات مقدس زینت بخشیدند - بردست راست غول که ترک آنرا اذن غول نامند چنین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

محمدی کولکنداش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد حاربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند - و بر دست چپ غول که ترکان مول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند - برانغار بحسن تدبیر و بفرشکوه حضرت جهانبانی جنت آبدانی شایستگی پذیرفت - و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ دولی خازن و پیرقلی سیدستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند - جرانغار محمد سلطان میرزا و مید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان چند برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قلقلی قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند - و هراول خسرو کولکنداش و محمد علی جنگ جنگ بود - و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولی شرمسار و ملک قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتواقفه متعین گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزی و ابوالحمد نیریزه باز و شیخ علی رشین جمال و تنگری قلی مغول بتواقفه قرار یافت - چنانچه راه و رزم داوران کارزار و بهادران تیغزن بود پای استقلال در عرصه نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بهام جانمندان و مصاص خون آشام داد شجاعت و شهادت دادند • شعر •

دلبران میدانند پا کرده سخت • ستان درآموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و مدتهای قوی تائیدات آسمانی همعدان قلب و جذاج موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات مدرک گشته شکست بر مخالفان افتاد - و فتح عظیم از جانب ارپای دولت ابدی اعتصام روی نمود - سلطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه بقدر رسید - و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال، پادشاهی شدند - و این قوایل شهرمدان عدم بیدرقه چاه منصور و مشعل تیغ جهانگشای بمنزلگاه فناپیوستند - و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند - آفتاب عالمذاب یک نیرزه وار حمت ارتفاع گرفته بود که شعله رایات اقبال شعله امروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و نیم روز نعیم صبح نصرت و شمال بهار نیروزی وزیدن گرفت - شرح این فتح بزرگ که کارنامه اقبالیست چگونه در حمله بیان گنجد - و غرمدن قادر سخن بچه آئین از عهد تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست - در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراهان در تصرف داشت - ملوک ممالک حرق و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند - و چاهگران از یک لک بیش بود -

و هندوستان يك فرمانروائی با استقلال نداشت - رایان و راجها جایجا پای ثنات افشوده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب الدین غوری با صد بیست هزار سوار جوشن بوش برگشتوان دار به تسخیر هند آمده - در آنوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عزمه - همانه بعضی میاه فرمان داده بودند - مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول یمالی آن حضرت که جایی ایستادن نوکران امت شش فرسخ بود - و بنخسین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سواى نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محمل ایستادن نوکر نوکرت در کوه بوده - و مخالف ایشان متوخان دوهزار سوار و صد و بیست نبل داشته امت - و باین حالت از اردوی ظفرترین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرص نرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت هرنهای نامناصب شنیده اند - و بخیردی همت خسروانه بجهت اطمینان خطاظر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراردی لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق گذدند - و از پس آن از قعر کاو و گارمیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرخ کاو بهم بستند - و خار خصلت بهیار از آهن ساخته بودند - مقرر شد که پیاده روان آذرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن نیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی ستانی فردوس مگانی (که چهارم گیتی نوازان هندوستان است) درون فتح بزرگ (که از جلال عطیات والی ایزد بیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایده (مند) عاید نمیشد که مدد خرج لشکر تواند یزد - بلکه در محافظت بعضی از سرحدات بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزد یک یک سوار و هزار نبل جنگی داشت و از بهیوره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هندوستان بے مخالفی و منازعه بر نهی استقلال می نمود) بعضی توفیق غیبی و فرط ثابته آسمانی این کار شگرف را بدش برده اند •

کاینامان فرار حمله از تهمین و آفرین این کارنامه ادوار عاجز اند - آری ذات مقدس که حامل نور جهان امروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه درر باشد - و بالجمله

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آگینه پیدایشی را بخاک سجده شکر جلا بخشیده
عالمیانرا با نعم عام ملا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته
دران ساختند - و گارے (که بر هم عالیۀ ملاطین کشورگشایی که به نیروی طالع بلند هندومتان را
تسخیر نموده اند نفوذی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی امت که ببرکت وجود
سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصة مهرند واقع شده امت - چنانچه بشرح و بسط رقم زده
کلیک بیان خواهد شد کم با سه هزار کس از مژل سلطان مکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده
داشت امتخا صی هندومتان فرموده اند - و ازین بدیع تر کارنامه اقبال جهان آرای حضرت
ظلّ الهی است که بقائید ایزدی هندوستانرا با اندک مریدی از دست چندین مران کردن کش
چنان بر آورده اند که زبان رزگار در چگونگی بیان آن لالمت - چنانچه مجمله ازان در جای خود
رقم پذیر خواهد شد *

* شعر *

گرم بخت آمید واری دهد * فلک فرصت و وقت یاری دهد

بکرمی هنگامه راحستان * طرازم همه داندان دامت

درین جدل دیر پایندگان * کشم نقش از بهر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه
کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابداز
و امیر علی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت
نمودند که محافظت خراسان نمایند - و اهل شهر را (که از ردای ایزدی اند) باشاعت انوار
معدلت اطمینان بخشند - و مدد مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید
برلاس و امیر قتلقدم ب حضرت دهلی رخصت یافتند که خراسان و دغابین آنجا را پاس داشته رعایا
و سکنه آن نواحی را بنور عافیت پادشاهی امتحالت نمایند - و همدران روز فتحنامهها نوشته مصحوب
بودن اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند - و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم
شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیعت و یکم اینماه بر دارالسلطنت
آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت ندای آن حوان و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد
و بزرگ ممالک هندومتان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت
والا رالده اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عذابت ساخته اموال و خراسان خاصه ایشانرا

بایمان مرحمت فرمودند - و اضافه آن هفت لك تنگه سیورغال از مكرم اشفاق بوالده ار مقرر گرد - و همچنین اقربای او براتیب و وظایف و ادرات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پراگنده را جمعیت تازه و آرامی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنة آگه نزول اجلال فرموده بودند) الماعی (که هشت مقال وزن داشت و بنغمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمره ربع مسکون بود و میگفتند که این الماعی از خزانه سلطان علاءالدین بود که از اولد بکرماجیت راجه گوالیار بدمت او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی متانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند *

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دانی (که گرد آورده چندین سلاطین بود) نمودند - هفاداك تنگه هكندری بحضرت جهانبانی مكرم شد - و يك خانه خزینه به آنكه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لك تا پنج لك تنگه نقد بخشیدند - و تمامی بگه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل معادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلی تا اردوی بالاری از نصیبه دافع بهره نماند و جهت درحات ریاضی کامکاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفضیل از نقد و جنس برتر ارمانی جدا ساختند - چنانچه بگمران میرزا هفده لك تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لك تنگه - و همچنین بمسکری میرزا و عدال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری آهوان خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بهاط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادر و زر مرغ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتهدان دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی (که در حمرقند و غرمان و کاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرستادند - و بمشاهد تدبیه و مزارات متبرکه خراسان و حمرقند و دیگر حدون نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل و صدوره و رملک و خوست و بدخشان از مرده و زن و خرد و کلان یک شاهرخ رمانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند *

* شعر *

ز اوشاندن دست گوهر نثار * نشاط نو انگشت در روزگار
خوشمت ارمانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

و مقرر امت که دادار جهان آرا چون خواهد که نقامت جوهر یکی از برکشیده‌های خود را ظاهر گرداند کالزهای غریب پیش آرد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی به ثبات پائی و درز بینی در خواطر همگان جلوه گر آید - از آنجمله این سائنحه غرابت انما امت که با وجود فتح چنان رنجشایش چنین قلتِ مجانمت عمتِ عدمِ موانمتِ اهلِ هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلعهای نواحی اکثر متمرکان ضبط کرده بودند - حصار منبل قاسم منبلی داشت - و در تنوع بدانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حصان میواتی محکم ساخته علم مغانمت می افراخت - و دهلیور را محمدزیتون مستحکم نموده دم مغازعت میزد - و حصار گوالیار را قنار خان مارنگ خانی استحکام داده بود - و رابری را حسین خان لوهائی - و اثاره را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهارد را (که منصل با آگره امت) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و نزوح و حائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند) در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوهائی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و مغازعت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده بدور کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریاخانرا پادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین حال که عرصه آگره مستقیم مرادفات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبه موم و وبا ضمیمه کوفه جوشهای اذری معنی گشت - و جمیع کثیر از توهم ناخردمندانه قرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و نامازگاری هوا و ناروانی راهها و دیور رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس بدین آمد - و کار بر خلاق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و بیکه جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدّماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی سنانی که بدر بر بینی و پردباری یگانه بودند تعامل نموده بانظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصومان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکت بیمزه کهنه عمل روزگار بظهور آمدن گرفت - علی الخصوص احمدی پردانچی و ولی خازن - و غنچه تر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک به مراتب

(۲) نسخه [ح] و رامبری (۳) نسخه [ج] بوخانی [ح] نوحانی (۴) نسخه [ج] نوحانی .
 (۵) نسخه [ح] فرمای (۶) نسخه [ح] بهار (۷) نسخه [ج] قرار دادند .

خصوصاً درین یوزم هندوستان سخنان مردانه عالی همنانه میگفت (رایی او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکفایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خرد پسند (که طعرائی مشهور معادت نواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمن چندین مخطورات بود از پرده خفا بیرون دادند - و مکرر بر زبان اندس رانندند که اینچنین ملکی که بچندین معی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تبعی و کلفتی که رده از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین هایر هوش پذیران دولتمند است - شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بکفایت انجامیده یقین که راحت بهرات بمقدار آن روی خواهد نمود - باید که اهتمام بحول متدین توکل نموده دیگر ازین تسم سخنان شورانگیز واهمه انرا نگویند - و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر عقیقه خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برون - و ما تکیه بر همت والا که موید بناید ایزد یست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم - آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان مرزبان بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواهج کلانرا که بر رفتن ولایت از دیگران گرومتر بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغانی و موغات (که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارچه سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان هم برگشته کهرام عاقبت فرمودند - و مبرمیران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجه خواهج مذکور رخصت شد نه بفته همانجا باشد - و از صحایف بیغات پیدامت هر نیکواندیشه اقبالمند که کار را بمشورت خبر بخشد نمایه هرایفه بخوبیترین وجه بمراستب علیه رسیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی اخبار کرامی حضرت گیتی منانی فردوس مکاربست که در چنین تذبذب ضوابط سیاهی و افزونی مختلف فرمل بهمت کشور گشایسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برگشان کار و حصول مراد گماشته شهر آگوه را که مرکز ولایت هندوستان است معتقیر مرید خلافت فرمودند - و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ دان و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بهیاری از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریابندند - از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریابست - و ثانی هزار کس

(۲) نسخه [ز] منوعه (۳) نسخه [ج] اسباب و نسخه [ح] این لفظ نیست •

نامی را رحيله شده بعینه علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد نایز گشتند - بقیروز خان از جوئیور یک کردور تنگه و چیرسه جایگزین مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کردور نامزد گشت - و بمحمود خان از غازی پور نود لک تنگه - و بقاضی جیا از جوئیور بیست لک تنگه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواسطه امن و فراغت و دواصی عیش و عشرت پدید آمد - و احباب کمرانی چنانچه شایسته دولت ابدی پورند باشد آماده گشت - و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشن عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلانق ریختند - و ولایت منبیل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه مرکب حصار فیروزه (که سابقاً بجلدی آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هند بیگ بحکومت آنخورد نامزد شد - و چون باین آمده محاصره قلعه منبیل نموده بود امیر مذکور و ننه بیگ و ملک قاسم و بابا تقه با برادران و ملا آقایی و شیخ گهور را با سپاهیان میان دو آب بایلغار فرستادند - بجمع ده پیش لشکر ظفر قریب میرفتند بدن بچنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شور بخت معادلت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید .

کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت

جهانبانی یورش شرق رویه بر ذمه اخلاص خود •

چون حضرت گیتی ستانی فرزند س مکانی در دار الخلافه آگره کلیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشارا از انتظام ممالک مفتوحه برداشتند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نصارت بانبطا دوستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلو کشور گشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاهدل و داوران جلالت ملش (که در بساط حضور بودند) حرف بورخی هرتی بجهت دوع لوحانیان که قریب پنجاه هزار حوار از تنوج پیشتر آمده اندیغهای تبا داشتند با غرب رویه بجانب رانا سانکا و احتیصال او که بص قوی شده بود و بتازگی حصار کهندار را بقبض خود در آورده کله گوشه نخوت کچ می نهاد و آهنگ نغنه و فساد داشت در میان آوردند - و بعد از کنکاش بامرامی عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه امراض بکابل میفرستاد و لقب اطاعت را دست آویز خود ساخته دیم نیکو خدمتی میزد و

آزینکه چلدها عرض داشت او نیامد یا قلعه کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بمعدات زمین بوس
مصرف نشده) گرفته نا درلتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شدت - و مردم
کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دنی
لوحائنا را مقدم داشته بجانب شرق لهضت کرد - رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس
نقیص متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در رباض آمل
سر بلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعد از من مقرر شود امید چنانست که
باعتماد اقبال روز افزون پادشاهی این - بر چنانچه بسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد -
آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجه قبول یافت
اجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطایق همت با اقدام خدمت بستند - حکم
گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمدکوکلش و امیر شاه منصور براس - امیر قتل
قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان بیگ و بدرتلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهلپور و
آنحدود تعین شده بودند که آن ولایت را از محمد زینون گرفته و سلطان جنید براس حدرد بر خریدانه
روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی احمد قائم بقدرن مامور شد که امرا را در
قصبه چندار بمعمر والای آنحضرت رساند - و حید مهدی خواجه جاگیردار اثاره و محمد سلطان میرزا
و سلطان محمد دولتی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور یا حایر صاکر (که بدین
نطلب خان افغان که در حدرد اثاره علم مخالفت می لغراخت متعین بودند) نیز در ملازمت
آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه میزدهم ذیقعد بصاعت معد قرین از دارالخلافت آگره برآمده
در سه گروهی شهر نزول اقبال نمودند - و از آنجا کوچ کوچ متوجه پیش شدند - و نفیحات
بهار فتح و فیروز و نسائم سرشار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیر خان که در حاجمو
لشکره فراهم آورده نشسته بود از بانزده گروهی رایات نصرت اقتوان قرار نمود - و از آب گنگ
گذشته بولایت خروید درآمد - و مرکب عالی نیز روی توجه بخروید آورد - و آن دیار را بلطف و تهر
سرانجام نموده عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمر
و مرته گردانیده در لوازم ملک متالی و ملکهاری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و
هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از حطان
بهرام خطاب اعظم همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را بر ملاقات

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند - و او بنابر سعادت شتافته بمنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و موجب پدرش بدر مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از سادہ لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفرز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجایگیر رخصت فرمودند - و محمد دوغان بحرش بدوام ملازمت سرمرازی وامت - و حضرت گیتی خانی در دار الخلافه اگرچه بصورت و معنی کامگار و کام بخش بودند - تا آنکه در محرم (۹۳۳) نهمصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از حتر عظمی و مهد علیا مام بنگ والد ماجد حضرت جهانیانی فرزند گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی خانی او را محمد مازوق نام نهادند - ولادتش در بیست و هشتم شوال سنه نهمصد و سی و در واقع شده بود - و در نهمصد و سی و چهار پیش از آنکه بقطر عظمت پدید پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد •

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت انصال و خبر طغیان رانا سانکار و وصول حضرت جهانیانی بحضرت گیتی خانی •

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بزام حضرت جهانیانی صادر شد که جوهور را ببعضی امرا حیدره خود بزرگترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا بالکورت گران از هند و مسلمان فراهم آید قدم جرأت پیش نهاده امت - و باین خدمت محمدعلی ولد مہتر حیدر را بکارت تعیین شد - و درین سال نظام خان حاتم پواته بوسیله خدمت منبع البرکات امیر ذبیح الدین مغوی آمدن زمین وس نند - و قلعه بیان را باولهای درایت قاهره میرد - و تاراخان نیز گوالیار را پوشش نموده شرف آستان پس دریافت - و محمد زیتون نیز دهلوور را بمقامان عقبه جلالت حیدر اختیار ملازمت نمود - و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از موادم حوائث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله وارچیان تصدے کرده بود بخیر گذشت - و بدانند شانرا این خیال خام ناگوار انداد - و بحر رسیدند - چون فرمان غایت بحضرت جهانیانی رسید شاه میرحمید و امیر سلطان جند برلاس را بحکومت جوهور مقرر نموده قاضی حید را که از تربیت یانگان حضرت گیتی خانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه اتمام اوزنگ خلافت شدند - و شبنم بازید را باده تعیین فرمودند - و بنابر آنکه عالم خان کالی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عمارت منصور را بصوبه کالی انداختند - و بمقدمت امید و بیم او را در سلک پندگان

در آورده در رکابِ نصرتِ اعظمی خود بدرگاهِ گیتی یزاد آوردند - و در ساعتِ مسعودِ روزِ یکشنبه سیم شهرِ ربیع الثانی در چهارباغِ دارالخلافه آگره (که بهشتِ بهشتِ موعود و یزازی تربیت یافته بهارِ دولت و اقبال بود) بعبادتِ ملازمتِ حضرتِ گیتی ستانی مشرف شدند - و در همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بقلعهِ اکرام معزز گشت - و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد - و از شورشِ رانا مانکا و پایِ جرأتِ نهادنِ او به دیگر خبر می رسید •

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

برانا مانکا و ربابات فتح افراختن •

در آنمندی که خود والا را (که اینروز جهان آرا تاجِ سلطنتِ معنوی بر فوقِ عزتِ او نهاده است) بزرگ داشته در امتثالِ اوامیرِ آن خدیوِ خدائی اعظم نماید هرآنکه نقدِ آرزوی او در کنار نهند - و کارِ او از اندیشهٔ مختصرِ عادتیان روزگار برتر ساخته کامیابِ دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امر بدیع حالِ نصرتِ ترینِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانست که هرچند دولت افزون هوشمندی زیاده غد - و هرچند امبابِ معنی بهیار فراهم آمد فروغِ هشیاری بیشترِ ثامت - پیوسته بجنابِ کبریائی احدیت ملنجی بوده در داد و دهش و انتظامِ مهامِ ملک گیری و ملکداری حرمونی از شاهراهِ عقل تجاوز نفرمودند - و درینروز (که رانا مانکا بجمعیتِ خود مغرور شده سودایِ نخوت در دماغِ او پیچیده و بدستِ آغاز کرده با از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدمِ دلبری و دلاوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایتِ خاصِ اینروز را حصار ساخته از هجومِ عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفعِ آن غلوهٔ بختِ پریشان روزگار شدند - و روزِ درخشند نهم جمادی الاولی بمنزلهٔ استیصالِ این فتنه از دارالخلافه آگره فرموده در نواحی شهر مرادقاتِ عظمت منصوب ساختند - و اخبارِ متواتر رسید که آن جعفرزگار با لشکرِ گرانِ حوالی بیانه را ناخنده است - و جمعی (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تابِ مقاومتِ نیاورده برگشته اند - و منکرِ خاں جنجوده بشهادت رسیده - و امیرِ کتک بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند - و در عزمِ مندهاگر که در میانِ آگره و سکریت نزلِ اجالِ اتفاق افتاد - در خاطرِ خطیر گذشت که درین نودینی آبه بزرگ (که سیاه اقبال را ونا کند) در غیرِ تصبُّه سگری (که بعد از ادای شکرِ این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشین منقوط نام فرموده اند و الحالِ بدمِ دولت روز افزون حضرت شاهنشاهی باهم نفعپور که نتجِ بخشی دلهاست مشهور است) آبه دیگر

(۲) نصحۃ [د] سبه بخت (۳) نصحۃ [ز] شکر خان (۴) نصحۃ [د] میگری است •

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود - بنابراین اندیشه مناسب روز دیگر تأیید عظمت متوجه فتحپور شدند - و امیر درویش محمد هاربا را جهت تعیین جای درلخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کول فتحپور (که غدربست پهناور و آبگیر است در بامفت) جائی هابخته قرار داد - و آن عرصه دالگها مخیم مرادفات فتح و نصرت شد - و از اینجا کمان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیک مدرك ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستاده رسیده بموقف مرض رها کردند که لشکر مخالف از بخار یک کرده پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هوده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه بودند) آمده بدرات آمانبوس مینفتادند - درین ایام هر روز میان فراروان چپقلشها میشد - و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز غنچه دیزدهم جمادی الاخری (۹۳۳) نصد و سی و سه در نواحی موضع خانه از موکاب بیانه حوالی کوه (که در درویشی مخالفان مخیم مرادفات اجل بود) رانا هانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کاک بیان فرموده اند که بقاعده هذرمقان (که یک لک ولایت را مد حوار و کرور در ده هزار حوار اعتبار میکنند) ولایت رانا هانکا بد کرور رسیده بود که جای یک لک حوار باشد - و بیارے از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند - چنانچه مله دئی حاکم رای مین و هارنگ پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول ادوی سنگه پاکری درازده هزار حوار - و حسن خان میدوانی حاکم میدوات دوازده هزار حوار - و بهارمیل ایدری چهار هزار حوار - و نریت هادا هفت هزار حوار - و سردی کهچی (۹) هشت هزار حوار حاکم جرهل - و پرمدیو حاکم میرتهه چهار هزار حوار - و نرسنگه دیو چوهان چهار هزار حوار - و محمود خان والد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری املاف ده هزار حوار را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیت کروه مخالف بدر لک و یک هزار حوار رسیده بود

چون آمدن مخالفان بمصامع علییه رسیده بترتیب عساکر نصرت متأثر اشتغال نمونده - موکاب خاص پادشاهی در غول متعین شد - و دست راضی آن چین دیمور سلطان و میرزا سلیمان

(۲) نخته [ح] پیشاور (۳) نخته [ج] جنگا (۴) نخته [ح] صلاح الدین (۵) نخته [ا] پربت
(۶) نخته [ز] کهچی (۷) نخته [ح] بیرم دیر (۸) نخته [ز] کشیده (۹) نخته [ج] ح [د] دست
راست قول (۱۰) نخته [ا] حسین نیمور - و نخته [ج] حسن نیمور

و خواجه دومت‌خاوند و یونس‌علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ماربان و عبداللهم کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند. و بردست چپ علاؤالدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوانی و امیر محبت علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیرانگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان ملطنت و ارکلی دولت قرار گرفتند. و برانغار بوجیه دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد. و در یمین نصرت‌مکین حضرت جهانبانی قاسم حسین ملطان و احمد یوسف اوغلاقی و هندو بیگ توجین و خسرو کولکناش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیدرقلی سیحمانی و خواجه بهلولان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهورآیین تعیین شدند. و بر یحار ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهه و محمدی کولکناش و خواجگی احد جامدار نامزد گشتند. و در برانغار از امرای هندوحتان مثل خان‌خانان و دلار خان و ملک‌داد کرانی و شیخ کهوزن بآداب خدمت قیام نمودند. و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمد ملطان میرزا و عادل ملطان بن مهدی ملطان و عبدالعزیز میرآخور و محمدعلی جنگ جنگ و تعلق قدم قرارل و شاه حسین یار بیگی و جان بیگ آنکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد ملطان علاؤالدین و علی خان شیخ‌زاد فرموی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلالت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بهتند. و جهت تواقعه ترویج یک و ملک قاسم برادر بابا تشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیین یافتند. و مومن آنکه و رحمت ترکمان با جمع از خدایان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند. و بطریق حزم موافق قانون غزوات روم جهت پناه تنگچیان و رعده‌اندازان (که در پیش پناه دولت بودند) صفی از ارباب ترتیب نموده پانزنجیر اتصال دادند. و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد. و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان الواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی (که بالهام ربانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده‌بود. و تواجیدان و یعاوون را باطراف و جوانب روانه میکرد. و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بهرادران میرسانید *

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

(۲) نسخه [ج ح] و در دست چپ فول (۳) نسخه [ج ح] میانه (۴) نسخه [ز] ترویکه (۵) نسخه

(۱ ب ج ح] جماعه - و نسخه [ج ح] جماعه کثیر (۶) نسخه [۱] نظام *

معلی شد که هیچکس به حکم از محل خود حرکت ننماید - و بدرخصت قدم در میدان محاربه
نهد - از روز یکپایس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت^(۴) •

• شعر •

سپاه از دو مو جنبش انگیزند • شب^(۵) و روز درهم در آمیختند

دهاد برآمد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف

سرم بادپایان فولاد نعل • بخون دلیران زمین کرده لعل

جهاندار در موکب خاص خویش • خرامنده بر کبک رقص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و برانغار مخالف
بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده برخسود و کولتاش و ملک قاسم و باباشقه حمله آورد - چنان تیمور
سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت - و مردانه دستبرد می نمود مخالفان را برداشته قریب بعقب
غول ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بزم او مقرر شد - و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبدی
ارادها را پیش آورد - و به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف را درهم شکست که زنگ از
آئینه دلهای بهادران بزدود - و وجود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده برباد فنا داد -
و چون زمان زمان امواج اعدا از پی هم میریدند حضرت گیتی سخانی نیز مردم را چیده چیده از
پی هم بکمک سپاه منصور میفرستادند - دنده قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را
برسان شد - و دنده هندو بیگ قرجین مامور گشت - و دنده محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم
زدید - و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس ایشان دوست ایشک
آدا و محمد خلیل آخته بیگی بکمک مامور شدند - و برانغار مخالف بکوت و مرات حمله بر جرانغار
لشکر پیروزی اثر آورد - و هر نود غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیرباران به زمین دوز میکردند -

و برخی را ببارق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن انکه و رحمت ترکمان بموجب حکم والا
از عقب سپاه ظلمت آتین شتابند - و ملا محمود و علی انکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه
بکمک آنها رفتند - و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلوق قدم قراول
و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات
محکم کردند - و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند - و همه بهادران لشکر

(۲) نسخه [ا ب ۵] و از روز (۳) نسخه [ح] قتال (۴) نسخه [ا] گرفت (۵) نسخه [ا ج ۵]

شب و روز را درهم آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخه [ا] حسین تیمور سلطان

و نسخه [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخه [و ز] احمد یونس (۹) نسخه [و] و از پی ایشان •

فیروز جنگ (که عزیمت جانفشانی کرده همت بجایمانانی بسته بودند) لوی گیرائی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند - و چشمه امید مخالفان را بخارِ ناکامی انباشتند • • شعر •

گروه بر گره دست پیکان زنان • زره بر زره هشت روئین تنان

ز هر سو سفانهای خارگذار • فرو بسته راه سلامت بخار

درخشنده شمشیرهای بنفش • ز دیده بصر میرود از درفش

غبار زمین کله بر ماه بخت • نفس را درون گلو راه بخت

چون زمانی کار و کارزار از بسیاری حیا دشمن امتداد یافت به ازمان خاص پادشاهی (که در پس اربابه مانند شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راحت و چپ غول بیرون آمده و جای تفتنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجب اشاره والا جوانان شجاعت نهاد دلاوران جلالت آئین چون شیران زنجیر گمل خود را باختیار خود یافته دایه دایری و دلاوری دادند - و چکاچالت تیغ و شپاشاپ تیر باهال رسانیدند - و نادوالعصر علی تلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود - و در انداختن سنگ و ضرب زن و تفتنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارن این حالت فرمان قضاوتان وارد شد که از انبهای غول بدشتر رانده شوند - و آنحضرت خود بدوام و اقبال بجانب حیا مخالف بهزم درخت و همت بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوارب عساکر عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموج دریا جنبش نمودند - و بیکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند - و در اواخر روز نایب قتال چنان اشغال یافت که میمده و میسر حیا نصرت ترین میمده و میسر لشکر خذلان نورد را روده و رانده با قلب تیر مخالفان در یک محل فراهم آوردند - و بخوسه از صولت صدمات دلاوری بران گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دمت از جان شسته دل از زندگانی برگرفته بر جانب راحت و چپ غول پادشاهی حمله آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزوات عالیدرجات بهمت والا پای ثبات و قدم اتمامت استوار داشته لطامت نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند - و بتأیید آسمانی مخالف را مجال قرار و محلی ضبط نماند - تا آن تیره بختان سیه روزگار بختیار عیان ثبات از کف تدبیر گذاشته در بگریز نهند - و ازین مصاف مرد آزمانی نیم جانی سلامت بودن مفت خود دانستند - نسایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت آثار و زین گرفت - و غنچه های نصرت و تأیید از

(۲) در [بعضی نسخه] کبرای (۳) نسخه [۱۵ و ۱۶] قهرمان فرمان (۴) نسخه [۱] بیکبار

(۵) نسخه [ح] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخه] دولت اقبال •

افسان توکل و تردد بشکفتن آمد - لشکر مخالف بهیاری طعمه تیغ خون آشام و تیر غاهین برآز گشت - و خون گروخته چند (که بقية السیف بودند) رخسار همت غبار آلود ادبار ماخته خس و خاشاک وجود خود را بحاروب هزیمت از میدان نبرد هلاک رفتند - و مراحمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند - حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت - و راول آدی سنگ و مانگ چند چوهران و رای چند بهان و دلایت رای و گنگو و کرم منگه و گونگومی و بهیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نوحهت و نابود شدند - محمدی کوکلفاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقب رانا مانگا تعین فرمودند •

و حضرت گیتی خدائی فردوس مکانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیة علیا معجرات شکرگزاری حضرت باری عزاسمه (که کشاد و بصیرت موری و معنوی بازبسته حلسه تقدیر اوست) بجای آورده بنفص نفیس یک کوه از جنگ گاه مغالان را رالده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستان عشرت بر درمستان - همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آرازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند - و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن محذور دستگیر شود ازان مردم (که در پی گریختن نامزد شده بودند) اهتمام شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامید کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت - شیخ زین صدر که از افاضل گرامی تدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام بافت - و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توار در فتح دیپالپور شده بود که وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند •

چون فتح چنین بهمت کشورگشایی روی نمود تعاقب مانگا نمودن و بولایت لوشتانین موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد - و محمد علی جلگ جنگ و هنج گهورن

(۲) نسخه [ج] مانگ سنگ (۴) نسخه [ز] دلپ رای (۳) نسخه [ج] کنکر (۵) در [بعضی نسخه] محذور اراقت (۹) نسخه [ط] دهولپر (۷) اینجا در نسخه [ط] فتحنامه نوشته شیخ زین صدر که با کتاب مهالک فرسلاده بودند) منقول است - اما چونکه در یک از نسخهای هشتگانه دیگر یافته نشد و نیز نسخه [۱۰] بر آن خلاف است که تصحیحش بدون نسخه دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامه مذکور را ترک گفته شد - و از حلیه طبع صحلی نگشت (۸) نسخه [ب] رانا مانگا •

و عبدالمملوک تورجی را با جمعی کثیر بر مرالیا خان فرستادند که در میان دو آب سرزنده برافراشته تصب کول را گرفته بود - و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافت آگره رسید آن شور و خفت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معنی آوردند - و بیاسا رسید - و چون تسخیر میوات مصمم فمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد - چهارشنبه عشم رجب بنواحق الوری که حاکم نهدین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الوری در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بعصمت مستقر خلافت روی نمود *

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی منانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (نه خان میرزا بیوت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بریخت) حضرت گیتی منانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان در این خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز کشور منانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ نامیه اجلال - عنوان مغاور و معالی - طغرای شان بیدالی - فرقا عیون السلطنة و الخلافة ابوالنصر نصیر الدین محمد همایون را در ده گروهی از نهم رجب این حال همایون نال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین روزی توجه بالا بر استیصال بیخ افغان (که در زمان آشوب رانا لهنو را محاصره نموده گرفته بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمد نیره باز و همین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داد کراتی و ناتارخان و خانجهان را بحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخش بزرگشده باجماع نهضت موکب عالی امباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بغیر قدوم عالی دارالخلافت آگره را پایه آسمانی بخشیدند - و در (۹۲۴) نهصد و سی و چهار بهمن کول کوچ فرموده از آنجا بشکال سبیل توجه

(۲) نسخه [ب ح] عبد الملك (۴) نسخه [ج ح] در آنجا بودند (۳) نسخه [ا] طراز کوس
 کوس سنبلی (۴) نسخه [هـ] قرة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخه [ج د] ناتارخان خانجهان
 (۷) نسخه [هـ] تیره بخت (۸) نسخه [ا] برکار سنبلی (۹) نسخه [ح] سنبلی *

تماشا کنند - در آن کوهستان دلگشا را تماشا کرده بدو الخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیعت هشتم
 ماهر فخرجهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر
 کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم نفرت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر میرمد (که میدانی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز
 استعداد پیکار می نماید - و برای ادبار خود ادبای سرانجام میدهد) بذابیرین بصاعت
 سعادت افزای متوجه چندیری شدند - و شش هفت هزار جوان جان نثار کارگزار را همراه چند تیمور
 سلطان از حدود کاپی بر مر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح
 چندیری بر وجه داخواه نقش بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الهی است - و بعد
 از حصول این مامول چندیری را با حمد شاه بنیر سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه
 یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد *

از بعضی ناقلان نقله مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا اراده
 طغیان نموده لشکر مبعثید - و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی
 آنرا محکم ساخت - و آن سده تخت آمده محاصره نمود - شب یکی از بزرگان او را در خواب بصورت
 مرید ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و نرزه بر اعضای
 او مسنون شده تب نکرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اندامی راه حیا اجل برو تاخت آورده
 ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی مند از آب برهان پور میگذاشت بمسامع علیه رسد که
 معروف و بین و بایزید انذیل یافته اند - و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند - و قلعه
 شمس آباد را از ابوالمحمّد نیزه دار بزور گرفته اند - بذابیران عمان عزیمت بآندود منقطع
 شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرّد دیدن میاهی زبان گیران پیر
 معروف از قنوج گریخت - و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده
 از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرنی گنگ بخدال گذرندگی نشستند - رابات عالیله
 کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه هیوم محرم سال (۹۳۵) نهم و می و پنج میرزا عسکری
 (که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند) آمده
 بشرف ملازمت استعداد یافت - و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیم مرادفات جلال
 شد - و صبح آن تماشا عمارات راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجه دارالخلافه

(۲) نسخه [۱ و] حسین تیمور (۳) نسخه [ح] بایرج پور (۴) در [اکثر نسخه] مشهوره

(۵) نسخه [چ د] عمارت *

شدند - پنجمین بهشت ربّنجیم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادت شد -
 دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند - و عراض منضمّ انواع
 خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از میثقه تدبیه یادگار طغائی در خانه حضرت جهانبانی
 فرزندش شد - و نام آنرا الامان نهادند - چون این لفظ نژد عوام مشقه عبارت ناسمجیده میشد
 خوش نیامد - و نیز چون عیاض قاضی خاطر مقدّس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه
 چنین پدر و چنین پادشاه منزه سعادت صوری و معنویت - و نارضامندی باعث مدگونه
 ناپسندیدگی ظاهر و باطنی - و لهذا اگر در عالم امباب شتافتن آن نوباره مملکت را ازین جهان
 گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج دانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون
 دارالخلافه معتبر ریاست عالیات شد باطین دولت و ساطین عزت از امرای ترک و هند بتأیید
 شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای فایده ترمذ (رباب) عصیان کنکش
 فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه ریاست عالیات میرزا عسکری
 بالشکره گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکریهای خود همراه شده درین
 خدمت جهاد عظیم بتقدیم روانند - بموجب این قرارداد در شنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری
 رخصت یافته متوجه شد - و خود بعیر و شکار بصمت دهلیپور توجه فرمودند - در هیوم جماعی الاربی
 خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته بر شورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه
 آکره نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورجی ممالک شرقیه فرمایند
 درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده
 و سلطان ویرج را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر هر سمرقند عزیمت رفتن دارند -
 و حرب مسلح هم در میانست - در هانت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مضاعفه
 نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان مسلح گونه نمایند - و در فرمان عفو و توبه طلب
 هندال میرزا و خالصه ماختن کابل مذکور بود - و نوشته بردند که انشاء الله تعالی سبحانه چون کار هندوستان
 (که قریب الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کارداران فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه
 ولایت موروثی خواهیم شد - باید که اعتماد این پورش را جمیع بندهای آنحدرد نموده منتظر
 موکب عالی باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب چون عبور فرموده

(۲) نسخه [۱] اهل (۳) نسخه [ح] اویس (۴) نسخه [ج ح] سلم - و نسخه [ز] مصلحت
 (۵) نسخه [ز] نشان (۶) نسخه [ه] و کار دایان

متوجه شوق روزه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرمای آورده اظهار
 بندگی نمودند - در شنبه نوزدهم جمادی الاخری در گذار دریای گنگ میروزمسکری سعادت
 ملازمت دریافت - و حکم شد که میروزا بشکر خون آن طرف آب فرد می آمده باشد - و در
 نزدیکی کره خبر بران هدایت محمود خان پسر سلطان سکندر رسید - و تا حدود غازیپور شناخته
 به بهرچیز و بهیله فزول اقبال فرمودند - و در اینجا ولایت بهار بمیروزا محمّد زمان قرار یافت -
 و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بحضرت دفع شیر بدین و بایزد بجانب
 سرار نهضت اتفاق افتاد - مخالفان باوواج ناهرو جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید
 و سکندرپور سیور فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلفار متوجه دارالخلافه آگره شدند -
 و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فریدریم والا غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند *
 و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر
 بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی (که عالم بود از کمالات صوری و معنوی)
 گردیده فکیر شده بدیانتار عمان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان درس (که میروزا ایلچیان
 بدامادی او اندکسب داشت) محوره بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شناختند - چنانچه
 در یکروز بکابل رسیدند - میروزا کاهران از قندهار بکابل آمده بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت روز
 اسفندماه یافت - و حیران شده بحضرت توجّه را پرמיד - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کسان
 میبرد - هرچند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لغای جافزایی
 آن قبله اقبال را مشاهده می نمودم اما رتبه عیان را حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید -
 و میروزا هندان را از کابل احترام بدخشان رخصت فرمودند - و از اینجا قدم عزیمت در رکاب همت
 آورده و توسل شوق را در شاهراه عزیمت گیم ساخته بازندک فرصت بدارالخلافه آگره (که از فر پایت
 اورنگ پادشاهی هجده گاه سعادت مندان روی زمین گفته بود) رسید و بهمدات ملازمت کامیاب
 گشتند *

از غریب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والده ماجده ایشان بر تخت نشسته بحرف
 و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان هرزده بر هانوال نجم
 سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدهها روغن کشت - مقبر است که هر روز شریاران عید است

(۲) نسخه [ح] با افواج (۳) نسخه [ح] لوس (۴) نسخه [ه] شرف (۵) نسخه

[۱] سعادت دوزان (۲) نسخه [ا ج ح] شهریارفره

اما آنروز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عید دیگری ترتیب یافت که نه روزنامه دربارت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت. ۵

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در حال (۱۲۵۰) نهند وسی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فرزند مکتبی متوجه هندوستان شدند - و فقره‌ای را در بدخشان گذاشتند : و در آن ایام قره‌المدین - سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود - و آنحضرت را ازین دانه اندر عظیم روداده - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشراف ساختند - و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره‌مند دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبه‌ای خلوک میکردند - و بارها بزیان مقدس ایشان میرفت که همایون مصاحب بے بدایست - و الحق انعام کامل عبارت از رجوع اندس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان معبد خان (که از خوانین کاشغر است - و نسبت خودی دارد - و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده رعایا و ترتیبها یافته) بطالب سلطان ریعی و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشیدخان را در یار کند گذاشته متوجه بدخشان شد - و پیشتر از آنکه او بدخشان آید میرزا همدان بدخشان بحیدر قلعه ظفر را عرشگاه خود ساخته بود - معبدخان سه ماه محاصره قلعه نموده بے بهره یکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموتیف عرق حضرت گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را منصرف شدند - آنحضرت بجهت انانظام مهم بدخشان خواجگ خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجگ از معامله ناهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانبانی (که تا بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می یابید - ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر با اختیار خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثال حکم اندس را چاره نیست - بفرمان میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که با رجوع چندین حقوق صواب این امر بغایت عجیب نمود - اکنون میرزا همدان را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبت فرزندی دارد) بدهد بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمت خود مانت کرده مبرا را بوارث

(۲) نسخه [د ح] فقره علی (۳۰) نسخه [د] حق (۴) نسخه [ج] دریای کنل - و نسخه [ح]

در بارگاه (۵) نسخه [ا ب د] میرزا همدان رسیده (۶) نسخه [ز] حضرت

میرزا سلیمان بدخشانی را بدیدند - و دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رود بدخشان از آمیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گزارش یافت - و چون میرزا سلیمان بدخشانی رسید همدال میرزا بموجب حکم عالی بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرد خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه (که در ملازمت بودند) به مایل (که بجای دیگر ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضه نپ بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاری شد - و رفته رفته باستداد کشید - حضرت گیتی منانی فردوس مکانی ازین خبر جانگاہ بیقرار شده از نرط عطوفت فرمودند که بدلهای آزند - و از آنجا بکشتی روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطباء دانا (که در پای تخت حاضرند) با تصواب انکار در علاج همت گمازند - در اندک فرصت برای تدویم گرامی ازانی داشتند - هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زیاده رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی دران طرف آب چون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خوردن بروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطباء صوری از معالجه آن عاجزند) چاره کار چنین دیدوند که بهترین اشیاء را تصدق نمود و صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند - حضرت گیتی منانی فرمودند که بهترین چیزها نزد یک همایون منم و بهترین و شریفتر از من همایون چدری ندارد - من خود را فدای او میسازم - اینک جهان آمیزین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقرران بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت - و در سایه دولت آنحضرت بعمر طبیبی خواهند پیوست - اینخرف چو بر زبان اقدس میگذرانند - مقصود از آنچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند - پس همان العالی بها (که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا باپشان عنایت فرموده اند) تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد - و عوض همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گواشته که

(۲) نسخه [ح] پیش ازین گزارش یافت (۳) نسخه [ح] سنبل (۴) نسخه [ج ح] و از دهلی بکشتی روانه حضور اشرف (۵) نسخه [۵] الیها هر چند (۶) نسخه [۱۱ د ۵] اندیشه (۷) نسخه [ح] مراج اقدس (۸) نسخه [ج د ح] از سر من (۹) نسخه [ح] رقم (۱۰) نسخه [ب] که عوض همایون نرند شد .

بیطانتی او را توانم دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوت مناجات در آمده غفل خاَمه (که این طبقه تدبیه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گردِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند - چون دعوت ایشان بمنراجاست پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد - و در عنصر حضرت جهانبانی خفته طاری گشت - چنانچه در اندک فرصت صحت کامل روی نمود - و ذات معنی صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزیاید و تضاعف گرفت - و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بردست همایونی نهاده بجاننشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود در بایه مربر خلافت مصیر صاحب تراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تودی بیگ و هند و بیگ و جمعه کثیر در ملازمت حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی (که مرایه حرمت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگهداری خلیق و عذرپذیرفتن مقصران و گذراندن گنجایم گنهگاران و رعایت حزم کارا کُهان و از پا انداختن مرکشان و متمگران و هنرمونی فرمودند - و بر زبان اندس راندند که خلافت وصایای ما آنست که قصد برادران نکذید هر چند مزارار آن گردند - و الحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشودند و بانتقام بکوشیدند - چنانچه از مواعظ احوال روشن خواهد شد - و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میرخلیفه از اجا که عالم بشریت است بوامط توجیه (که از حضرت جهانبانی بخاطر او رأیافته بود) کوتاه اندیش گشته میخواست که مهدی خواجه را بمسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تبارائی و بدمنشی و نامعامه نهمی بخود خیال باطل راداده هر روز بدربار آمده هنگام هجوم گرم میخواست - آخر الامر یوسیلۀ درست گویان دور بین میرخلیفه براه رامت آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجه مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانه او نرود - و بتائید الهی کار بجای خویش و حق برکنر خود قرار گرفت .

(۲) نسخه [۱] ظاهر (۳) نسخه [۱] علامات (۴) نسخه [۲] سلطنت (۵) نسخه [۲]

کاراکهان و دانایان (۶) نسخه [۲] پاس و وصیت آنحضرت (۷) نسخه [۲] حکم فرمود .

و بتاریخ ششم جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهار باغ (که بر لب آب چون در دارالخلافه آگره مرسبز کرده آن بهار اقبال بود) این عالم بیونا را بدرود کردند - فضلی عهد در توارنخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - از انجمله مولانا شهاب^(۲) معنائی این مصراع را تاریخ یافته *

* مصراع *

* همایون بود وارث ملک دی *

محاسنت که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید - مجلس آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را (که اول بحث بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشایی - چهارم ملکرداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیت بر زناهیست عباد - هفتم خوشدل داشتن بهایی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بنام و کمال بر وجه مستوفی داشتند - و در فضائل مکتوبه متعارفه رحمیه^(۳) روزگار نیز مرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود - خصوصاً در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت و نفع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که بدین نام دارد تصنیف امت مشهور - و نزد زبان دانان این لغت بمرتبه فحسین مذکور - رساله والدیه خواجه احرار را (که دُر دانه ایهت از بحر معرفت) در ملک نظم کشیده اند - و بغایت مطبوع آمده - و ادعای خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار و انوع بعبارت نصیح و بلیغ نوشته اند - که دستورالعملیهت بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکریهای صحیح برای تجریت پذیران دانش آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطامع شهشاهی بتاریخ سی و چهار الهی و قدیمه ایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مرجعت فرموده بود میرزاخان خانخانان بن بیر^(۴) خان بغارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشهیر ایان رشادت عبادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدمندان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاو^(۵) داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشار دلیذیر دارند - از انجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرت همت *

* رباعی *

دوریشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور امت مگوی شاهی از دوریشی * شاهیم و نه بنده دوریشانیم

و این در مطلع نیز از اشراقات ضمیر انورامت *

(۲) نسخه [ح] شهاب الدین (۳) نسخه [ز] همت (۴) نسخه [ج] و رسمیه (۵) نسخه [ح]

خبرت پذیران (۶) نسخه [د ه ز] بهرام خان *

• مطلع اول • هلاک میکنم فرقتِ تودانهتم • دگر نه رفتن ازین شهر می توانم

• مطلع دوم • تا بزلغِ هیش دل بستم • از هیشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایل شریفست - و از آنجمله کفایتست مفصل که شرح فن تواند بود - و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند - اول حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم همدال میرزا - مہیات قدسیات گلرنگ بیگم گل چهره بیگم گلبدن بیگم - این هر سه از یک والد اند •

و از آنجمله اهل صحبت و ادبِ قرب و اصحابِ کمال (که در بهاطِ عترت حضرت ندرس مکانی کامیاب سعادت بودند) دیگر میر ابوالقاسم که در علم و حکمت پایه بلند داشت • دیگر شیخ زین صدر نیرنگ شیخ زین الدین خوانی - بدو واسطه علوم متعارفه ورزیده بود - و حدت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت - و در آیام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود •

دیگر شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین - خوش صحبت و خوش طبع بود - و شعره میگفت •

دیگر سلطان محمد کوسه - لطیف طبع و شعر شناس بود - از مصاحبان میر علی شیر - و در ملازمت معزز میر زیست •

دیگر مولانا شهاب معنائی حقیری تخلص - از علم و فضل و شعر نصیب وافر داشت • دیگر مولانا یوسفی طبیب - او را از خراسان طلب فرموده بودند - در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود •

دیگر مرغوداعی کهنه شاعر بے تعیین بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت • دیگر ملا بقائی بود - در شعر سلیقه درمت داشت - در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت منوری گفته است •

دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه - در تدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت - و از فضائل کمالات خصوصاً طب بهره مند بود •

(۲) نسخه [ب] فن آن (۳) نسخه [ح] شیخ زین الدین صدر (۴) نسخه [ج] که بدو واسطه (۵) نسخه [ط] متعارفه زمانرا (۶) نسخه [ح] ابوالوحید فارغی (۷) نسخه [د] میر علی (۸) نسخه [ه] یوسف •

دیگر میردوریش محمد ماریان - مرید و منظور ناصرالدین خواجه اهرار - در خوش محبتی

و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود *

دیگر خوانده میر مرتج - و او فاضل و خوش صحبت بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ

حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستورالوزرا و غیره دارد *

دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشعت بود - و در سنجیدگی اطوار

و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کلچک خواجه مهرداد و معتمد خاص و اهل نشعت بود -

دیگر سلطان محمد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت *

چون مقصود ازین شکرنامه احوال سلسله علیقه حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران

بازمانده شروع در تدریس اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند - و باختتام سرگذشت

این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا - و هدیه صورت و معنی میسازد *

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوائی

ریاست کبری - ملک بخش ممالک متان - مسند نشین سعادت نشان - مونس توانین نصفت

عدالت - مرتب بر این عظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان - مورد انوار علم و عرفان -

ابر مدار مقوت و صفا - بحر مواج نذوت و وفا - حق گزین حقیقت شناس - کثرت آئین وحدت اماس

هم پادشاه درویش نصاب - و هم درویش پادشاه خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار

صورت و معنی - گرمی کرم اسرار ابدی و ازلی - عضاد امطرب حکمت علمی و عملی - در صواب

ریاضت و منازل اماضات افلاطون یونانی - در فنون حکمت و ممالک همت اسکندر ثانی - گوهر

هفت قریب و فروغ چهار گوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان بال اوج

بلندپروازی - نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی انارالله برعانه *

سبحان الله گویا بر نفس قدسی و نور قدری نقاب بشری و جلیاب عنصری انداخته بودند -

میدان عبارت در تکبیری مدالحش تنگست - و جولان اشارت از شهرمتان مذاقبش فرسنگ

در فرسنگ - الله الحمد که نزدیک شد که بختیار دمت از سلسله علییه باز داشته در دامین

(۲) نسخه [اب ۵] فاضل خورش صحبت (۳) نسخه [ج] طبع (۴) نسخه [ج ج] احوال قدسی

(۵) نسخه [ج ح] احوال (۶) نسخه [ط] ذکر جارس حضرت (۷) نسخه [ب] روایات (۸) نسخه

[ج] صفات (۹) نسخه [اب د] مناهل (۱۰) نسخه [ط] ابوالنصر نصیرالدین *

مقصود حقیقی آریزم - اکنون شروع می‌گردد از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی می‌نمایم - که هم مقدمه نزدیک مقصد در بدین منست - و هم شرح احوال پدر و پادشاه مرا متضمن - هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده‌گشایی کرده تشنه‌لبان دانائی را بزلال معرفت میراب می‌سازم - و هم خود را تشنه‌جگر بهاحل دریای شرح شمایل قدسیه این کامل‌الذات نزد یک میگردانم - حاشا حاشا بدان کمالات این جوهر نرگس کجا از مثل منی آید -

فناگوی او مثل اوئی می‌باید - های های آن گوهر یکسانی دریای معرفت را مثل کجاست - سخن خود را آبی می‌دهم - و برای خود کار می‌کنم - دل را آشنای معرفت می‌سازم - و زبان را جلای معنی می‌بخشم - ای جویدی دریانت سوانح آگاه‌باش و بذیری سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعد (۹۱۳) نهصد و هیزده در ارباب کابل از بطران مقدس حضرت قدسی قباب پرده‌نشین هرات‌ات عفاف ماهم بیگم واقع شد - و آن عفت‌پناه از درونان اعیان و اشراف خراشانند - و به‌سلطان حسین میرزا نسبت خوشی دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌ام که چنانچه نسبت والی والد ماجد حضرت شاه‌شاهی حضرت شیخ‌جام میرمد نسبت عالی آن قدمی قباب نیز به‌بان سلسله مقدمه منتهی می‌شود - حضرت گیتی‌مدانی فردوس‌مکانی و قدیکه پیرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزل اقبال ارزانی داشتند آن عصمت‌قباب را در حباله عقد درآوردند - مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز ندر - و پادشاه صف‌شکن - و کلمه خوش‌باد نیز تاریخ این زمان سعادت‌قران می‌شود که افاض عصر یافته‌اند - و خواجه کلان سامانی گفته *

سال مولود همایونش هست * زلفک الله تعالی ندرا
برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کهم میل در چشم بد را

جلوس آنحضرت بر سر بر فرماندهی نهم جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در دارالخلافه آگره بوده است - خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده - و بعد از چند روز میردربار فرموده‌اند - و سفایر طرب در بحر شوق درآوردند یک کشتی پر از زر دران رز انعام کرده‌اند - و باین زرخشی

(۲) نسخه [ج ۵ ح ۵] نشانه‌دلان (۳) نسخه [ع] چهارم ذیقعد (۴) نسخه [۱] نکاح آورده بودند - و نسخه [۵] عقد خود (۵) نسخه [۵] سفایر شوق در بحر طرب *

بنای دولت را اساس زرین نهاده - آرسه که را که فرمانروای جهان گردانند اول داد و دهش را بار کرامت فرمایند *

شعر *

نه هو مرده مرغوازی کند * سر آن شد که مردم نوازی کند

دد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهران نواز است در صدگاه

و یک از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سرتی اشرف به بیست و چهار رحیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیه اقبالش پیدا - و انداز سری و سروری از لایحه مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شمع بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبدیش پیدا نداشت که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند - و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی مدانی فردیس مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که در اشرافات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدق بحر عقبت آلفقوا در نقاب موالید از اصداف و لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بر دشمنی آن آغاز خان دولت آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نورانزی بود - امرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایره حصر و احصار بیرونست - هر کس را قوت شناخت کند این معانی نیست - و قدرت دریاست این ذائق فی - و مجملا حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی (که در چندین دهور و اعصار برده خاص لباس مخصوص پوشیده جهان افروز بود - و نزدیکست که بظهور اعلی رسد - چنانچه فربرزگیهای صوری و معنوی از پیشطاق پیدایش نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد - و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده) همگی همت عالی مصروف رضاجونی بدر بزرگواری میپردازد داشتند - و ثروت شجاعت را با کمال تمکین و وفای پیوند داده بودند - و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاه بخود نیغداختند و خود را در میان ندیدند - و لهذا بیمن نیست دست و همت بلند هر کاره که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فروز آمدند - و در تمامی عمر سعادت ترین دانش را با دوات و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند -

در انسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و همدم نداشتند - با صوابت و مکنوری دانش ارمطو در ذات عالی سمات فراهم بود - چون در متابعت مرام و صیقت بتقویم مملکت صوری پرداختند

(۲) نسخه [ب] مکرمت (۳) نسخه [ج] فرمانروایی و سرور آرائی (۴) در [بعض نسخه]

جان افروز (۵) نسخه [ز] با شفقت جمع ساخته *

غایت عدالت را کار فرمودند - و کمال انصاف بلکه زور و تفضل و احسان بجای آوردند - و فوز بکمال معنوی (که سلطنت حقیقی همان تواند بود) آن خود عقیقه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعم آن مایه میراث بهره نرسید - و هر یک از منصوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محال جایگزین میرزا کلهران کابل و قندهار مقرر شد - و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت - و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند - و با تدبیر دهمت دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوره در قید اطاعت و انقیاد آوردند - و هر کس که در مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا (که در خدمت حضرت نردوس سگانی گیتی سگانی بوده بدامادج آنحضرت مشرف بود - و از کوفته نظری و ناصب بینی آمیزین منازعت می افشاند) کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه کالجیر متوجه شدند - و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالجیر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند - و از آنجا علم مراجعت بر افراسنه متوجه قلعه چنار شدند - و افواج گیتی حنان آمده بمحاصره آن پرداخت *

پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود - و از جانب او جمال خان خاصه خیل مارنگخانی بدورامت او اشتغال داشت - بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمان عمر جمال خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او بر شد شیرخان بقسون و فغانه کوچ او را (که لاد ملک نام داشت - و در میرت و صورت ممتاز بود) بزنی خواست - و باین حیل اینچنین قلعه عالی را بدست آورد - شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیان کاردان را فرستاده در گربزت سخن مرا شد - آنحضرت زمانه مازی فرموده سخنان او را بموقف قبول داشتند - و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد - تا از صدقات مراکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیومنه در ملازمت

(۲) نسخه [د] نعم (۳) نسخه [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراسنه (۵) نسخه

[ا ب] پرداختند (۶) نسخه [ز] سخن *

بوده دایم خدمت کرده - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تندیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بے سعادت از موکب همایون گرفتار شد - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغانان سر فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرورشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرا را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را چونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند *

چون طنطنه ملک گیري و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک مسله اخلاص شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مفاشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرون حال فریب دارالملک دهلی بر گزار دریای جون شهره احساس فرموده نام آنرا دین پناه نهادند - و یک از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پهرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند - و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بقائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت - و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند - محمد زمان را متبذخ ساخته به بیان فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند - و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لبامی ظاهر ساخته از بند برآمد - و گرفتار بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت - و اکثر ممالک معموره دلاکشی هندوستان (که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکنی گیتی هتانی از عدم فرستاده و قلت محال مفتوح نشده بود) بیازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شفاعت شدن حضرت گیتی هتانی فردوس مکنی شنید از روی بدحواسی میرزا عسکری را قندهار هجده متوجه هندوستان شد که شاید کاره تواند پیش برد -

(۲) نسخه [ح] گریخته رفت (۳) نسخه [ا] سر برداشته بودند - و نسخه [ز] فتنه برداشته بودند
(۴) نسخه [ط] بکجهتی (۵) نسخه [ب] بنوازشهای (۶) نسخه [ه] آب گنگ (۷) نسخه [ا] و از آنجا گریخته (۸) نسخه [ح] مچال *

هرگاه تاج دولت بتارک دولت مند می ماندی یافته حمایت ایزدی و مینان الهی نگاهدانی
 از کذب اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایام میریونس علی
 بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورد
 با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شیء اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ
 شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گرفته بلاهور آمد - و میریونس علی مقدم او را
 گرامی داشته کمال مردمی بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید - و باهم صحبت
 دوستانه میداشتند - و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود - تا آنکه شب در مجالس شراب در
 هنگامیکه سپاهیان عمدتاً او بجای دیگر رفته بودند گرفته در بند کرد - و کامران خود را بر دروازه های قلعه
 لاهور تعین کرد - و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معنی بود)
 ایلغار کرده نزد خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرف گشت - و میریونس علی را از بند
 برآورده عذرخواهی کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد - میریونس علی
 قبول خدمت او نکرد - و از رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشنایی
 گشت - و میرزا کامران کامران خود را بهر گنات سرکار پنجاب تعین نمود - و تا کنار آب ستلج (که
 بآب اودهیانه اشتهار دارد) بتصرف درآورد - و از راه گریز ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و
 اخلاص نمود - و استدعای مقرب داشتن این محال کرد - حضرت جهانبانی نیز از انجا که دریای
 جود ایشان موج خیز بود این محال را بدقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصایح دولت افزای
 حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بزرگ داشتند - و فرمان معنی در محکم داشت
 کابل و قندهار و پنجاب شرف نغان یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترتب شکرانها بجای
 آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشته
 مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستاده - از انجمله دفعه این غزل گفته بملازمت
 آنحضرت فرستاد

• غزل •

حسن تو دمدم افزون بادا • طالعوت فرخ و میمون بادا

• هر غبارے که ز راحت خیزد • نور چشم من محزون بادا

• گرد کان از ره لیلی آید • جای او دیدم مجنون بادا

(۲) نسخه [۵] قراچه بیگ (۳) در [چند نسخه] دروازه های (۴) نسخه [ب] قبول این

معنی (۵) نسخه [۱] کار دان •

هرکه گرد نو چو هرگار نکشت * او ازین دایره بیرون بادا

کامران تا که جه-انراست بقنا * خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسید بود که بمقتضای کمالی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش باید - و باجملة آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحل خسرانی میداشتند - و بعضی التفات جایزه غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفت فرمودند - و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می ایستاد - و مشمول عواطف و مصروف غایب میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه گلان بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزا کامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغییر کرد *

نهفت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر

بنگاله و نسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه نارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عذای عزیمت بفتح دیار شرعی معطوف داشتند که به نیرودی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبه گذار (که در حدود کلپی است) رسید بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره قلعه چیتور نموده جمعی کثیر همراه تاتارخان بهر سلطان علاءالدین کرده است - و او باندیشه تباہ خیالات محال در سردارد - آنحضرت بامشافه بخت بیدار در جمعی الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوهی مراجعت بلند آوازه کردند *

بر مستبصران کر آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلند پروازی می بود - و خوار آرزوی تباہ در کام جان شکسته می داشت - اما چون پیش از عهد ایالت اجرات (که مجرمانه می گشت) به چشم عبرت کارنامه جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی حقانی را (که سلطان ابراهیم رافع شد) دیده بود بهیچ وجه مقابله حیا نصرت ترین این دردمان عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش آمدن از حریم ادب را آمان

(۲) نسخه [ب] بدارالخانه (۳) نسخه [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخه [د] ماخذند (۵) نسخه

[ب ط] که بمسامع (۶) نسخه [ا ب] چنور - و نسخه [ز] جیپور *

رامنی نمود - و سلطان بهادر چندان مقید نمیشد - تا آنکه روز سه بومت کنده بقاتار خان گفت که من
تماشاگر دمتبر این سپاه شگرف بوده‌ام - لشکر گجرات حریف ایشان نیست - من بندبدر
و حیل لشکر ایشانرا بخود رام خواهم ساخت - و بهمین نیت ابواب خزان گشاده زربخشی کرده -
و ازین جنس لشکر (که حکم نموده بود داشت) تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود - درین اثنا
محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی (که نگاهبانان او بودند) از بندخانه برآمده
بگجرات رفت - و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می بخشت آمدن میرزا را غنیمت
دانسته در مراعات احوال او پرداخت - حضرت جهانبانی بمطمان بهادر نوشتند که مقتضای
موافقت و عهد آنست که جماعتی (که حقوق خدمت بعقوب مبدل گردانیده بآنصوب گزینده رفته‌اند)
گرفته بدرگاه معلی فرستند - یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند - تا آثار یکجبهتی
بر عالمیان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله ناهمی یا معنی دنیا در جواب نوشت که
اثر بزرگزاده بما پناه آورد و بقدر رعایتی باید بقاعد محبت و اخلاص مفاوآتے ندارد - و بعهد
و موافقت مضرت نمیرساند - چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه درمیان ایشان
و سلطان مظفر کمال موافقت بود سلطان علاءالدین برادر او و چندین سلاطین نژادان بتقرببات
از آگره و دهلی بگجرات آمدند - و آثار مردمی دیدند - و اینمعنی اصلاً باعث فتور در موافقت
مودت نگشت - حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت
رموخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری (که موجب تزلزل ارکان صداقت
بوده باشد) مطلقاً بعمل نیاید تا رخسار وفای بناخن خلاف خراشیده نگردد - و این در بهت
دوران جریده اقبال درج بود^(۱)

- * بیت *
- * ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق امت *
- * طوبی لك از زبان تو با دل موافق است *
- * دیگر *
- * درخت درختی بنشان که کام دل ببار آرد *
- * نهال دشمنی بر کن که زنجیر بشمار آرد *

زنهار مدهزار زنهار - بند ما را بگوش هوش شنیده آن مخنول را بیایه مربر اعلی فرستند - یا دمت
رعایت از تربیت او بازداشته دران ولایت نگذارند - والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت
توان کرد - و عجب که این رانعه را قیاس بر قضیه علاءالدین و امثال او کرده‌اند - این قیاس

مع الفارق را چه باید قبول - آن چیز دیگر بود - و این طرز دیگر امت - و شاید از جراید تأریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحب ترانی با وجود خلافی که از ابلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش رزم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - اما چون ترابوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گرفته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند - چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدور همت بود بظهور رسید - سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه نفوشت - در نیمه یان تاتار خان سخنان دوزخ کار (که نریزند کوه اندیشان تواند بود) به سلطان بهادر میگفت - و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکر بادشاهی بعشرت خو کرده و رفعت و رمت شده است - و آنچه آنکه سلطان دیده بودند نمانده - بنا بر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتار خان آماده ساخته بیعت کرور زر قدیم گجرات (که چهل کرور معمول دهلوی است) بقلعه رننه پور فرستاد که به صلاح تاتار خان در مواجهه سپاهی نو خرج کرده شود - و سلطان علاؤ الدین پدر تاتار خان را با توجه عظم بجانب کالجور فرستاد که در آن ناحیت رفته شورش افزاید - و برهان الملک ملدانی و طایفه از گجراتیان را نامزد ساخت که حدود ناگور شده افتاده عزیمت بجانب نمایند - و بتخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت - هر چند تیره هوشان کردان گفتند (که بکجا رفتن لشکر مغایب می نماید) مودمند نیامد - و نیز بے میمنتی پیمان شکنی را بر مز و تصریح بر او حقه ظهور نکشیدند فایده نکرد - و بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرت ندارد - و بتایید نقض عهد به سلطان عاید نخواهد شد - تاتار خان را بمنزمت بے امل روانه سمت دهلوی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیه محاصره قلعه چیتور پیش گرفت - تا هم این قلعه را بشاید - و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد *

پوشیده نماید که سلطان علاؤ الدین عالم خان نام داشت - او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود - بعد از قتیله سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاؤ الدین خطاب خود ساخت - و باتفاق جمعی از افغانان

(۲) نسخه [۵] چیزه (۳) نسخه [ط] چون قیصر روم (۴) نسخه [۱] و درین میان (۵)

نسخه [ج] رننه پور (۶) نسخه [ج ز] افزایند (۷) نسخه [ز] بنیانی *

در روزی متوجه آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصد پیگار برآمد - و نزدیک هودل چون هر در نریق بهم رسیدند سلطان علاءالدین مقاربت جنگ صف را درخود ندیده شبیخون آورد - و کاره ساخت - و خسران زده باز گشت - و از راه مالوسی و بددرونی بکابل رخت - و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود - و تاتار خان بجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد -

و حضرت گیتی مقدانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکه بنی خاطر او آگاهی یافته ببدخشان فرستادند - و بدستگیری افغانان سوداگر از قلعه ظفر گریخته بافغانستان آمد - و از آنجا

ببلوچستان بدوست - و از آن دیار بجرات شد *

الفقه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانة نهاده بجمع لشکر پرداخت -

و قریب چهل هزار سوار از افغان و غیره بررو گرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون

حضرت جهانبانی (که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند) این خبر رسید عنان توجه

مصروف ساخته در زودترین هنگامه بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا عسکری

و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاضی حسین سلطان و میر فقیر علمی و زاهد بیگ و دوست بیگ

را با هزده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند - و فرمودند که دفع این فوج بزرگ

(که بخدال تباه دهلی روزه می آید) در معنی امتیضال فوجهای دیگر است - پس همان

بهتر که همت بر دفع همین فوج گماشته شود - و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف

رسید ترس بر لشکر غلبه غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکر مخالف

رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار سوار کشید - چون بایرام تمام این لشکر اختیار کرده بود

و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه بوی جنگ کردن - آخر دست از جان پشسته

در مندرادل بمعرفه درآمد - و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بدست و پا شده

هذب تیر هلاک و غلبه تیغ مبارزان سفاک گشت - و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر

خاطر اقدس بر تو انتباه بود بظهور آمد - و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور

خود پی خود پراکنده شدند *

(۲) در [اکثر نسخه] دو روی (۳) نسخه [۱] و بدستباری (۴۰) نسخه [۱] بخزانه (۵)

نسخه [ج] کرده (۶) نسخه [اب ج] اقبال (۷) نسخه [ح] این فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخه]

دست و پا زدن - و آخر کار (۹) نسخه [۱] بخودی خود - و نسخه [د] خود بخود *

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود (که والی آنجا پیوسته راه وفات و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بغیر قدوم دادگرت آرایش نبخشد) ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد - و مصداق این معنی کردار والی گجراتست که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فرزندی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشداران بجهت نقض عهد و نقص روابط صوری نمود - و مصدر چندین امور ناملازم شد - لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد - و بنابراین در اوانل جمادی الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقاید دولت و هدایت اقبال بهامت مسعود پای عزیمت در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعه رای سین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عریض با پیشکشهای گرامی فرمودند که قلعه از پادشاه امت و ما بزرگ پادشاهیم - هرگاه کار سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهد بود - آنحضرت چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید نشده متوجه ولایت مالو شدند - و چون سارنگپور مخیم سرحدات اقبال شد طعنه بوش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر (که قلعه چیتور را محاصره داشت) رسید - از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود - جمعی بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است - و از اهل قلعه بالفعل ضرر نمی‌رسد - مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روزی لشکر پادشاهی شویم - صدر خان (که سرآمد طبقه علم و فضل بود - و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر میزیست) گفت منافع آنست که کار قلعه را (که نزدیک رمانده ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سر کفار آمده‌باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد - و اگر بداید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال نبات قدم ورزید - تا آنکه در سیوم شهر رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالی روان شد - مخیم سرحدات اقبال عزمه آجین بود - چون جسات سلطان بهادر بهصامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند - و در نواحی مندرسور (که از مضافات مالو امت) در کنار کولاب (که در کلانی و بهناروی دریا)

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میان هر اول حضرت جهانبانی ^(۴) بهادر و جمعی و میان هر اول سلطان بهادر ^(۵) سید علیخان و میرزا متیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افکند - و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد - تاج خان و صدر خان بارگفتند که لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده - بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت - توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد - رومی خان (که توخانه حواله او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توخانه عظیم همراه داریم - باوجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حضار اراکه کرده بدور آن خندق زده ازل این سلاح دور دست را کار فرمائیم - تا لشکر مخالف روز بروز تفقید پزیرفته از هم باشند - و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگام جنگ گرم می شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد *

و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم پادشاهی گرم کرده بودند - و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند - یکی را که هوش معتمدانی کمتر مانده بود، بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف سرایی شود - امروز غنیم در برابر است - متوجه او باید شد - و عیار کار خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی انداد این بزم آرایان می گسار (که قریب دویست کیس بودند) مسلح شده بوسر اردویی عظیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهار هزار کس (که بیرون اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرض نمود آنچه آنچنان آراسته گشت که بگفت درزیاید - و گجراتیانرا دل از دشت رفت - و انهمزام یافته بارو درآمدند - و این رزم دوهتان کارنامه کرده معارفت نمودند - صیبت این دایری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد - و بعد از آن از قلعه اراکه خویش کم کم برآمد - و پیوسته سه نصرت قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شد غله میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان تحط عظیم پدید آمد *

روزی عید رمضان محرم زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش نهاد برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند - دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند -

(۲) نسخه [ح] چکه بهادر (۳) نسخه [ح] رشید علیخان (۴) نسخه [ط] معروض داشتن

(۵) نسخه [ب] معامله نمی (۶) نسخه [۵۱۵] که غنیم (۷) نسخه [ح] این بزم آرایان

و بخیله و روباهبازی عساکر فیروزی متأثر پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و یکبار
 نوبت را آتش دادند - آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید - بعد از هفده روز
 (که ساعت مختار بود) حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ
 اندازند - درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می کشید - و بیدولتی را احباب
 آماده تر میگشت - تا آنکه بعضی اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر
 خود ویران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلانرا پرداز کرده آتش دادند تا همه
 درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش کس از نزدیکان
 خود از فرجه سراییده برآمده بر بچانپ آگه کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مذکور روانه
 شد - و مدرخان و عمادالملک خامه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه
 مذکور شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی جهت قتل و فساد بصوب لاهور رفت - آن روز
 غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست - و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر
 نبود - و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند - و انتظار ظهور
 تماشید فتح غیبی داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مذکور
 مراجع نموده است - بهادران لشکر فیروزی مند باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشوند -
 و اسباب و اموال و فیل و اسب فراوان بدست در آمد - و خداوند خان (که هم استاد و هم وزیر
 سلطان مظفر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بفروزشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در
 ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاضی سلطان و میرهندو بیگ را با لشکر گران عقب
 لشکر گریخته فرستادند :

آری - هرکس که به تیره رایان نشینند تیره رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چندین
 (۱) سر که قبلاً مدق و مداد باشد (شکسته بازانه پیش آمده نرد متحدت باز) هر ایند
 خدای جهان
 او را چنین روز پیش آید (۲) چون مدرخان و عمادالملک از آنجا روان شدند رامت
 بقلعه مندر برآمدند - و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلیقه نزول
 اقبال فرمودند - و در قلعہ مخیم اقبال گشود (۳) و روسی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت

- میرزا محمد شاه (۴) نسخه [ز] شجاع
 (۲) نسخه [ب] ناپید اقبال ازلی (۳) نسخه [ا] جهان آرا (۷) نسخه [د] مخالفت
 (۵) نسخه [ح] خدا بنده خان (۶) نسخه [ح] خدیو نسخه [ط] مضرب خیام ظفر انتظام
 (۸) نسخه [ح ط] روز بد (۹) نسخه [ب] بغلیقه مندر (۱۰)

پیدموت - و خلعت سمرزایی یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه چوکی^(۱) میسر بر قلعه مندر برآمد - و سخن صلح در میان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندر و آنحدود بملازمان حضرت جهانپانی متعلق شود - مولانا محمد پیرعلی^(۲) از طرف حضرت جهانپانی و مندر خان از طرف سلطان بهادر در نیلی^(۳) بمیل باهم نشسته قرار دادند - در آخر همین شب حارمان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت‌ترین مقدار دریمت نفر بعضی نردبانها نهاده و برخه بطانها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازه قلعه را (که در آن سمت بود) کشودند - و امپان را درآورده سوار شدند - و چاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملو خان مندردالی بود - و لقب قانرشاهی داشت) رسید - خود را بر اسب گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قانرشاه بیدار شده در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوبت رای ولد سلهدی (که از جمله مجلهیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازه سر میدان رسیدند از چاهیان نصرت‌ترین قریب بدریمت حوار رو بروی آمدند - سلطان خود اول بر اینها تاخت - و چنده دیگر متعاقب او تاختند - آخر نوج شگنده با ملو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعه^(۴) سونگر آمد - و امپان را طانها بسته پریان فرحتان - و خود نیز بپزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت - و در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود - بوری^(۵) نام اوزبکی (که از نوکران سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کبهه^(۶) ملگمی شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جان بهلامت برد - و تا رسید بقلعه جانپانده هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوهنند - چون بقلعه رسید از خزانین^(۷) نقایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب^(۸) فرستاد .

سخنی چون باینجا رسید اندک از آغاز این منج معادت انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت پدشه^(۹) اینچینسن^(۱۰) تیوزسنی^(۱۱) نموده بالای قلعه مندو رفتند و اینچنین کارنامه جلالت نمودند در آن سحر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

(۲) نسخه [۱] چولی میسر - و نسخه [ج] چولی منیر - و نسخه [ز] چولی میسر (۳) نسخه [ج ۵] بولی (۴) در [بعضی نسخه] سنبلی (۵) نسخه [ز] سونگیر (۶) نسخه [ب د] بوری .

درآمدن جنود اقبال در درون قلعه مذکور و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند - و از دروازه دهلی درآمدند - صدرخان همچنان با تمام مردم خود بر درخانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمی شده بود پای ثابت محکم داشت - آخر مردم اعیان عذازش گرفته بجانب سونگر بردند - و کس بسیار بهمراهی او شتاده آنجا منتظر شد - و سلطان عالم نیز آنجا رست - سپاه ظفرفرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش صدرخان و سلطان عالم فرستادند - این کاروانان بنصایح گرامی دایمی ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتاهی سخن آن متعصمان را امان داده بهلازمیت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را بی کرده رها کردند - و اشغاق خسروانه در بارگاه صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند - و حکم شد که اردوی مدعی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد •

چون عساکر فیروز میانه بجانب نیر نزدیک شد بجانب دروازه بدلی قریب نحو عرض عمادالملک (که سه کپره دروازه او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر (که بجانب شکرآلو است) بیرون آمده بجانب کمباییت قرار نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانبانی بشهر نزل اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فروزنشاند - و مدبر هذرو بیگ و جمعی دیگر را در درون جانبایر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمباییت رسیده بجانب دیب شتافت - و صد غراب جنگی را (که بخدای فرنگ ساخته بودند) آتش زد - که مبادا عساکر عایده سوار شده که قریب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت) حضرت جهانبانی بکمباییت نزل اقبال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیم سرداق اقبال شد - و از آنجا جمعی را بتعانب سلطان بهادر از کمباییت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت توین از نزدیکی دیب بغنایم فراوان برگشته بکمباییت آمدند - و بتائیدات آسمانی

(۲) نسخه [ط] کارگذار (۳) نسخه [ح] پهلوی (۴) نسخه [ح] کهمباییت
(۵) نسخه [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخه [ط] آسمانی
و توفیق حسنات ازلی •

در سال (۹۴۲) نهصد و چهل و در فتح مند و گجرات روی نمود. و آنرا که با خدای بازگشت امت و معیار آن نیت درست هرینه مقصود را در کنار او نهند - و در غرة شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت. و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود *

و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد. قندهار را خواجه کلان بیگ استعلا^۱ داده بود. تا هشت ماه نگاهداشت. درین اثنا میرزا کامران با استعداد تمام از لاهور نهضت نمود. و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست. و اغزیوار خان را (که از امرای کلان قزلباشیه و اتابقی میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید. و بسیاری از لشکر قزلباشی مر بصرای عدم نهادند. میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید^۲. و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد *

و شرح این داستان اقبال برسر اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه^۳ فتنه انگیزی بصوب لاهور شدافت. چون مشارالیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی هند در پیش خود جای نداده رهمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است. و ملکی چنین معمور خالیست. آنجا باید شدافت. میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد. و محاصره نمود. *

درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زن. میرزا محمد زمان سرانجامه در چاره کار خود غیر از آنکه باز بججرات رود ندید. محروم و مخدول برگشته باز بآن دیار رفت. و درین سال میرزا حیدر گورکان از کاشغر راه بدخشان مرکب شده میرزا کامران را در لاهور دریافت. در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند. و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از نوشکخانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب دهنده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد. و گفت سامان قلعه داری ندارم. و توانائی ندرت نیست. و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری را نی. ناچار خانه آراستن و بهمان پیردن و خود را کذا داشتن مذاصب میداند. و خود براه تده^۴ و آج^۵ بلاهور آمد. و میرزا کامران یکماه کورنش نداد.

(۴) نسخه [ح] اغرنواز خان. و نسخه [ط] اعزاز خان (۳) نسخه [ح] آمد
(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از نوشکخانه و رکابخانه و غیرها را. (۵) نسخه [ه]
آچه. و نسخه [ح] ارچه *

که چرا اینقدر نتوانستیم نگاهداشت که من خود را میرواندم - و بعد از هرگزشت بسیار میرزا کاسران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد - میرزا حیدر را بحضرت میرزاهبی مهمات لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان (۱) قنار را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفتند - میرزا کاسران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغ خان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

(۲) سخن کجا بود کجا کشید - همان بهتر که ازین سمت بازداشته بسرشته مقصود پیوندم - القصة چون حضرت جهانبانی بمردم کم بختی که بابت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داد (که از اعیان ملطان بهادر بودند - و نزدیک کوی داره بر می بردند) بکولیان و کواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیدند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه پدرزنی از بنمعی خبردار شده خود را بحوالی مرابرد پادشاهی رسانید - و یکی از نزدیکان درگاه گفت که حرف ضروریست - میخواهم ب واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد تجاوز میکند و آثار راهتی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باز یافته قرارداد شبخون را بعرض اندس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید - گفت بهر من فرزند یکی از ملازمان راکب دولت است - خواهم که بجایزه این دولتخواهی از او از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته باشم مرا با بهر سیامت فرمایند - حسب الحکم بهر او را پیدا ساختند - و بر هر دو موکل گذاشتند - و از روی احتیاط همای نصرت ترین را آماده ساخته خود را بکاره کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر مرابرد های دولت ریختند - و حضرت جهانبانی با همای دولت ترین خود را بر مر تله کشیده بودند - کواران آمده بتاراج اردو برخاستند - و اکثر کتب نفیسه (که مصاحفیان معنوی بودند - و پیوسته با خود داشتند) تلف شد - از انجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر اسدک بهزان - و انون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است - القصة در اندک حرف منتهی هیچ ملامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلالت آئین رو برین ب اعتدال آورده بشیبه تبر هم آن بیدر تان میده بخت را منهنزم و متفرق گردانیدند - و آن پدرزن مفید درونی یافت - و بکم خود رسید - و سطوت غضب پادشاهی و صواب قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و موختی که بابت نافذ گشت -

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجایاندر مراجعت موكب عالي شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضی زاد های قصبه نردان بود که از قصبات آن ولایت است - و بر شد و کار دانی از معتمدان سلطان شده بود) در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد - و با این همه محاسنات و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از تسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند - و مردم قلعه طنائها فروخته زر پایان میفرمودند - و متاع بالا می کشیدند *

چون مدت محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلی که جای درآمد مساکر ممکن باشد می جستند - یکمرتبه از طرف هالول (که باغستان بود) سیرکنان پیشتر رفتند - جمعی (که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند) بذکر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا برآستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند است در نهایت همواری - که برآمدن بران در کمال دشواریست - بحکم عالی مبلخای آئین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بقامله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فروگرفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج سردانگی برآیند - سی و ده نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینمقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تپه زنند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین مأم نولای بسلامت بالاگرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت پیوند (که بمورچلها تعیین یافته بودند) بقلعه حمله کنند -

(۲) نسخه [ج] زیاد - و نسخه [ح] زیاد (۳) نسخه [د] عبور (۴) نسخه [ه] و روغن

بآنها میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخه [ه] هانول - و نسخه [ح] هانول (۶) نسخه

[ج د ه] تا همواری *

مردم درون عامل اژدر واقع بجنگ مردم بیرون رونهاد هر از کنگره‌های حصار فرو میداشتند که ناگاه این سید جوان از عقب آمده بشیبه تیر اهل قلعه را بے دست و پا ساختند - و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارچ فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخ فرو رفتند - و نغاره فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچه (که آنرا مولایه گویند) برآمده متحصن شد - روز دیگر امان داده از را طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهی مهمات ملطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبه تمام داشت - و از شعر و معما نیز بهره مند بود - در مجلس عالی برخاست نشست در جمع مجلسیان دانشور سرنراز شد - و بعواطف خسروانه امتیاز یافت - و داخل مقربان عنقه سلطنت شد - و یک از فضلا تاریخ این فتح اول هفته مع سفر یافته‌امت و چون ولایت گجرات تا آب مهنذری در تصرف اولیای دولت درآمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود به‌اطمان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمرام تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیین شود رعایا از عهد ادای مال بیرون آیند - سلطان بهر یک از ملازمان خود (که ازین مقوله حریف میزد) همه را خاموش می‌یافت - عمادالملک قدم جرات پیش نهاده اعتدای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدن کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد - عمادالملک با دروست سوار متوجه احمدآباد شد - در راه بمرسمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون با احمدآباد رسید ده هزار سوار بر گرد آمد - هر که دو اسب داشت یک تک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد - مجاهدخان حاکم جرنده‌گده - با ده هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایام حضرت جهانبانی بجبهه فتح قلعه جانانپور و بدست افزادن احباب و اموال فراوان بزم خسروئی اختلال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض در رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می‌یافت •

و از جلال شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطه چند قرار دهند - و در هر گروه یکی از خردمنشان احتیاط اندیش تعیین نمایند - تا همواره از نشست و برخاست و مانند بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از محبت بد (که پدر و مادر اندیشه‌های تباه امت) نگاهبانی نماید - علی‌الخصوص وقتی که خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

بر جزئیاتِ امور کشیده باشد - و باید که باین اتفاقا نفرموده منتهیانِ راست گفتارِ در مت کردن
 تعین نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصدِ این جماعه بمصامعِ اقبال میرسانیده باشند
 و گرنه بسیاری از تفکرها و مسائل را بواسطهٔ درامِ ملازمتِ مطوتِ پادشاهی کمتر ملحوظ
 باشد - و باید تقریب از هوش برده در بالغِ خبرانِ ابدی اندازد - و فسادهای عظیم ازین
 بد مستی روی نماید - چنانچه درینولا مانع شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانی
 فتوحاتِ غیبی بزمِ آزادی دولتِ روز افزون بود) چندی از کم حوصلگانِ نائن نهاد (که بحسبِ
 مروت داخلِ بارناتگانِ خواشی مجلسِ عالی شده بودند) از کتابدار و سلکدار و دراتدار
 و امثال آن اتفاق نموده بباغستانِ هالول^۱ (که بوی گلهايش هودای جنون را تازه مازد - و هوای
 دلگشایش خون خفته را بجوش آورد) رفته بزمِ صراحی و جام ترتیب دادند - و در عالم
 سرخوشی (که رختِ عقل و هوش را بیغما داده بودند) کتابِ ظفرنامه در میان داشته مبادی
 احوالِ نصرتِ قرین حضرتِ صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ
 جانشین^۲ چهل کس همراه داشتند - روزی از هر یک دو تبر گرفتند - و یکجا بسته بهریک
 دادند که بشکنند - هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند غایده نکرد - و چون آن تبرها از هم کشود^۳
 بهریک در دستیر دادند هر کدام تبرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثیل
 این دهنهٔ تبر یکدل باشیم بهرجا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد - باین اندیشهٔ در مت
 و خیال بلند کمر همت چمت کرده متوجه ملک گیري شده بودند - آن بخبرانِ بشخرد این
 مرگدشت را شنیده خیال نکردند که هر یک از چهل تن لشکر بود از تائیدِ آسمانی -
 قیاس بر محضِ صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خود را چون شمرند چهارصد بشمار
 آمدند - از عالمِ دیوانگی و بیهوشی مضمونِ اتفاق را در عددِ چهارصد اتوی یافته داعیهٔ گزین
 دکن را بخود مصمم ساخته دران بد مستی ساحتِ مراز و نشیبِ راه اجل پیمودن گرفتند -
 روز دیگر هر چند ازین نزدیکی درر نشان جسته اثره و علامتِ نیافتند - عاقبت بی بوخیال فامد
 ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعین فرمودند - در اندک زمانی آن بخت برگشتهای
 اجل رحیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روز سه شنبه بود که آنحضرت جاسای
 بخر رنگِ بهرامی در پر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه

(۲) نسخه [د ط] هابل - و نسخه [ح] هانل (۳) نسخه [ا] چانفشان (۴) نسخه [ز]

می‌آوردند - و در حق هر طایفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم می‌فرمودند - بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه‌بکر ساختند - و برخی را (که سر از خط ادب بیرون برده بودند) ببرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعتی (که دمت از پا نشناخته بخيال فاسد دمت‌زده بودند) بیدست و پا گشتند - و نرقه (که از خود بینی گوش بر اوامر پادشاهی نداشته بودند) گوش و بینی را بر جا نیافتند - و طایفه (که سرانگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند) نقش انگشت در مشمت ندیدند *

بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید - امام (که خالی از سادگی نبود) در رکعت اولِ سوره اَلَمْ تَرَ کَيْفَ خواند - بعد از فراغ سلام حکم گردون انتقام بنگان پیوست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمداً سوره فیل را بنگایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فال بد زده است - مولانا محمد برغلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند - اما چون سورت آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانه چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیه ضمیر قدسی تاوت و اشتعالِ نایره غضب تسکین پذیرفت تا سَفِ عظیم فرموده تمام شب را بَرَقَّت و بُکا گذرانیدند *

و بعد از انصرام این امر کردی بیگ خان را در جانیانیر گذاشته رایاتِ نصرت را منوچه احمد آباد ساختند - و بر آب آب مهندری نزل اِجال فرمودند - و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد - بر یک کوچ مرکب معلی او نیز کوچ میکرد - میان قصبه نرادر و محمود آباد با میرزا عسکری (که هراول بود - و چند منزل پیشتر می‌آمد) روبرو شده جنگ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علم دولت را افزائش طنطنه وصول کوبه عظم پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک مرکب عالی رسید - این سخن گفتی و صدا بگوش اعدا رحیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود - یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد - از جانب مخالفان عالم خان لودی و چندی دیگر تردد نمایان کردند - تا عماد الملک نیم جان سلامت بدر برد - و درویش محمد تراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا مطوع رایات پادشاهی شد - و فتح بر فتح روی نمود - و دران هنگام که مرکب مقدس

(۲) نسخه [ب] شیر محمد علی - و نسخه [ج] محمد بر علی - و نسخه [ح] پدر محمد ملی

(۳) نسخه [ط] بگریه وزاری (۴) نسخه [ز] امور *

آنحضرت رسید ز سه هزار بیشتر و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند - از خداوند خان هر میدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نه - از جواب داد که اگر آن غلام میرز حسن یعنی عمادالملک خود درین جنگ برده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده است ظاهرًا یک حرکت مذبح دیگر محتمل است - با تحقیق این معنی مردم متعین شدند - در کسی زخمی (که در میان کشتن نیم کشته افتاده بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجال فرمود - و میرزاعسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت - و چون این طرف حوض کنگر^(۱) رسید متعین اتبالی شد میرزاعسکری بموضع رسانید که اگر تمام آردو بشهر درآید بموضع خلاص آزار خواهد رسید - حکم شد که یاران بر هر دروازه شهر باشند - و غیر از میرزاعسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرن نگذارند - و چون بساعات کوچ فرموده در حوالی سرکنج^(۲) (که معموره است) تالش (نزول اجال فرمودند روز میوم با مخصوصان بساط عزت بشهر برآمدند - و بعد از آن در تحقیق مهمات کجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و همدرد بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهر جا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رسانند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را^(۳) بروج^(۴) و نومی^(۵) و پذیر صورت عنایت فرمودند - و دولت بیگ ایشک آقا که دیایت و برده یاقوت - و محمودآباد بمیر بچه^(۶) بدر

اختصاص گرفت *

و چون انتظام مهم کجرات صورت بست بدولت و اتبالی متوجه بندر دیپ شدند - در وقتیکه موکب عالی از دندورقه^(۷) (که در می کروهی احمدآباد است) گذشته بود عراض دولخواهان از دارالخلافه آگوه رسید که چون رایات عالی از پایه سرور خلافت مصیر بسیار دور شده مقموران این حدود سر بنی و تهر برداشته دست افشان گشاده اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که کندر خان و ملو خان خروج کرده بر حرم بهتر زنبور جاگیردار مرکز هندیه آمدند - و از اموال خود را گیرانده باجین آمد - و جمیع پاهایان (که درین صوب^(۸) جابجا تعیین بودند) در آجین فراهم آمدند - و از باب فتنه بجمعیت فراوان آن شهر را محاصره فرمودند - و در پیش عالی

(۲) نسخه [ح] کالوه (۳) نسخه [ا] سرکنج (۴) نسخه [ح] بروج (۵) نسخه [ب] نوسادری (۶) نسخه [ب] کرچک - و نسخه [د] بچه (۷) نسخه [ح] دندورقه (۸) نسخه [ب ح] صوبه *

کتابدار حاکم آجین بزخمِ بندرت درگذشت - و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتی‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندانگاه در مالوه بوده منذر را مستقر اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات (که بنجیدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم زایرگ نذقه و نساد (که در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته) مدطقی شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکری و گزیه از امرای میرده عدان معاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند - و ازانجا به برود و بروج و ازانجا بجاذب سورت تصریف اعینه اقبال نموده ازان راه بسیر آسیر و برهان پور توجه فرمودند - و هفت روز در برهان پور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از بهلوی قلعه آسیر گذشته منذر را مخیم فتح و اقبال حاصفند - و نذقه اندوزان بمحض صبت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یک بگوشه خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد - و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیردار آن ولایت فرمودند - و درهای کامرانجی و کامبخشی بر روی رزگار کشودند •

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیمال فامد

بزرگی (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناهپای سپرد) هرابنه بدست خود تیشه بر پای خود زند - و بزور خود دره‌ای هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای گجراتست - که از تنگ‌هومی باندک کامیابی اندیشه‌های فامد بخود راه دادند - و از زویمت ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق صاحت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد نذقه انگیزند - خانجهان شیرازی و رومی خان (که مقرب نام داشت - و قلعه سورت بذاکردگ اوست) با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوماپی را (که بدر تصرف عبدالله خان خوش قلم حسین خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواپی را گذاشته بدروج آمد - و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفته - خانجهان از راه خشکی روانه بروج شد - و رومی خان از راه دریا بر غرابهای جنگی هوار شده با توپ و تفنگ بدروج آمد - قلم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیور شدانت - و ازانجا باحمدآباد پیش میرزا عسکری و هلدو بیگ آمد

(۲) نسخه [۱۵] چندانگاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکری و گروه از امرای میرده منذر را

(۳) نسخه [ح] بکهنمبات (۴) نسخه [ط] خواجه صفر (۵) نسخه [ط] بهرورنج •

که کمک گیرد - و سید اسحق (که از سلطان بهادر خطاب شناسخانی داشت) کمباینت را بتصرف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میفرستند - پتن را خالی یافته متصرف گشتند - و از کمال بے اتفاقی و بے تدبیری حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با حیدر حواری جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرک آمدن سلطان شد - و نوشته های دولخواهان او بی دریی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت - و بزودی نزدیک سرکنج فرود آمد - عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاضی حسین خان نزدیک به بیست هزار حواری عقب احوال رو بروی سلطان رفته فرود آمدند - تا سه شبانه روز مقابل داشتند - و از اینجا (که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درصحت داشتند و نه سودای پاک) از تبه رانی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند - و انواع خسار روی داد •

نمک خوردن و کاه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عزم تقصیر و ساحت کم خدمتی بپیمودن ظاهر امت که بچنین روز نشاند - سبحان الله گوینم [که دل اخلاص گزین (که گوهریست بے بها - و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد) نداشتند] نقد معامله دانی و سوداگری (که رایج این چار بازار امت) چرا از صحت داده بودند - القصة سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندی داشت) دایر گشته متعاقب روان شد - سید مبارک بخاری هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهی رسید - چند احوال یادگار ناصر میرزا بود - برگشته جنگ مردانه کرد - و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخمی رسید - غنیمت محمود آباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزا عسکری چون دل بانی داده بود از آب مهندری (که پیش راه بود) بے محابا گذشت - و خلی از میاه رخت زندگانی بسیل نفا دادند - سلطان نیز تا آب مهندری آمد - میرزا چون جانپانیر رسید نزدی بیگ خان لوازم مهنداری بجای آورده بحمل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان باندیشه ناصد به تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان احوال آمده ایم - و لشکر بدحالست - از خزان قلعہ هارو برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راحت

(۲) نسخه [۱۸] سرکنج (۳) نسخه [ب] رساند (۴) نسخه [ج] هراول غنیم (۵)

نسخه [ط] میرزا عسکری سرعت متوجه جانپانیر شده از آب •

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکر والا همت) قاصد بشش روز میر - سرس
میفرستیم - تردی بیگ خان قبول ایذه معنی نکرد - و میرزایان کنگش گرفتند او نمودند که تمام
خزاین را متصرف شوند - و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود - اگر به بهادر دست یابیم
بهر - والا (چون حضرت جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است - و حدرد دارا خلعه آگزه
خالیست) بآن صوب توجه کلیم - تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت
که در اتنای راه این خبر بار رسید - برگشته بقلعه شتانت - و کس پیش میرزایان فرستاد که
بودن شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا و تاج کرده
بعضی سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبه ایشان اطلاق داشت - جواب آن چنانچه بایست
داد - و صباح آن توپ انداخت - میرزایان بخيال فاسد از اینجا کوچ کرده از راه گهاٹ کرجی
بطرف دارا خلعه آگزه روان شدند - و تا لشکر فیروزی مند در حدرد جانپایز بود سلطان از آب
مهندری (که پانده کردهی جانپایز است) نگذشت - و چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان
بصوب آگزه شدند و بر خیالات راهبه ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر جانپایز آمد -
و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام اوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت
پیش گرفت - و در مندو بشرف بساط بوس مستعد گشت - و صوب ارادهای ناصواب میرزایان
را معرض اندس رسانید - حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدار خلعه
پیشتر فرود از راه چیتور باینگار نهضت فرمودند - و از اتفاقات حده آنکه در میان راه در نواحی
چیتور به رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدربار ملازمت مشرف شدند - و آنحضرت بمقتضای
عنویت ذاتی و عفو جبلتی اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذرخواه
گناه ایشان ساخته اصلا بر روی نیارزدند - و فیض احسان را ضمیمه عفو گردانیده بغایات خسروانه
امیدوار بخشیدند •

و یک از ناسازگارهای زمانه (که باعث توجه مرکب عالمی حضرت جهانبانی ازین هدیار
حدرد آگزه شد) آن بود که محمد سلطان میرزا و آنگ میرزا ولد او (که از شاهزاده
اطاعت الحراف نموده طریق بفی و طفیان مسلوب داشته بودند چنانچه سابقا گزارش یافت)
درینولاز از بے محابتهی ذاتی از کُنج خمول برآمده سر بهشورش برآوردند - و همانا جمعی که برای
بایداد اخین او تعیین شدند شرایط احتیاط بتقدیم رسانیده بودند - هرگفت بلگرام را تاخه بقتلوج

رفتند - و پسرانِ خسرو کوکله‌دش (که در آنجا بودند) امان طلبیده تَنَوج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدرد بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در بیوهت - چون رواج کار فتنه‌سازان حق‌ناشناس بشعلهٔ خص ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آمادهٔ پیگار شدند - درین اثنا مردهٔ رسول موکبِ عالی از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفان اِدبار منش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف امتلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکبِ (زائی) حضرت جهانبانی باگره رسید بهربال رای حاکم بمجاگده قلعهٔ مند را خالی یافته دایرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب دو هفته در چانپانیور بوده باز بدیسپ رفت - چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دردمان عالی دولت ازو برگشته بود کاره (که برای سود خود می‌اندیشید) سرمایهٔ زیان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکرِ منصوره و مشاهدهٔ مدمیاتِ جنودِ عظمت کهانرا با تُخَف و هدایا پیشِ وزری فرنگ (که امیرالامرای بذار بود) فرستاده امتدعای آمدنِ خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیسپ آمد) وزری با غرابها و مردمِ جنگی از راه دریا به بندرِ دیسپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مددِ ما مهتغنی امت مجادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض را نموده کسان پیشِ سلطان فرستاد که بموجبِ طلب آمده‌ام - چون صحنهٔ رودهد بخدمت می‌رسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در میوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخرِ روز با معدودے بر غراب حوار شده بهوششِ وزری رفت - بمجرد رفتن تماویز او دربانمت - و از آمدنِ پشیمان شده فی الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اچنین صیده در قید ما آمده اگر بفادری چند ازو بگیریم بوجای خود امت - وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقف نمایند که بعضی تُخَف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال فرستند - و این سخن گفته بزرگی متوجهٔ غرابِ خود شد - قاضی فرنگ سر راه بر حلقان گرفته تحکم گو و توقف نمود - سلطان از روی بے تعللی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغرابِ خود جَست - غرابهای فرنگ که در دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را

گرفتند. و حاکم در پیوست. سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند. رومی خان را
 آشنایان از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید. و سلطان عوفه در بای فدا شد.
 و همراهان سلطان نیز ضایع شدند. و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند. و بعضی
 می‌نویسند سر برآورده بساحل نجات افتاد. و بعد از آن در کجرات دکن هر چندگاه آزاره
 ظهور او در میان مردم می‌افتاد. چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد. و نظام‌الملک دیول کرد
 که اوست. و با او چوگان داشت. و از دهام برنگ او شد. ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه
 نمود. قصد او نمود. و همان شب از سرابردگ او غایب شد. مردم جزم کردند که نظام‌الملک
 او را ضایع ساخت. روزه میر ابوتراف (که از اکابر کجراتست) نقل کرد که ملا قطب‌الدین
 سبزی (که نسبت امتدادی سلطان بهادر داشت) در آن ایام در دکن بود. بقسمه می‌گفت
 که بعضی سلطان بهادر بود. بعضی سخنان (که در میان من و او گذشته بود. و غیب از کس
 نمدانست) مذکور ساختم. و نشانی درمست آمد. در رحمت آباد درت ایرونی دوج اقبال
 این معجز محال ندان گفت *

دری چون سلطان بهادر آن روز بآب دروخت و غنایان او بخاک نشیندند محمد زمان میرزا
 حاکم که در آن وقت سلطان پوشیده در آب زراعی خزان تجارت بعضی را بدست تصرف
 خود در آورد. و بعضی بدست فرنگ در آمد. و جزو بهارت رفت. و خود را با مادر
 سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گنج با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر می‌ساخت.
 و کاهی زره‌های خطیر پنهان و پوشیده بدیشان می‌فرستاد که بخوبی خطبه بنام او می‌دند. تا آنکه
 روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند. و مدتی باویدی همانجا بسربرد. تا آنکه
 نهاد الهیک بر او لشکر آورده درمست داد. و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآنادیوس
 حضرت جهانبانی آورد. چنانچه محمد در جای خود گزارش داد. و از تفصیل این
 مدعات (که ذکر آن بقریب از تذکرات موصوف و محمّدات کلام است) در ورنه بدو شرح
 در اصل مقصود می‌دهد *

چون حضرت جهانبانی جنت آشنایی بداد خلافت آگره نزول احوال می‌روند از اطراف
 و نواحی آن بیدکان (که هر تهر برداشته گردن تفرع افراسنه بودند) در مقام اطاعت

و انقباض آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند - انقباض
ممالک محروسه برافروخت و استقامت آراسته گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمسخر

بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت

• و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان آرا از مهمات انجمن پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیه یورش
شکست بود که باز بمیان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و برخلاف سابق ممالک را بمردم
(که از انواع ایشان صفت استقامت در مملکت داری هویدا باشد - و بتبدل احوال و توسط
احداث بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بپردازند - و خاطر اقدس را از اسلحای این صوبه فایز مال
ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معارف نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی
آنچندون شوق بمسامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله (که بر پیشگاه خاطر فیض مظاہر
عمل از مهم کجرات چهره کشا بود - و بجهت دروایی مذکور در پردۀ توقف و تراخی جلوه داشت)
آن داعیه از جگر نو تازه شد - و حکم عالی بامتداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که
درین نهضت والا دفع شیرخان فموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود - نام قدیمش فرید هست این حسن ابن ابراهیم شیرخیل -
و این ابراهیم پیونده سوداگری اسب میکرد - و در زمرد سوداگران تعارف نداشت -
و در موضع شمله از اعمال نازولی متوطن بود - پسرش حسن بتدریج شده پیدا کرده از سوداگری
بسوداگری آمد - مدتی در پیش رایل جد رایل درباری (که اکنون در خدمت حضور
حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - از اینجا بموضع جونه از اعمال سپهرام
پیش نصیرخان لوهانی^(۱) (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کارانی
خود را از همواره گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او که بخدمت هست -
• و از اینجا در ملک ملازمان^(۲) بین (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) مفصلک شد -

(۲) نسخه [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخه [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخه [ج] شیرخیل

(۵) نسخه [ا] د [ه] لوهانی (۶) نسخه [ح] بین *

و کار او قدری پیش آمد - اکثر مرانجام مهم به تدبیر او صورت می یافت - و فردی هرگز او از زیاده مری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود - و چندگاه در اوده ملازم قاضی حسین خان اوزبک شد - و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت - روزی سلطان جنید برلاس بتقریب او را با دو افغان دیگر (که از ملازمان او بودند) بملازمیت حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی برده بود - بمحرم آنکه نظر در برین حضرت بر افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان (و اشارت بفرد فرمودند) دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند - او را معتقد باید ساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فردی از نگاه حضرت گیتی مدانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود میار فرار نمود - درین اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - و در حدود مهسرام در جنگلستان جونه (که برگنه ایست از رهناس) براهزنی و دزدی و مردم کشی سر فتنه برافراشت - و باندک زمانی برویای بازی و فاکرستی خود را از هرنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دمت سایه فود ماخته در رفتن بهانه آورد - و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اتمام نمود - و در اندک فرصتی بسیاری از مردم زند و آرایش بر گرد آمدند - درین میان حاکم بهار (که یکی از امرای لوحانی بود) رخت زندگانی بر بست - و کسبه سر رشته امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشان خود بایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و از آنجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سر آغ میز (که نزدیک سرو بود) ناگهانی رخت - بخیله بردازی بر غالب آمد - و از آنجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیت مال و مردم بهم رسید به بدنه رفته آنحدود را متصرف شد - و در سورج گده (که سرحد ملک حاکم بنگاله است) با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرف درآورد - و تا بکمال با نصیب شاه وائی بنگاله جنگ و جدل می نمود - و مدتی مدول محاصره گورکپور داشت *

و از غریب آنکه شیرخان منجم ممتاز را شنید که راجه اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای نامد و داعیههای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال تو بر بنگاله دستان نیست - و در فلان تاریخ دمت خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ بکساعت پایاب خواهد شد - قضا را آنچه

نوشته بود همان طور بظهور آمد *

• شعر •

شنیدم ز دانا که دانش بیست • و لیکن پراکنده با هر گـ بیست

و درین ایام (که زیات نصرت به فتح مالوه و تسخیر کجرات توجه فرمودند) فرست را غنیمت دانسته زیاده سرب را از اندازه گذارند - این امت مجمل مبادی احوال شیرخان - و تدمه احوال و خاتم کار و خامت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ادب ننگه و فساد را کارنامه عبرت گردد •

الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بهمت میر نقرعلی (که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود) بضبط دارالملک دهلی قرار یافت - و حکومت دارالخلافه آگره را بعهده اهتمام میر محمد بخشی (که از معتمدان دولت بود) تفویض شد - و یانکار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکاپی (که جایگزین او بود) رخصت یافت که دران حدرد بوده انتظام بخش آنصوبه باشد - و نورالدین محمد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حبالة عقد او بود - و عقت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از حراقتی ملبب او بوجود آمده) فتوح و آن نواحی بحرامت او فامزد گشت - و بانجامه آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات نقی عصمت براه کشتی شوق رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراہ بودند - و از امرا ابراهیم بیگ • چاق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کولکناش و نردی بیگ خان و نوچ بیگ و نردی بیگ آواره و بگرام خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوچکه بیگ و زاهد بیگ و درومت بیگ و بیگ میرن و حاجی محمد بابا تشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و ورش بیگ و مغل بیگ و جمیع کذب از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند - و از راه بحر و بر لشکر فیروززی اثر میروفت - و آنحضرت خود گاه بر کشتی نهشته و گاه بر اسب سوار شده بمشافل ملکی و ضوابط ملک گویی بدخاخته عنان عزیمت بصوب قلعه چاداده (که شیرخان در آنجا بود) معطوف داشتند - و از آنجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی چاداده رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از کجرات (دیده شرف عتبه بوسی دریانت •

و مجمل ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بیاید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم

(۲) نسخه [۱] پیوست (۳) نسخه [ز] نکاح (۴) نسخه [۱] چالوق (۵) نسخه

[ب د] کچک بیگ (۶) نسخه [ج] چنار (۷) نسخه [ز] از کجرات بیاید •

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان احتمالت گرفته بود -
و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بوجرايم از کشیده کامیاب الطاف ساخته طالب
فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی مویک معلی رسید جمع از امرای معتبر را باستقبال
فرستادند - و چون مسامت یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندان بموجب اشارت
عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دعت تسلیم تا سیده و میرزا هندان بدستور تسلیم
دعت بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند - و آن روز میرزا بموجب
فرمان پادشاهی بخیمه خود فرود آمد - و روز دیگر بدولخانه عالی آمده اسلام بساط اقدس
نموده بغوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک مجلس بخلعت خامه
و کمر و شمشیر و امب سرفراز شد - آری - بدرگاه خاصان اینردي سیدات را بحضرات خبرداری کنند -
و بدیها را در عدان نیکوئیها بشمار آرند - در کارخانه کرم الاهی چنین مشیت رفته که رحمت
خاص او فراخور عصیان میرسد - هر چند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند -
و این صفت نسبت بمطالین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر است - که در گذشتن از گناهان
ضرر به بسعت رحمت و وسعت درایت ایشان نمی رساند - و نامرادی (که شرمند انعال
ناشیاسته است) او را از وبال عقوبت پروانه نجات می بخشد - مختص آنکه حضرت جهانبانی
جنت اشیانی باوجود چنین عصیان بزرگ (که بخشش را هزارا نداشت) باخلاق ربانی متخلق
گشته در مکانات بدی به نیکوئی پیش آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این
خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است - و در اجرای
سیامات چندان ملاحظه و تانی مرعی دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا اینده
باون صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شگرفنامه اندک از بسیار گفته آید - حق تعالی
این نسبت را روزافزون گرداند - و بتأیید این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات
کرامت فرماید *

القصد چون شیرخان از طلوع ریاست نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را
باجمع در قلعه چاده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاه روان شد - و آن ملک را
بجنگ گرفت - و مال بسیار بدعت آورد - چون مویک گیتی گشای حضرت جهانبانی

جنت آشیانی بخود چنانچه نزل اجل فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و زمانی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سمایی ارتفاع یگانه روزگار بود - و بعد از فتح مدسور از سلطان بهادر جدا شده در ملک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میر آتشی مر بلندی داشت) بر کشتیها ترتیب سباباط نمود - و از قطعه‌های تخته (۲) بر روی تخته آنچنان سطح مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هفتمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان فقه‌ها بدیوار فرورد که بآتش زدند آن منادی زمین در زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد - و امان یافته (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قول زمانی خان را معذیر داشته باز بخشیده بودند اما مرید بیگ در لای (که از نزدیکان بساط عزت بود) بتسویل دمقهای ایشان را فرمود که بردند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و آنچنین تکتک از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - زمانی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب مرنوشت مسجون روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراخ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانباده آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمه بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبار آمرا بود) مكرمت فرمودند - و چنانچه به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و هرا انجام این دیار فرموده از راه برتر بحر عساکر نصرت توین در جنبش آمد - و چون عرصه پهنه مضرب خیام گردون ثبات شد دولخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری یورش فربوزی یافتن بر حصول مامول هرانده اقرب خواهد بود - چه دیور هوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را

هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث احتیصال او بصورت خواهد بود -
 آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنش او حکم بر نهضت
 رایات جهانگشای فرمودند - در بهار گلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار
 کس از آب گذرانند که از انطرف آب میرفته باشد - چون صاحب ملگیر معسکر اتبال شد خبر آمد
 که جلال خان پسر شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود) با خواص خان
 و بر مزید و سرمست خان و هیبت خان نیاژی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده تصبیه
 گذهی را (که بر مثابه دروازه بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ فتنه و نهضت دارد •
 و حقیقت معامله آنکه شیر خان با احتیاج توجه رایات عالیت جنگ را به پیچوه بخود قرار
 نداده راه جهاز کهند پیش گرفت - که چون مرتب عالی به بنگاله در آید ازین راه به بهار و آنصوب
 رفته شورش افزاید - و هم اموال بنگاله را بمانی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیک گذهی
 گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی گشای نزدیک رحمد و من بشیر پور برسم اینها بایلغار
 خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند - و حضرت جهانبانی از بهار گلپور
 ابراهیم بیگ چابوت و جهانگیر قلی بیگ و بیرو بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرگ علی بیگ
 و بچکه بهادر و جمعی گذیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین فرمودند - چون عساکر پادشاهی
 بنواحق گذهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسنه بر سر آورد آمد - این مردم
 محود را راست نکرده بودند که جنگ را باملوب انتظام دهند - و آداب ترتیب افواج قایم سازند -
 لشکر مخالف بسیار - و این مردم بر سر اعتماد و عزیمت جنگ نه - بیراضان چند مرتبه
 برگشته بر سپاه دشمن تاخت - و روی میانه را از هم گملایدند - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از
 کمک افواج قاهره بحسب بے ترتیبی کوتاهی شد - و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت -
 علی خان مهارونی و حیدر بخشی و چنده دیگر از اعیان دولت پایه والی شهادت یافتند - چون
 این خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - درین توجه کشتی بحرآرا
 (که بجهت حواری خامه بود) در کهلک غرق شد - و چون موکب پادشاهی نزدیک انبازان تبه روزگار
 رسید این سیدبخشان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرتیه باو قاعزد

(۲) نسخه [۱۵۱] بهادر خان - و [ب ج] بهار خان (۳) در نسخه [د] لفظ بیگ نیست (۴)

نسخه [د] گردانید (۵) نسخه [د] پلنه •

شده بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگزیر نازده خود رفته به امان لایق ازان طرب بنگاله درآید - و حضرت جهانبانی از آنجا کوچ کوچ متوجه بنگاله شدند - و بتائیدات الهی در سال (۹۴۵) نصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افعانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهاز کهنه بحدود رهناس آمد - و پروانه بازی قلعه رهناس را متصرف شد *

گرفتن شیرخان قلعه رهناس را

و مجمعه ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهناس (که قلعه ایست در غایت محکم و نهایت استحکام) رسید بر اچه چنداسن بر همین خاکم قلعه گمان فرستاده احسانهای قدیم او را بداد داد - و طرح یکجتهی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده امت - مشخوهم که مردمی بجای آری - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بعد زبان چاپلوسی و نیرنگسازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز دیول کرد - این بیگانه ملک آشنائی ششصد دلاوی سرانجام داد - و در هر دلاوی در جوان مستح را درآورد - و بطراف دلاوی گذیزان را گماشت - و باین حیل سپاهی را درآورد قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست تقدیر دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی نشستند - و عساکر انبیا ملکی معمور وسیع را دریا رفته احباب بپروائی را سرانجام دادند - و درین هنگام سیرزا همدال بمواقعت احباب نفاق و ارباب ننگه اندیشه های تباہ بخود راه داده بے رخصت عائی در عین موسم باران متوجه دارالخلافه آگره شد - هر چند مشاییر نصیحت فرستادند مودمند نیامد - پس از روزی چند در دارالخلافه آمده احباب شورش را ترتیب میداد - در خاوتخانه دماغ بے فزایدی مودای مملکت می بخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته در قلعه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصت بنارس را در تصرف خود آورد - و مدبر فضلی حاکم آنجا را کشت - و از آنجا روانه جونپور شد - جونپور را بابا بیگ جلاور پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت همداد بیگ بار مکرمت فرموده بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرنمت آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقرادلی میرنمت - و طالبکار خبر و بیگار

(۲) نسخه [ج] به بنگاله (۳) نسخه [ز] مشرت (۴) نسخه [ه] شمرده (۵) نسخه

می بود - جلال خان این خبر را شنیده بدو سه هزار کس ایلغار کرده رسید - و یوسف بیگ ، لشکر را دیده مستعد جنگ شد - هر چند همراهان کثرت مخالفان و قتل خود را گفتند نداشت - و در نواحی جونپور مردانه شربت و آب حین در کشید - مخالفان روز دیگر آمده به نبل کردند - و بابابیگ جلایر در نگهبانی داد مردانگی و کاردانی داد - و حقیقت احوال بهی و امرا نوشت - و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال داشت - میر فقره ای از دهلې بدار آگه آمد - و نصایح ارجمند بمیرزا همدال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را برآورده آنطرف آب گذرانید - و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنجد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رواند - و از آنجا میر فقره علی رخصت گرفته بحدود روست که یادگار ناصر میرزا را مستعد اشک سازد - و در حدود آگه میرزایان باهم اتفاق کرده روانه شوند - و متارین اینحال خسرو بیگ کولکناش و حاجی محمد بابا تشقه و زاهد بیگ و میر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین (که او را در قیوج گذاشته بودند) آمدند - و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا همدال نوشت - و احوال احتمالات ایشان نمود - میرزا همدال نوشته های التفات مصحوب محمد غازی توغیانی از معتمدان میرزا بود (فرستاد) - و شرح آمدن امرا را بدادگار ناصر میرزا و میر فقره علی نیز روان ساخت - و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بکول (که در مر زاهد بیگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شفاقت - کومه اندیشان نمک زبان هدیه کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم - اگر شما چنانچه کرده اید بدام خود خطبه بخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته تقدیم میسازیم - و پیش میرزا کامران میرویم - و آنجا کامرونی و دستکاری در نظر ما ست - محمد توغیانی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید - و گفت که یکی از دو کار ناچار است - یا خطبه خود باید بخواند - و امرا را طلب داشته بواخت - یا ببهانه امرا را گرفته مقید کرد - میرزا (که بدوخته مرش بهودای محال میخارید) این معنی را از مغذمات دانسته بومیدل سواعید حرام نمکین عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خیال تپاه را بیشتر استحکام د چون تفرقه بفارس و جونپور و آنحدود بمسارح عنیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت طغیان میرزا همدال معلوم شد شیخ بهاول^(۳) را (که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایر عوا

پادشاهی بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزرگوار استیصال افغانان یکدل و یکزن سازد - و در چنین هنگام (که امرا اندیشه های نادرست و فکرهای ناسودمند پیش دارند - و نزد یکسمت که میرزاهندال را از جادو قوم بلغزانند) ناکاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان ساجده در انخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاری داده شود - اما احباب و اجناس فراوانست - همه را بدخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده امرا شد - و مرتبه دیگر محمد غازی توغلبانی را پیش امرا فرستاد - امرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بملول را (که فرستاده پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میداند) علانیه بقتل رسانند - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و یاتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد - و میرزا نورالدین محمد بفرومود میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستان (که نزدیک باغ پادشاهی بود) فرمود که گردن زدند - و امرای مخدول اعاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نوحه و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هر چند عصمت مآب دلدار آغاچه بیگم بالد ماجده میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زنان حالش این مضمون میبرانید *

* یاد است نصیحت کسان در گوشه * اما بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والد خود رفت آن عصمت قباب جامه کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادگامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید - آن عصمت قباب از روی دربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا میدارم -

میدان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرافگار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمجرد حمله افغانان اکثر آنها را دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف ناخته تردد فرمودند - هر چند حمایه نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت جلالت و حدت شجاعت کجا می گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نینزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و داد تردد و مردانگی دادند - اما برادران برادر بی بجای نیاموردند - و آنها را قدم رموخ در دایره ثبات نگاه نداشته از وخامت تفصیرات خود فاضل شدند - و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معنی (که بدیدۀ حقیقت بینا و بمشاهدۀ احرار توانا بودند) با چنین لشکر بسیار کم هر نفاق تہی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند همانا که بخاطر غیر عبور کرده باشد که بیارگی مردانگی بشهرمندان عدم شرافت و سندی حیات را بر سر منزل فنا ناخن بر مراتب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بفرق در ساختن و فرد رد و بدل بحریفان کجاست باخن - از آنکه که باین بآبرویان خرد شود حراب اولی - چنانچه از روش ناخن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی بنایت ظهور داشت - بعضی از دولتمخواهان یکجهت دست شرافت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و آقا در عالم تحقیق برآورده ایند جهان آرامت •

چون صعود کوکبه ایجاد و علو طنطنۀ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدایع آمرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهی از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است - نه از تعم پاداش کردار - چنانچه نزد حکامی حلف مقرر است که حوادث روزگار نصبت بخواص بمنزله صیقل است - و نصبت بعوام بجای زنکار - طایفه از روشنفکران پاک سیرت را ملاحظه آنکه این سانه نقش تربیت است - چون کارکنان کارگاه تقدیر معتدله را بهایه بلند میرسانند غصنین او را جامع مراتب کونیة (از شادی و غم و صحت و مقم و راحت و محنت

(که اعتماد را شاید) بمعصک اقبال نمیرمید - و اگر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقربان بمعط عزت میشد یارای آن نداشت که بموتیف عرض اقدس رساند - چه نقش چنان نشهنده بود که حرف ناملازم مذکور مجلس تدمی مرشت نشود - رفته رفته چو حقیقت نماند هندوستان بومیله دولخواه (که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروض موقعا حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند - هرچند از کثرت باران زمین تمام در زیر میلان بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند - تقویض ملک بنگاله بزه‌دبیک میفرمودند - آن بیدوات روش کهنه‌عمله باطل‌اندیش در میان آورده اراده‌های تباه پیش گرفت - و از تیره‌رانی و هدیه بخفتی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومت بنگاله بجای انگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاضرت او گذاشتند - و در عین باران عذاب مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند *

شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافه آگه شد از جویدور دست بازداشته متوجه رهناس شد - و مقبر ساخت که اگر ایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهازکهد که آمده‌بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید - و اگر نقش چیدن نشیند و متوجه دارالخلافه شوند قاپو باشد از عقب در آید - و قصد شخون کند - چون موکب رالی حضرت جهانبانی^(۱) پزیرفت رسید شیرخان عمیق لشکر و به مراجعته اردوی معلوم کرده شبرک شد - و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قاپو می‌طلبید - و هیچکس را مجال آن نمیشد که از زیرنگساز غنیم واقف شود - ابن علی قرار بیک رفته خبر مشخص آورد - و بومیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید - اگرچه موکب عالی از آب‌گنگ عبور فرموده بمساحت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسید شیرخان و نزدیک شدن او بمعصک اقبال شعله‌افروز نایب غضب پادشاهی شد از کمال حطوت و قهر عنای توجه بجانب او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که در چنین وقتی [که به امانتی عساکر اقبال (که بادپایان گیتی نورد چندین مساحت بعیده را های در گل پیوده‌اند) در اعلی مرتبه

امت [روی عزیمت بجانب غلیم آوردن و عرصه قتال بقدیم اجتماع میمودن از پیشگاه مصلحت دور امت - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و مرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود] آنحضرت هرگز اتفاقات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده محضه که چون کار آقهای ملک تقدیر ایزدی تقدس گرانمایه بیک مقرر سازند پیشتر از آن ابواب فاکامی کسرده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم برداشته کار باعدال آورد - بنابراین چون ظهور کوکب روشنی انزلی جهانیان (که از جیب ناچو^(۲)ی بهادر در عالم مثال آگاه دالان را نموده بدولت انتظار مرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هرایزه اگر پیشتر از آن نامراد می چند بظاهر روی نداید چهارگ^(۳) نام^(۴)ل خرد پروزان در زمین خراشیده نگرند - و لهذا با لشکره چنین که عالم تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رای نداشتند روی چیدن امور بظهور آمد - بنابراین برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب^(۵) عالی واقع شد - و در موضع بهی^(۶)ه از مضامین بهوجبور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - در اینجا حیات^(۷) آری امت کلباس^(۸) نام - در میان درلشکر واقع شد - موکب^(۹) عالی آب را پل بسته عبور نرسود - هر چند لشکر پادشاهی اندک و بیسارمانی بهیار بود پیوسته در فراوان طرفین جنگی (که دمت میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود - و افغانان از هر طرف بقتل می رسیدند - تا آنکه مدت تقابل و تغافل بامتداد کشید - و برادران گرامی^(۱۰) (که هر یک کشاکش^(۱۱) ایلیم را بحس بود) از کوتاه بینی اندیشه های دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بمعاد^(۱۲) اتفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت در چیدن وقت^(۱۳) معاهد روزگار دولت ایشان نشد - هر چند مناشیر نصیحت می آمد نقش آن الواح الهی در ضمیر این آهنگین دالان صورت نمی بست - و شیرخان از روی رزاه بازی گاه کسان معتمد بدرگاه صعلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصه خیال جولان میداد - تا آنکه بغروب و زهن جمع از پیاده و مردم زبون را با امباب آتش بازی رو بر گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عا^(۱۴)کر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدمات مکرانزای آن حبله اندرز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

(۲) نسخه [ح] ناچو^(۲)ی (۳) نسخه [م] بهینه - و نسخه [ز] مبه (۴) نسخه [با] کش - و نسخه [ح] کلباس *

چون امری میخواست که ظاهر شود بقدر بی پروائی بارین کار آگاهی ملحق میگردد - و ازین مدب در شرایط نگاهبانی تهرانه عظیم راه می یابد - تا شمع (که یاتیش محمد زمان میرزا بود) از غفلت تمام واقع شد - آن را به باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقت مبع از عقب اردوی متقی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن امب و محال جیب پوشیدن نهد - حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سر رشته تدبیر از دست رفته بود - در وقت سواری بابا جلال و ثردی بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - محکم اشرف شد که زرد رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآورد - آن در وناگیش غیرت اندیش بر در سرابده عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند - و میر بهلولان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد مرابده عصمت توفیق جان نثاری یافت - وقت بغایت تنگ شده بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و از آنجا (که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مال بود) ساحت حریم حرم عفت را عوامف خیال بدانند ایشان نتوانستند بپیوند - و غبار اندیشه تبرعجانان بر هواشی سرادات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الهی از تقدیر خنده رفعت بدور باش حاجبان غیرت حرمت پرده نشینان خلوتخانه عفت نمود - و خیال فاهد در ضمیر آن تیره درون راه ذیانت - و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی بآپری تمام روانه ساخت .

و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را حواره چون نهنگان دربانورد آب زدند - قضا را از اسب جدا میسوزند مقارن این حال (چون نگه داشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود) حقایق خضر راه ایشان گشت - و بدست یاری شکاری ازین کوداد نذره به اهل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بمرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجای آورده باز وعده فرمودند که چون بهامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی میدهم - و این قصه پر غصه در نهیم مفر (۹۴۹) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گلگ برگذر چومه از مکن تقدیر پرده گشا گشت - میرزا محمد زمان و مولانا محمد برعلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تنوی و بهیاره

(۲) نسخه [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخه [ج] میشوند (۵) نسخه

[ز] چومه (۶) نسخه [ب] شهر علی - و نسخه [ج] پیر علی .

از امر او اناضل غریقی بحر فنا گشتند - و آنحضرت با امیرزا عسکری و معدود سه چند ایلمار کرده بدارالحانه آگوه نزول اجمال نمودند - و میرزا کامران باستانبوس عالی سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا همدان بوخیله میرزا کامران و والد ماجده او غرمنده و سرافراشته از الر آمده ملازمت نمود - و آنحضرت به قنضای مراسم ذاتی نوازش نموده تقصیرات او را بر روی او نیاردند - و بتفقدات بی پایان (که از اندازه بشری زیاده باشد) پدش آمدند - و چون ناگهان از روی بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند - و در سرانجام آلات و ادوات تلغی اشغال داشتند - از اطراف مملکت امرا و حیاعبان باهتلام عتبه مشرف میشدند - درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعده گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت - حضرت جهانبانی (که تاجده و تخت بخش ملک مرت و احسان بودند) چون سقای بیغوا را از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سر بر و فنا جای دادند - و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سقا را بموجب وعده او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بنخست نشین ملک نیمروز برابر ساختند - و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را (که ظریف گنجایش آن نداشت) مستثنی ساخته بحکمرانی پایه امتیاز او را بلند می بخشیدند - و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج او چاره احوال او و قبیده او برداشتند - و هر حکمی (که دران جاوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت) با مضامین متنون گشت - میرزا کامران از ظهور چنین علوه مت چیر شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت - و خاطر آزارجوی را بهانه پدید آمد *

بعد ازین قضیه از روایه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد - و تاحدد بهار آمده متوقف شد - و جلال خان را با جمعی پرهیزان بر سر بنگاله تعیین کرد - و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست - و او داد جلاوت داده عرصه نبرد را بقدیم شجاعت پیمود - اما از انجا (که مشیت الهی و حکمت ازلن نقشند صورت دیگر بود) تمامی امرای بنگاله در دفع ننگ اتفاتی شایسته پندوندند - و فراتر درمت بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیر قلی بیگ بمن از کوشش و کشش در معرکه توانمست قدم ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعد و پیمان نادرمت برآمد - و او و جمعی کثیر بصحرای نیهتی شتافتند - هیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدد جوینور آمده شورانزا شد - و آن ملک را بتصرف و تغلب خود درآورده دمت فتنه

دراز ساخت - و قطب خان (که بهر خرد ار بود) با جمعی کثیر از ارباشان بر مر کالپی و اتاوه
فنده ساز گشت *

چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قائم حسین خان ارزبک (که
آنحدود بجایگزیر ایشان مقرر بود) و امکندر سلطان (که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی
محال کالپی قیام داشت) بر مر ار نامزد شدند - این شیر مردان معرکه دلوری در برابر آن
رو به صفان حمله گر درآمده جنب عظیم کردند - و بتائیدات غیبی فتح روی داد - و قطب خان
در میدان جنگ کشته شد - و حضرت جهانبانی مدتی در دارالخلافه آگره بسرانجام میاد
نصرت قرین و گرد آوری دهای پیرشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و مرائر ایشان اشتغال
داشتند - هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلزل نصایح شمعند چهره صفا بهنجوچه
روی نمود - و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواظ زدند جلالی رنق در آئینه روزگار او بهیچ
روی بدید نیامد - و در چنین مهم عالی (که باوجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم باس دوانش
بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود - و از دوات
تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حدی همانه جنوب رویه در حیطه
تصرف داشت) با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شده
تعارض نمود - و بمقتضای افراط غفلت و تفريط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزیده -
ایزد تعالی درین کارگاه مکافات تنابیح کردار برو عاید سعادت - چنانچه در صدر حیات سزای
اعمال خود را بشپش خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود
گذارش یابد - و چون بزبان خود نال بد زده بود حال او نوز چنان شد

• مصرعه •

• چو اختر میگذاشت آن نال شد رامت •

بیماری چند مزمین پیش او آمد - و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متذبه نگشته بر
معلک ناخشنودی منعم و بیرضائی مفضل خود اصرار ورزید - اولاً خواجه کلان بیگ را با جمعی
کثیر بلاهر فرستاد - و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد - و وبال و خمران را
(که جانب مضرت درمت و جذب مغفعت دشمن باشد) باعث و بانی گشت - هر چند حضرت
جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قابله از دست
• میدهی مردم خود را همراه کن) میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که

مردم پادشاهی را بدراهی داده همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان (که خاندان او از خاندان صفوی است) گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و همراه میرزا کامران بدارالخلانۀ آگره آمده غرب ملازمت حضرت جهانبانی دربانده بود - و بنوازشاهی فراوان ممتاز گشته (میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته از راهی خود نمی کرد - میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذرخواهی شد - و از بی‌فکری حرف رخصت در میان آورد - حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نصبت خوشی ملاحظه است از طرفین علی‌السویه است - و اگر ارادت و اخلاص امت این نصبت بما پیشتر ظاهر ساخته - و اگر تلاش ناموس و مردانگی امت خود باید همراه ما شوی که ما بر بحر غنیمت میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می‌نماید تو طبیب نیستی - و داروشناسی که همراه روی - و آنکه میرزا لاهور را سامان تصور کرده خیال فاسد امت چه از بازپس ماندن ازین یورش اگر امری مانع شود کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از در شق بیرون نیست - اگر ما را دفع امت شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی هر از زمین نتوانید برداشتم که مردن بران زمین شرف دارد - و اگر عیادتاً بالله حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود - و هر کس که این کنگاش بمیرزا کامران داده دستش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را از پوئیده از راه خویشامد درآمده است - آحامل میرزا حیدر بدولت بشت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رانست موبک عالی معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از ونیز جمعیت خود سه هزار کس را بباغلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفیق خدمت نیافت •

توجه موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشپانی از دارالخلانۀ

آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنۀ شیرخان و مراجعت بعد از

محاربت و موافقت هجرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگاهان بدایع طراز نگارخانه نقیض در نقش و نگار طرح دیگرند اگر اکنون

کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقلد شکایت - و لهذا این جهان‌آرا اتفاق از چنین برادران گرمی برداشت - و جمعیت را منفرق ساخت - و آنحضرت بالعرضه •

انک منوج بهیاره لڑ لطفن شدند - و لڑ قوت دل و انتقال همت جلی خرد
 قوت لولیا و قوت اعدا را مغرور نداشتند - و چون مرکب عالی به بهرچیز رسید شیر خان
 با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با چهار معدود خود اراده عبور
 از آب فرمودند - و در اندک زمانی بر گذر بهرچیز پل بسته شد - و جمعی از یکهتوانان
 تیزچلو فریب مد و پنجپاه نفر خود را مستحق کارزار ساخته بر اسبان بی زمین حوار شده
 بآب زدند - و معنی شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون
 نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منجم ساختند -
 و داد مردانگی و پهلوانی داده بر مردای مراجعت عزیمت نمودند - چون نزدیک
 پل رسیدند افغانان نیل گرد باز نامی را (که در جنگ چوسه بجانب فوج عدو مانده بود)
 بشکست پل مردادند - آن نیل به اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا
 درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپ رها کردند که توپ نیل گرد باز را
 خورد ساخت - و لشکر غم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد
 شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بغتوج روان شوند -
 بملاحظه و تابی کوچ بکوچ میرفتند - در انهای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپ
 از نوبخانه پادشاهی مردادند - کشتی گان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج تهر
 زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی تقوچ تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان
 میرزا و پسران آغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی
 میشد - و نبیره دخترش سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی خانی
 نفوس مکانی مریض بودند - و بعد از شنقار شدی آنحضرت بحضرت جهانبانی
 جنت آبادی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمانی برین معنی گذارش یافت (چون سید
 باطل را رونق و بهان باشد و مقیز کار با دلی نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعینه علیّه
 حضرت جهانبانی آمده مجدّد عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال صروت و تقوت
 گناهان کرده ایشانرا نکرده انگفته برام پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در حرم
 اصلی این نامحارمان بدنهاد افتاده بودند باز از بددولتی و کم نرستی در چنین وقتی
 اختیار فرار نموده پائی از دایره خوار و اضطراب بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

شده راه گریز به بیدولتان نمودند - و بسیاری از مردم طریقِ حرام نمکی مهرده خود را بکناره کشیدند - رایِ مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت - تا هر صورتی که از پرده غیب چهره گشای باشد جلوه ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد - و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدا را رفتن مردم نمایند) پُل بعثه عبور فرمودند - و پیش لشکر خندق زده ازابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلهها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کازار میکردند - درین اثنا تحویل سرطان شد - و موسم باران در رسید - و محاب چون فیلان محبت بجوش و خروش درآمده چکیدن گزشت - و آن سرزمین (که مضرب خیام عالی بود) از آب باران لیباب شد - ناچار فضایی بلند (که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساخت کشند - و قرار یافت که صباح (که روز عاشورا است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحال خود مانند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند - دهم محرم سنه (۹۴۷) نهم و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمدخان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلغات (که سرکرداران توپخانه بودند) هر کدام گردنها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند - و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا همدان را پیش قول جای مقرر شد - و میرزا عسکری برانغار را مرکب - و یادگار ناصر میرزا برانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود (که همین من به یسار آنحضرت اقتدار و اتصال داشت) جای داده بودند - و از بنده تا حد برانغار قول بیست و هفت امرای توتداز بودند - شیرخان نیز پنج توپ مایخته برآمد - و در جوق (که در کعبه بیشتر بودند) بیرون خندق ایستادند - و سه جوق مفرجه لشکر شدند - جلال خان و هرمست خان و تمام نیازبان (و بروی میرزا همدان آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعه کرانی مواجهه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمرید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند - اول جنگ *

میدان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جلالخان پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمحترق حمله افغانان اکثر امرا دامت بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند - هر چند همایه ذیعت که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت جلالت و حدت شجاعت کجای می گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نبره درین کارزار بیست آنحضرت شکسته شد - و داد تردد و مردانگی دادند - اما برادران برادر بی بجای نیاروند - و امرا قدم رموخ در دایره نجات نگاه نداشته از وخامت تفصیرات خود ذاهل شدند - و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معنی (که بدیده حقیقت بینا و بمشاهده اصرار توانا بودند) با چنین لشکر بسیار کم هر نفاق نبی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند همانا که بخاطر غیور عبور کرده باشد که بیارگی مردانگی بشهرستان عدم شافتن و منته حیات را بمرموز فلنا تاختن بر مراتب بهتر است از حداراد بدشمنان دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نرد رد و بدل بحریفان کج باز باختن - از آس که باین بآبرویان خرده شود حراب اولی - چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی بنایت ظهور داشت - بعضی از دولخواهان بجهت دمت شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و آقا در عالم تحقیق برآرنده این جهان آرامت •

چون معود کوکبه ایجاد و علو طنطنه ظاهر حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدایع آفرین این چنین نیرنگ هویدا ماهیت - گروسه از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است - نه از تمیم پاداش کردار - چنانچه نزد حمای ملف مقرر است که حوادث روزگار دامت بخواص بمنزل صیقل است - و نصبت بعوام بجای زنگار - طایفه از روشنفردان پاک سیرت را مظلّمه آنکه این ماهمه نقش تربیت امت - چون کارکنان کارگاه تقدیر معتقد را بهایه بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیّه (از شادی و غم و صحت و مقم و راحت و محنت

و بسط و قبض (میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخ از تیزروان عرصهٔ شهید برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیت الهی بران رفته که هرگاه سعادت‌مندس را عطیهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این درامت عباد نزدیک میرسد در پیشگاه آنوقت سرور محن و مصربِ فتن میهارند - و گردِ نقش بر اذیال جاه و جاهل او می نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذرزهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطهٔ سینک عین الکمال او گردد - و روشن تر بیان کنم که چون آزان ظهور نور اقدس از مظاهر انبی و مطالع بشری (که طندس قدسی زینت حضرت آندوا حاصل آن گشته بود - و در مکمل بطون و ظهور ابرار متفوق جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد) بنظرات خاص ایندی در مراتب رعت شرف تربیت می یافت و اکفون [که زمان ظهور مقصود املی ازان نور (که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست) قریب شد] نصیحهٔ نامرضیه را سبذ این درامت ارجمذ ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کارنومانی کرد - اکفون از پردهٔ گشائی بار آمده بسر سخن می آید - و باجمله چون شکسته که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد) آمرا ے جنگ رو گردانیده شفافند - و جزای کارنومانی و حق ناشداهی یافته غریق گرداب ناکامی شدند - و سغایین حیات خود را بمکافات نادرستی بدرج خیز فنا دادند - و حضرت جهانبانی بقدیم ثبات و تمکین بر پیل سوار شده از آب عبور فرمودند - و بکنار دریا از پیل فروز آمده راه برآمد ملاحظه می نمودند - چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - یکم از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدستگیری معاد حاددانی بخت و درامت بخود کشید - آنحضرت نام و مولد او پدیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنی است - از ملازمان میرزا کمرانم - آنحضرت او را بفوزشاهی خسروانه امیدوار فرمودند - دین اژدا مقدم بیگ از اعیان میرزا کمران آنحضرت را شناخته خود را در ملک جمعیت یافتگان نوید درامت درج ساخت - و باین نیت اسب خود را پیش کشید - و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت - حضرت جهانبانی ازانجا متوجه دارالخلافه آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگاور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بوم پادشاهی بسته در مقام ے هنجاری درآمدند -

چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند - حقیقت این معامله چون بعرض معتمد رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندان رفته باین گروه شقارت پیشه دعوتی نمایند - و تألیف کنند - قریب می هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقارت مند فراهم آمده بود - چون حکم پادشاهی بدست رسید - میرزا عسکری از رنغن تقاعد نمود - یادگار ناصر میرزا قسمتی چند انداخته می گوید که اثر بی اتفاقی شمایان کار باغیا رسید - هنوز متذکره نمیشود - و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندان فرمانبرداری نمودند متوجه آنجماعت شدند - جنگ عظیم در بیست - و جمع کثیر از کواران بی سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده سراحعت کردند - و میرزا عسکری (که شکایت ناک آمده بود) معائب شد - و از انجا حضرت جهانبانی ایثار فرموده باگروه نزول اجال فرمودند - اطراف مالک برهم خورده بود - و رفته از هر طرف سر برداشته - صبح دیگر بمنزل قدوة الکابر میر رابع (که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفکر و باکرام و اجال سلاطین ممتاز وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب بلخیا نهضت فرمایند - اثر میرزا کامران را عقل داور بی سعادت یاری کند و در مقام تلاشی و تدارک در آمده کمر نیکو خدمتی بربندد هر آینه رخنه نماند بسته میگردد - باین عزیمت مایب از انجا متوجه لاهور شدند - میرزا عسکری بسبیل شرافت - و میرزا هندان بالور رفت - و هفدهم محرم این سال قلم خدین سلطان در اوقات بیگ میرک در محبت دعلی سعادت رکاب بوس دریافت - و جمع کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستم شهر مذکور از انجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهاقت هندان میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اندس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول انبال فرمودند - اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابواب شقارت بر خود کشودند - و آنحضرت بدرات و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهم صفر موکب والا بسپهرند رسید - و در بیستم این ماه میر فقر علی در انعامی راه محمل حیات بر بست - و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب مرای دولنگان رسید میرزا کامران با استقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغ خواجه دوسته منشی (که دالگشاورین منازل لاهور بود) بدرات فرود آمدند - و میرزا هندان در باغ

خواجۀ غازی (که در آن ایام دیوان میرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن میرزا محمدری از مدین رسید - و دو خانۀ امیر ولئی بیگ نشست - و درینوقت دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد (که بر کفازۀ دریا دست داده بود) آمد - و بنوازشهای خسروانہ سربلندی یافت - و در غرض ربیع الاول (۹۴۷) نهمد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - و باوجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند - و کمر صدق بر میان همت نمی بستند - و در هر چندگاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنکاش میکردند - و بر اتفاق و یکجہتی عهد و پیمان می بستند - و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند - و اکثر اوقات خواجہ خاوند محمود برادر خواجہ عبدالحق و میر ابوالبقا داخل کنکاش میبودند - تا آنکہ روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شدہ بر اتفاق و یکجہتی تذکرہ نوشتند - و تمام اهالی و اعیان گواہی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند •

و چون این محضر رونق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در ہر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوہر بیان گذشت کہ وخامت عاقبت طایفہ (کہ از جادہ توہم اتفاق عدول کردہ اند) بر ہمگان روشن است - علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زدہ ہجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان درانی مستقبل و سامانے موثر از بے اتفاقی برادران ملک خراسان (کہ چندین سال بہیامن سعادت مرکز امنیت بود) در اندک فرصتی ہون چندین حوادث گشتہ بشاہی بیگ انتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر ربیع الزمان میرزا (کہ بروم رفت) اثری نہ ماند - و ہمہ فرزندان میرزا السانہ و افواہ خواص و عوام مفلعون و ملام شدہ - و حضرت کیتی مدانی فردوس مکانی ہندوستانے بدین وصعت را بچہ مشقت گرفتہ اند - اگر از بے اتفاقی شمایان از حیطہ تصرف برآمده بدست چنین ناکمان درآید دانایان شمارا چہ گویند - اکنون درین باب مر بچسب تعذر فیک فرر باید برد - و از گردبان غیرت بیرون باید آورد - تا در میان خلائق سربلندی حاصل آید - و موجب گردآوری رضای ایزدی گردد - ہر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب موافق و ایمان چندان عمدت قریب را فراموش کردہ بمقتضای ہوا و ہوس خود حرف سرا گشت - میرزا کامران نفث آنچه بخاطر من میرمد آنست کہ ہادشاہ و ہمہ میرزایان جریدہ ریزے چند در جبال بسربردند - و اہل و عیال تمام مردم را من برداشتہ بکبل بستم -

و بامانع رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار نامر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد - مناصب آنست که بعدد بکر^(۱) رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانظام آید تخلص این ملک باحسن رجوع میسر خواهد شد - میرزا حیدر گفت مناصب آنست که تمام میرزایان از کوه مهرند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم ساخته بکشینند - و من متعهدم که باندک تقویتی در در ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظتر از آن نیست - چهار ماه می باید که شیرخان برسد - و با گردنها و ضرب زنها که اعتضاد محاربه ارحمت بکوهستان نمیتواند رمید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن نانام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رانی برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود برندیگشت - و همگی همت او آنکه هر یک بطرفی دیرین شوند - و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشه های نادرعت نرس رفته بود - و مخفیان اقبال بخش هوش انرا او را بیدار نمی ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و می گفت بغلان ساعت مسعود می برآیم - و از یکدلی و یکرنگی به دیگر مخالف کمر همت می بندیم - و از راه باطن احساس مخالفت را احتیاطتر می ساخت - تا آنکه از خیرگی و تیره رانی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه دداد استحکام دهد - و پیمان محبت باو بنهد - و کام خود را از مدد دشمن چوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته

-- تقدیم رسانم •

شیرخار بعد از این واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نمی نهاد - و این قضیه را از مساعدات بخت خود می شناخت - و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبدا کار من بهتر افتد - و از جمعی که در لاهور می شنید متوهم بوده که ال هراس داشت - درین اثنا صدر پُرخند (که با ذنابت فطرت شرارت جبلت داشت) رسید - شیرخان (که مدار رشد او بر روزهای بازی بود) صدر را

(۲) نسخه [ح] بکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخه [ط] قدم جرات (۵) نسخه [ز] مساعدت •

کرم دریاست - و از موزه عیالاتی از یکدل بهزار دل شد - و جواب او را موافق مَدعای میرزا گفت - و این بیدوات تخریض پیش آمدن مخالف نمود - و مقدمات خذلان در میان آورد - شیرخان حیل سازے را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یابند بازگردن - میرزا کامران فرمادے شیرخان را در باغ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز انعام کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوه اندیش خام طمع باز همان عیالات را پیش شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک بحرام بگذار دریای سلطان پور رُمیده حرف نادولتخواهی در میان آورد - و شیرخان را برگزشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان (که بقراری بنوامی آب سلطان پور تعین شده بود) آمده بموتف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جُند بیگ برادرزادے من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود) بشهادت رسید •

اداخِر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بگذار آب چناب رسیدند - و حضرت جهانبانی را چون داعیے کشمیر تصمیم یابند جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بندهار شناخت) میرزا حیدر را از جانب خود بمکوس لاهور گذاشته بود - خواجه حاجی و ابدال باکری و رمکی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفیت والی آنجا نموده بخدود لاهور آمده بودند که باشناختی میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود درآرند - و هر چند میرزا حیدر معی نمود نقش این آرزو صورت نه بست - و در رفتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدارالخلانے آگره توجّه نمود میرزا حیدر بمکوشش تمام از دارالخلانے لشکرے بباشلیقی بابا جوجک (که از عمدهای میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که بمدرتے امرای کشمیر (که نام ایشان ذکر یابست) رفقه ولایت کشمیر را در تصرف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه نصّه پرغصّه گذر چوسه (که چشم زخم دولت ابد پیوند بود) بر زبان عام افتاد - مشارالیه فحش عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدود نوشهر راجوری در شایب جبال بسر برده منظر امرے میبوندند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

(۲) نسخه [ط] گریزے (۳) دل [اکثر نسخه] جلیده بیگ (۴) نسخه [د و ح] ناکار (۵) نسخه [ح] ابدال ماکزی و رمکی چک (۶) در [بعضی نسخه] جوسه (۷) نسخه [اب ح] نوشهره /

می آمد مشتمل بر مرقیاتِ تخمیر کشمیر - و میزرا آن خطوط را بموقع عرضِ حضرت جهانبانی مبرسانید - و خاطر اقدس را روز بروز بمیزر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود - درینوا بموجب آن رخصت دادند که اولا میزرا با جمعی بنوشهر رود - اگر امرای کشمیر (که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند) آمده بینند مکنند توبیخی با مردم خود (که جایگزینِ نزدیک آنقدر است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه (۳) رسید امیر خواجه کلان بیگ (که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردرس مکنی بود - و مجمل احوال او ایراد یافته) خود را بکمک رحانه - و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمصامع علیّه رمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند - و آن حضرت در کنار دریای چناب بودند که میزرا کامران و عسکری میزرا با خواجه عبدالحق و خواجه خاندن محمد متوجه کابل شدند - و محمد سلطان میزرا و آغ بیگ میزرا و شاه میزرا از حدرد ملتان میت تفرقه شنیده بر لب دریای مذ میزرا کامران ملحق شدند - و در غره رجب (۹۴۷) نهمد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را (که عزیمت رفتن کشمیر مصمم بود) میزرا هندال و یادگار ناصر میزرا و قاضی حسین سلطان ابرام نموده بجانب مذ بردند - خواجه کلان بیگ (که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود) از حیاکوٹ رفته بمیزرا کامران همراه شد - و مکنند توبیخی خود را بکوه سارنگ کشید - و در رجب (۹۴۷) نهمد و چهل و هفت (که حضرت جهانبانی بصحبه میزرایان متوجه حدرد مذ شدند) بعد از چند منزل هندال میزرا و یادگار ناصر میزرا از بے تاملی باغوا میبک (که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود) راه مخالفت پیش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درین اثنا قاضی عبداللّه با چندی از افغانان رحید - قراول میزرا هندال ایشان را گرفته پیش میزرا آوردند - افغانان سیور روزگار بقتل رسیدند - و عبداللّه تیره بخت (که نفر چند از عمرش هگزمانده بود) بشفاعت میزرا بابا دوست از حیانت نجات یافت - و تا بیست روز میزرایان در تیره حیرت مرگردان بودند - هیچ نمودار نشدند که چه کار کنند - و کجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحنی دولت را گذاشته مقصد گم کرده راه مقصود را بی نبرده های و متخیر میگشتند - و حضرت جهانبانی بر او دشت متوجه بکر بودند - و بتخمین و قیاس راه میبردند - آب نایاب - و غله هیچ جایی - بدستور تحمل و زاهد توکل طی منازل و قطع مراحل میشد - تا آنکه روزی آواز نغاره رحید - بعد از تحقیق ظاهر شد که در به کوهی میزرا هندال

و یادگار نام میرزا دروادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالقاسم را (که از همراهی میرزا کمران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد - و سخنان معادت بخش خردافزا گفته میرزایان را با اعلام عقبه عقبه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پنددیدر ساخته بدرات ملازمت و معادت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق، متوجه ولایت بکر شدند - و خواص خان و نوج عظیم انغان از دنبال می آمد - هر چند لشکر ظفر قرون بغایت اندک بود بچنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا باجه رمید) امیر سید محمد باقر حسینی (که دیباچه سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر فوت او تألم عظیم فرمودند - و چون عالم کون و نهاد نشاء ایست گذشتی و گذاشتی رضا بقضا (که شیوه بالغ نظران مقام تعلیم امت) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطان بخشوی لنگاه (که از زمین داران و اعیان آن مرزمین بود) مخیم سرادات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمد بکال و کوچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجانی و علم و تقاره امیدوار ساخته در باب درخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باروری معلی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستاده نموده تسلیات بجای آورد - و با احترام پیش آمد - اگرچه بخت یاری نکرد که آمده معادت زمین بوس دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمان برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگران را مربره کرد که از اقسام اجناس بمحک و الا آورده فروختند - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور نموده متوجه بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا بر سر هرادی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان (۹۴۷) نصد و چهل و هفت ربات عالی بخود بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را (که انتسابه باین دودمان عالی داشت - و بفضل بدو مکارم متعلی بود) بمنصب مدارت ممتاز فرمودند *

چون بنونین ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بخود بکر منزل شد قصه لهری (که در کنار دریای هند روزبری بکر واقع شده است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفهی نفیس خود در بانی (که حوالی آن قصه در نزاهت و لطافت عدول نداشت) نزول اجل

(۲) در [اکثر نسخه] قدم در وادی طلب میزنند (۳) نسخه [ا و ج] از افغانان (۴) نسخه [ز]

لنگاه (۵) نسخه [۱] بیگ میر بکال (۶) نسخه [۵] فرزند (۷) در [بعضی نسخه] لوری •

فرمودند - عمارات دلهذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و هابری بعادتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقدیم یافت - میرزا همدال چهار پنچ کرده گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود) ولایت بکر راه ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برد در زیر قلعه بنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی متانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزر گرفتند او بحدود ننه و بکر افتاد - و تمام این ناحیه را در تصرف خویش درآورد .

چون مرکب همایون بقصبه لُهری نر نزل یافت منشور عالی بهسلطان محمود فرستادند که آمده احرار معادت آهنا نبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه چهار - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خورن بعندید؛ نیست - و بے رغبت او قلعه سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف نالی نمود - آنحضرت او را معذور داغده امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) بدش میرزا شاه حسین به ننه فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستاده را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاره اولان شیخ پوزان بود - و جماعه ارغور از تدبیر بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلیچیان پادشاهی بدرگاه معلی فرستاد - و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معوری و آبادانی و کثرت زراعت و بخیاری غله ممتاز است - مناجیب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم همایا دولت را فراغت خواهد بود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همیشین آمده که آنحضرت باینحدود نزول اجلال ارزانی داشته اند - و بمرور و تدبیر دغدغه را از خاطر زایل کرده بعادت رکاب بوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بجز بمطابوس مستعد گورم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزا تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهم آن هابری ممالک هندوستان

(۲) در [بعضی نسخه] حسن بیگ (۳) نسخه [ط] ضعیف بالی (۴) نسخه [ج ح] بورا
(۵) نسخه [ب] ارغونیان - و نسخه [ح] ارغونها .

بدمت خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بمقوق مبتدل مآخذ از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میفرزا هندال را بجانب پاتر و آنحدود تمین فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لُهری بمربردند که شاید حاکم ثقه راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت صرفرازی میفرزا هندال بیورت او بحدود پاتر تشریف ازانی داشتند - و بمقدم دولت انرا پایه سعادت او را بلند گردانیدند •

چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال (که زینت بخش جمال صورت و معنی و حق افزای کمال دنیا و عقبی است) نزدیک رسید احباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر میگشت - که بغیض قدوم آن نور پرورد ایزدی دیده انتظار چندین هزار حاله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد - و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن دره اکلیل خفایت فیای صبح سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خونریز آینه و شریفرن زمانی در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرت مهدی علیا قدسی نشانی مرید مکنی را (که نروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید) بآئین پادشاهی و ریش بزرگی در حباله عقد درآوردند - و جشن اقبال آراهند - و از گنجینه انعام نقدها برنرق روزگار ریختند - دلاها را بضمیم دولت مرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجای آورد - و از انجا همعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند - مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود - رفته رفته از بیدارتی زمینداران گرانمای غله و ربانای ولایت رو داد - و پیونده در خواطر میزبان (که همکاب و همعنان بودند) اندیشه های صحت و نگرهای نادرمت (که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود) میگذاشت - تا آنکه میفرزا هندال بموجب اغوی یادگار ناصر میفرزا (که پیونده در باطن داعی مخالفت بود) بنحریک قراچه خان (که از جانب میفرزا کامران ایالت قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش یادگار ناصر میفرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اقامت بخشید •

چون این خبر بمجامع قدیمی آنحضرت رسید روز سه شنبه هفدهم جمادی الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند - و باعزاز تمام

(۲) نسخه [ج] باند (۳) در [اکثر نسخه] مربلند (۴) نسخه [ب ح] قدوسیان (۵) نسخه [ح] زمانیان (۶) نسخه [ج دو] بنعیم و دولت (۷) نسخه [د] و بنحریک •

خدمتِ میر را بیشِ یادگار ناصر میرزا برهم رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ معتقِمِ صواب آورد - میر بسعادت رفته میرزا را بهخنانِ سعادت آموز و مقدماتِ نصیحت آموز از راهِ مخالفت باز آورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدین عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشه‌های نادرست باز داشت - و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از او باشد - و چون بکمالِ نزولِ احوال واقع شود غزنی و چرخ^(۲) و موضعِ لوه گهر^(۳) که حضرت گیتی خدایِ فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند (بار تعلق گیرد - روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم قلعہ بکر از زنتِ میر واقف شده جمع را بر مرگشتی فرمودند - و بر میر تیرباران کردند - زخم چند کاری بمیر رسید - روز دیگر ازین عالم فانی بملکِ بقا پیوست - حضرت جهانبانی ازین واقعه غم اندوز رفت تمام روی داد - و تأسفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق ترجمان آنحضرت گذشت که از مخالفتها و مرکشیهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدمددیی یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دمت بیرون رفت - و چندین کفتها روی نمود) همه بکطرف و واقعه میر بکطرف - بلکه هنوز آن حوادثِ طوفانِ این نمیتواند مدد - و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشنامی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدسِ حضرت جهانبانی خرد درویدن و عقلِ حق شناس و دبعت نهادد دمتِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگان دین و درلخت) قرینِ عقلِ کامل بوده پرضا و تعلیم گزیندند - و هرایند در امثالِ این موانع دانش را (که بسا مردم را پای مبر از جای میرود) هوشمند - ندای پرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده پرضا گرایند - و اگر بواسطهِ هجومِ عوام و استبدادِ طبیعت باین نزهتگاه نذوالد رسید جزع و فزع (که شیوه دایمگانِ عالم صورتت) گذاشته به تنگنایِ شکبانی در مازد - لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال قدری منسوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقلِ کامل بطرز (که بالغ نظران خداشناس در گلستانِ رضا و تعلیم گلشنه بند و میوچین باشند) بوانحی کونی خرمند گشته بپهلو را در تقدیرِ ایزدی دانستند - و بدیدد حقایقِ بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

شدند - بعد از پنج شش روز ازین مأمع عیث بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت - آنحضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که آنچه القامع نموده بود بموقف قبول بدوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - رالی تته مدتی حرف آمدن درمیان داشت - چون سخن او از چراغ مدق بے نورغ بود پرتو وقوع نمی یافت - تا آنکه حضرت جهانبانی بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرق جمادی الاخری (۹۸) نصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند - و النچنین ولایت خراب (که بمیامن عدالت پادشاهی در آبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رسید بود) بمیرزا داده بدشتر عزیمت فرمودند - نزدیک قلعه میهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعه دیگر تا بیست نفر برکشنی سواره میروند که جمعه از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند - اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف ناخندند - و مخالفان روز بگروز نهاده بقلعه درآمدند - چندی ازین شیوان بیشه مردانگی فیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معانی ملحق گشتند - و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدرات و اقبال رمیده قلعه میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرماید محافظان حصار حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند - در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سیراه گرفت - و نگذاشت که غله باردوی ظفر قریس رسد - از آمدن محاصره و کمزیدن غله بمعبر اقبال فرورمایهای بجهت یقوت راه گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردم کلان را (که گمان حقیقت بآنها برده میشد) پای مبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی ولد نقیر علی بیگ و خواجه محبت علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شنانند - درین اثنا بمصامع علیه رمید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعه دیگر اتفاق نموده میخواستند که خود را بر کفاره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

(۲) نسخه [ح] نمی یافت (۳) نسخه [ز] سهوان (۴) نسخه [ح] نرس بیگ (۵) نسخه [ح] نزول اجال فرماید (۶) در [بعضی نسخه] نفر علی •

(که سرگروه آنها بود) مقید ساختند - سخن باین سریند داشته بشرح شمه از احوال بادگار نامر میرزا پرداخته میشود •

چون آنحضرت اورا به بکر گذاشتند او^(۱) لُهری^(۲) را جای اقامت خود ساخت - در مرتبه مردم قاعه برآمده غافل بر میرزا ریختند - و خواهی خواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمد علی قاجار^(۳) و شیردل (که هر دو بمنعم خان توابع داشتند) مردانه شریک خوشنوا^(۴) شهادت در کشیدند - بار میوم دلبران^(۵) از کشتی برآمده در رنگ زمین جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دلبهری نمودند که قریب سهصد چهار صد کس مخالف بقتل بعید - و آن رنگ نفعیده بخون نامر این خونگرفتهها حیراب شد - و آنچنان ترس نورگرفت که دیگر اراده بدشمنی نکردند - و میرزا شاه حسین پیشتر از پیشتر داعیه قریب بخود قرار داده میرزا را از راه راحت بیرون برد - و با برتلی مهردار خود را پیش او فرستاد - که من بدر شده ام - و غمخواره ندارم - مدینه خود را بتو نسبت میکنم - و خرابین بنو میگذارم - و روزی چند (که از حیات معتبار من باقیست) را بگان از دست نمیدهم - و باتفاق ملک گجرات تمخیر خواهد شد - الغرض آن ماده لوح را بمواعید کذب^(۶) عرقونی فریفته ساخت - و از سخانت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد - اگر دراز از مروت و شمه از فراست در جیب است او تعیده می بود بر تقدیر مدتی مواعید هم هرگز قدم در دایره بیوفائی نمی نهاد - و بر سخنان غرض آمیز غدارانیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را مریلند میداشت - و چون حضرت جهانبانی حضرت اشکر را دیده کس پیش بادگار نامر میرزا فرمادند [که خواه را بر من حاکم کنه (که مرا راه گرفته) بزودی رواند - تا معصک^(۷) اقبال از ننگهای ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما باس ظاهر بقدر^(۸) نموده پیشخانه خود بیرون فرستاد - و در روان شدن بر همان خیال خام تعال و افعال می نمود - درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را (که از نعل مشایخ ترکمدان بود - و آنحضرت او را یکی از مقربان خود ساخته بودند) فرمادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی ببارد - این بیصعادت چنانچه گفته اند •

• مصراع • کین ره که تو میروی بترکمدان امت •

(۲) نسخه [ج] بهری - و نسخه [د] لومری (۳) نسخه [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخه

[ج] ملامت - و نسخه [د] مهر ملان - و نسخه [ز] مهر پالان

کجری کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میزای کوتاه بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان بر حر ناسازگار است و تلمی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه منامپ وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکرو لهری توجه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوی حاکم تته گندم و هاله (که از زمین داران در تلخواه بودند - و در کشتی بهمرمانیدن و غیر آن در تلخواهها بموکیب عالی نموده بودند) گرفته پیش حاکم تته فرستاد - تا آن حق ناشناس آنها را بجزیمه توفیق این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایسته او و مد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند - که شاید بر صفحه اعمال رقم بشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالی بعد از لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدلت و اقبال حوار شدند - هلم بیگ (که از معتمدان خیراندیش میرزا بود) ازین حرکت شذیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و (جلو میرزا بعنف گرفته تلب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت گفت - که مگر راه و رسم مرز و شرم و آداب ادب و آئین از عالم برافتاد - چندی سکوت کرد و با وئی نعمت خود بر لهری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت و رامت * شعر *

نیکو مثل ز آں مهربان * کاندازد کار خود نگه دار

بر پایه قدر خویش نه پای * تا بر مر آسمان کنی جای

هر مرد که شغل خویش نگذاشت * برخورد ز هر چه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش انرا گفته میرزا را به بند لهری باز آورد - و درین اثنا جمع کثیر مثل تمام حسین سلطان راه به حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت الاهی (که در ضمن هر نامرادی چندین امباب مراد سرانجام می یابد) در دیار هند نقش مراد ننشست و عیسار جوهر

نامردمی مردم گرفته آمد به اخلاصی لشکر و بممدعی برادران و بخوردی اقربا و نامردمی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرد^(۲) و تفرید قدم شوق در بادی رهروان راه خدا زنند - و حلقه کعبه مراد و مرز شسته دامن مقصود بدمت آرند - یا آنکه کنج عزالتی گزینند - و زوبه فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان برآید و جهانیان بر فریب بربران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عیان رفانت بودند) با حجاج و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در انست که درینولا سایه های دولت بر مر و لایب مالدیو انداخته نفعی راحت کنند که بارها مراضی عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمت پسنیده گردد - و بند ریج آنچه ممکن و مامول خاطر دلخواهان است صورت و ترقی یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت انرا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مهلك^(۳) ندانست پیموده باشد - و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عذوفت نشان این بیت رقمزده کلک عنایت شده بود

• شعر •
• ای برخمار چو من چشم و چراغ دگران • موختم چند شوی مرهم داغ دگران •

میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام طبعی طریق بیونائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بدست و یمم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنچه نهضت فرمودند - و از آنجا هژدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنایت عزیمت اعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلم دیوارزل نازل اقبال فرمودند - و در بیستم ماحص واصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد - و هفدهم ربیع آخر در دوازده گروهی بیکانیر اتفاقی نازل افتاد - و در اثنای راه در رینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموتغ عرض میسرانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوهمندان مرآمد بو) بحکم عالی پیش مالدیو

(۲) نسخه [ج] تجرد و تفرید (۳) نسخه [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] مرادق •

معاذات - و بر مکنونات ضمیر و مطوّباتِ خاطر او اطلاع یافته معاشرت نمود - و بعرضِ اقدس
 رسانید که هر چند مقتضای اخلاص تمهید می‌دهد اما ظاهر آنست که پرتو مدق
 نداشته باشد - چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید مکنای ناگهانی (که از معتمدان
 مالدیو بود) بعنوانِ موداگری در اردوی معلی رسیده افاض گرانها را در مقام جستجوی
 خریداری در آمد - چنانچه از اوضاع او بوی خیر امتشمام نمیشد - حضرت جهانبانی فرمودند
 که باین مشغری خاطر نشان کنید که امثال این جواهر گرانها بخیرین بهم نمیرسد - یا
 بجوهر شمعیر آیدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته باشد - یا بعنایت
 پادشاهان والا میسر می‌گردد - و بالجملة از آمدن این مزور اندیشه‌مندتر شدند - و برداریان
 تحمیل نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دام کار فرمانروایانست - علی‌الخصوص
 در هنگام قدرت و تنگدستی) رایمل مونی را فرستادند که بمعاشرت خود را بآنجای رساند -
 و آنچه بقدرغ فراغت دریابد عرضه‌داشت نماید - اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود
 اعلام نماید - اشارت وفار وفاق مالدیو آنکه فرمانده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت
 خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد - و موکب عالی از تصبی بهلودی (که در
 بی‌کرونی جوده‌پور که موطن مالدیو است) در سه منزل گذشته بکنار کول جوگی فزول اقبال
 فرموده بود که قاصد رایمل مونی رسیده - و انگشت خنصر را گرفت - و ازین اشارت
 کشف حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشه این حیه بخت تیره روزگار
 مکر و غدر است - و جمیع کثیر را بعنوان اقبال تعین کرده خیالات باطل در سر دارد -
 آنحضرت عفا عن عذبت بصوب بهلودی منعطف گردانیدند - اگرچه گروه از مردم برین اند
 (که مالدیو در بدایت حال در مقام خبراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطه اطلاع
 بر بی‌سامانی‌های و قلت لشکر از نیت اصلی برگشت - یا بواسطه مواعید خداع آمیز
 شیرخان و ملاحظه احتمالی او یا بسبب تذیرو او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت
 و سعادت از دست داده رقی اخلاص گردانید) و جمیع اتفاق دارند که از مبدأ تا مختم اظهار
 بندگی نمودن و عرایض عبودیت فرماندان بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود •

(۲) نسخه [ج دو] مزیات (۳) نسخه [ح] طریقه (۴) در [بعضی نسخه] بهلودی (۵)

در همگی نه نسخه و جمیع نوشته - لیکن نزد محکم اما جمیع مناسب است •

القصه چون دران هنگام جهان آریایان نگارخانه تقدیر در آرایش نگار دیگر بودند هرکس که پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می آمد - و چون زراندری این سپاه نامره بعکس تجربه رسید و غدر این فادامت اندیشان در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردید بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موبک مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که بآوردی معنی پای جرأت نهاده دمت اصرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند - و اگر قابو باشد دستبرد می هم نمایند - و آنحضرت با معدودی از جانشینان حقیقت کردار و مخدرات صادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترمون بیگ داد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیدهای و ناکش - و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب نصرت تیاب حاضر بودند *

چون موبک عالی از بهلودی گذشته بماتلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفع این مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرف دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی ربابت عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خداداد و خرد مادر زاد رجوع فرمودند - و اکثر از عقایب را پدیده ساخته امپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بنقیم آوردند - شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تنگی درآمده بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بنائید ایزدی اولیای دولت ظفر یافته - و حضرت جهانیانی بدن از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسل میر شدند - غرض جمعی اولین جیسل میر مورد موبک عالی شد - درین منزل امرا (که راه گم کرده بودند - و از انجلیف مجروح خاطر شده) سعادت ملازمت در یافته گرد موبک والی توتیای چشم انبال خود ساختند - رای جیسل میر (که رای لوکرن نام داشت) از بیدزلتی در مقام بدمددی شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موبک پادشاهی (که محنت چول

کشیده - و از بادیه مراب درین مرحله خراب رسیده بود (از بے آبی در آزار باشد - شیران بیشه حقیقت پیش آمده دستبرد نمی‌دادند - و آن گروه بے شکوه را شکست دادند - و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض‌الخصار امرکوت گشتند - دهم جمادی‌الاولی بعد از عسرت معیش و تنگی آب بآن حصن حصین (که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبالیست) شرف نزول ارزانی داشتند - حاکم قلعه (که رانای پرماد نام داشت) قدوم مالی را پذیرای افتخار دولت خود دانسته خدمات پهنیده ب تقدیم رسانید •

و از برکت وجود مقدس حضرت شاهنشاهی (که حیرت‌انزای دیده‌وران زمانه گشت) آنست که در هنگام سعادتمندی (که حضرت مریم مکانی بآن یگانه کارخانه تکوین حامله بودند) روزی (که در چوله درآمده گرم رفتن بودند) میل اقدس بانار شد - دران محرابی بے آب و دانه (که نشان غله بدشواری بهم رسد) متحصص بارگاه مقدس حیران مانند که نگاه شخصی انبان پُر از جوار بفرودخن آورد - چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند نگاه از میان آنطرف انار کلاں سیراب پدید آمد - و موجب عسرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فرورده حمل بر کرامات نمودند - روزی چند دران مر زمینی دلگشا توقف اتفاق افتاد - و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر [که مال و مزال و اسباب و اشیا را (که همه بدوایت ابدقرون بهمرسانده بودند) در چنین عسرت و عدت از آنحضرت بارجود اظهار طلب دریغ میداشتند] باتفاق رای امرکوت گیرانندند - و آنحضرت از کمال مررت و تقوت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مددخرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان بهت فطرتان تنگ حوصله باز دادند - سبحان الله از یمین برکت ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی گردن اینای زمانه و رتبه اهل روزگار چگونه در قید کمند اذات و اخلاص آمده است که دران روزگار آمرای عظام و آمنای کبار باندی درجه اخلاص مشرب نبودند - و در مال (که از برکت غایت صاحب بهم رسانیده بودند) در چنین وقت احتیاج خست نمودند - و امروز محقران و درایستادگان بارگاه عبدولایت را در صف جانماری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند - کیف

(۲) نسخه [د] رام پرماد (۳) نسخه [ب] آن بود که - و نسخه [ج] آنکه (۴) در [اکثر نسخه]

جاری (۵) نسخه [د و ح] سات (۶) در [بعضی نسخه] مقدس •

خامان درگاه و مقربانِ پایگاهِ اورنگِ والا - ایزدِ تعالیٰ قرون و ده‌ها این برگزیدهٔ ازلی را برای انتظامِ احوالِ جهان و جهانیان برمسندِ رافت و مرورِ خلافت موبند دارد .

چون حضرت جهانبانی را داعیهٔ پیش‌رفتن در ضمیرِ صائب تمکن داشت و وقتِ ظهورِ صاحبِ زمین در زمانِ نزدیکِ بعیده بود بملاحظهٔ اختیارِ ساعتِ معادت آثارِ غرغرهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودجِ عفت و محملِ عزتِ حضرتِ مرمی‌مکانی را با بعضی از جانسپارانِ دران حصارِ معادتِ احاسنِ بجهاندارِ جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبالِ بیشترِ نهضت فرمودند *

رسیدنِ نویدِ ولادتِ مسعودِ حضرتِ شاهنشاهیِ بحضرتِ

جهانبانیِ جنتِ آشیانی و تنمۀ سخن *

درین هنگام (که چشمِ امیدِ بیدارنشینانِ شبِ انتظار باز بود - و درِ ناامیدی بر روی روزگارِ نراز) شرفِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهیِ ظلِّ الهی روی نمود - و در شبِ یکشنبهٔ پنجمِ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورپروردِ الهی چنانچه همتِ گذارش یافت از بطنِ کمونِ بعالمِ ظهورِ آمد - تا همهٔ غمهایِ جهانیان بشادیِ جارید انجامد - و دلِ حضرتِ جهانبانی (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرمیِ آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورتِ نظامِ گیرد . - و تفرقهٔ زارِ معنیِ بجمعیّت گراید - نظارِ گیانِ قوتِ از تماشاى فعلِ کامروا شوند - و منتظرانِ مُلکِ صورتِ و معنیِ کامیاب گردند - خرد را صاحبِ هدید آید - انصاف را پدرِ مهربان شود - تمیز را درصفتِ دانا گردد - عدالت را پادشاهِ راستین باشد - عطومت را جوهرِ شفافِ خردِ بینِ ظهورِ کند - قدردانی را بازارِ رواجِ گیرد - صلحِ کل را میانجیِ دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردن - المنة لله که بر حسبِ امیدِ شبِ دیچورِ تفرقه را محوِ جمعیّتِ طامع شد - و شامِ اندره را صبحِ شادمانی طلع نمود - آرزویِ آسمانیان بر آمد - و آبرویِ زمینیان پیدا گشت - و چون این بارنهٔ ظلمت‌موز و لامعۀِ گیتیِ افروز از آسمانِ قدسِ دران گل‌زمینِ پرده‌کشائی نمود مرده‌رسانانِ تیزرو برهاندنِ این نویدیِ معادت شگفتند - و در اثنای راه (که چشمِ دوربینِ حضرتِ جهانبانی بظهورِ این لایحهٔ غیبیِ نگران بود) ازین مردهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده سجدهاتِ شکرِ پروردگار (که در خارستانِ نامرادی گلِ مراد شگفاند - و در تپیدنمندیِ ناکامی هزارانِ کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرونِ جگرِ هادیِ ترتیبِ دادهٔ بنشاهِ پرداختند - و رُبعِ و شریفِ و غنی و فقیر و غرد و بزرگِ دمتِ شوقِ افشان و پایِ عشرتِ کویان دران چهریِ اقبالِ بکامیابیِ اطنافِ

بیکران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالی (که عید آسمان و نوروز رزگار بود) و دخول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی هوانج دیگر (که لیاقت طعنائی این منشور معادت و عذوائی این مثال اقبال داشت) در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته - چه این ارزنگ معلومی در نگارش بدایع واردات و شرایف واقعات و جلال فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس - و هر چه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرایی سخن - و بیوند معلمی بران باعث - و المنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطناً بعد بطناً بطریق اجمال گذارش می یابد - و تا میروند نقاب از چهره تفصیل میکشاید *

القصه از اینجا (که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود) برای خاطر اصحاب اخلاص اراده تبحر را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را (که وجود ملاطین مخصوص اینمعنی است) در نظر درزین آورده متوجه رویت مالیدیو شدند - مالیدیو دیومآل دد میرت قدر این دولت بیدار (که بخواب نتوان دید) شناخته آنچهان ناغایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه ملطنت متوجه بند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معادت اتفاق افتاد - چون موکب عالی نزدیک بانحدود رسید معلوم شد که ارغویان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند - حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را (که ابا عن جد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتقاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی عام امتیاز می افراشت) با جمعی از دلایران و دلاوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعانب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکه زبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس داد جلوت داده در کم نرمی هنگام آن جماعه متفرق و منبرم ساخت - تباشیر هیچ ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید - و خورشید اقبال ظلمت روز آن عرصه عبرت شد - و صاحب قصبه چون مخیم موکب عالی گشت - و درین قصبه رفیع عتبه ورود هودج عزت حضرت مریم مکملی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت (که مولد اشرف بود) بمعادت و اقبال اتفاق افتاد -

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معموره بر کنار آب هند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت نوک و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندانکه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می یافتند - و شیخ تاج الدین لاری (که از منظوران حضرت جهانبانی بود) درین ایام بدرجه شهادت رسید - روزی شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخست ناحیه نامزد شده بودند - سلطان محمود بگری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ مسامله نمود - شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصه رزم (که بساط بزم شیر مردان بود) شگفت روی شربت شهادت آشامید - خاطر مقدس حضرت جهانبانی از رافت چنین مخلص بغایت مجروح شد - و بعضی امور دیگر در میان آمد - لاجرم دل از حدرد بکر سرد ساخته اراده توجیه بجانب هندوار مصمم ساختند - در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) نهمد و پنجاه بیرام خان از حدرد گجرات تنها خود را پادشاه سرور مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب انس و آلفت گشت - و از غریب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد - پیش از آنکه معادلت ملازمت در یابد و بر مردم ظاهر شود خود را .

آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه چاه نصرت ترین مستحضر ماندند که همانا از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریب از ایستادگان مصائب نصرت برخاست - و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت - و باین تقربیت چند روزی دران گلزمین توقف روی نمود .

و محمله از احوال بیرام خان آنکه در قضیه نامرضیه قنوج جانسپاریها کرده منحل رفته اند - و راجه مترمیین (که از زمینداران معتبر آن مرزمین بود) در تصبه لکهنو التجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرموده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالو بار رسید - در اول مجلس بشیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت - و در میان سخنان اظهار نمود که

(۲۰) نسخه [۱] بشگفته روی (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیرام خان

(۵) نسخه [ح] لکهنو .

هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین امت هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانور بهزار گونه بقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمیت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان (که از گجرات می آمد) آگاه گشته کس نرسد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جدّه نموده داشت) گرفت - بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مرد می بجای آورده گفت این ملازم منعت - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع • • مرا بگذار و دست یار من گیر •

در میان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناخنامی آن معدن مرّت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول نمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر حورت آمد - و از آنجا بولایت هردوار شتافت - و از آنجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبه جون رمیده سربلند گشت •

• ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباجه •

مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر مصیغه عام اینردی (که لوح محفوظ ازل و ابد امت) چنان ثبت افتاده که چون جهان آرائی را از افراد کائنات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از بدایع معاد ولادت آن جلیل الشان بواقی حالات و خوارق عادات از مطایع احوالش پرتو ظهور یابد - که هر یکی از ان منتهی غیب باشد که بیابانگ بلند طنطنه علو مدارج قدرش بگوش هوش زمینیان رساند - و باظهار این معنی معاد افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت معبود حضرت شاهنشاهی گذشته - و بدلت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند) امری بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تابشیر صبح دولت داشت) عفت قباب جلیلی آنکه آن نوباره باغ قدس را شیر میدان -

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انکه و جمیع دیگر آزرده گی خاطر داشت . و ازین (که
 بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر میکند که
 حضرت شاهزاده عالمیان غیر ازو بشیر دیگر میل نمیفرمایند) بغایت دانگ بود .
 درین اثنا وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند - و زبان کرامت بیان
 خود بتعلیمی خاطر محزون جمعی انکه مسیح وار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار
 نه نیز آسمان خلافت در گذار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه تو نور شادمانی خواهد بخشید -
 و زهار این راز ما را آشکارا نکند - و این امر از قدرت الهی بیوقت شهرت ندهی - چه
 حکمت های غیبی و مصلحت های کتی در ضمن این مندرج است - جمعی انکه میگفت سرا
 این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد - و عقده اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت -
 و ازین رهگذار (که کفایت چنان نور پرورده و حضانت چنان فیض گسترده مشارکت و مغازعت
 دیگر از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطر یکصد و صد هزار انجامید - و روز بروز
 ابواب نوح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی
 قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم - و نعمت و درایت دوجانبی بمن روی آورد - و این
 راز مرهم را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نوزاد دولت سرور آری ملک کشورگشایی گشته
 روزی از عمرم دهلی یشکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند - در آنجا مارے بغایت
 بزرگ و مهیب در هر راه پیدا شد - که از اب تهر را دل نز جای رفته بود - آنحضرت درین
 مرتبه اعجاز موعوی ظاهر ساخته باندیشه (که بخاطر خاطر رسانند) بد بیضا نموده متوجه
 مار شدند - و به بشارت غیبی دلبرانه دم مار بدست اندس گرفته زبون ساختند -
 یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کولکناش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب
 بمن آمده نقل کرد - در آن وقت آن راز مرهمه و سر سر پوشیده (که خود دیده و شنیده بود)
 بفروزد ارجمند خود در میان آورد - و گفت آنحضرت در مغر من آن آعجوبه را نموده بود - اگر در
 کبر من ای کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هر قول را محلی - این
 راز سر بسته که تا غایت بر زبان نیارده بودم بسبب آن بود که با هر که میگفتم باز نمیکرد -
 بلکه متدعیان بسخافت عقل من نصبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها
 تلخ می نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون نوزد من چون از تو سخن
 مار شنیدم لب باقشای آن راز گشودم که آن نشانه خرد مالی بود - و این نمونه کلاں مالی -
 ای نوزد گرامی از آن مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شکرنامه

والفضل این دو قضیه را اگرچه از مردم نفع شنیده بود اما ازان عفت مآب بیواسطه نیز اجتماع نمود - و آنچه راقم از کلمات قدسیه و خوارق عالییه ازیں نورپرد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود منجیده از انداز بشری و هوامه انسانی بیرونست - الحق آنچه از والد ماجد میرزا عزیز کوکه منقول شده هیرت بخش اصحاب ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن •

توجه موكب حضرت جهانباني جنت آشياني بندهار و از انحدود

مفر حجاز كزیدن و آهنگ مراق كشدن

ارادت ازلې و مشیت الهی برین رفته كه بادشاه (كه خلعت والی دواتش را بطراز خلوت و بقا مطرز سازند - و توابع مربر عظمت و سلطنتش را بقواعد ازلې اعترار و استعلا مشید و معزز گردانند) بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انما پیش راه از می آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بی بود - و عقده ایست عاقبت محمود - كه كوته نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیر اعتبار می در آرند - و بلند بیغان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الكمال میسازند - درانمند را آنچه ناملازم طبع پیش راه آید آنرا از متممات كالات می شمارد - و بیدولت خوار دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرو میبرد - و رجعت كواكب (كه مربر آرایان هفت اقلیم انلاك اند) نموداریست ازیں حال - و تمذیلیست ازیں نقش - هرچند آفتاب عالمناپ از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست - كه بر چشم جهانیان فرو رفته میشود - و منقصه بیان بارگاه عالی نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاك میاه می نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب فیتر اعظم راهبردست مشعل دردمست - چه همان نصبت و حالت كه آن گنج انوار را در مشرق است همان نصبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتی كه در حین محنت التواضع و زوال نصف النهار است بی نقص كمال همان حال در وقت رابع نصف اللیل متیقن - و این تفاوت نصبت برائیان خاكي نزار و سالكان مشق گل مختل است - و الا ذرره جلال او ازان مقدس تر است كه اندیشه های ارباب نقص بپرامون آن تواند گشت - بنا بر این مقدمات هر كه بصاحب دولتان ناجدار و تاجداران

صاحب اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنگال اعمال خویش گرفتار آید - و در انعام وجود خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی است - که در اندک فرصت دامن اقبال آنحضرت (که غبار آلود حوادث بود) بسر چشمه انصال شست و شویافت - جمیع کارنعمتان بسزای نیات و اعمال خود رمیدند - و خرمی عمر و دلای ایشان بدرق قهر الهی سوخته شد - و نشان همتی این بیدارتان از صفحه روزگار سترده گشت - چنانچه مصائب و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جانجا بتوافق ترتیب زمانی و تدقیق مکانی گزارش می یابد .

و بالجملة (چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن تدمی مظاهر از طرز دنیایی ناپایدار انصرده گشته بود - و از دلای مذهب توجه عالی برخامه) بخاطر اقدس رحید که بحاکم الله صالح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا آمد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی میرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهادند - و بارتقای مصاعب شوق و شغف هموار اوج عشق را زیر پر و بال همت گبرند - و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل کعبه گل نیز برده صورت را بمعنی متجدد سازند - و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته صورتکده ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی بامت تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم الله این معنی را دریافته سعادت خود دانست - و عرضه داشت صلح فرماد - چون آنحضرت را شاهبازر بلنهر بازار همت بصید عنقا پرگشاده بود و نظر درویشان از میدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند انقاده صورت انعام از بمعرض قبل افتاد - ارغونیان (که کار برایشان تنگ شده بود) از موده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر متروک شناخته پیشکش فراروان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفت ربیع الآخر سال مذکور از تصبه چون بصورت قندهار از راه میوی توجه فرمودند - میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شنیده بفرموده میرزا کامران و بدعینی خود انمحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معنی شد - که بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر الله دومت (که از فضلی عصر بود - و چندانکه وکالت

میرزا کامران بار تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اول شیخ بوران) از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ از غزن میرفتند - خبر موکب عالی ندیده در قلعه سیوی متحصر شدند - حضرت جهانبانی میر الله دوعت را مثال عالی فرموده طلب فرمودند - از ازی سعادت حرمین شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند •

چون موکب عالی بحدود حال (که از قندهار قریب سه فرسخ است) نزول فرمود جلال الدین بیگ (که از اعیان میرزا کامران بود - و جایگیر در اندکون داشت) بزبان گیلری کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمان پادشاهی را (که پیشتر بهرچشمه رسیدند) دستگیر کرده بردند - یکی از آن در کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان (که از قزاقان احوال دریافته - و از زبان آنجماع شنیده بود) آمده بهرمن اقدس رسانید - حضرت جهانبانی کفرنعمتی این گروه دانسته بمقتضای ملاح وقت رفتن قندهار بطرف ساختند - و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند - پاینده محمد رحیمی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مضروب از منشور عنایت بخط قدیمی نمط خود به میرزا عسکری مصدق باین عبارت (که برادر کم سیر بآبادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و هدایای قدیمی بخشیدند - اما گوش حق شنو کو - و دل دانای درمت نهم کج - آن نامشروع داشتند - انگاشته بیشتر از بیشتر در مقام اقدام شقارت شد - قاسم حسین سلطان و مهدی و اسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا درین صورت مضطر شده از فراطرورت بجانب عراق توجه فرمایند - و حوادث عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از مخدیان خوش آمد خانه پیراندار (که بظاهر صورت دارد - و بباطن جز مخربانی و درباری نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند - صبح آنروز (که شام ادبار او بود) میرزا بخیمال نامد متوجه مستنگ شد - یک دو کرده راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است - جی بهادر اوزیک (که نوکر قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرر آمد و شد کرده ام - میرزا جواب دال

(۲) نسخه [ح] سی (۳) نسخه [ح ط] جایگیر (۴) نسخه [ج] مشنگ - و نسخه [ح] مشنگ

(۵) نسخه [ح] برهی بهادر - و در [بعضی نسخه] جیبی بهادر - و در [بعضی] جیبی بهادر •

که راحت میگوید - جایگزین این نبودن بوده است - او را فرمودند که بیشتر میفرسته باش - و راه را حرکت - او اظهار کرد که بابوی من زبون است - میزرا بجانب ترو^(۲)ن برلاس (که یکی از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسب خود را بار بده - او بعد از تعال کار خود را بدرستی رسانده اسب داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در حاکم ملازمان پادشاهی منسلک شده بود) برهنه و بی معاد از آنجا باره راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بجانب بیرامخان رسانیده پرده گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیش تر دی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که امپ چند فرستند - آن تذک چشمان مرمایه از ادراک این دولت متقاعد گشته اینا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت حواری شده آنها را ادب کنند - و مزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقف بر نمی تابد - کادر نعمتان را بقیه ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند - التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدود از مخلصان جانبیار راه دشت پیش گرفتند - و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و بیابان نورد راه نراق گشتند - و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عبیر ناظر راه حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف الهی است - غبار آسید بر دامن اقبالش نمیرسد - بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریبمگنی را بموکب عالی رسانند - این معادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدری راه طی شده بود که شب تیره تر از دل کادر نعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اقبال (که میزرا عسکری دارن) بر ضمیر انور قیام است - درین وقت میزرا بخاطر جمع و دل آرمیده با دوسه نویسنده خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را می بیند - لایق دولت آنست که تکیه بر عنایت الهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رمانیم - و کار او بجاویم - هرگاه میزرا از میان رست ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار می کنند - آنحضرت از روی حمای و معامله این کنگاش را تحمیل نمودند - اما از پاک طینتی و خیراندیشی

دین این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غریب نهاده ایم - و راه دراز پیش گرفته - نعم آن عریضت نمیکنیم - مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال (که دافع آنات و رافع معاصاتست) سپرده - و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته - و عنایت ابدی رفیق گاه و بگاه کرده - بر تومن همت زین دولت بهند - و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهاندن - میرزا عسکری (که باندیشه تواد نزدیک بمعنای رسید) میرابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را (اگر داعیه رفتن داشته باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت مراجع حضرت جهانبانی میر مذکور میرسد - و میخواهد که از جانب میرزا بیغام چند ساخته بگذراند - و باعث توقف شود - آنحضرت بقولیم الهی بسخنان واهیله او متوجه نشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خون را فرستاد که او را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از او جدا بگردد - و حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میرابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بهر دم معتقد خود پذیرد •

کوتاه اندیشه (که از روز بد و عاقبت وخیم نبیندیشیده راه نامرادی دے آزر می پیش میگردد) در معنی نیشه بر پای دولت خون میزنند - و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعنی حضرت شاهنشاهی) میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از راکخانه بمیرزا ببرند - من هم می آیم - و شب در خدمت خون با یک در نویسنده بعضی از اسباب (که از مرکز پادشاهی آورده بودند) میدید - و می نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتقریب مایب در یافته معروض داشته بود - فردای آروز چاشنگا میرزا نقاره نواخته از منزل خون باردی معلق آمد - و بر در درلخانه حضرت جهانبانی نزول نموده جمیع مردم را یک بیگ از خرد و بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد پذیرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیونا را بهر دم خون حواله کرد - و بتندهار برد - و جمعی کثیر را بقین و شلجه هلاک ساخت -

• مبلغی کتبی از تردی بیگ خان گرفت. و در اندک فرصت پیدایش اعمال خود رسید -
 حاشا! اما آنچنان گناه را این پادشاه چون تواند شد - این طوفان بلا را اگر گردے از نزول پادشاه
 دام نهدد هدوز گنجایش ندارد • شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از بد آموزگار

سوانحام راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک دیدان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یک از برگزیدگان ازل را بنگین
 سلطنت برآریند و تارک دولت او را بدایخ خلالت بلندی بخشند لواحق آثار و سواطع انوار آن
 همواره در پیشگاه احوال جنوه دهند •

و از غرائب مباشرت غیبی و تفاروت آسمانی (که درینوقت نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور
 آمد) آن بود که چون میرزا عسکری باردی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی
 و ماهم آقا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کفایت عافیت گرفته پیش میرزا آوردند - میرزا (هرچند
 روی توجه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام
 مجموعه کمالات سالخوردان جهان بودند) باوجود خردسالی املا شگفته نشدند - و قبض خاطر
 از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزندان کبست - با ما
 چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشتن میرزا را (که در گردن او حمایل بود - و علامه
 دلگون آن نمایان) بطریق عادت اطفال (نی نی بلکه بدمتداری اقبال) دست بجانب علامه
 برد - و خواهند بگیرند - میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد - دقیقه شناسان
 محفل اینمعنی را تقابل بر سعادت نمودند - که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بدام ناصی
 آنحضرت شود - و از چشمه سار انصال الهی آب رنده بجوی آید - و از آنجا حضرت شاهنشاهی
 مورد بتائید الهی بوفات میرزا عسکری متوجه قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم
 و یقظه سواطع بزرگی و فرمان روائی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خدائشاهی از
 تابش اطوار و آثار هویدا بود - در افتای راه کوکی بهادر (که یک از معتبران میرزا عسکری بود)
 نزدیک کجاده حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دعوت بحضرت پادشاه
 میسرانم - میر مذکور جواب گفت^(۳) که چون حضرت پادشاه خود نبرند همانا^(۴) در گذاشتن
 بود - و نیز بحکم عالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزیم ملازمت آنحضرت

(۲) نسخه [۱] که فرزند (۳) نسخه [ب ه] داد (۴) نسخه [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چنین ایام تنهایی نوزم خدمتگاری بجای آورم - و میخواستم که این خدمت را نیز بقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیهازید) نشان از حضرت شاهنشاهی بدید که بعصرت گذرانم - میرنژویی طایفه آن حضرت (که اکلیل ماه سعادت بود) ببهار دانه او را باین درایت هر بندگان ساخت - و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هجدهم رمضان (۱۹۵۰) بهصد و انجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشدمنی مقرر ساخت - ماهم آغا و جلیبی ارگه و آنکه خان بدرام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند - و استقامت انوار قدسی میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را (که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما می یافت) بباطان بیگم کوچ خود برد - و آن عفت متب از رفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود - بظاهر نگاهبانی میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود - و روز بروز نور بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید *

هر کرا تائید الهی پرورش نماید و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیت الهی درین هنگام (که عطف پدیری و رامت مادری باید که تکفل مهمات نماید) بدست دشمنان جانی پرورش میداد - تا دور بیفان ملک دانائی را پای اذیت محکم تر شود - و کوتاه اندیشان ساندلوج را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهبانی ربانی و حرمت آسمانی بدوست دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شیده^(۴) ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روز سه ماهه ارگه والد ادهم خان (که بعصمت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود) به میرزا عسکری معروض داشتم که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان شدن بجای رسد پدر یا پدر گان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دمنار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید - اکنون حضرت جهانبانی تشرف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزله سفید چشم زخم امت) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - می فرمودند که این زن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر امت - و نیز در همان ایام برای تبرک و تین

بجای برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بمیزه در پیش نظر است - کسی را (که در نزهت مرا دل چرغستان افروخته باشند) مد مثل اینها و زیاده ازان چه درز نماید - چون سر رشته سخن بدینجا کشید برای مهربانی سخن از بقیه موندشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفته) و میرزا هندال (که بقندهار شناخت) و دندگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جوابی آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی نخت بیدار زندگانی را بهشیاردلی : نیک عملی - پیری کند .

ذکر مجملی از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب باده گذشته بآهستگی - قدم بدش می نهان - و با چندین احباب نبرد بملاحظه تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآزند - جمع کثیر را بیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و در بوضوح بدوخت) بهلاهور آمد - و از آنجا تا خوشاب رفت - و در بهیوه و آنحدود روزی چند بود - و کس بطلب سلطان مارنگ کلهو رحاطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پرورده حضرت گیتی هدانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمره کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان از آنجا بهتیاپور (که از محال منسوب کهنر است) شناخت - و جمع کثیر را بر سر ایشان فرستاد - که هران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفریخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - و او را خواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مذاهب آنست که درین حدود لشکر گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت که هران بوده دمت ناخست و تاراج دراز کند - و قلعه مستحکم بجای انتظام این در کار اساس باید نهاد - تا بمروز آیام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سرگردن کشی فرورآزند - و خود باز گشته بسمان و رانجام مملکت

سابع هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصالحت بد قلعہ رهناس را بنیاد نهاد - و جمع
 نفر را گذاشته کوچ کوچ برگشت - و باگرو آمد - و از انجا بقلعہ گولیار رفت که میر ابوالقاسم
 آنجا متحصن بود - میر باجزای از سۀ اوردنی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام
 هندوستان را حوای بنکاله بچهل و هفت نظام قسمت کرد - و داغ امپ - پاهی درمیان آورد -
 و از دے از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدین را (که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است)
 سنجیده بعمل آورد - و از انجا بر سر پورنمل راجہ قلعہ رایسین و چندیری رفت - و بعهده و پیمان
 فادرست راجہ را باز قلعہ برآورد - و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبعه روزگار امان داده
 خویش را از هر گذر اید - و از انجا باگرو آمد - و بطرز حکم بنکانه - سراها در طرق و مسالک بنامانہ
 یک کرور بناکرد - و بعد از پیمانی چنانکہ (کہ در آگرو بروطاری شد) بر سر مالديو (کہ حاکم
 اجمیر و ناگور و بسیاری از ممال و امصار بود) لشکر کشید - و کار آن حدود بغریب و فسون ساخته
 بنواحی چنور و رنہاپور شدست - و آنجا نیز نیرنگ سازید نمود - تا دکانہان آن قلاع کایدہا را
 فرستادند - و در انجا جمع گذاشته درمیان ولایت دھندبرہ درآمد - و از انجا روی بقلعہ کالجیر آورد -
 و آن را محاصره کردہ سابقا پیر مشرف - سخت - و نقیہا زد - و نیم محرم (۹۵۰) نهد و بنجاه
 و دو بشعہ آتش (کہ خود افروخته بود) از دور آید منظوران بسوخت - و تاریخ سوختن او
 (ز آتش مرگ) یافته بودند - اگرچه در گوتن این حصار حصین جانفش از چار دیوار عنصر برآمد
 اما قلعہ بدست افتاد - پنج سال و دو ماه و مہزده روز بزرگ و زیو حکومت هندوستان کرد - و بعد
 از جلال خان پسر خرد او بہشتم روز دجانشین پدر شد - و احلام خان نام نہادہ امیر شاهی را
 بر خود بست - و او ہم در ناخاستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلط این در
 و تہ مشرت خداع منش در جنب شعشعہ مہیہ جهان افروز رایت این درایت ابدی اسلم مانند
 دروغ در میان شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضہ ایزدی بجهت مصلحت چند
 (کہ در مگن علی او منظوی بود) روزی چند جلوه داده بخواب اہبار برابر ساخت - و روزگار
 از تنگ وجود این معریدان سنجیدہ کار دارست •

ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکہ چون تائید حضرت جہانبانی یافته متوجہ کشمیر شد
 (۲) نسخہ [ح ط] و بسعی بعض فقیهان گمراه و سفیهان تبعه روزگار برآمدہ راجہ همان بود و کشتہ شدن
 آن سادہ لوح خور گرفته همان - ازین لہجہ قطب خان ترک ترکوی نمودہ منزوی شد - و شیرخان از انجا
 باگرو آمد (۳) نسخہ [ج د] رنہاپور (۴) نسخہ [د ح] ده ساه (۵) در [بعضی نسخہ] ملایم خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهر^(۲) درآمد امرای مذکور (که امامی آنها بیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طبع عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسر پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کاسران آن عزم را نسخ نموده بمیرزا کاسران ملحق شد - و مظفر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چنده از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بشدت به پشت گرمی مرتببات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهم و چهل و هفت از عقبه^(۳) پنج در آمد - و بے جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه در آن ایام متعنه گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود - و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند - و بر یکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک ارانی میکردند - درین زمان نازک^(۴) شاه نام شخصی باسم بی مستای حکومت اختصاص و اشتباه داشت - و با این حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هر آینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چله دی بود - و باران باشتاداد می بارید - کچی^(۵) چک چون رقم استقبال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیری ازان گزیر ندارند) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازیں باز داشته در اندیشه دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علاء^(۶) خان و حسین خان مروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکری^(۷) (که انتظار او بود) بعزت استسقا در گذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول^(۸) که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعبال بسر میبرد - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی (۹۴۸) نهم و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضی نسخه] بنوج - در [نسخه] بنوج (۴) (۵) نسخه [ج ۵] کچی چک (۶) نسخه [ز] عادلخان (۷) نسخه [ج ۱] شروانی .

(چه از افغانان کمکی و چه از کشمیریان بے حقیقت) زیاده از پنج هزار هوار بودند چون کار ایشان بر بدو نمانی و حرام کمکی مہنتی بود کارے از بدش نرفته شکست یافتند . و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند . و گروه دمنگبر شدند . و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد . و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود . و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صوت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخ خود می نماید آنست کہ یکبار میرزا فرستادہ سعید خان حاکم کشغر از راہ درہ لاری کشمیر آمد : و در چہارم شعبان (۹۳۹) نہصد و سی و نہ در تصرف درآوردہ بود . و در صلح شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاہ (کہ امر حکومت بنام او بود) صلح گونه کردہ دختر محمد شاہ را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفتہ از راہ (کہ آمدہ بود) مراجعت کرد . چون درین نوبت فتح غیبی دمت داد و ملک کشمیر مستقر شد مدت دہ حال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود . و آن عرصہ دلیذیر را (کہ حکم خرابہ داشت) اباس شہری پوشانید . و اتمام محترفہ و ارباب صناعات را از ہرجا طلب داشتہ در مقام رونق و رواج آن ملک شد . علی الخصوص مومیقی را بازار گرم گشت . و انواع ساز درمیان آورد . مجملہ صورت ظاہری آن مملکت (کہ نشاء دنیائی اومت) معنی پیدا کرد . اما بواسطہ تعصباتی خذک بینک میرزا (کہ منشای آن نارمانی با دعوی رسیدگی مت) متاع معنی کشمیر (کہ عالم یک رنگی دیدند اومت) کساد یافت . و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید کہ صحبت را تاثیر عظیم امت . میما اطوار فرمانروایان کہ قوی اثر میباشد . امید کہ بہ یمن آثار حقیقت و حقانیت حضرت شاہشاہی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد . و متاع حق برہمتی و خداشناسی بے شایدہ تکلف و تعصب رواج گیرد . و از سہوہای عظیم (کہ میرزا را روی داد . و میمنت نداشت) آن بود کہ باوجود فتح چندین خطبہ و مکہ بنام نازک شاہ بدستور امرای کشمیر ساخت . بایستہ کہ حق نمک حضرت جہانگیری نجابی آوردہ وجوہ درام و دنانیرم رؤس مذہبرا بنام قدمی حضرت جہانگیری مشرق میساخت . همانا کہ با زمانہ مداراتے میکرد . نہ بے اخلاصی را رواج میداد . و لہذا دران ایام (کہ فتح کابل شد) خطبہ را بنام مہتس حضرت

۲) نسخہ [۵] کہ یکبار میرزا با فرستادہ سعید خان . اما (نظر بر نصہ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است . یکبار مہرزہ (کہ دران هنگام فرستادہ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راہ درہ لار (۳) در [اکثر نسخہ] انتشار .

جهانباني ساخته سر بلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شب بخونه
(که کشميريان آورده بودند) معانير ملك نيسني شد •

و مجملے ازین حائحه آنکه ميرزا از آئين عدالت (که نگاهبان دولت است) عدول
نموده بمقتضای هوا و هوس خود زمينت کردن گرفت - و هشيارى و بردبارى (که در بازى
بختيارىست) از دست داد - مکر و غدر کشميريان (که بتدبير و هوشمندى ميرزا از پاي
درآمده بود) باز پرا شد - و اين گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداى پيش گرفته در لباس
درمى کار دشمنى ساختن گرفتند - و عمده اين کار آن بود که لشکر ميرزا را بچلبا از جدا کردند -
و مردم کار آمدنى او را متفرق ساختند - طایفه را بجانب تبت و برخ را بجانب بکلي (که چندها را
بطرف راجورى فرستادند - و عيلى زينا و حصين ماكرى پسر ابدال ماكرى خواجه حاجي بقال
كشميرى را (که مرگروه مهمات ميرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمع كثير را بخود
هدامتان کرده بر مر ميرزا روان شدند - غازى خان و ملك دولت چک نيز آمده ملحق گشتند -
و قريب خانپور (که ميان هيره پور و مري نگر که اصل شهر کشمير و حاکم نشين است) بر سر
ميرزا شبيخون آوردند - ميرزا نزديک خانه خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (که در بند بود)
خلاص سازد ناگاه بدست کمال دولي حيات را ميري کرد - و بعضى ميگويند که تيرى از ملازمان او
نا دانسته رسيد •

ذکر مجملے از احوال ميرزا کامران

چون مجملے از حال ميرزا حيدر گذارش يافت اکنون سرگذشت ميرزا کامران نگارش ميديان
دران ايتام نامساعد (که ميرزا کامران از حضرت جهانباني جدائي اختيار کرده بصوب کابل روان
شد) چون بحدود خوشاب رسيد مري و سروري را رنجه داشته زمانه لعبت باز را بکام خود
پداشته خطبه بنام خود ساخت - هرکه خرج درزيين و مصاحب مصلحت آموز و همتشين دانسوز
نداشته باشد هر آينه چنين کارهاى ناشايسته ازو بظهور آيد - نه حق محبت شناسد - نه طريق
صوت داند - بدى ديگران را نيکى خود انگارد - و تخم بدى در زمين نيکان افشاند - ظاهر است
که ازان کشت و کار چه برورد - و درخست اميدش کدام ميوه مراد بار آرد - روزگار بے تقيت انديش را
بقائى نه - و دولت بزر بر خود بسته را پيوندى نه - سر بلندى کج بے بنياد را چه احساس که
چون منار برني زرد از هم باشد - و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم بره

زمن نرویشید - سلطنتش چون طرارت گل زرد زوال - و دولتش چون نسیم بهار هریع انتقال - و باجمعه از راه دهکوت بکنار آب ساند رسید - و در اینجا محمد سلطان و آغ میرزا (که بعد از ملتان خود را دشید بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برگزار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا آمدن آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله باغبان کشید بل بسته از آب گذشت - و از آنجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگار بر سر می برد - و مدتی که از حمید مریدیست (که تاشیر از پیشه فروز چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند در آج را پزیدن آسان نگردد) در آن واقعه بظهور آمد - غزنوی و آنحدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را بر سر رسالت پیش سلیمان میرزا بدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که تکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگرداند - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر بدخشان برد - و در نواحی موضع باری میان نریقان جنگ پیروست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشنی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محل بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بر مرکب خود داد - و مقصود را گشته مراجعت نمود •

درین اثنا خبر رسید که میرزا همدال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تالش ماه محاصره فلع نمود - و از بے آذوقی میرزا همدال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و فلع را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معارفت نمود - میرزا همدال را بهمراهی خود آورد - و روزی چند در محنت دانه باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معمور جوی شاهی (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی باغچه اجمال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و چاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار امجاب شغلات را آماده میگردد - تا آنکه میرزا سلیمان برآنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بتاصرب برد - در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاتب نموده قلع را محاصره کرد - و از آمدن آذوق راها را مسدود ساخت - اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بهرداری برلاس مذکور بدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مردی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود - و میرزا سلیمان را با والدش میرزا ابراهیم در فید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آنین بست - و روزگار را بغفلت میگذرانده - نه یاد معبود میکرد - و نه دای معلوم میداد - تا آنکه کوکبه^(۲) اقبال فلک صحرای حضرت جهانبانی ارتفاع یافت - و بدوایت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش می باید •

هرکه با ولی نعمت خود طریق بے حقیقتی میرده مسلک بے اخلاصی هذات هراونده در همین نشأه پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال است احوال میرزا هندال - که چون در چنان وقتی با چندین مقدمه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفانی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه^(۳) خان (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و با احترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه محمل مذکور شد •

و مقرر است که انجام حال بیوفانیان چون آغاز کار ایشان مردی دلپاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عمل حقیقی است) شکرگزار و مسرت پذیر شوند - که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود - و هم دست آویز ندامت بے سعادتان میگردد - از آنجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بغریب و فسون حاکم تته از راه رامت انحراف ورزیده در لهری توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود - آخر بر ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فوغم ندارد - و همه آن مقدمات حیل پیوند مبتغی بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان دایعه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان رامتگو و هواپرستان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتی بجانب میرزا کامران و گذاشتی ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشه آن باید کرد) از آنجا که امری ست ثابت^(۴) هرکرا روز ادبار پیش آید عقل از تیره گردن - و آزار و لینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باک شمرده بگوش هوش در زیارت و مخفیان مسجد دانشوران افسانه و افسون بپردازد) بنابراین یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی متوجه قندهار شد - و در زمانه (که میرزا کامران قلعه قندهار را از محاصره بتفک آورده بود) آمده

(۲) نسخه [ب ۵] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (م) نسخه [۵] بدیوبی •

میرزا را دین - و بهمراهی، میرزا بکابل آمد - و میرزا کاهن پدیس حاکم تھے کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تھے ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جدت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائے با عده (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تھے افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از در سه هزار آدمی (که درین فاصله سرگردان بودند) معدودی جان سلامت برده خود را بقدهار رسانیدند •

نهیض موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواب قائم سوانح پدیمای به پناه قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از میرود - و محمل از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و بیدر فقه عاقبت اینزدی قطع فیانی و طبعی صحاری و برای فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم در دای توکل نهاده راه چول برخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چوای مشرب ساختند - و از فضل نامنهای انبی درین چول پروردگار ملک هائی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین دوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری گوشید - و ازان دای هوا پاک راهبری نموده بولایت کرمشیر آورد - و میر عبدالحی (که کلاقرآن ولایت بود) بملاحظه دای رسب اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش از فرموداند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شگفت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بها خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی از او نوازش فرموده میسر سامانی سرکار خامه را برای رزین او مقصود داشتند - و روزی چند دران سرزمین بوده با دای خواهان (که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معالی بودند) تصانیع

دایند و مواظب ارحمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بی اعتباری ملسله ظاهر را بچندین دلالت خاطر نشان فرموده - خواطر اصحاب تعلو را از تکلیفی آن بازداشته مکتوبه مقصد حقیقی و مطلب اصلی (که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود) میساختند - و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و موافق تفرید روز بروز در تزیین امت گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکدای بی همراهند سازند - لیکن مروت و مردمی نمی گذاشت که دایم ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزاده سازند - و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ثابت کامل (که شایان خلیفه حق است) و در انتظام معمری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و تزیین مشکل (بیکبارنی دست از جهان بازدارد و سلسله سلطنت ابدتوین را منقطع سازد - همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای فضا جامعیت کار فرمایند - و آنکه الله که گوهر یکدای آن در بای افضل یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیرد و در عالم ملک و شهادت استغراق بخیر مآج عالم جبروت و لهوت بر نهج مستوفی میسر - و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقدر و مستم.

القصة بمقتضای اراده الهی و تقوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عذای عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیمه الهام پذیر تصمیم یافت - که اگر محاکم ایران حقوق ضرورتی منظور داشته لوازم محبت و ثنوت بقدیم رساند هر چند یکبار دیگر بشناسند ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود - و الا در اختیار انزوا بمشرب مروت بی اختیار باشند - بنابراین روز پنجشنبه غرقه شوال (۹۵۰) نهصد و پنجاه مکتوبه مصحوب چوبی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان فضا و قدر (که چندین مصالح حکم در هر کار و دیعت نهاده اند) سیر انگیزنده آمد که ملاقات گرمی نزدی میسر آید - و جمله از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند .

• که گذشت از سر ما آنچه گذشت • چه بدربا چه بکسار و چه دشت •

آنحضرت میخواهند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند - میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چندین اجتماع می افتد که میرزا عسکری جمعه کثیر را فرستاده امت میداد باینحدود برسد - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکی میستان و آنحدود (که بحاکم ایران

تعلق دارد) توجه فرمایند هرائینه از اندیشه آحیسی این گروه بے عاقبت موبک عالی محفوظ خواهد بود - آنحضرت قات ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران ولایت از طریق حزم (که راه خرد پروراست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند عبور کرده بکنار کوله (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامی را دولت ناگهان پی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزی چند دران سر زمین عشرت افزا (که جوانگاه شاهواران عرصه اقبال بود) بشکار تشقلداغ اشتغال نمودند - و برای تسلی خواطر همراهان و فاندیش خود را بمشاعل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجل ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندک ازان جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تنمه را برگردانیدند - و درین منزل حمید فلی میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدین والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرف شد - آنحضرت از در باب مذهب و ملت سخنانی پروریدند - بموقف عرض رسانید که ملتست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود - و کتب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است - و معتقد حنای آنکه سب اصحاب کفر است - بعد از تأمل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بکمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فوط توجه مشمول عنایت و اتمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند - او (چون سفری پیش داشت - و اجاب سفر سامان نهوده بود) از اهراز این دولت متقاعد ماند - و در نجف حاجی محمد بابا^(۱) فشفه و حسن کرکه از میرزا عسکری جدا شده بموبک عالی پیوستند - و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور مظطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - و چلعه بیگ حاکم قلعه^(۲) بسف نیز اهراز سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

(۲) نسخه [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخه [ب] هیرمن - و نسخه [ج] هلند - و نسخه [ز] هلند (۴) نسخه [و] و بابا فشفه (۵) نسخه [ج ه] جامه بیگ

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان
 شود (که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند) به ملازمت اقدس
 آمده از مقام دولخواهی و داهوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر دمه همت علوا
 لازم است - این گروه (که ازین مفر مانع می آیند) بغیر از غدر و خدمت غرض
 ندارند - چون احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود
 سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجه عراق شدند - و باین تقریب
 روزی چند حاجی محمد مردود بصاطر قرب بود - احمد سلطان ملازم رگاپ معالی بوده
 میخواست که از راه کیلی^(۱) بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود
 برای قلعه ارک متوجه آن سمت شدند •

چون (مکتوب سوت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشدانی بخت آرای
 ممالک ایران شاه طهماسب رسید) مقدم سعادت التزائم آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته
 خوشوقت شد - و خواست که حایه نرهمای سعادت همایونی را بر نرق دولت خود جای دهد
 و ادراک این سعادت را عنوان کار نامه افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز
 در تزیین نقاره شادمانی نواختند - و مکتوب در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و امتداعی
 تشریف حضور در اسرع ازمه) با الوف محامد و ائذیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب
 مقربان خاص ارحال داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود -

همای اوج سعادت بدام ما افتد • اگر ترا گذرس بر مقام ما افتد
 و فرستاده را رعایتی شاید کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق شناسی
 و تذکار محبت قدیمی نموده جلال تعظیم و اکرام بجای آورد - و حکام و رؤسای بلدان و اصناف
 نوشت که در هر منزل و هر شهر (که موکب همایونی فزول فرماید) شرف روزگار
 این خاندان عالی دانسته اعظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفوز احتفال شایسته بقدر
 مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشراف و اطعمه و فوائده
 تازه بناره منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و مشورس (که بمحمد خان
 حاکم هری نوشته بودند) بجنس در ملک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گرد
 و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباجه سوت داشته) در تعظیم و تجلیل حادثه پیمایان

(۱) نسخه [۱] بیس کلهی - و نسخه [۲] بیس کیلی (۳) نسخه [۱] اعظم و حکام •

مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از آدابِ مقدّس فرو گذاشت نغمایند •

فرمان شاه طهماسب بهاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دمتگاه شمس الایاله و اقبال
محمد خان شرف الدین اوغلی نکلو للک فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میردیوان
بازوای اعطاف و الطاف شاهی سرفراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض او (که
درین ولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امارت پناه قرا حطمان شاملو روانه درگاه
دولت پناه نموده بود) در تاریخ دوازده شهر ذیحجه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن
از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه ذواب کمدیاب - سپهر رکاب
خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامکاری - دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانناری
نور عالم امروز ایوان سلطنت و جلال - سرور سرفراز جویدار سعادت و اقبال - شجره طیقه گلشن
شوکت و عظمت - ثمره شجره خلافت و نصفت - پادشاه بیرون و بحرین - نیر عالمناپ فلک
کامرانی - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی - ندره و قبله سلاطین عدالت آئین
مهمتر و بهتر خوافتن صاحب تمکین - شهریار عالی منصب تخت زرری - پادشاه والا حسب
ملک عدل گستری - خاقان سکندر نشان - جم جاعه عالی شان - سلیمان تخت نشین - سلطان
صاحب هدایت و یقین - جهانپادشاه صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و تخت
نور چشم حلاطین روزگار - تاج نور خوافتن نامدار - المؤید من عند الله - نصیر الدین
محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب الاعمال - الی یوم المآل) نوشته بودند
چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود •

• بیت •
مژده ای پیکر مبرا کز خبر مقدم دوست • خبرت راحت بود ای همه جا محرم دوست •
باشد آرزو که در بزم وصالش یکدم • بنشینم بمراد دل خود همدم دوست
اقدام به ملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمشغله
آن خبر خجسته اثر ولایت سبزو از ابتدای عمل تشقان ائیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم
داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و وجهات دیوانی آنجا را
از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید

(۲) نسخه [ح] دقائق (۳) نسخه [ه] فرمان شاه جنت مکان علین آشیان شاه طهماسب روح الله •

بهاکم خراسان (۴) نسخه [و] نعمت •

مذکور (که درین نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز برروز تمل نموده از مضمون ع تخلف ننماید - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هر کدام یک اسب و اسب و رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعین نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال با صد راس اسب بدو (که از درگاه معنی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) ایالت پناه نیز از طوائیل خود شش راس اسب بدو آسوده خوشترنگ قوی جته لایق سواران آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای ردی منقش با عبودیهای زریناف و زردیز (که لایق اسپان سواران آن پادشاه ناه باشد) بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسب را بدو نفر ملازم خود داده روانه گردانند رخسار خاصه شریفه (که از نواب کامیاب مغفوری مرحوم علی بن آشتیانی (انار الله برهانه) بابا ام بنواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکتل بود) مع شمشیر طلا و کمر مرصع ت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه معزز آئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملي لس فرنگی و یزدی مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت آنحضرت است جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب - و قالیجه مخمل دو خوابه طلا باف و نمد تکیه با آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی گوشکافی خوش نماش و دوازده چادر قرمز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشرافه لذیذ و لطیف سر برادر نهاده نهای سفید (که با زرغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکتل نموده آنحضرت می فرستاده باشد - و جهت معزبان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا ل می نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقام که نزول نمایند امروز چادرهای قالی لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و حمیمه انهای ایمان را مرتب ساخته نصب نمایند - که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد - چون آن بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرد و بیخ کرده بکشند - و بعد از شربت مرباهای میب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره نهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند - و سعی کند که اشرافه تمامی در نظر آن سلطنت پناه د - و گلاب و عنبر اشتهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشرافه مقرر دارد یکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را در [بعض نسخه] با منانهای (۳) نسخه [ط] خوش رنگ خوش نماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین لیکن غالبه که میب مشکین باشد •

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن بانصد کس رفته باشد) بامنتقبال فرسند - و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست - و سر پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چندی قرار دهد که چون این امرا بملازمین آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب پیوسته یک یک خدمت نمایند - که در هر سواری و غیره ناگاه میدان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از دهره آزرنگی بنوکران پادشاه نرسند - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند - و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محل (که قرار یافته باشد) تردد نمایند - و کنگ خدمت در دست گرفته بدو (که در خدمت پادشاه خود کس خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برحند) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلای و اشربه کمتر از یک هزار و بانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معنی موتی تعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمین رسند هر روز یک هزار و در دست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهه باشد) در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سراسپ خاصگی باشد - و دیگر سراسپ بملازمین معظم محمد بیрам خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرای مخصوص بهر کس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از ثواب کامیاب است - و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هر چند بدنام است لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدر باشد) ملازمان رکاب ظفر اندساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخواری و یکجتهی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهوار بقدر غبار دارند) بدلداری و غمخواری (که درین نوع اوقات لایق و خوشنام است) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسد - بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام متصرفات حلای و بالوده (که از قند و نبات طبع نموده باشند)

(۲) نسخه [ط] بامنتقبال آن کور در پای عظمت و اقبال (۳) نسخه [ب] و اجتناب کنند که (۴) نسخه

و مرتبه‌های متدرّج مطبوع و رشته خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد) به مجلس برزد - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت ناهرمی نگذارد - و چون بدرازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت‌بذاه یک از اودعی گردان خود را در خدمت فرزند اعتر از شد از جمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفر اثر (از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و نگداری و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رسد) از ملازمان کومی آن ایالت‌بذاه همراه بوداشده استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شکر و امطر قطار همراه ببرد - چنانچه از روی آراسته بظرف سعادت اثر بادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت مراجعاز گردد پیش از جمیع حکامیت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان روز (که بملازمت ممتاز گردد) بذکر و قاعده اشکر و آرد و نذیل نماید - و آن ایالت‌بذاه خدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سرور دران منزل مقام کند - روز اول جمیع لشکریان ایشان را بدخلعت فاخره (که اطلس و کشتاب بودی و داراندیهای مشهدی و خرمی باشد) مختل سازد - و مجموع را بالا پوش مختل بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی بوم الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرر شده سربرده نماید - و مجلس ملوکانه دارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آنرا بذاه بگوش عالمیان رسد - و تقصیل اشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه (که در دار السلطنه مدخور میرسد) باز یافت نموده عرب ضروریات نماید - و آنچه نهایت بزدگی و خدمت بجایان مانت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشد - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌بذاه مانند چاکران و خدمتگاران کم خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع بادشاه (که هدیه ایست از هدایای الهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت ترّد باشد بجای آورند - و تقصیر نمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهند بود - و چون نردا بشهر خواهند رسید مقرر دارد که امروز درون باغ عیدگاه مرغیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبیبی و بالا منقالی اصفهانی (که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود)

(۲) نسخه [ب ح] یکدی (۳) در [بعض نسخه] کلماتی (۴) نسخه [ط] محمل که خوش رنگی باشد (۵) نسخه [ب] دل گرمی (۶) در [بعض نسخه] طبسی •

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هر جا (که خاطر خاطر آنحضرت مهرور باشد) و در هر گل زمین
(که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رواجوی بوده در خدمت آنحضرت
دست ادب ملازم دار بر حینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب
تمام پیشکش نواب کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهمزبانی (که
در کمال استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد)
رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعتراف را بعزیمت استقبال
از منزل بیرون آورد - و سرورانی (که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند
و یک از سفید ریشان و اویماقی تملو (که پهن دیده و معتمد آن ایالت پناه باشد) در دارالسلطنه
مذکور گذاشته فرزند مذکور را حوار کند - و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت
نواب دارد - و چادر و شتر و احب گذراند - که چون فردا نواب کامیاب حوار شوند اردو نیز
کوچ کند - و ایالت پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید تدغن نماید
که جمیع لشکریان بشان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن پادشاه
عظمت دستگاه رسد (چنانچه میدان میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد) آن ایالت پناه پیش رفته
التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردند - و فرزند برخوردار را
از احب پناه ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکب آن پادشاه حلیمان بارگاه بوسید و قواعد خدمت
و حرمت و عزت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند
و بپناه شوند اول فرزند مذکور را از احب فرود آورند - و خدمت کنند - و اول آنحضرت را سوار کرده
دست پادشاه را بوجه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه
اردویی خود و منزل و مقام مقرر شوند - و آن ایالت پناه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور
در خدمت پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند او شد استفسار نمایند - و آن فرزند
بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید
و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشقاه نزل نمایند
فی الحال سه صنف طبق طعام الوان بطریق محضر بمجلس بهشت آئین آورند - و بین الصلوات
یک هزار و درصت طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمد خانی) و دیگر طباق
چینی و طلا و نقره (هر پوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد از آن

مریدان لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلاوت و پالوده بکشند - پس اژان هفت راس امپ لایق و رعنا از طوائف آن فرزند ارجمند جدا نموده جاهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ و تنگ نصب بانهی ابریشمی برجل مخمل منقش و تنگ سفید برجل مخمل سرخ و تنگ سیاه برجل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ مابرقاق و مولانا قاسم قانونی و اسناد شاه محمد سربانی و حافظ دوست محمد خضی و اسناد یوسف مولود و دیگر گوینده و سازنده مشهور (که در شهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابل آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقات خجسته معات ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند و دیدار شفقار و باز و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه (در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعت‌های ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علحدّه علحدّه فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکه کلابتون و طلیاف پیوسته اند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند - آن فرزند بخلق کریم (که میراث آبا و اجداد اوست) بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سربها و اسب فراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و درازده تقویر پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کخاب فرنگی و یزدی و بافته شامی و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سی صد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفر سه تومان تهریزی (که شخصد شاهی باشد) بدهند - و معزز در سرخیابان و کارپزگاه حیر میفرموده باشند - و درین معزز از در باغ چهارباغ شهر (که منزل پادشاهان است) تا سرخیابان (که در باغ عیدگاه است) بفرمایند که محقره اصناف چهارطاقی بقدی بآئین شیرین بزدند - و بهر صنعتگری یک از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرینی کاری که دانند بعمل آورند - انصب آمنت که [چون پادشاه آن مرز و بوم را بقدم فرخنده مشرف ساخته اول بشهره (که آن نور چشم عالمیان است) بوجه شریف خود آنرا مشرف خواهند ساخت] بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی (که در شهر هستند) در آورند - که باعث مرور باشد - رزق حیم (کم ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ فراخ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و محلات

(۲) نسخه [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] نانقه شامی

(۵) نسخه [ا ب ح] سه صد (۶) نسخه [ح] آن قدره ملاطین و ارشد خرقین (۷) نسخه [و]

و عدد و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در مرغیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازار (که آنین بهمه قالی و پلاس فرش انداخته باشند) عورت و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعده آن شهر است عورت با آینه و رزنده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند - و از هر محله و کوچه صاحبان نهمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را با استقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای درایت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن امیر ایشان پیش باشد) بر او روان - و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمرات و منازل و بساطین هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون سعادت بشهر در آیند چهار باغ را حیر فرمایند - و در باغچه (که در هنگام مکن ثواب همایون ما دران بلد طایفه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی) نزل ایشان فرمایند - و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلای و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آرایش بدنی باشد - روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون ایشان بفرغت متوجه خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانه درگاه معالی گرداند - و مقرر شد که معزالدین حسین کلاتر دارالسلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید - که از روزی (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آخر روزی (که بشهر در آیند) روز فاطمه مرقم نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معالی گرداند - که بر جمیع اوضاع ثواب همایون ما را اطلاع حاصل شود •

و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلوا و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری مذکور بدین دستور مربراه نماید - اول پنجاه چادر و بیست مایهان و چادر بزرگ (الایه) (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالی دوازده ذرع و ده ذرع و هفت ذرع و هفت زوج قالی پنج ذرع و نه قطار مایه و دویست و پنجاه

(۲) نسخه [ح] و خوش گوئی و ملائفت (۳) نسخه [د] طایفه خجسته (۴) نسخه [و] اشره

(۵) نسخه [ا] الایه •

طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگر تمامی با سرپوش مفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار امتر دو تفوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید - و آمرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین طریق که طعام و حلاوه و بالوده یک هزار و پانصد طبق بکشند - و سه اصپ و یک قطار شتر و یک قطار امتر (که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکم حلف و ترشیز و زاره و محولات در محال سرای فوهاد (که پنج فرسنگی مشهد است) مهمانی نمایند - انتهای •

چون (موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید) علیچی شاهي با فرستاده حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد - و حقیقت مغذم دانستن والی ایران مقدم گرامی را و مسرور شدن او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدن مروت بودند) از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدمت آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورد - بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزول اجلال می نمودند) یک از مشاهیر و اکابر خراسان با استقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بحاط اندس ملازمت میکرد - و صیت موکب بادشاهی ابواب شادمانی بروی منوطدان آن دیار گشوده خلانق از انڈر قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و امقران) بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند - و چون واردان تاتار سلطان و اعیان خراسان (که استقبال نموده بودند) به صحت خان اعلام نمودند (که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیک است) محمد خان با اعیان امرا (مثل ویر سلطان و شاه قلی سلطان) و اکابر فضلا (مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کرمانی) و سایر اعزّه و اهالی بادرک سعادت استقبال شتافتند - و بر هر پل مالان (که سیرگاه مشهور هرات است) بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند - و شرح شوق شاهي و آداب تواضع (که جوهر بزرگی است) اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهبارا جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرابی شهر از هر در طرف هر روز آمده منتظر باشند •

و چون (رایات بادشاهی بمنزل در قرا رسید) سلطان محمد میرزا بصعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآنینه که مامور بودند شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر

(۲) نسخه [۱] قوشچ (۳) نسخه [دوح] کوشو (۴) نسخه [ب] که بسیرگاه هرات مشهور است
(۵) در چند نسخه [ظرفای شهر (۶) نسخه [ج] و رقرار - و نسخه [ه] قرار - و نسخه [و] در قرار
و نسخه [ح] فراه (۷) نسخه [ز] محمود •

امری عالیقدر بشرفِ احتفال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجال بتجدید زمانیدند - و از زیارتگاه تا بن سالن و از اینجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است) تمام دشت و کوه را مردم شهر و مصبات دور گرفته تماشا می بودند - و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهج بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرق ذبعدة (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض و رزق فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق (که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود) در مقام سماع (۳) غزل امیرشاهی را خواند - که از کان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناصب و بغایت خواند - مطالعش اینست •

• شعر •
مبارک منزله کن خانه را ماهی چندین باشد • همایون کشور کن عرمه را شاه چندین باشد
• شعر •
و چون باین بیت رسید که •

ز رنج و راحت گیتی سرچنان دل مشو خرم • که آئین جهان گاه چنان گاه چندین باشد
حضرت جهانبانی را وقت شد - و بغایت متأثر شدند - و انعامها در دامن آمدید او ریختند چون (هری و میرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزه چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سوار میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقام مشهور میرگاه میداد - و هر وقت محفل تازه عشرتگاه می گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود معمر بود - گاه عشرت سرای کاریز گاه نشاط پیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خدیجان و باغ زغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بذمت نیاز فرمودند - تجرد متشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد - و خوش فهمان روزگار - و فضلی نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت انرا اهتمام در توجه بشیر اقدس فرموده از راه جام عزیمت خیر انجام فرمودند - درین روز (۳) احمد ملطان حاکم سیستان (که در درام خدمت و حصر عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

(۲) نسخه [۱] خواهد بود (۳) نسخه [ج] میرگاه - نسخه [ن] سه گاه (۴) نسخه [ز] روز ارجمند •

و خصمت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجه این سال بهجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده بیل احمد جام (قدس سره) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزل اقبال شد شاه تلی سلطان بستجو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر عادات بدوایت اقبال مشرف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرم (۹۵۱) نصد و پنجاه و یک بهشهد مقدس رسیده زیارت روضه رضویه (علیه و علی عاکفیهما التحیه) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعه غریبه اقامت فرمودند - و از آنجا بدرطوب متوجه نیشابور شدند - شمس الدین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو منعلق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت میر کل فیروزه (که در آنحدود امت) فرمودند - و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رهیدند - و از عجائب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسم در آن تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بهشم عبرت اصحاب فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صنایع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء نه چند نیست که بجزایز ادراکات انهام و اوهام احاطه آن توان نمود - آنگاه از دامغان بهطعام توجه ارزانی داشتند - و روضه مقدسه بهطامی شیخ بابزید بسطامی (قدس سره) در هر راه نبود - عذای موبک منصرف ساخته زیارت فرمودند - و از آنجا بسمنان شتافته بصرفی آباد (که مرقد شیخ علاء الدوله مسمانی است قدس سره) نزل فرمودند - و در سفر و حضر طریق انبیا آنحضرت چنان بود که پیوسته زیارت خدایرستان توسل می جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده دلال همت میجو و امتداد و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلال هدایا از جانب شاه می آمد •

چون موبک عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم یتلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانذنبی بدولت و اقبال در قزوین (که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزل فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف اقبال عادات پذیر شده از صحبت دیش منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزی چند در آنجا بهمیر موطن شریفه و امان متبرکه آن شهر توقف فرمودند - و در خانهای خواجه عبدالغنی (که کلانتر اهل آن دیار بود - و مر اوائل شاه آنجا

(۲) نسخه [ه] الف التحیه (۳) نسخه [د] سمنانی قدس سره است (۴) نسخه [ز] بیانی (۵) نسخه

[د] و در خانه خواجه (۶) نسخه [ب] عبد الحی •

می بودند) منزل داشتند - و از آنجا بیوم خان را پیش شاه فرستادند - موبک شاهي نزدیک بمقصد رانیده بود که بیرام خان تبلیغ رحالت نموده از همان منزل بقدیم مسرت معارفت نمود - و از آنجا توجه بسلاطینه واقع شد - مخیم شاهي میان اُهر و سلطانیه بود - چون (موبک عالی بآن حوالی نزدیک رسید) اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد از آن بهرام میرزا و ستم میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اکرام - و تقدیم آداب اجل و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توثیر و تعظیم و ضوابط هجیل و تغخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی (که در مدت مدید بتذخیر آن نقاشان باریک بین در بدائع صنعت نقاشی بدیضا نموده بودند) اول مجلس آرائی آن نگارخانه خاطر فریب بتأفاق حضرت جهانبانی چهره گشا گشت - و محفل پادشاهانه انعقاد یافت ؛ و بقانون بزرگی و لوازم پسرشاهی گرامی همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب حرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات سخنان بلند در میدان آوردند - و میرزا قاسم گونا بادی در کتاب مثنوی (که در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات این در شهریار کامکار چنین گفته •

- در صاحبقران در یک بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید رماه •
- در نور بصر چشم اقبال را • دو عید مبارک مه و حال را •
- در موبک کز ایشان فلک راست زین • بهم در یک عرصه چون فرقدین •
- در چشم جهانی بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع کنان •
- دو مد فلک را یک برج جای • دو والا گهر را یک درج جای •

شاه فرمودند که فتح هندوستان (که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد) حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشور گشایی گردانید - و هر قصوره و نقوره (که در مملکت داری و جهانبانی درینوا پیش آمد) از نا مساعدی و نه اتفاقی برادران اخلاص بوده - و شما را دران اختیار نبود - در عالم احباب موافقت برادران

(۲) نسخه [ب] اهر (۳) نسخه [۱] حدود (۴) نسخه [د ز] شام (۵) نسخه [ج ج] ملاقات (۶) نسخه [ح] و بر مصادق کلام الملوك الملوك کلام سخنان بزرگ و حکایات بلند در میان آوردند (۷) نسخه [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخه [ب] و بی اخلاصی امرا (۹) نسخه [ه] چون در عالم احباب •

امر^(۲) مهم است - که کارهای بسته گشاده گردند - اکنون ما را برادرِ خردِ خود تصور فرموده مدد و معین دادند - که وقت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و اعداد بوده باشد) بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم - و موافقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نماییم و اگر خود ما را باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از سخنانِ حقیقت پیری (که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرت شاه هر روز خود بهمراه کاروبار و ارمیده مجلسِ غیرمکرر می آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشذند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند - ترتیبِ مجلس آرائی (که چنان شأنِ بذاتِ خود مباهر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه قدر شامیانیهای زربفت و مخمل و تاجه بانف بر پای میکردند - و خراگهای منقش و خیمهای معلی چه مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران مرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذراندنِ تحف و هدایا (که امر مست ضروری) بچه آئین خود توجه میفرمودند - و از آسپان عراقی چیده با زینهای مطلی و مرصع و عبائیا و زین پوشهای فاخر و استرهای بردهی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع دیگر از قسم نر و ماده با پوشهای گرمایی و چندین شمیر و خنجر^(۳) مرصع بجواهر و تمثالهای نفوذ و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و چلغاره^(۴) و منجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشچیر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آذین و شمعان زر و نقره مرصع ببواقیت و آلاتی و چندین طبقهای طلا و نقره و خراگهای مرزین و بساطهای اعلی (که در کلان و خوبی نادره روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنظر اقدس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید *

حضرت جهانبانی در روز جشنِ عالی الماس گرانها (که خراج ملکه و اقلیمها بود) و دوست و پنجاه لعل بدخشانی برهم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - و بے شایبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان برآمدن بهرام و رسم (که از مرکز خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد - و از انجا متوجه سلطانیه شدند - و در انجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده معامات

(۲) نسخه [۱] مهمتر - و نسخه [۲] مهم (۳) نسخه [ح] عنانها (۴) نسخه [اب] ماده

(۵) در چند نسخه [و] و کبر خنجر (۶) نسخه [ح] چلغاره *

فرمان معدین باغوازی بعضی از اهل فساد غبارِ خاطره از جانبدین حادث شده بود - آن کدورت
 بامتنان نکشید - و بزوالِ مفا مصطفی گشت - حضرت شاه همه روز امباب مسرت و شادمانی
 تازه بفازه ترتیب میدادند - از انجمله بجهت تشویط و تفریح خاطر عفاگستر شکار قمرغه طرح فرمودند
 و از ده روزه راه لشکر شاهی جانورانِ محرابی را رانده در چشمه (که او را ساروق بلای گویند - که اول
 منزل بلاق بیدق است) شکار مجممع شد - حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر بهام در شکارگاه
 درآمده آئین اسب ناخدن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا
 آنگاه بپیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه
 و جمعه دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درین قمرغه شد - و از امرای
 شاهی مثل عبد الله خان استجارو (که بدامادی شاه والا کوکه شاه اسمعیل مخصوص بود)
 و ابرو الشام خلفا و سونک سلطان قورچی باشی انشار و بدرخان استجارو و چندس دیگر نیز
 بدوچپ حکم در آمدند - و بعد از زمانه رخصت عام در دادند - هرکس از سپاه و اشکریان
 بگرویدن و بماندن شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) در میان
 شکارگاه دانسته تیرس بروز - و از رخت هستی بوبست - و بملاحظه خاطر میرزا که
 این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عسکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک
 حوین سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند - و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند
 و درین منزل بچوگان بازی و قبی اندازی نیز شطرس از اوقات گرامی صرف شد
 و درین روز (که بازار قبی گرم بود) بهرام بیگ بیتاب خانی و حاجی محمد کوکی بهام
 سلطانی - رافراز شدند - و در آخر آن مجلس طومار درازده هزار سوار (که بهمراهی فرزندان
 و چمنده شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومار امباب کارخانهائی (که بهمرکائی
 حضرت جهانبانی قرار یافته بود) بظفر در آوردند - آسمانی آینه (که درین کسب عالی مقرر شدند)
 بدین تفصیل است - میرزا مراد - بدادخان قاجار لله میرزا - شاه قلی سلطان انشار حاکم کرمان
 احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه - سنجاب سلطان انشار حاکم فراه - یار علی سلطان تملو
 سلطان علی انشلی - سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغانی - سلطان محمد
 خدا بنده - سلطان حمید قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان - انهم میرزا ولد دیو میرزا

(۲). نسخه [دو] ملق - و نسخه [ح] ملق (۳) نسخه [ح] کوکه (۴) نسخه [اب] سوندی

(۵) نسخه [ز] کشتن (۶) نسخه [ح] بهراماندد

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیدانی - علی قلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود میرزا آخته بیگی وک زین الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرا جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدی بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلق خواهرزاده محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو - یادگار سلطان موصولو - احمد سلطان الاش اعلی استجلو - صافی ولی سلطان واد مودیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار قاجار - و سه صد و چهل و سه پسران شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آن وزارت (که آخر منزل یدلاق سرائی است) سیوم بار شکار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصه دلگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است) شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جهته باحسن رجوع و این آداب بساعت مسعود وراج یکدیگر فرمودند •

حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا بسنة ضیة حضرت ماحبقرانی از انجا بدولت و انبال منوجه اردبیل و تبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم مکنی را با خیل و حشم و عید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمد خان را سر لشکر سالخته در خدمت هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند - و درازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند) وخصمت یافته بجهت سامان و سرانجام خون روانه شدند - که چون (روایات نصرت آیات حضرت جهانبانی) بآب هلمند رسد (شاهزاده عالیقدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عیان عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا بستره (که میرزا میرافشاه بر درخانه (که از دامن سهند تبریز می آید) بسته اند) باستقبال آمده عز بساطبوس در یافتند - حاکم شهر بموجب فرموده شاهي شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ دوانی و چوگان بازی پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهي بتازگی در گرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیه آن شهر را (که از آثار قدیمه سلاطین ماضی است) و میرکاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانه افلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و گمگشتگیهای جهان بيمقدار بخاطر خفایای مآثر آوردند

(۲) نسخة [۵] مقصود بیگ (۳) نسخة [د ج] بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] چاقی (۵) نسخة

[۵۱] حمین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نسخة [ح] عخانة •

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبان آید و راندند - و بدو ضی از ابیات سلف

متواجد گشتند - و این رباعی از فطر حالت بلند خواندند •

• انموس که مرصعه ز کف بیرون شد • وز دست اجل به جگرها خون شد •

• کس نامد ازان جهان که تا پهرم ازو • کاحوال مسافران عالم چون شد •

ملا قطب الدین جلنچو بغدادی درین بلدۀ فاخره بشرف ملازمست بشرف گشته تا مشهد

مقدس ملازم رکاب معلی بود - و نادیده کار سحر آفرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم نیز درین

مدینه ناضله بملازمت استعصاف یافت - آن قدر دران بارگاه هوشمندی را بسم پسند آمد - و از

از عوئق روزگار نتوانست همراهی گیرد - و از نوادر اتفاقات حصه در شگون و تفاؤل نیک آنکه

چون به تبریز نزل فرمودند از انجا (که توجّه اقدس باصطرب^۱ و گره و سایر آفت رمزی

درجه کمال داشت) پیگ^۲ محمد آخته بیگی را فرمودند که درین شهر (که محل آثار قدیمه

است) گره تفحص نماید - آن ماده لوح کره چند را بامادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده

بجهت تفاؤل خریدند - و از میر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجّه فرمودند - چون (موکب

عالی بقصبة شماسی رسید) جمیع شیخاندان (که نسبت خوشی بشاه عالیقدر داشتند)

با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل

تشریف داشته از انجا بخلخال و از انجا بطارم آمدند - و از انجا بخزریدل^۳ رسیدند - و چون (هوا

و میوه آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه روز توقف فرمودند - و در سبزو

باردوی معلی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیغه ندیده متولد شد

و از آغاز مراجعت (که بقایب دولت و انوار متوجّه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف

می آوردند) حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجّه پیشکشها میگردانیدند - و مهمانها میکردند

و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهمانی

بندبازان آمده کار پردازها کردند - و چون (ابیات عالی بمشهد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا

بیشتر از بیشتر در حفظ آداب کوشیده - و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند - و بجهت

انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواهی بجهت طلب

ساری (که بر هرات نوشته بودند) عبدالقحاح کرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت

رخت هستی بر بخت - و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

(۲) و ایضا اصطرب (۳) نسخه [ا ج د] بیگ محمد (۴) نسخه [ز] بجزریدل •

شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کدالات معنوی آراستگی داشتند) فرمودند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند - راز آمدن این دو عزیز بسیار مغیبط و منشرح گشتند - و مذاکره کتاب درّه النّاج در میان آوردند و درین مدت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصیحان آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معنائی (که مجمع فاضل بود) مکرر بشرف بساط بوس رسید - روزی ملاخیزی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد .

- که دل از عشقِ بدان گه جگر میسوزد • عشق هر لحظه بداغِ دگر میسوزد •
- همچو پروانه بشمع سرور کار است مرا • که اگر پیشِ روم بال و پر میسوزد •
- آنحضرت (که خالق معنائی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرّف فرمودند که • مصرع •
- میروم پیشِ اگر بال و پر میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدۀ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و از آنجا برای قلمگاه بسیستان نزول اجّال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و از آنجا بکرم-میر درون انبال روی نمود - میر عبدالحی گرم-سیری از قلمه لکمی بدرون آمده ترکش بگردن افداخته بسعادت کوشش شنافت - و عذر جریحه تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از درایت ملازمت محکوم مانده بود) بعرض رسانید و از آنجا (که خطابوشی و عطاپاشی شیمه کریمه آنحضرت بود) معذرتهای ارباب مقبول شد و میر بعذایات مشمول گشت •

چون سخن پاینجا کشید ناگزیر امت از آنکه مجلس از اعیان (که درین غزلت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - مرحله حقیقه حقیقت گذاران و ناکیش (که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانانی جنت آشیانی بود) بدرام خان است - دیگر خواجه معظم است که نموت آخرت اختیار آشیانی حضرت مرفه مکنی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - زنده رفته سهائی و بیبائی او بافراط کشید - و خاتمه کار او در محفل خود رقم پذیر خواهد شد - دیگر عاقل سلطان از یک پسر عادل سلطان - که از جانب واکده از بئاتر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوایل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موموم گشت - دیگر حاجی محمد کوئی مت - او برادر کوئی مت - که از امرای

عظام حضرت گیتی سَدانی فردوس مگانی بود - و حاجی محمد در مردانگی تفرّد داشت
 شاه مکرّر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتکار می باید - در روز فقی اندازی او فبق زد
 و از شاه جلد گرفت - دیگر روشن کوکه امت - که کونکانش حضرت جهانبانی جت آثانی
 بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - در آن ودیعت چون خیانت ظاهر کرد اجرم
 چند روز در بند برد - و بوسیله عفو خلاصی یافت - دیگر حسن است برادر محرم کوکه
 او (با آنکه کونکانش کامران میرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت - گرم طبع
 و خوش خلق بود - و سیم - در گذر چوسا غریقی رحمت شد - دیگر خواجه محمود هروی است
 او مرد پاک عیفت و پاکیزه روزگار بود - با امانت و دیانت و سدی و صیانت اذعان داشت
 و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مگانی بود - طی الدوام در حوالی و در آنحضرت
 بود؛ التزام خدمت داشت - از دو فرزند سعادت مند ماند - که نسبت کونکانشی به حضرت
 شاهنشاهی دارند - یک سیف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب آقام شربت خوشگوار
 شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم
 و ادراک و فرط فرزانی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای
 کبار متبایک است - دیگر خواجه غازی تبریزی است - که از دقائق مباح و حقائق علم حساب
 و قوت تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موبک عالی از لاهور بجانپ
 سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرف دیوان
 یافت - و بعد از آن مدتها از درگاه عالم پناه محرم گشت - و در آخر عمر (که قوی و حواس او
 اختلال یافته بود) با خدمت عقبه درگاه والای حضرت شاهنشاهی امتساع یافت - دیگر
 خراسان امین الدین محمود هروی است - که در فن مباح و دقائق فرمان قلمرو حساب بود - و خط
 شکسته را بغایت درست می نوشت - و در کفایت احوال و درایت محاسبات موشگافی میکرد
 حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند - و در عهد سلطنت
 ابدی بودند آنحضرت بر مراتب عالی رسید - و خطاب خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا درست
 بخشی است که در ذیل علم مباح ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته با شغالی مهیات دیوانی
 صنوف گردانی بظهور می آورد - دیگر درویش مقصود بنائی است - او از زیارتگاه هرات امت
 مرده ماده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله هدرا جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند

و از تمام آن مردم او تنها به سلامت برآمده اندر اک معادت ملازمت نمود - حضرت جهانبانی جنت آشیانی بار عبادت خاص داشتند - و بعد از آن بمزید التفات حضرت شاهنشاهی امتیاز یافت - و عمره دراز در طبقه دعاگویان میزدست - دیگر حسن علی ایشک آقامت در شجاعت و جلالت امتیاز داشت - و خدمات پهنیده کرده بود - بواسطه آنکه [یعقوب نامی (که از مظلوران حضرت جهانبانی بود - و حرف نامناسب از زبان او ساخته بودند) بعضی قزلباشان بدیداک آن جوان را در موضع خرابه نزدیک تبریز کشتن کرده پنهانی کشند - و چون میان حسن علی و او شکر آید چون چنین اشتباه یافت که مگر یسعی او این عمل شایع بوقوع آمده باشد] باین تقریب تقوانست همراه موکب عالی بود - در عراق ماند - و چون کابل محقق رسید سریر سلطنت شد بآستانه بوسی فایز گشت - دیگر علی دومت باریگی ست بصر حسن علی مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اول تا آخر در هرات خدمتگاری و جانشداری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقامت - او از فدائیان درگاه بود - دیگر شیخ یوسف چولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد بسوی^(۲) میگفت - مرده و ارمنه پسندیده اخلاق بود - دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگفت - خدمتگار شایسته بود - دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیئت و اطراف خبره داشت - همراه قاضی برهان خانی بشرف بساط پوس حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی مساعد یافت - و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود - و حضرت شاهنشاهی او را بختاب ترخانی مریبلند ساخته بودند - دیگر محمد قاسم موجی ست در بدخشان خدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می نمود - خویش میر محمد جالیهان بود در بدخشان خدمت جالیهانی داشت - و در هندوستان در ایام دولت ابدقوری حضرت شاهنشاهی میربحر شد - در کنار آب چون مغز دلگشا داشت - و همانجا مغینه عمر بساخل فنا رسانید - دیگر حیدر محمد آخه بیگی ست - از خدمتگاران قدیم این درگاه بود - دیگر سید محمد پکنه است - جوان مردانه صاحب قبضه بود - و در هرات قبق اوزد - دیگر سید محمد قاسمی^(۳) هروی ست - در بکر چندروز او را میر عدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود و بیت دلشین میخواند - رفته رفته داخل^(۴) ایلیچیان شده بود - و در عهد دولت ابدقوری حضرت شاهنشاهی

(۲) نسخه [ب] پشوی - و نسخه [ج] بسوی (۳) نسخه [ب] افعال (۴) نسخه [ز] قانی (۵) نسخه

[ح] از نظر خدمت داخل ایلیچیان (۶) نسخه [ا] ایلیچیان •

اعتبار یافت - و در مهرند باغ مطبوع ساخته که از تو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده - دیگر داد او میر حسین - و این هر دو از معادلت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه مرای مقرب حضرت گیتی منانی فردرس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از برده داران هودج انبال حضرت مردم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک مالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدوات حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدومت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهرخان خزینده دار - و مهر فاخر توشکچی - و ملا بلال کنابداری - و مهر ذیمور شربتچی - و مهر جوهر آفتابچی - و مهر وکیل خزانچی - و مهر واصل و مهر منیل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود - و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جیای بهادر - دیگر تولک یاتش نویسنده - زه معادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الهی) خدمت لای نعمت پایان رسانیدند •

• ندانم رفیقان چرا وایس اند • که مردان ز خدمت بجایه رمند •

• مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق

و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون (آوازه) امیدگسترش حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و موطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیبت موکب عالی (اشتهار یافت) از هجوب این نسایم بهار نصرت کلب غنچه امید امید داران شگفتی گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد •

• فیاض ازل ز فیض بے اندازه • انداخت ز مقدمش بشهر آوازه •

• شد کشت امید نا امیدان خرم • شد باغ مراد نامردان تازه •

میرزا کاسران را ازین طغیانه عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سر آغاز بد معاصی پیش گرفت - و خیالات تها بخود راه داد - اول برادر

(۲) تذکره [۱] ج ۱ بنی (۳) در [تذکره] حاضر (۴) نسخه [ح] جای بهادر (۵) نسخه [ح]

خضرخان هزاره و تریان قوایل ییگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی (یعنی حضرت شاهنشاهی) را از قندهار بکابل آوردند - فرستاده‌ها چون بقندهار رسیدند میرزا همکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش کرد - جمعی (که عقل درمت داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناصب آنست که (چون موصی عالی حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعواز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بدوئیله جمیل این کلامهت چمن معادت و اقبال استغای جرائم خود نمود - و بعضی دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه آن امور هم (که از شما سرزده است) زری آن نماده که حضرت جهانبانی را بهیج رسیدله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای مواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت - همشیره نسبی آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس‌الدین محمد غزنوی (که خطاب انگه‌خانی مرانواز بود) و ماهم انگه والده ادهم خان و جیجی انگه والده میرزا عزیز کونکاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسی نشاند درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک میخواندند - و همشیره شریفه را بلجی می گفتند - چون بهقلا رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند - از فر بزرگی و شکوه دولتمندی (که از نامیه اقبال آنحضرت هویدا بود) بمحرق دیدن آنحضرت را مردم شذاختند - و صبح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان ابن سخن را از صاحب خانه شنید) فی الحال از اینجا روان شد - و بهرمعت بجای غزنین شدانت - و ملازمان ركب دولت سعادت بصاعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در غفول صغرس مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران منبع الهی بودند - از آنجمله چون از غزنین کوچ کردند بمغزل (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بغور پیوستگی دارد) از وحشت ظلمت در گریه شدند - هر چند انگه و دایها باتسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) موذ نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر امروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار شگفتگی از وجبات احوال و معفات اطوار درخشیدن گزشت

(۲) نسخه [ح] بیجه (۳) نسخه [ح] پیوستگی تمام (۴) در [بعضی نسخه] از مشاهده نور ضمیر نور افروز

(۵) نسخه [ز] انواع •

و این دلیل بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خارزاده بیگم همشیره حضرت گیتی سنانی فردوس مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید •

غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا

و بدستگیری بخت نقاره اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرور استین گلمندان اقبال را در باغ شهر آرا دید) از نظاره پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دوات و سعادت جاودانی ازان میقات) از نامساعدی سعادت دردم شد - و (چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و امیاب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایه خوشحالی خود خیال کرد از امیاب ملال ار شد - چنانچه درون روز (که میرزا جشن داشته برای مباحث خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمعاشرت آنکه (نقاره دولت جهانگیری و کشور گشایی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر نام دولتمرای ایشان بلند آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میروزی حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بمال از آنحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتار نقاره را معلل بشرط زور آزمایی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تأیید یافته ایزدی و تقویت داده ازلی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان حالی ابراهیم میرزا را مخطور نداشته از اجتماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایه خهشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند - و ببازی قدرت (که بقوت سماری مویده و معتمد بود) با رجوع صغیر من (که امثال این امور دران حالت بهی بدیع نماید) بالقای الهی و تعلیم ربانی بکاملاً دامن برزده و استین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کردند و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

(۲) نسخه [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخه [ح ط] پیوسته شگفته گردد از نامساعدی

(۴) نسخه [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمایی کشتی گرفتن •

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد این آول نقره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی بود - که بر سطح قلعه غبرا و زیر قبه مهر خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتی را جهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود) از مشاهده این صورت شگون بد گرفته بخود فرورفت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته ناله های خجسته فرار گرفتند و آنحضرت نقره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کعبه بر خلاف مراد نموده) نسبت بآن قبله اقبال فکرمای ناشایسته و اندیشه های تباه بخاطر راه داد - از انجمنه آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز دارند - و ازین غافل که شیر خوار مرصعه غایت ایزدی و کامیاب قبله تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و هراست یافته حانظ حقیقی را ازین فکرمای باطل چه خطر -

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بگرم سیر و فتح قلعه بخت

بر متروندان اخبار و مستبصران حوائج (که دیده خبرت گشاده - و سرمه عبرت کشیده اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالی حضرت جهانبانی و کمک ایران بگرم سیر رسید) علی سلطان تگلو را با جمعی از یگما بجهت تسخیر قلعه بخت (که داخل ولایت گرم سیر و متعلق بقندهار است) تعیین فرمودند - شاهم علی جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلیج (که در آنوقت از جانب میرزا کامران جایگیر دار بودند) قلعه را استعظام دادند - و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اندکی جنگ تنگ از بالای قلعه به علی سلطان رسید - و در ساعت قالب تپه ساخت سپاهیان او پسر درازده ساله او را بجای پدر بگلانی برداشته در اوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت در گذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او در جای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (تار بانته بود) نشان رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرمد) متحفظان قلعه فردای الامان بر آورده در تضرع و زاری گشودند - و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را پذیردند - و (چون قلعه بمصرف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانبانی خرد بدولت و اقبال در نواهی

قلعه مذکور نزول اجال فرمودند - و شام علی و میر خلیج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رمیدند - و آنحضرت بموجب رامت ذاتی جرائم ایشان را بخشیده در ملک ملازمان درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته میخواست که بجانب کابل فرار نماید - جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند - هر چند (حضرت جهانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بواسطه خبر رهازان درست سخن متیقن بود - و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند) اما اینها بعلوی کرده رخصت گونه بدست آورد در رفتن پیشدستی نمودند که مبادا میرزا عسکری از دست بدرزد - چون (از کمال عجلت بے ترک بجوای قندهار رسیدند) خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالای قلعه سر دادند - جمعی تدبیر از قزلباشیه و غیر ایشان بیان فنا رفتند - و گروه زخمی برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا تشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتایی و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هر چند جمیل بیگ (که از معتمدان میرزا عسکری بود) کس نرسد (که میرزا عسکری خود فرزند آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد) میرزا بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را میدانند - سپاه آینده محاصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خون را نگاهداشته باشد که کار ما را بسازد - ما بازی نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عناایت ایزدی موبد و معارن لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود) آمدن میرزا کامران صورت نه بدست - و فتح چنین (که مقدمه فتوحات بے اندازه تواند بود) روی داد - و دران روز از اهل قلعه بابای مهربندی (که از یکهای نامی میرزا کامران بود) بقتل رسید .

رسیدن مرکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار

و محاصره کردن و فتح نمودن

جه معلی را چنین فتح (روی نمود) حضرت جهانبانی

(۲) نسخه [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران

(۳) نسخه [ح] میرزا ابوالقاسم (ه) در [چند نسخه] زرد

جنت آشیانی سیاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه معرفت انتعا در روز
 شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت معهود (که منتخب انظار تقویم بود) بدولت
 و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور
 نزول اجال فرمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچها تقصیم
 یافت - و صاحب اهتمامان حاجا تعیین شدند - و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده
 کارزارها میکردند - بکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم
 از پیش خواجه خضر غنیم را بوداشته تا مزارات (که نزدیک شهر کهنه و کوچۀ بند بود) بردند
 و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه
 بابا درخت یاحول باجمعه در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر سلطان بغیر خواست
 که کار او تمام کند دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان
 جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در بر چ آنچه (که در برابر مقابر است) پیش
 میرزا عسکری پوتۀ تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسامت (که تشخیص چهره ممکن نبود)
 بعرض رسانید که این مرد (که از دست او نیزۀ افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد
 چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم
 و این در انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانه
 (که آن نیزه را آوردند) اسم او نوشته بود - خوانده بر قیاس او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد
 درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بتحیر
 مراجعت نمود - و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکۀ میرزا کامران بجانب زمین داور
 پس کوه (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعه از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته
 بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو
 و جمعه کثیر بر سر ایشان تعیین شدند - قدرے جنگ پیوست - و باتقابل سعادت قرین رفیع کوکۀ
 گرفتار شد - و بسیاری از مواته استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و ذرات بدست
 اولیای دوله افتاد - و بقدر عمرے (که در اردوی ظفر قرون شده بود) بیسر مبتل گشت
 و زناهیست در معسکر اقبال پدید آمد - و همچندین همواره دلاوران اخلاص پشته مبارزتها نموده
 کامیاب میشدند •

(۲) نسخه [ح] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخه [ا ب و] عبد الله خان

(۴) [در] اکثر نسخه [و روایات •]

چون میرزا عسکری (از ادبای خود رشته کار از دست داده در مصاصمت اهتمام نمود) بمقتضای رافت عامه و عطف اخوت بخاطر جهان آرا راه یافت که منشور نصائح شاهي را با مرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سدان پیش گیرد - و بسبب نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید - تا به تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بسبب اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف (که مکفون همدر صواب اندیش است) ظهور یابد - بذاتین دایمه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکابل رفتی و آب ایستاده (که مابین قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزاره ها حرا راه گرفتند - و آخرهای روز جنگ در پیوسته - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزاره های بدولت را تادیب نمودند - و بسیاری ازین بدو اقلان راه نیستی پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آرامه بیرام خان را طلبید - باندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را به میرزا (که نشسته باشد) دادن مقام نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آورد) بهیار دور - که آندرا دانسته درست و بخت بلند باید - پس اندیشه کار نموده مصحف بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بحسب تعظیم آن راحت ایستاد - درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن بکر مصحف را و سبب تعظیم آن الواج سعادت ارقام ساخت - و تحف پادشاهی و هدایای شاهي را بآئین متوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین مدامت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندان و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد - از آنجا بیرام خان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بابوس حضرت شاهنشاهی (که جانبهای مقدم رونمای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عتت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گنجی سانی فردوس مکتبی) می بودند - ماهم بیگه (که آنکه آنحضرت بود) آن نوبت پرورد الهی را از درون بیرون آورد - و رسیده با آئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از مبارین دیوار دولت ادزای سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

(۲) در نسخه [ح] در پنج عنوان نوشته - و آن اینست - ذکر فرستادن بیرام خان برسم رسالت پیش میرزا کامران - و بعضی موانع که دران ایام واقع شده (۳) نسخه [ح] از مکمل کنون بجلوه گاه ظهور شتابد •

روی داد - و مشاهده انوار الهی (که در جبین مدینه آنحضرت ظاهر بود) جلا بخش
بصر و بصیرت همگنان شد - شکر پروردگار کارزار بجای آوردند - و از آنجا رخصت یافته میرزا همدان را
(که در منزل دلداری بیگم والده ماجده خود می بود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت
و فرمان عطوفت و غایت خلعت و اسب خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین
دستور روز دیگر بخدیمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانه قلم مخلص درون قلعه
مقیم بودند) مقبوضه شد - و دران روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از آنجا برآورده
در باغ جلال الدین بیگ (که در نزدیکی باغ شهر آراست) پنهان کردند - و بدرام خان آیین در بزرگ را
درین باغ دریافت - و از غایت و الطاف پادشاهی و شاهی (آنچه آورده بود) رسانیده
خوشوقت ساخت - و از آنجا مرخص شده بجلالیه دیار منگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا نرسد
آمده بود) رفت - و او را بغیر تصدیقات و محو زلت و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید
و همچنین باغ میرزا و سایر بزرگان بآئینه (که خرمندان را سزد - و لایق حرم بیدار باشد)
یکیک را بر سرش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید - و آنچه لوازم رسالت (از تبلیغ صفت
و صفا - و تعلم حقیقت و فنا) تواندید بجای آورد - میرزا کامران بیرام خان را یک ماه
بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوت مقاومت می یافت - و نه از بی توفیقی بصورت خدمت
می توانست قدم زد - درین اندیشه مقدر خاطر در مانده بود - تا آنکه بعد ابرام بعد از یک
و نیم ماه رخصت داد - و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت
بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را (که در گفت من نیست) رفقه نصیحت فرمایند - و قندهار را
از گرفته به ملازمان حضرت جهانبانی سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکری (که بفرموده
میرزا کامران بر سر مقاومت و خصوصیت استاده در استحکام قلعه اتمام می نماید) اگر از
روز بد پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مقدر شود آن عفت قباب جهت استشفاع
و استخلاص میرزا عسکری آنجا تکرار آید - و چون میرزا عسکری (از جاده نصاب انحراف داشت
و عیان ارادت خود را در هوا داری - میرزا کامران بدست دینی و عدوان میده) در ضبط و استحکام
قلعه اتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچی فراوان در اطراف و کنایه حصار گرد آورده - و آن قلعه
در اصل بغایت مستحکم انداده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمع آن بغایت مشکل
هرض دیوار آن شصت گز است - بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و ترقه

(۲) نسخه [ب] خرد بیدار (۳) نسخه [د] خرد (۴) نسخه [ح ط] شصت گز است - نام اصل او کندار
بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه در نقب این فن معین شده است .

نموده داد مردانگی میدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحقیر بودند - و از
بودن غیرت می‌آمدند •

روزنه حضرت جهانبانی صحبت خاص ترتیب داده بودند - و محرمان
از هر طرف در حکایت گشوده - و از هر سو سر رشته روایت بدست آورده) صحبت را
و نقلهای نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسیر سخنان دلوران نقد ارباب شجاعت را
و تذک مایگان مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید - درین اثنا حضرت
از کمال شوق بیاد آوردند - که آیا آن تازه سر جویدار خلعت را جدا از دوستان در
چه حال باشد - و حسودان بیخرد و بد اندیشان تبه رای را دربار آن گلبن سعاد
و با دام در نیم و خاطره پر امید و بیم بدرگاه کبریا (که کام بخش مرگشتگان
دست نیاز گشاده بدعای برخوردار و جاندازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول
مضمون گره گشای آبله دل گشتند •

• خدایا تو این گوهر شاهوار • ز آسیب بدگوهران دور دار •
• ز دریای دانش بار آب ده • ز خورشید بینش بار تاب ده •
• بسم دور زد بر فلک آفتاب • که این نور آمد برون از نقاب •
• بسم کرد انجم نظرهای سعد • که این مه ز ظلمت برافکند جعد •
• بسم چرخ زد آسمان بلند • که آفاق زمین نور شد بهره مند •
• فروغ ازل باد منظر او • مبینک تاریک دل نور او •
و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زانچه طالع آن بلند بخت
(که لوح محفوظ احرار غیبی ست) طلبیده بنظر تأمل و تعمق مطالعه نمودند - و
و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا و ناکام
و کج اندیشه های ناراستان ازان دیباج معادت معلوم فرمودند - و بانهاط حرم
افس زانند که الحمد لله خاطر ازیں دغدغه بالذات جمع شد - امید
بدیدار آن نور پرورد الهی خوشوقت شویم - و باین طالع آن معادت پیوند
مظفر و منصور گردیم - سجده شکر الهی بقدیم و مالیده در فتح قلعه
و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمان ضبط و حفظ مرعی میداشت - و •

و هر شب تغییر میداد - که مبادا جمعی از مورچل خود حرف بکتهی در میان انداخته
خلع در مبانعی نگاهبانی اندازند •

و (چون محاصره بامداد کشید - و از - لایزمان پادشاهی که آمده ملحق نشد) امرای قزلباشیه
از اهتمام خود باز ماندند در مراجعت دغدغه مند شدند - حضرت جهانبانی این معنی را
از روزنامه احوال ایشان خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر معنی و اهتمام فرمودند
و ازان مورچل (که سخیم اقبال بود) شیء کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه
رفته (این مقدار که سنگ دستی میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچل مستحکم ساختند
صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته
پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکری مراسیمه شده بذاک عجز و زاری نمود
و بهزاران افطار را بیقراری معرض داشت که (چون حضرت عفت قباب تشریف می آورد)
تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد
و عرض داشت خود را مصحوب میرطاهر برادر خواجه دوست خارند بملازمت اندس فرستاد
حضرت جهانبانی (که معدن فتوت و صروت بودند) ملتزم او را بموقف قبول جای داده
چند روز مهلت قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه واثی بظاهر رش عجز پیش گرفته
در باطن باستحکام قلعه می کوشید - و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از مرئو
آنین مخالفت پیش گرفت - هر چند حضرت مهد معلی معنی فرمودند (که میرزا عسکری را
از اندیشه ناصواب باز داشته بتقبیل ^(۳) عنبه مقدسه مشرف سازند) چون دماغ سعادت او
پریشان بود فصائح گرامی بهیچ وجه در نرفت - و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد
و از فرط عذاک حضرت مهد معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته بارودی معالی جهانبانی
تشریف آورند - بر پیشگاه خاطر اندس حضرت جهانبانی ازین ناراحتی میرزا اندازه شقاوت
و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایت الهی (که متکفل مهمات ارباب
^(۴) توصل است) نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الف بیگ میرزا بن محمد سلطان
میرزا (که از نیاثر دختر بی سلطان حسین میرزا بود) و شیرافکن بیگ و الف کوچ بیگ
و فضیل بیگ برادر منعم خان و میربرکه و میرزا حسن خان پسران میرعبد الله

(۲) نسخه [دو] آمده (۳) نسخه [ح] عنبه مقدسه حضرت جهانبانی (۴) نسخه [ب] خصوصت

(۵) نسخه [ح] ترکل (۶) نسخه [ح] میرزا حسین بیگ خان •

(که از حادثات بنی مختار سبزواری) و جمعی دیگر از کابل رسیده بر همنامی طالع پیدار ادراک معادیت آستان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الخ میرزا را در قید نگاه میداشتند - و از عالم احتیاط هر هفته بیگ کس میسرید - چون نوبت بشیر افکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الخ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خدمت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الخ میرزا شد - و قاسم حمین سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شب راه گم کرده در میان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پداده و آبله بای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان ده بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان (که در کابل بودند) انحصار عظیم در اردوی معنی پیدا شد - و قزلباشیه (که متردد خاطر بودند) مطمئن شده جد و جهد تمام از سرگرفتنند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد - و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می برتافتند - که کار بر قلعه نشینان دشوار شده - در گیر و دار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همت محکم بر بندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکن یکن از قلعه خود را بیرون می انداختند - و توپچیان و پداده از بالا می افتادند - اول خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیم اقبال بود) از قلعه خود را نداشت - و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرف زمین بوس مر بلند شد - و بعد ازان احمدعلی بیگ (که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکلانی در دلاوری و کنگش مسلم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زاده قراجه خان و مذکور بیگ بسر نور بیگ همراه او آمدند - شیخ خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دود ده هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند که چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابراین خواست که خود را بزاره عاقبت کشد - و ازین مخاطره برکنار بود روزگاری بسر برد - مگر آن در اردوی ظفر قرین

خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است - جمع بنفجاص او شتافتند - و او مقداری راه رفته در پس سنگ پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضرخان هزاره میگفت که چند مرتبه مردم (که بحقیقت گرفتن من تعیین بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دنه یکم جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بدامن خود شتافتم •

(۴) چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد - و بر متخصصان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست (میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده مراعیه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را باولایای دولت می‌پارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بصورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفاى گناههای او نمودند - و بوسیله استدعای آن خلاصه دردمان عصمت رقم عفو بر جریده جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تصریح و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی النجم آزادی صفوف عزت بودند - و امرای چنتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب دست نیام داشتند - بگرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته به ملازمت آورد - حضرت جهانبانی با وجود آن همه خصوصیت جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد ماطنعت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عمت قباب را از مراحم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوظ مرادفات الثقات و مشعوب جلائل عنایات ساختند - و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بر لشستن اصدار یافت - بعد از آن محمدخان جلایر و شاه خان و مقدم خان و شاه قلی سیستانی و تولک خان تورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

• (۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوانست - و آن اینست - ذکر فتح قلعه قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که دران ایام رو داده (۳) نسخه [ح ط] نگاهداشت قلعه و نجات متخصصان (۴) نسخه [ح] چهارشنبه (۵) نسخه [ح ط] تصریح و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان •

کرده بکودنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلبی سیستانی را فرمودند که زولانه در پای و آخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا مفیده دم سحری (که هنگام درود فیض عالم بالاست) صحبت دلگشا داشتند - و مرگدشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آری بودند - و در انقای این صحبت نوشته میرزا عسکری (که در حین توجه آنحضرت براه چرل و اختیار عالم غربت باحشام بلوچان فرستاده بود) بحسب احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند - زندگانی بر میرزا تلخ شد - و عیش منقش گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکودنش می آورده باشند - (چون گداهان او بمقتضای مکارم جیبی بخشیده شد) چند روز در بند بند پذیر کردند - و روز دیگر ماهچه (۱) را با یک شب افزوز تارک نشیانی ارک شد - و محمد مراد میرزا و امرای چمنانی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشار در آمدند - و سه شبانه روز بفر مقدم همایونی آن بده فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدوالت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده از اشجار اطراف آنار امتحان و امتحال نمودند - و در آن منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری (که گرد آورده روز تاران بود) مقصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده ببهادران سپاه (که رقم تهدید نمی بر نامه احوال داشتند) مرحمت فرمودند •

چون (خبر فتح قندهار و توجه موب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا مآویم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهی را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود آورد - و بکوچ کلان خود خانم بیگم سپرد - و شمس الدین محمد غزنوی مشهور بانکه خان را مقتید ساخته در جای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق (که بمیرزا نسبت امتدای داشت) و بابوس (که در امور ملکی دخل مکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاها نموده بدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از سعادت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی میر دوزار تیشکانی (۲) و میر علی بلوچ (۳) و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند

(۲) نسخه [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخه [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخه [ح] بیشکانی (۶) در [بعضی نسخه] تبر علی - و در [بعضی] تبر علی •

و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا حامیان را میفرستند ولایت بدخشان بابشان سپرده خواهد شد - و آلا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را بازبیک میسپاریم - بنابراین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و ^(۴) حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان پهای مزار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطالب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است - شتوده متوجه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از اتفاقات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجه بدخشان شد - رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت •

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین مرای مکافات تدارک اعمالش نماید) روز بروز اسباب آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگزر ^(۴) او نماند بضرورت او را احتمالات داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعده موکده قرار داد که هرچه (امروز در تصرف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرف در آید) سوم بخش آن از آن تو باشد - اما چنان اهتمام نماید که از لوازم یجهتی و برادری دقیقه فرورگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بدسلوکی او بندگان آمده بود) بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوژ عظیم دانست و از پای مزار گذشته بدرنگ سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - میرزا کامران را از حدوث این وقایع سراسیمگی روی نمود - و سرزشته صلاح کار خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه (بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید) نبود - اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خیرت از رمد غفلت جوشیده بود - سبیل سداد و طریق رشاک نمیدیدند و گروهی (که صلاح حال دریافته بودند) قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند - و این از دور گذر بود - بعضی را یارای ^(۴) عرض کردن نبود - و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند - و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند - چه یقین ایشان بود که از خود رانی صلاح کار

(۲) در [بعضی نسخه] خرم بیگم - و در [بعضی] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] در گرد او (۴) نموده

اصلاً قبولِ مشربِ او نیست - به مجبورِ اظهارِ آن آزوده خواهد شد - و آزرده‌گی او مو
ندر و منزلتِ قابلِ خواهد گشت •

حقّ دولتخواهی و شرطِ خیر اندیشی آنست که در امثالِ این امور زبانِ خویش
نداشته توقف نکند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضررِ آن در مآل بحال همه
و خسرانِ این اعمالِ روزگارِ دولتِ همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانتِ کدکاش (که آء
و افیمِ جذایات است) روی دهد - و خالِ بیدبختی و خوشامد گوئی (که نیز
و بے سعادتِ ست) بر رخسارِ حال و مآلِ ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که ای
اگر (در عدمِ کتمانِ حق و اظهارِ صدقِ ناملایمِ منافقِ طبیعتِ برمد) آنرا سعادتِ روزگارِ خ
و بآن خوشوقت بوده چیدنِ قبض در ناصیهٔ انبساطِ فیض کنند - که هر چند بحسبِ ظاهرِ بره
شاق آید اما باطنِ والا جذبانِ تحسینِ فرماید - و اگر چه بصورتِ خلافِ رای صاحبانِ راهِ حد
لیکن در معنی هم ابرای ذمت کرده حقِ نعمتِ گذارده میشود - و هم در نظرِ عاقبه
و آخرِ بیدانِ محمودِ القول و الفعل می نماید - القصة میرزا کمران را از انعدامِ عقلِ مصل
و نقدانِ چنین همراهانِ سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد •

نهیضتِ موکبِ مقدسِ حضرتِ جهانبانیِ جنتِ آشیانی

از قندهار بنسخیر کابل - و فتحِ آن ممالک

چون خاطرِ قدسی متأثر از مهماتِ قندهار فارغ شد تسخیرِ کابل پیش نهادِ همت
لجزمِ باین عزیمت از باغِ حضرتِ فردوس مکانی نهیضت نموده بالا تر از مقامِ ح
در گنبدِ سفیدِ نزولِ اجلال فرمودند - بهیوسته ترتیبِ مقدماتِ فتحِ این یورش بر پی
الهام پذیر میخواست - و با دولتخواهانِ دور بین و جان سپارانِ اخلاصِ منش هموار
نموده میشد - مزبانشده اکثری از امتدادِ مدتِ سفرِ دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند
برخصتِ ابرامی جدا شدند - بدافعِ خان و جمعی دیگر (که در ملازمتِ فرزندِ شاه بودند
میاللاتِ دستِ تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین نامتوده عمل توسعه
خیال میکردند - وضع و شریفِ شهر داد کنان و فریادِ زنانِ بدرگاهِ معلی
و حضرتِ جهانبانی درین معامله متروک بودند - که اگر تنبیهِ ستمکاران نموده آید خا

آزرده میشود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند •

و چون یورش کابل محصور شد بالضرورت (بجهت اقامت بعضی از پادگانان مرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و استیلا بر ضروری) منازل چند از بداغ خان خواستند - و بزیان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم - اما از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آریم) گزیر نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ایبا و امتناع نمود - و بر طریقه اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اندس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلی که رو آریم فارغنبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خودیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکت ناستوده ایشان را به تمکین همت و نسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند - و چون عهده در مسارعیت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و در یافت جمال با کمال آن نور حدیث خلافت بود (که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکت وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و اندیشای این امضیت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارث حیاض مغفرت شد - مقرران بساط عزت و مخصوصان قرب منازات بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان وا گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چندان جمع خود سر که در تخریب مبنای ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مأمور شده بودند (که علی الدوام نطق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای باد غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدول امر مطاعه ظواهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته نقاب بر آرمی پیش رو

(۲) نسخه [ط] دست نظم (۳) نسخه [ح ط] ضروری که محفوظ و منطبق ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر

کابل شوند منازل چند (۴) نسخه [ح ط] دیدار پرتو انوار (۵) نسخه [ح ط] بمخالفت ارامته نقاب •

نور هشته اند - لایق دولت آنست که دمت تعقی ایشان را از دامن احوال عجزه و مسائین شهر
 (که آئین عطیة ایزدیست) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشه صواب انما غباری بخاطر
 شاه رسد - و (چون از اینجا تا کابل مسافت بسیار است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ
 بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست
 آوردن مامنه (که خاطر را از هر وجه مجموع گرداند) نخستین کار است - و بالفعل بهتر ازین
 محلی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عرف و عدل
 بدافع خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص
 فرموده محبت نامه مرادق مجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت
 و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را
 از مستحکمات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا تشقه
 بود - حضرت جهانبانی فرمودند که همه مستام - اما محاصره کردن و تیغ سنج آختن و مطلقاً
 یکطرف کشدن از حماحت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما
 این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بدافع خان ضایع خواهند شد
 ظهور این معنی در نظری آرای اهل روزگار بدیناست - همان بهتر که بوسیله عقل دورانیش
 تدبیر بے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابراین کس بدیش بدافع خان
 فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرسیم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاهدارند - تا خاطر
 از جمع باشد - مشارالیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد - و مقرر شد که دلاوران کار دیده
 و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته در کمین باشند - و ناگهان وقت یافته بپایمردی
 همت و دستیار جمادات بقلعه درایند - بدرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازه کنگان مقرر شدند
 و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معدن گشتند - و موبد بیگ و جمعی بحدود
 دروازه نو جای یافتند - و این شیران بیشه شجاعت شبشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند
 و مت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید - اتفاقاً شتره چند
 علف بار درین قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را
 بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب
 فرموده بدافع خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درین قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

و در مقام پستی در شد - حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد - و چندے دیگر از عقب رسیدند - و جمع از قزلباشان (که دران نزدیکی بودند) بچنگ پیش می آمدند و بقتل میبردند - و بیرام خان از دروازه کدکان خود را درون انداخت - و قلعه بقصیف اولیای درایت قاهره در آمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند - و نیمروز حضرت جهانبانی خود از دروازه کدکان بدریخت و اقبال در آمده بپرج آنچه^(۲) صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئین بغیر^(۳) ورود عالی مہبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نہاک خرد و کلاں خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد - و بدافع خان بوسیله حیدر سلطان آمده سجدہ خجالت و عنبر تقصیر بجای آورد - و آنحضرت او را محفوف مبارک خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بیرام خان عذایت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند کہ چون بدافع خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت بقاعد بود (قندهار را) ازو گرفته به بیرام خان سپردیم - تعلق بشاه دارد - درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت پادشاهی نشانخته فرار نمود - و بعد از چند روز امانت آمده خبر کرد کہ میرزا در خانہ مذمت - کس تعین شود کہ او را بطریق (کہ از من نداشت) گرفته آورد - حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجہ عنبر ناظر را تعین فرمودند - فرستادہا او را در خانہ همان افغان از زیر پلاس بر آورده بدرگاہ معلی آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و باس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی (کہ در باب کتہ براوا بمخصوص بود) برادران فرمودہ بودند (بذکر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بدازگی در گذشتند و او را بدینم کوکلتاش (کہ از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولایت قندهار را بر او ایام دولت تقسیم فرمودند - ولایت تہری بہ الغ میرزا مقرر شد - و برگزانت لہو در رجہ علونہ حاجی محمد اختصاص یافت - و زمین داور باسمعید بیگ - و قلات بشیر افکن - و شال بجیدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جایگزین کردند و خواجہ جلال الدین محمود را (کہ در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کردہ بود) بسیر محمد علی گیرانندند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مہام قندهار فراغ یافت - و بدامن تائید الہی و مآثر صوابدید پادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود ہودج عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تہر کابل پسر نہاد ہمت والا فرمودند •

(۲) در [چند نسخه] آنچه (۳) نسخه [د] بعز ورود عالی (۴) نسخه [ح] [فراخور حال و مناسب

مقدار (۵) نسخه [ه] قای •

و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قانله بزرگ از هندوستان آمده بود - دسوداگران
 سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند - چون انوار اقبال از وجفان حال
 میثاقست کلانتران این قانله آمده التماس نمودند که (اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی
 بگیرند - و بهای آنها بعد از نتج هندوستان مرحمت فرمایند) اشد رضا داریم - و سرمایه
 سعادت خود میدانیم - زه دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زیر دلتخواهان درگاه عالی
 معدود سازیم - حضرت جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و مواند غیبی تصور کردند
 و التماس ایشان را بذریع قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشندگان
 تمسکات ابتدای اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشت کوه (که نزدیک
 بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرانکن و حیدر محمد آخته بیگی
 فرمودند که اول بحیث اصطبل خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای آنها و سایر ملازمان
 بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکار خاصه شریفه ابتدای شده بود) بحسب
 مقتضای حال هر یک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای هوداگر و سپاهی معذور و مرده شد
 دده بیگ هزاره (چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرفراز گردد) بجانب قاعه تهری
 (که حشم او آنجا بود) شب راه سر کرده برد - و چون موکب عالی دران حوالی زحید کلانتران
 احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند - و مصدر خدمات پسندیده گشتند - چون
 آن حوالی آنکههای دلگشا داشت چند روز جهت نزعت خاطر و تطییب دماغ اقامت فرمودند
 و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد - و بامداد کشید - و برحمت
 جارید پیوستند - آنحضرت قواعد عزاداری بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر (که شان
 عالی نشان کار آگاه و نشان ولا دانشان خبرت سرشت است) نموده جهت ترمیم روح
 آن مختدرا مکرره خیرات و مبرات (چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند
 و زانجا برهنه نمودی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنه کابل شدند
 و میرزا هذال بنزدیکی قندهار بآیین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت
 و آنحضرت بمقتضای مراسم جدلی بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدن او بغایت
 خوشوقت شدند - و مقدمه آمدن بسیاری از مردم شد - و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند
 و بواسطه اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در آردی ظفر قرین پیدا شد - و بسیاری

مهاجر شهرستان^۱ عدم شدند - و حیدر سلطان از نیجمله بود - چون (^۲ *مخالفت* هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا همدال بعرض اشرف رسانید که مناسب درامت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوایل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عذاب عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزه نفرمودند - و چون مجلس تأخر رسید زبانی بوسیله میر سید برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یارگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکل بر الطاف الهی نموده به سمت کابل توجه داشتیم - اکنون (که قضیه چنین باشد) توقف را مذب چيست - اگر بجهت سخت و زنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین دار و آنخود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را در اینجا بآمایش بگذرانید - و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزم درست و آمیدے واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند - در انامی راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را اتالیق^۳ آفا سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده باستان^۴ بوس سرلند شد و استعفاى جرائم بابوس نمود - و بمدارچ قبول اتصال یافت •

چون [*موکب عالی* در یرت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارتقدي واقع شده) نزول اجال یافت] میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سرانجام شده قاسم برلاس را باجمعه بیشتر روانه ساخت - و قاصد مخلص تربتی را (که میر آنش میرزا بود) فرمود که توخانه را بجلگه دره (که نزدیک خانه بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید • و عیال مردم (که در بیدون قلعه کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از اسلحاکم میانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یرت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود • و در موضع تکیه چهار قاسم برلاس باجمعه بیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افکن از معسکر اقبال پادشاهی بیشتر شنافته دستبرده شایسته نمودند - و بنائید الهی (که طلایه دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورد زو بگروزی نهاد - و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا همدال بموجب التماس بمذنب هرادی اختصاص یافت - موکب اقبال از تلاقی خواجه پشته گذشته در نواحی ارتقدي نزول اجال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

(۲) نسخه [ا] رنج کشی خود (۳) در [اکثر نسخه] آن سلطان (۴) در [بعضی نسخه] تکه خمار - و نسخه

[ا] تکه خمار - و نسخه [ح] تکه خمار •

با جمیعیت خود و شاه بردی خان (که گردیز و بنگش و نغز باو متعلق بود) آمده آداب زمین بوس
 بیجای آوردند - و مستمال عیالات بیکران شدند - و متعاقب آن مصاحب بیک پهر خواجه
 دکن بیک با بهیارے از مردم آمده دولت ملازمت دریافت - و بالتفات خسروانه سرافراز گشت
 درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست - بدوات سوار باید شد - که مردم
 می آیند - حضرت جهانبانی بر باد پای دولت سوار شدند - و درین میان ایلی قلی سفرچی
 و بهادر پسران حیدر سلطان را (که در تعزیت پدر بودند) بر آورده مشمول مراسم ساختند
 و بعد از زمانه قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفات اوضاع
 صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را
 بجهت استعفاءی جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد - و بعضی ملتسمات بوسیله خواجه
 معروض داشت - نیم کوره راه مغایله میان انواع قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمائند بود
 که خواجه آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتسمات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند - و مواجید
 دیگر تذاکات را از لوازم آن گزینیده خواجه را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مررت
 و مردمی توقف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادن خواجه تعطیل و تراخی در مبارزت
 سپاه پادشاهی و فرست یافتن خود بود - و انتظار سیاهی شب میدرد که شاید شبگیر بلند کرده
 خود را بکنارے تواند کشید) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای
 و ظلمت خاطر (دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده) بهرعت تمام خود را بارک کابل
 رسانید - و میرزا ابراهیم را د خولہ را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بدینی حصار روانه
 غزنین روزه شد - و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی
 از معتمدان بکابل فرستادند - که در آنجا بوده نگذارند که بتپاهی و رعیت آسیب رسد - و همه را
 مستمال عیالیت پادشاهی سازند - و میرزا هندان و جمعی را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند
 و خود بدهمعانی نصرت و همراہی اقبال متوجہ شهر کابل شدند - و در ساعت مسعود کوس زنان
 دولت کوراکه اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه داران نصرت کوکبه شصت را بهپهر مگوکب رسانند
 و در شب سیزدهم آذر ماه جلایلی موافق شب چهار شنبه درازدهم شهر رمضان (۹۵۲)
 نهد و پنجاه و در بنائید آسمانی فتح کابل (که مقدمه فتوحات بے اندازه است) روی ۵۵۰
 و ابواب شادمانی و کامرانی بر دلهای خلایق گشوده شد - در ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

(۲) در [بعضی نسخه] تردی خان (۳) نسخه [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخه [۱] کوس -
 و در [اکثر نسخه] کورکه •

صاحب کابل را بمقدم دولت پرتو سر بلند ساختند - نویدی تاریخی این فتح کابل را گزمت

یافته بود - و دیگرے این • • • مصراع • • • بے جنگ گرفت ملک کابل از وی •

چون (بمیان آثار ذات قدیمی حیات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت - و اساس دولت بنادرگی نهاده آمد) حضرت جهانبدایی را هزیمت میفرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منقطر تدویم برکات القوام حضرت شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را (که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافت ملازمت حضرت جهانبدایی آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرور ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند - و سجدهات شکر سلامت آن نوزبال بوسقان اقبال و دریات فرخ آن چراغ دهمان خلافت بجای آوردند - و درازی این خجسته دولت و حدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روی روزگار خواص و عوام گشادند - صباح آنروز جهان آنروز حضرت جهانبدایی بر سر بر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کتفه سپاه و حشم و عساکر عبید و خدم گورنش گرفتند و طوائف خلایق بشرف زمین بوس کلمیاب سعادت شدند - و دست تمنا بدریوز دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلای خلایق کوشیدند - و از وقایع (که دران نزدیکی مانع شد) رحلت یونس علی و مرید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان یارگار عزت بودند - و در همین ایام بمصراع علیه رسید که خواجہ معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بدیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجہ معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند - و بیدین توجه و ظل احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مہبط رحمت و زدن گشت •

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخه [ب] کابل برگرفت آمده - و از هر دو بوی غلطی می آید زیرا که از اولین (۹۵۴) و از دومین (۹۵۵) می برآید - و عطاوب (۹۵۴) چنانچه مصراع تاریخ بآن شعر است

(۳) نسخه [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و ایام و ارامل گشاده زرخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از

مشاهده نور الہی که از جبین آن برگزیده عالم لایع بود شادمانی نمودند - صباح آن (۴) نسخه [ح] کبریای

حضرت عزت (۵) نسخه [ط] و بیدین توجه فضل و احسان آنحضرت •

آرایش جشن دولت پیروای ختنه^(۲) سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن

بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریبی انگبخته هنگامه بخشش گرم سازند - و بروشنی (که از چشم آلودگان عرصه امکان محفوظ ماندن) عبادات گزیده را (که سر آمد آن دلها بدست آوردن و دست بردلها ماندن است) در لدنسِ درسم و عادت بقصدیم رسانند چنانچه در یغولا (که نسیم اقبال بآزگی وزید - و گلدستان مقصود از سرنو شگفت) مراسم ختنه آن نو باره حدیقه اقبال و تازه نهال نخیل مسجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و غذایب شوق در پررز •

- بغش سر برآورد از لب جوی • زمین گشت از ریاحین عنبرین بوی •
- نسیم صبحگاه از مشک بویی • هزاران ناله در بر داشت گونی •

به آرته باغ (که بغایت دانش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگزاری حضرت مولی ست) ابواب غیش و عشرت گشودند - و آئین یککوسی و کیکبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زیست انزایند - جمیع امرا کمربوعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مصاحبی جمیله بقصدیم رسانیدند - و ارباب صنایع و طوائف محترفه در آرایش دکن و گرمی بازار غایت مدافعه معمول داشتند - و در اندک فرصت آنچنان آئین بقدی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتقدیر گرامی شرف امتیاز می بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خهروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بضم دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکنی بقصد هار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدیم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت •

(۲) نسخه [ح] سور ختنه (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین گری (۴) نسخه [ح]

میان جان بسته (۵) نسخه [ح] بدگانه تشریف آورده •

و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رمید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را (که در صغر سن با هزاران لمعان فرّ الهی از ناصیه احوال مثالی بود) بر خرد و بزرگ عالمان ظاهر سازند در سادات عفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند - و جمیع حضرات مختصات استاذ عفت و مطهرات مکمل عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند - بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بردوش عزت گرفته بر مهند سعادت آوردند - و بحکم معنی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بے تشخیص و تعیین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند - و اشارت بشارت بخش پادشاهی بر آن رخت که آن نور حقیقه سلطنت، والد ماجده خود را از میان چندین گروه عفائف بشناخند - آنحضرت بنور الهی بے مزاحمت سهو و خطا و بے کلفت القیاس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کف والد مقدسه خویش و در آغوش آن مادر نشین ستر عفاف جا گرفتند - از مشاهده این امر شگرف (که حیرت افزای مقول و افهام ظاهر بیجان تنگنای عادت بود) غریب از حاضران بساط قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل برورد و آنچه کارگاه تقدیر گشتند - و معلوم همگان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست - که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند - بلکه بمحض تفرّس روحانی و تعلیم ربّانی. سمت - که بوسیله این نوباره چمن اقبال از مکن نور مقدس بمشرق ظهور شفاخته امت •

آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود • و قرب مضموی را بُعد صوری چایل نمیرسد - و چون تعامل کنند بُعد را چه گنجایش - که درین وبعان گلین عمر کمال قرب بمیدأ حاصل است - و انوار افاضه وجود و تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر - و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس (که ظلمت جهل و کثرت غفلت را محو پیرامون آن راه نیست) جلوه نما - و بر دور بینان عالم امرار محقق نیست که این صاحب فطرت عالی (اگرچه در نشأه عنصری و مواد هیولانی مولود نماند) اما از بدو فطرت و اصل پیدائی آبا و امهات از مآثر تولد اویند - و او در مسالک معنی و مکن باطن ابوالآباست - و بر حضرت جهانبانی (که پرده دار رموز آسمانی بودند) هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهرستان وجود را (برای دریانت مقادیر مراتب جهانیان آوا - و بجهت گرد آوری پراگندگیهای روزگار ثابداً) بعرضه ظهور آورده امت - و بالجملة در لباس رسم ختنه سور آداب شکرگذاری

نعمت بخش صوری و معنوی بتقدیم رساندن گرفتند - هر روز بروش تازه و آئینه شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آزادی جان آفرین بجای می آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت میشدند - از انجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت - و محمله از احوال او آنست که در مبادی طلوع ریای اقبال بعد از قندهار از میرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) بدخشان رفت - و از آنجا کاره ساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - و تذکره (مکتب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود) میرزا بعد از احوال شدائ روزگار بقندهار رسید - بپرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی در آن ایام نشاط افزا آمده باستلام عتبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد - و در آنجا جشن خسروانی نمود - و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت *

و درین آئین عشرت آئین (که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت - و اوان پیرایش حدیقه درات و انبال بود) در ساعت (که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افراشته نور میکردند) مجلس نهال پیرای گلستان الهی (یعنی خذنه سوزی حضرت شاهنشاهی) به هزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست - امیاب کمروائی عالمیان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند - و وضع و شریف اذنان از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفهای روزگار بالغت انجامید و فقرهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد - امرا ساچقهها بظرف اشرف گذرانیدند - و بانعامات گرمای سرفراز شدند - و در عین آئین بنفد آنحضرت بجهت تغذیه خواطر و التیام قلوب (که رکن اعظم ملک منانی و فرمان رزائی ست) متوجه خواجه ریگ روان شدند - و شادمانیها فرمودند - و حکم جهان مطاع مدبر یافت که امرا با یکدیگر گشتی گیرند - و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همهران را در زور جدا می فرمودند - و آنحضرت با امام قلی قورچی گشتی گرفتند و میرزا همدال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم گشتی بجای آوردند - و بعد ازان بسیر ارغوان زار بخواجه سواران غمان توجه معطوف داشته دای خوشدای دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند - و ملازمان آبدان رفعت پیوند را

فراخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناصبِ حالِ هریک و انعامهای لایقِ هر کدام و خلعتهای موانقِ هر فریقِ شرف امتیاز بخشیدند - از انجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینِ داور و تپری و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع مفتضیانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده وزیر آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ انصاف و پرتوِ رافت مرقهٔ الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطعیمان گشتند •

و از جملهٔ قضایا (که درین آئینِ بَنَدی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسب بود بهمارکدایی فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرگرد آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسرانانِ نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلی از جانبِ میرزا سلیمان برسرِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِ قبول مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجہتی و اخلاص خود را در توجّه بسعدتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقایع (که متصل دانقضای ایامِ آئینِ بَنَدی وقوع یافت) آمدنِ میرِ مہد علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمینِ داری و حقیقتِ ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکی (که از توابع و اعمالِ هنداست) اقامت داشت - بتقدیمِ صدق و ترقِ اخلاص سعادتِ آستانِ بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسرانان شد - دوکی را بارِ مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لُونگِ بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با بوادان آمده زمینِ بوس نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطافِ سلخته ولایتِ شال و مشتنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامرا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت بر طبیعتِ این روزنا پور دانِ مستولانِ شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید •

و از جملهٔ سوانحی (که در توبِ آن ایام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از بُزرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از رویِ مکاره بر جادهٔ بد درونی و عنادِ ایستاد - و بر گفتِ مہد بخنان (که عمدهٔ آنها مظفر کوکِ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون کُ این معنی متواتر

(۲) نسخه [۱۱۱ ح] تبری - و نسخه [۵ و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخه [۵] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخه [۱] دوکی آباد را (۷) نسخه [ح] لومک (۸) نسخه [ح] بشرف کورنش سر بلند گشت •

بسمع اعلیٰ رسید - و از مخبران صادق بسجّل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیخ [که از یقنای معتبر بود - و از گریزی درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت ؛ خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفست - مظفر کوکه را گرفته بیامان رسانیدند - و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عذاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بذاتگی از عظام جرّائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلانی کنی - کفران نعمت را هم حدّ و اندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاه بسکوت و گاه بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحکم (که میرزا عسکری در قید بود) نگاهداشتند • و از جمله وقایع (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائی سلطان است - که جوانی بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدرش شد^۱ او ازین جهان بر خاطر اندس بنایت گران آمد - (اما نظر بر قهرمان حکم الهی) (که بقا را خاصه ذات واجب - و فدا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درمت اندیش خود بمامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میرامانی در تاریخ او گفته •

- سلطان چغتائی^۲ بود گل گلشن خوبی • ناگه اجلش حوی جهان راغمون شد •
- در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ • دلها ز غمش آنچه صفت غرقه بخون شد •
- تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر

بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود .

چون انحراف میرزا سلیمان بصحّت پیوست - و محقق شد که مر از فرمان برداری پیچیده اندیشه - روی درد سرش میدهد - و ازین خیال باطل^۳ برنج اندر امت (حضرت جهانبانی اوائل

(۲) نسخه [ح] چغتای سلطان (۳) در [بعضی نسخه] پدروند کردن او این جهان را (۴) نسخه [ح] چغتای

(۵) در [بعضی نسخه] برنج اندر است • ع • زمره تصور باطل زه خیال محال (۶) نسخه [ط] اوائل چهارم و شصت و هشت جلالی موافق اوائل بهمد و پنجاه و سه •

(۹۵۳) نهد و پنجاه و سه عذای عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اجداب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب (که در تصرف میرزا بود - و یکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرف خویش باز آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا تهمید) آنحضرت میخواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده یکی از ملازمان مالی جایگزین نمایند - و بر آنچه (حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بیدر میرزا سلیمان داده بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جایگزین او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند - میرزا از معامله نامهی از ولی نعمت خود رو گردان شده علانیه در مخالفت زد - و خطبه بنام خود ساخت - حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایب مخالفت میرزا مصمم ساختند - و حضرت شاهنشاهی را در دارالسلطنه کابل در کف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار برآمدند - و بدولت و اقبال در برت چالاک نزول سعادت فرمودند - میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند - و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکب همایون بانگ قربانغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که رجوع یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند - که قبله فتنه و شرارت او نزدیک است که دردمانها بسوزد - محمد علی تغائی (که حرامت کابل بار مقوض بود) امضای تهرسان این مصلحت بار مرجوع شد - مشار الیه را از کمال مادی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشک را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از نهاده لوحی او در گذشته این خدمت (که محض صلاح بود) بمحمد نام موجی رجوع فرمودند - و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید •

• چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت ببدرفتۀ توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشاوات شدند - و (چون رایت نصرت محدود اندراب رسید - و باغ علی تلی اندرابی مخیم اجلال شد) میرزا سلیمان از ناممساعدی بخت زفرجام خود با جمع کثیر بعزم جنگ قدم پیش نهاد و موضع تیرگران (که از مواضع اندراب است) فرد آمده در صف آرائی اقدام نمود - چون این خبر بمساع علیّه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند همدال میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمع از دلیران کور کرده را پیش فرستادند - و در میان فوج پادشاهی

و میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندق را پناه خود مانخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیراندازان ازان طرف دایِ مردانگی و کمانداری میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چیتلشاهی نمایان کردند - خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید - و بداده شدند - و دلد قاهم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و درغان بیگ (که قورچیان خاصه شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش در ملازمانِ معلی انسلاک داشتند) بواسطه افتادنِ اسب بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین تراز شده بود که جمعی از فدائیانِ رکابِ دولت و نبرد آزمایانِ کارگاه (مژدیل شیخ بهلول و سلطان محمد قزاق و لطفی مهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادرِ حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکه بر تکه غیبی نموده بجانبِ میرزا بیگ تاختند - و بدایمردی عقیاتِ ایزدی از خندق گذشته شمشیرها عام کردند - و چست و چالاک بصوفِ غنیم رسیدند - مخالفِ تابِ مقاومت و تحملِ صدماتِ این گروه اقبال نیاورده راهِ گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پویشان شد - از هر طرف دلاورانِ میدانِ کار و هزیرانِ بیشه کازار قدم برعرصه گاه فتح و نصرت آوردند و حضرتِ جهانبانی هنوز بر بادهایِ جلالت حوار نشده بودند که طنطه فتح و نصرت بموشِ هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راهِ ناری و اشکمش منوجه تنگیِ خوست شد - و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان (که از نزادِ سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتند گریختنها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسبِ بدخشعی فراوان بدستِ شیردلانِ معرکه افتاد - و آنحضرت بآئینِ بزرگی از راهِ کذلِ حاشان بدره خوست در آمدند - میرزا سلیمان با بعددِ سه راهِ آوارگی پیش گرفته بصوبِ کولاب فرار نمود - اکثرِ اعیانِ بدخشان و سپاهیانِ آن موژربوم فوج آمده احرازِ دولتِ زمین بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخورِ حالت و قدرِ معتمال فرموده بعواطفِ خمررانی اختصاص بخشیدند - و بآقزیب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پداری گشته کامبخش

(۲) نسخه [د] خراچین (۳) نسخه [ه] فدائیانِ درگاه و نبرد آزمایانِ کارگاه (۴) نسخه [د] قزاق

(۵) نسخه [ب] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طالقانی (۷) نسخه [د] روشن سلطان و در

[چند نسخه] اویس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] حاشان

خطایق بودند - و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درسک شدند - و در آنحضور
شکار گنجشک بدامی (که مخصوص آنجا ست) کردند - و از آنجا بگلرگان نزل اقبال اتفاق افتاد
و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه
گذشته با چندی در آنحضور سرگردان بود - و از سوانحه که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی
از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود
ظاهراً از حرف نامغامب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ
(که از جمله تورجیان شاهی در رکاب معالی بودند) بشنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو
رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خود سری ناپسند آمد - آنها را گیرانندند - و بعد از چند روز
بهغلامت حسین قلی سلطان مهر دار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد •

و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحضور را
بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکب دولت تقسیم یافت
منعم خان را بتحصیل خومت مقرر فرمودند - و دیابوس را بتحصیل اموال طایقان فرستادند
و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجای مزید سرانجام مهمات بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت
تشیلات در قلعه ظفر واقع شود - باین عزیمت مایب متوجه آنحضور شدند - چون بموضع شاخدان
(که ما بین کشم و قلعه ظفر است) نزل اجلال شد مزاج صحت اعتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال
فی الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادی
این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام
پراکنده گشت - و مردم محال جایگیر خود را گذاشته آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محال خود
باندیشه تاصواب باتفاق آمرای دیگر بر آمده تا هر آب کوچک^(۵) رسید - هوا خواهان میرزا سلیمان
جا^(۶) بجا هر برداشتند - قراچه خان بانة اق جمعه از یکچنان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست
و میرزا عسکری را (که احتمال فساد با او بود) مقید ساخته در خرگاه خود در آورد - و خود
فردی آستان بوده در لوازم خدمت و بیمار داری اهتمام نمود - و در حضور ائدسی غیر از خواجه
خارند محمود و خواجه معین کسی نمیزیت - روز پنجم (که غفلان صحت بود) افاقت روی نمود
میر برکه بکورش درون آمد - چون نظر آنحضرت برو افتاد میر اضطرار بها در مقام ندای ساختن خود

(۲) نسخه [ج و] و رسک - و نسخه [ز] در شک (۳) نسخه [ه] بکاوان (۴) در [بعضی نسخه] گذاشته
گذاشته (۵) در [بعضی نسخه] کوچک (۶) نسخه [ب] بر در عالی •

بشرافهٔ محبت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمهٔ بمرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن نازنه نهال جویبار سلطنت و سرور بن نو بهار اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ، بکابل فرستادند - که مبادا خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور پرورد الهی شود - و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد - و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید - و از رسانیدن نوید صحت و مزدهٔ عافیت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگان شد و نایب آشوب فرو نشست - میرزا همدال مراجعت نموده بجای خود شنانت - و هر کس بجای دیگر خود معارفت نمود •

و از سوانح (که درین سال واقع شد) کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت - و سحله ازین سانحه آنکه خواجه معقام بتغای بعضی از ارباشان (که دماغ خرد ایشان بریشان بود) سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بد مذہبان ناطق اندیشه و تیره خردان سخاوت پیشه (که غرور در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظی در پیچیده اند - نه مشام جان ایشان را از رائحهٔ حقیقت و انصاف خبری - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازار معرفت نمری) در میان آورد - و بے دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی بشریت و احمقین افطار داد و از قهر پادشاهی (که انموذجیست از عقوبات الهی) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتار آن بے اعتدالین متعین شدند - و فرمان قضا جرکان بمنصفان مهمات ممالک کابل (که مقر آن بد اختران بود) صادر شد - محمد علی تغانی و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند •

(۲) نسخه [د] خلیفه (۳) نسخه [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضی نسخه] مقرر (۵) نسخه [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاهدارند تا روز باز خواست و داور پادشاهی بسوی خود رسد محمد علی تغانی •

و (چون در موضع شاخدان آثارِ صحت بر مزاج و هاج حضرت جهانبانی ظاهر شد) در محققه^(۲) محقره الطاف الهی نهسته متوجه قلعه ظفر شدند - مولانا پایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد - و جد او در مازمت مکندر مکنی ارمطو نشانی میرزا الخ بیگ اختصاص داده از جمله محاسبانِ رصد بود) درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعه ظفر اتقائی نزول افتاد باندک فرصت مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید - و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی مرماهی عیش و عشرت بدست آزوی جهانیان در آمد - و حسب الحکم خانه کان عمارت بافت - و اکثر اوقات دران منزل صحت افزا بوده کامروائی و داد بخشی فرمودند - و از آنجا شبوافکن ولد قوچ بیگ را کاهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالمی بکابل نزول اقبال خواهند نمود غوریند اضافه جایگیر تو خواهد شد - و آنحضرت بشکار تسعرا^(۳) (که بزبان بدخشان شکار نهام گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبت اقامت آنحضرت بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - اوزبکته باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ تدبیر موافق بپنگ نمی انداد *

پرده گشائی اسرار حکمت در کرد و نیت انگیزختن

میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونی ست قدیم و عادتی مسنم که ایزد جهان آفرین چون خواهد (که بزرگوار) را بر مسند فرمانروائی جهانیان جای دهد - و بر هریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد (جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی (که بجهت او آمده عالم غیب است) در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گذشته در سلوک خود اندازد لطف و تهر و بهط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه در و افغان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است - و [چون ذات قدسی واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی (یعنی حضرت شاهنشاهی) بمقتضای سر نوشت اولی در نهاد فطری نامزد مراتب دنیائی ست

(۲) نسخه [و] محققه الطاف الهی (۳) نسخه [ب] مقارن (۴) نسخه [د] و از سبب (۵) در [اکثر نسخه] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود (۶) نسخه [۲] شورش (۷) نسخه [ح] جان بخش جهان آفرین (۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند *

و ایزد جهان آرای بے منت تعلیم فردے از افراد انسانی امتداد دانا دل و روشن ضمیر دور بین آفریده است [ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت سوختن بود - بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابل و آثار احماد متضاده بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهذا سنج این وقائع در عنقوان صغیر سن بظهور آمد - که دران وقت خاطر تدسی متأثر از دریافت ناملائم فراغ داشت - و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از انصاف تعلیم و اضافات تفهیم است - و در دیده بصیرت حقیقت شناسان از فهم اشواق لازم ذات علیم قدیم و (هرگاه یکی از دور ماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیره حیرت ساخته تلخایه بلا بکامش ریزند) بیشتر چنین شکوه در نامیده قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند - و مظهر اقسام بیداد و حتم میسازند - تا در عذاب سخت و نکال مجرب اندازند - و این تمثال حال میرزا کامران است - که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ماخته ازل و برگزیده حق و پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد •

مجملاً درین هنگام مسرت (که وسعت آبان خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغی بستانسرای عیش بود) چشم زخم غریب رسید - و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه عیادت الی گرنه فتنه انگیزخته است - و ناگهان بر سر دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف خود آورده - و شیرافکن ناعانیت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است - خاطر قدسی متأثر حضرت جهانبانی [اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی - و دوم از جهت غمخوارگی سکنه و رعایا (که بدائع و ذائع حضرت جهان آفرینند - و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت ازل و نباید) و سوم از مروت طغیان میرزا و امور مترتبه بران] برهمزه گشت - و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این شکرنامه ابو الفضل بجهت استیفای باین حالات و استقصای تفاهیل سوانح صرف عنای قلم از همت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد - بنابراین مجمل بطریق جمله معترضه تحریر می نماید - طالب تشنگان زلال سخن را سیراب گردانند •

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قلعه‌ها نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده) نوچ فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهانند] میرزا از طریق هدایت و جاده ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از معادیت دریافت ملازمت ملتفر شده فرار نمود - میرزا همدال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثری از میرزا پدید نماند - و گورده از راه او برنخاست) متعاندان بموجب امثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بصورت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی و موالی آن دیار را بخت یاری کرد - قلعه غزنین را محکم ساخته در خواش را برو نگشودند - هرچند میرزا تزییر کرد بجای نرمد - از اینجا بخانه خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به تیرگی آورد - و از اینجا بزمین داور برد - حاتم الدین علی واد میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیّه رسید غزنین را بمیرزا همدال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند - و علم و نقاره و تومن توغ ضمیمه تفضل ساخته او را بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمان عاطفت طعرا بنام بیهم خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهی آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر مر میرزا کامران فرستد - و مشغورے باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نغان یافت که باتفاق میرزا الغ دفع ننگ میرزا کامران نماید و بسبب اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متساعد گردد - میرزایان باتفاق از قلعه‌ها متوجه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رحیم هزارها پراکنده شده دمت بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا اهرار ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزی چند آنجا در اندیشه ننگ و نسا نشست - که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد از آن

خیزهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم تده کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود - حاکم تده این را فوز عظیم دانسته جمع را همراه میرزا کرد - بعضی پیرین شدند که اول قندهار را باید گروت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیورام خان استحکام تمام داشت گزینن کابل پیش نهاد خود ساخته بهای بیداکشی شتافت - و بحدود قلات بجمع از افغانان هوداگر (که امپ صی بردند) رسید - و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و از انجا بصوب غزنین شتافت - ناگهانی بغزنین رسید - از جانب میرزا همدان زاهد بیگ در قلعه بغلقت و مستی میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طالع بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود در آوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمعشان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یک از معتمدان حاکم تده بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و محرس بے سابقه خبر بکابل رسید - اول بدروازه طاقیه دروزان آمد - و از محمد تغائی (که حکومت کابل بار مقرر بود) خبر گروت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود - علی قلی اوغلی (که یک از قورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام بر آورد - میرزا او را بآب شمشیر غمخ داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کمران درآمد - و دران سحرگاه (که این قضیه مانع شد) حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن سلطنت شمس الدین محمد خان آنکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کمران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاصقت شد - و انواع مهرنایی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهین جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوفه رانی و تنگ چشمی بمردم خود میبرد *

چون میرزا کمران کابل را بتصرف خود در آورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود داشت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دمت تطاول گشاد - و مهتر وامل و مهتر وکیل را

(که غلامان خاص پادشاهی بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدین علی ولد میر خلیفه (که حضرت ملازمیت خود طلبیده بودند - و جایگزین او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود) باندقام احتکام زمین داور اعضای محکمه او را نطق کرد - و بناخوشترین وضعی در جنگ اجل داد - و چوای بهادر را (که از دولخواهان پسندیده خدمت بود) بقدر رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و انگه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بهاطر قرب را در بند کردن و وبال موری و ممنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقام تبلیص اضلال و اغوی مردم میکرد - از انجمله شیرانکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت - و بے حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در کاسه طمع خود کرده راه بے حقیقتی پیمودن گرفتند - و همانا عمده اسباب گرفتاری کابل بے اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد - چه دران زمان محمد علی تغابی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود - اما پیوسته راه غفلت می پیمود - و شرائط حزم بجای نمی آورد - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیکده برچیده گمان استقلال میبرد - و بابایدیگر از کوتاهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع چاهای و سرانجام غنچه اهتمام می نمود - و جمعی کذب در گرد او فراهم آمدند - روزی بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القام و جمعی دیگر از قورچیان شاهی (که رخصت یافته عازم عراق بودند) بدیدن میرزا آمدند - و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پر نور خود بزم انروز میرزا بودند - معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته - و مردم اطرائی (که در معنی مگسان دکانچه حلوائی اند) بر یکدیگر می ریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما سی جوان بکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم - داین تازه نهال بهارستان دولت و انبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بفرزگی برداریم - ولد بیگ (که مرد نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافرمین مارا باوین فضولی چه کار - و چون سر رشته هر کاره بوقت خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد •

نهضت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل - و محاصره آن

چون (قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید) باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آبدیره شتافته اطاقی نایره فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا حلیمان فرماده تقصیرات او را بخشیدند و آن حدیث زده تیه آوارگی را بنمازگی خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا حلیمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن میرزا را فرق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خومت و کههر و غوری و آنکدرد بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت - و ببدرته توفیقات الهی بمسعود ترین ساعت عذای عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طایقان مقام شد - و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجای مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس موبک عالی بیغمی روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجه قندوز شدند - میرزا هندال باوازم سهم اندازی پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عید قربان از آنجا براه نذر شیر تو گذاشته بکندل ریگ عبور فرمودند - و در خواجه سیاران نذر اقبال روی نمود - شیرعلی (که خود را از معتمدان و یبرایان میرزا میگرفت) تذکی آبدیره را عظیم محکم کرده بود - اما زیر ظاهر با تأیید باطن چه کار کند - و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقارمت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس مانده دست درازی نمود - و چون موضع چاربکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی گذر (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهد و موافق موکد مجده منظور نداشته) از بخت برگشتگی جدا شدند - و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی (که در معنی درکات تفرل بود) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا منجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی - آنحضرت در حدرد زمزمه توقف فرموده در تمکین خواطر

(۲) نسخه [ح] بکابل بدفع فتنه میرزا کامران و محاصره آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخه [ح]
فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخه [ب] رعه - و در [چند نسخه] زمه .

متذذب درونان معامله ناهم و متذزل خاطران بمرمایه حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهد
 خاطر رامانده ایشان را بجای آورده مجلس کنگاش منعقد ساختند - رخصت یانتهای سخن
 بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست
 که از کابل گذشته بحدود پیوری و خواجه پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بمسکری فیروزی اثر
 میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمه حواری دوات شدند - بقدر راه که آمدند
 بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر
 مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بهیاری بے اختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر
 خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی برای قندهار قرار گرفته - لایق دولت آنست که همت گماشته
 شهر بند را متصرف شود - اگر میرزا بجانب پیش آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند
 و هم از آسیب بازندگی بقدر بمانه حاصل میشود - حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون
 باطن الهام پذیر را با او در میان آوردند - او برین رای غایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت
 حاجی محمد خان و جمعی برای کتل مزار روان شدند - و خود بدوات و اقبال از پایان کتل متوجه
 فتح شهر بند گشتند - مساکری فیروزی مآثر بسرگردگی میرزا همدال بحدود ده افغانان نزدیک
 روضه بابا ششپور رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده جنگ آمد
 و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای نماند
 میرزا همدال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و دای مردانگی و جانفشانی داد
 چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل
 شاه قلی نارنجی و امثال آنها اشارت عالی بنقش پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را
 تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند - و میر برکه از همه
 پیش تاخت - درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعیین شده بودند)
 بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف انتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بلامنت آوردند
 آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواهند (که او را روزی چند در بند و زندان بند پذیر
 ساخته در سلک ملازمان در آرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولخواهان
 (که از کافر نعمتی و بے حقیقتی او خونی در جگر داشتند) بحضور اقدس سیاست رسید
 و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهی تعاتب گریختها

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخه [د] باربدگی برف (۴) در [بعضی نسخه] بابا شمشیر

نموده بدروازه آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راه هزارجات گرفتند - و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد هوانجام (که در جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند) بداسا رسیدند - شیرعلی سراسیمد بقلعه درآمد - و مضطربان قلعه را اطمینان حاصل شد •

و حضرت جهانبانی از آنجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعه کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و تودها و خورینها نصب کرده هر میدادند - و هر روز مردم میرزا کلان برآمده چهلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قنچاق و اسمعیل کور و ملا مجذانی اوجی و تیره بخته چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کلان رفتند - حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازه یارک جای از روی معلی به بینید - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است - و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مورچها قسمت کرده کار بر میرزا تمکین باید گرفت - فرستاده در جست و جوی منزلگاه بودند که سی چهل کس بیچاره از دروازه یارک پیروز آمده ایستادند - حاجی محمد خان با جمعی از مردم پادشاهی بجانب این جفاست ناخست آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاری از دست شیرعلی رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزانند و حاجی محمد خان را از قاتوانی و ضعف برداشته بخانه او بردند - و مدتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ده بیعت حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرمادند که حواری شده بمورچها خود را نهد - بموجب اشارت مقدس سوار شد - و بازار شامت اعدا کساید یافت - روزی میرزا سنجر^(۱) پسر سلطان جنید (که داغ بے حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده ناخست - امپ میخ جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورد - قوی بازوان حقیقت ورز او را دم تکبر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزنان خانه فرمادند

(۲) در [اکثر نسخه] براهه (۳) نسخه [ط] و دلداد های قلعه را (۴) نسخه [د] کوز (۵) نسخه [ه]

ملا بلانی اوجی (۶) در [اکثر نسخه] اوجی (۷) نسخه [ا و ح] بارک - و در [بعضی نسخه] پارک (۸)

نسخه [ه] سنجر برلاس •

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زاده‌های پهلوان دومت میر بر بودند - و الحال هوکدام در خور استعداد تربیت یافته در سنگ امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیّه شرف اختصاص دارند) بدستگیری بخت بیدار از برج (که میان دروازه آهنگن و برج قاسم برلاس بود) خود را انداخته در عقابین بیابوس گرامی استسعا باوند و چون عقابین بصید سعادت جاردانی کامیاب شدند - و مشمول غنایت بقاییت گشتند •

و در عین جنگ و جدل قائمه کلان از ولایت بپاریکاران آمد - امپ و امباب بعیدار دران نامه بود - میرزا کامران شیر عالی را با جمع کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن امباب بگیرد هر چند [تردی محمد جنگ جنگ (که از معتمدان میرزا بود) منع کرد - و بصرنج گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده هر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - و هم حال ما بتباهی میکشد] میرزا (که چشم بر اموال مردم دوخته بود) این سخن را بغوش هوش در نیارد - و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع عالیّه رسید - حاجی محمد باین خدمت مقرر شد - که آن ظاهره را ازین تعدی و تاراج باز دارد - حاجی محمد بعضی اشرف زمانید که آن جماعت شبشب رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان در چار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچها و هر راهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که بسوادگران رسیدند) امباب ایشان را بزرگ کشیده گرفتند - و بسیاری از محتاج سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمى راهها و گذرها ظاهر شد - تردی محمد و شیرعلی باهم بیگفت و گو در آمدند - تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راه (که نتوانند بقلعه در آمد) نیافتند - هر گردان شده خود را بکنار کشیدند - و منتظر فرصت شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند •

روزه باتی صالح (که از بکه جوانان مردانه حصاری بود) بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنگین آورد - و بگزارف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آیم چون دروازه گشوده جمع از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجید و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کار پر از پی کرد - چوبین بیگ بشهادت رسید - باتی صالح

(که باعث این فتنه بود) به تیر بندرق آتش بخرمس هستی او انداد - و جلال الدین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاری رسید - و اکثر مردم زخمی شدند - و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند - شیرعلی از در آمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولتی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند - که بپایمردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستاده در کذل میارند بشیرعلی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهی نصرت یافت - و اکثر اعیان و اموال و اسبان بدست انداد - و جمعی کثیر دستگیر شدند - و شیرعلی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد - فرستاده مقرر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتذاهی گشتند - و سوداگران تاراج شده (که انجا بدرگاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هر که (اسباب و اسبی خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اعیان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معنی باعث تازگی اقبال شد - و باغیان اسیر را در برابر مورچها آورده علانیه بقویتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداری غنوده بخندان بهتر ضلالت شود •

میرزا کامران (چون از همه دروازه های تدبیر آمد و شد نمود - و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت - و بجز فاکامی راه نگشود) همت ناقص خود را بر سیاست کوهکن معصوم و طفلان بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یک هفت ساله - و دوم پنج ساله - و سیوم سه ساله بود) بعد از تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکدوهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به ببیند - یا مرا راه دهید - تا بدروم - یا پادشاه را از محاربه برخیزانید - و گرنه پسران شما را مدل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصه تلف اند - و نابود شدن ایشان فاکریز) چه ازین بهتر که در راه صاحب ولای نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشه های نادرست بگذر - و از عالم درلخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن - که مرماهی نجات و پیرایه حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیر خواهی تو از دست ما آید) بجان کوشیم - و گرنه ما را بکشتن فرزندان

چه می‌ترسائی - اگر نرزدان ما را امری واقع شود عوض آن بآمانی میسر امت - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند - و بغایتهای تازه نوازش فرمودند - میرزا در عرض و ناموس مردم دمت زده بفرزدان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد - زن محمد قاسم خان موجی را بندان بسته آرنجخت - و چون میرزا بیمار رنج و حسد بود هر مخالفتی (که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد) در معنی آن متیزه و مخالفت با دادر جهان آفرین پیش گرفته بود - و این چنین متیزه‌گر هرکاره که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه واسعت نیاید - و بسر در افتد - و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود •

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی - و فتح کابل

میرزا کامران از بیوهی و بخردی برای محافظت خود آن نو باره بوستان سلطنت و باکوره بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر تپ آورده در چنان مقامی (که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - این چه آدمیت و مردمی است - و آئین کدام ددی و دیوکاری است - زبان گویند این گفتار چگونه لال نشد و دمت برنده این کار چرا از کار نرفت - که آن دره اقبال را باین نیت برگیرد - و باین قصد بنشانند چشم [که حقوق صوری حضرت جهانبانی (که برادر بزرگ - و بجای پدر بزرگوار - ولی نعمت او بودند) نه بیند] جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی (که در نقاب عزت مخفی بود) چگونه در هنگام صغر و ایام میا تواند دید - دلای (که از اندوه حسد بایمال غم بوده باخدای بزرگ در منازعت باشد) مواضع نور الهی (که در مظهر بشری مودع بود) چون در یابد نسیمه راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر بشناسد - و (چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاهداشته متکفل ملاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه روزگار شده بود) این بدستگالی ستم کردار را در ساعت بهزی اعمال و جزای انعال خویش نرسند - بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقدر شده بود که در کشاکش روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرو ایام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه بدر گذارش آورد و کردارهای ناهموار آن هنم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد - تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت

عبادت سایر ناهق شناسان گردد - و هرائنده چون بدیده بصیرت نظر میبرد این قسم مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام سخت تر و جانکاه تر است •

و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه بیباک بظهور آمد دست قدراندازان در لرزه شد و تیرها برادر اعوجاج رفت - و فتیله های تفنگ انصرده گشت - سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودت تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه میگشایند) آن وسایع کمال و دمت آریز راحت میشود - چنانچه این حال مصداق آسمت - اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افکنان سحر بردار در حفظ یزدی بوده سرمایه خجالت بداندیشان میاهد و پیرایه هدایت مسترشان آگاه درون شود و ثانیاً باعث ظهور چنین خارق عادت گردد که آتشی سردی نماید - و فتیله ها در نگیرد و چون سنبل خان را نظر بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از فیهب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند - و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند - و سر این معامله بدیع را سنبل خان دریانت که مرد شدن آتشها را سبب این بوده - در هامت دمت از توپخانه باز داشت - و فرقه متفرقه باغیه زمانه از شدائد توپخانه عالی نجات گونه یافتند - هر جا که حفظ الهی حارس حال برگزیده او شوند مکائد بشری را چه بارای آن که با او هتیزه نماید - اگرچه بمخردان این شغل ناهمند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد - تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید - و بمقدار دریانت خود از خبر و شر در یابد - و بالجملة بدفعان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری (که بایشان متوجه بود) گردانیدند - و دور بیگان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمرند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین دادر و قاهر حمین خان شیبدلی^(۳) از قلات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده بود) و شاه قلی سلطان (که به بیرام خان خویشی داشت) از قندهار و جمعه از بدخشان بملازمیت شتافتند - آنحضرت مورچلی^(۴) این مردم در جانب دروازه یارک عنایت فرمودند و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند - و بهادران حقیقت اساس

جَد و جهد بیشتر از بیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشه‌های او نادرست آمد از راه رویه بازی بشق چاپلوسی و گریه‌لایی زد - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد - و بوسیله تراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک آیام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزه این ندامت و صلح این ضراحت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مرورت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگنهادی و بلند همتی سخنان او را بیایه قبول داشته در مهمام اهتمام سخت‌گیری تجویز تحقیق فرمودند (را چون میرزا همدال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند) بقصد گرمی هنگامه خود (که شعار کهنه عمده آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملزمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوه‌رست بے بها و گوه‌رست کم‌یاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب است) کم باشد چه عجب عقل معاملت‌هم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است) نداشتند - تا پاداش نیکی نیکی میگردند - این کورلان در برابر نیکی ادبای بدی مرانجام دادند - و آژن زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی ناهق آماده ساخته (باندیشه تباہ آنکه بزرگی ایشان زوده شود - و روزی فراخ) مرمایه آشوب و فتنه گشتند - چه عقلمها هم آغوش ایشان بود - و چه خیالها هم زانو داشتند - اگر ادب مراتب اخلاص را میدانستند (که چه در لفظا در خدمت) هرائینه این نوع زیان بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبری فرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمی شنود کشمک و بال دل آزاری دانستند - تا تیشۀ تیز چنین بر پای خود نزدند •

باری این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رماندند - و گفته فرستادند - که بآمدید که در قلعه می‌باشی - و بکدام آمدید بدرگاه می‌آئی - روز بروز اسباب قلعه‌گیری آماده‌تر میشود باید که نزد تر خود از فلان مورچل (و بمورچل حسن‌قلی آقا نشان دادند) بیرون روی میرزا باشارت این جماعه از دروازه دهللی برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

(۲) در [بعضی نسخه] روایتند (۳) نسخه [ط] شب هیزدهم اردی بهشت ماه جلالی سال چهار صد و شصت و نه موافق شب پنجشنبه •

بومیله میرزا حلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکده) کارے تواند ساخت - حضرت ج بدلت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاسیب میرزا تعین فرمودند - و خود بنائید دارالسلطنه کابل را (که وحشت سرای بنی و طغیان شده بود) بقدم گرامی عشرت سرا گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال دار استقبال بدلت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بهشرف بهماط برسر اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دید نوره و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زوده تر تواند بود که دیدة یعقوبی یوسفی روشنی پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگر گوشه دل چنین آرام گیرد - بر شکر ملامتی ذات قدسیه و خجستهگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات بتقدیم رسید - و بر دلهای افکار خلایق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهم تازه و هر یک بصدگونه پرورش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای در بفرامی بدل شد - و بر سر بر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت ج و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمد خان و مردم دیگر (که بتعاسیب میرزا فرستاده بودند) اگر چه یار رسیدند اما بافزون و انصاف کهنه عمله بدلت او را نادید گذاشتند - اگر چه میرزا از میان بدر رفت اما آن^(۳) سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید - سلطان قلی آنکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باه و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر (که سرفتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرزا راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه امتناف رفته پناه میگرم - و لشکر فرا احباب جنگ آماده میکردم - و خون با علی قلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و راه پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چنده در ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رمیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیذ و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شهر بدگوهر را

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخه [ح] آقا سلطان (۵) نسخه برغو - و در نسخه [و] این لفظ نیست (۶) نسخه [ح] نهج دره •

نمی‌آید - میرزا خواست که از غوری بگذرد - یکی از قلعه‌چیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه می‌شوید (و اشارت بمیرزا کرد) که اگر نسبت به قوت و عرق حمیت حضرت گیتی‌ستانی داشته هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشته - و او را مفت گذاشته - میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بی‌صبره گویی میکنی - و حساب نمی‌نهمی - من از بی‌سرانجامی شما اندیشه‌مند شده باین روش می‌گذرم - اگر در شما سامان جنگ می‌بود کی چنین می‌گذشتم - آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت - میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد - و شکست بجانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد - و میرزا را بقدر سامانی بهم رسید - و شیرعلی را عرانجا گذاشته بددخشان متوجه شد - و کس پیش میرزا هلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمروانقت بر بندند - ایشان برهنمون عقیل صایب درخواهی پادشاه را از دعت ندادند و خود راه از معارفت میرزا کامران نگاهداشتند •

میرزا کامران بدرتی اوهم باطله متوجه بلخ شد - که به پیرمحمد خان التجا برده بمک او بدخشان را منصوب شود - حضرت جهانبانی قراچه خان را بددخشانات تعین فرمودند - که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا اداره سازند - قراچه خان بددخشان آمد - و باتفاق میرزاوان متوجه قلعه غوری شد - درانجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند - و جنگهای مردانه در پیوست - و جوانان نیک از طرفین کشته شدند - ازانجمله خواجه نور (که از بهادران گلزار میرزا هندال بود) افتاد و ملا میر کتابدار (که از منظوران میرزا هندال بود) نیز درجه شهادت یافت - آخر بدو رقم اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند - و قلعه بدست اولیای دولت درآمد - درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیرمحمدخان از بلخ رسید - میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد - و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان اجتماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غور بند مضرب خدام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود - و بجهت آنکه (اعیان قراچه‌خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود) رخصت دارالسلطنه کابل گرفت - که سامان نموده زود بموئید عالی پیوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غور بند کوچ کرده بموضع گلبار نزل اجمال فرمودند که تا آمدن قراچه‌خان دل مشغولی بسیر و شکار داشته باشند - و بعد ازآنکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

آنحضرت بهمان عزیمتِ اولِ راحه بوده بجانبِ بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیتِ ایزدی باین یورش نرفته بود کذلِ هندوکوه را برف منگِ راه شد - و شورشِ عجمی دران کتلِ دیدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضایِ صلاحِ وقت متوجّه کابل شدند - و عزیمتِ تصدیمِ یانت که در موسمِ بهار عذرا توجّه بصوبِ بدخشان منعطف فرمایند •

مکتبِ نشستنِ حضرت شاهنشاهی - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتبِ خانۀ علمِ الهی (که لوحِ محفوظِ رتومِ ازلی و ابدی ست - و جمیعِ علوم و فہوم دران حریمِ حضورِ اطفالِ مکتبِ تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبانِ عقلِ هیولانی را در مبادیِ ظهورِ لطقِ بتعلیمِ حروفِ مرکبہ و الکتابِ علومِ مکتسبہ (که بتلاقیِ افکار و تجاربِ انہام فراهم آمده) در آزند - و بتدریج و ترتیبِ خاص میر در ممالکِ متأثرِ عقولِ فرمایند] در ہفتمِ شوالِ این سال (کہ از عمرِ ابدیدند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماہ و چہار روز شده بود) بآئینِ رسم و عادتِ آن آموختہ درسگاہِ الهی و رموزدانِ دبستانِ ربّانی را در مکتبِ بشری در آوردند و ملا زادہ ملا عصام الدین ابراہیم را باین خدمتِ گرامی شرفِ اختصاص بخشیدند - اگرچہ در نظریِ ظاہر بیگانِ بآموزش فرستادند اما در دیدہ دور بینانِ بارگاہِ ظہورِ آنحضرت را بیادِ والایِ آموزگاری بردند - رازِ غرائبِ آنکہ حضرتِ جهانبانی (کہ از علومِ آسمانی آگاہ بودند - و بدقائقِ نجوم میرشدند) باتفاقِ ستارہ شمارانِ باریک بین و سطرلاب دانانِ وقت شناسِ معترفِ خاص برایِ افتتاحِ تعلیمِ آنحضرت تعین فرمودہ بودند کہ در ادار و اعمار بہم نتواند رسید - چون ساعتِ صحتار رسید آن مودبِ بادابِ الهی در لباسِ بازی در آمدہ در پردہ احتجابِ مخفی شدند و با آن ہمہ توجّہ و اہتمامِ پادشاهی ہر چند تکبوی فرمودند ہی بآنحضرت نبردند - و آگاہِ دلانِ روشن ضمیرِ ازین سرّ بدیع دریافتند کہ مقصودِ ازین آنست کہ آن خداوندِ خرد والا (کہ مخصوصِ تعلیمِ ایزدی ست) بعلومِ رسمیِ روزگار مشوب و مغشوب نشود - تا در هنگامِ ظہورِ این خدیوِ نکتہ شناس بر زمانیانِ ظاہر شود کہ دانشورِی این پادشاہ دانشورانِ از قسمِ موہبتی ست - نہ از جنسِ مکتسبی - و باوجودِ این معنی بر ضمیرِ اقدسِ آنحضرت نقوشِ حرفی و علومِ رسمی (چہ از انچه رتق و تدقّ قلمِ اہلِ فنونِ شدہ - و چہ از ان نکات و اصرار کہ از مبداءِ نیّضِ بے توسطِ تعلیم و تعلّم بر باطنِ انورِ فایضِ گشتہ) جلوہ ظہور دارد - و لہذا اربابِ حکمت و اصحابِ ریاضت و صاحبانِ علومِ ظاہری و وارثانِ صنایعِ کئی و جزوی چون در بساطِ حضورِ اقدسِ میرسد از شناسائیِ خود سرِ خجالتِ بگریبانِ تأملِ فرو بردہ حیران میمانند - و طبعِ الہامِ پذیرِ آنحضرت بگفتنِ نظمِ ہندی

و فارسی بغایت موافق افتاده در دقائق تخیلات شعری نکهه سنجی و موشگافی میفرمایند - از کتب
نظم مثنوی مولوی و دیوان لسان الغیب خود بسعادت روان میخوانند - و از حقائق و لطائف آن
الذات می‌یابند - و این بیت گرامی از نائج فکر آنحضرت است •
• بیت •
نیست زنجیر جنون در گردن مجنون زار • عشق دمت دوستی در گردنش افکنده است
و بزران هندی نیز معانی رنگین منظوم ساخته اند - که کارنامه این فن تواند بود •

• مصراع •
ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم •
التصه (چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن ایشان داشتند)
اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تمیز آن اهتمام نمودند - و آن بمشاوره را معزول ساخته
خدمت از را به ولایت بازگردانید مقرر ساختند - و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر
الهام پذیر آن نور پرورد ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع مواد علوم ظاهری نگردد •
و بالجملة حضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنة کابل انتظام بخش
ممالک بوده توجه کشورگشای بیورش بدخشان و بآخر رساندن کار میرزا کامران مبدول میداشتند
میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ناامید شده بخالات فاسد متوجه بلخ شد
که باستانیت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموقع ایبک رسید حاکم آنجا
نیک پیش آمده نگاهداشت - و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود - پیر محمد خان مقدم
میرزا را منتظم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد • و میرزا را با احترام تمام بخانه خود آورد
و او را مهمانداری بتقدیم رسانید - و خود همراه میرزا شده بدخشان آمد - میرزایان بقرارداد خود
بحدود ننگ بدخشان رفتند - و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد - پیر محمد خان
جمع را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و میرزا بحدود کشم و طایقان آمد - و رنقی کوکه
و خالق بردی را باجمع از چغذائی و ازبک برونق تعین کرد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
جمعیت کولاب بهم رسانده بر مرزستان آمدند - و از جانب قلعه ظفرو خملکن رسیدند با رنقی کوکه
و دیگران نبرد مردانه کردند - و بسرنوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان
کشیدند - حضرت جهانبانی در دار السلطنة کابل مسرت پدیری باطن انور بودند - و قرار داد
خاطر اندس آن بود که بصوب بدخشان فهضت عالی فرمایند - و چون دلهای ملازمان را
بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی‌یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف میماند

و درینوقت قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) از آنجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانۀ حوصله اش اجریز شد - و حساب کار و بایدۀ حالت خود و مرتبۀ والای صاحب نشناخته پا از جادۀ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم خردی (که لازم حال طویل قامتان ب اعتدال است) سخنانی (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آورد - از آنجمله استدعا نمود که خواجه غازی را (که بجایزگی نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود - و دمت نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رحیده) بدهد پیش من فرستند - تا گردنش بزم - و منصب او بخواجه قاسم توله عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمی یافت از آنجا (که بخدای فاسد خود راستون دولت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمع کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و ششم خواجه خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی (که از فریب داد های او بودند) از راه کتل ملار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیدمودن گرفتند .

و چون این خبر بمجامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلۀ سعادت رگزان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظۀ وردن ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاضب آن بیادولان امر فرمودند - و همچنان هر که از ملازمان یکجهت می آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولخواهان بی یعد دیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند نصر^۳ شدند - جمعی از یکه جوانان پیش رفته درحوالی قراواغ بپیدا اول آن خود مران گریز پای رمیده دستبرد می نمایان نمودند - و آخرهای روز در محرابی موروی بقراچه خان دمت و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیای جان این تارک دلا در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از هل غوربند گذشته هل را ویران کردند - و جمعی (که تعاضب این فرقه بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده در قراواغ بشرف آستان بوس استمع افتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی

بکابل مراجعت نماید - و از آنجا امامان و سرانجام یورش را دلتخواه نموده متوجه بدخشان شوند و کوه‌اندیشان قرار نموده تمرعلی شغالی را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر گذاشتند که در آن حدود باخبر بوده اخبار کابل می‌رسانیده باشد - و خود از قتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده آرته باغ را بفر قدیم گرامی طرارت بهار بخشیدند - و جمعی ازین شوربختان را (که حقوق موالت تربیت پادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر بر داشتند) لقبهای مناسبت حال نهادند - چنانچه قراچه قربانخت و اسمعیل خرس - و مصاحب منافع - و بادوس دیوت - و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرحتانند که از اعتدال نموده منتظر ورود موکب عالی باشند - و فرمان شد که حاجی محمدخان از غزنین خود را زود بعبده بوسی رساند •

درین ایام (که اعتدال لشکر کشی بدخشان پیش نهاد همت عالی بود) همه وقت بکهن سالان خردمند و برزبانان دانشور (که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان مینافست) مشورت می‌فرمودند - جمعی (که نه دل شجاعت ترین و نه خرد دور بین داشتند) بر رفتن قندهار ترغیب میکردند - تا از آنجا امامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند - و گروه (که منشور نوازگی با طغرای مردانگی بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام می‌نمودند - (روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه می‌گویی - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن اینقدر پیشدستی نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر موکب پادشاهی پیشتر از قتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - و گرنه نمودن بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانبانی فرمودند که رخاست عاقبت مغروران مکرر مشاهد همگنان شده - اگر از مغرور امت ما بدوگاه الهی نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقوقت بیان رانند •

• مبادا کس بزور خویش مغرور • که مغروری کلاه از سر کند دور •

و فرمودند که توفیق ما چه صورت دارد - انشاء الله تعالی در همین زودی از قتل عبور خواهیم نمود •

نهیست موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بدخشان - و بفتح و فیروزی رجب کابل

چون (پیش نهاد همت جهانگشا نهیست موکب عالی بصوب بدخشان بود - و تقدیم

این یورش نصرت قوی بر هر امری لازم) لجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بصاعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و النک چالاک مخیم اقبال شد - و بعد از دوسه روز از اینجا بقرباباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین هرمنزل اقامت شد - و حاجی محمد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشریف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان (که در حدرد بنگش بود) نیز بآستان بوس شدافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همدین منزل میرزا ابراهیم برهنمونوی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیه دولت او ثابت - و از عجائبی (که مژده رسان فتوحات بی اندازه تواند شد) آن بود که در آن ایام (که نهضت موکب عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغ بزرگ) همواره درین کارخانه می بود] برکتی ما برآید - و آواز کند [نشان فتح و اقبال است - بجز در خطور این نیت مرغ سعادت بال بیروز آمد - و همای وار بال زنان برکتی عز و شرف نشسته سایه سعادت بر فوق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند •

• و از موانعی (که مقدمه الفتح را هزارار باشد - و بمیان اقبال روز افزون بطور بیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجشیر رسید تمر شغالی میرا میرزا گرفت - ملک علی پنجشیری با قوم و قبیله خود با میرزا اتفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالی جنگ مردان کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علی پنجشیری را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانبانی آرد - و این دولخواه ساده لوح بفکر ناص زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود - و بعد از مبالغه بجهت در آمد - میرزا با آنکه معدود همراه داشت دستبرده عظیم نموده جریده خود را بآستان بوس والا رسانید - روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالی را فرستاد - آنحضرت او را بخامت و انعام سرانرا فرموده رخصت دادند - و مشور احتمالات و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشاخت - دولخواهی

(۲) نسخه [ج] جالاک (۳) در [بعضی نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخه

موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است - چون رایات نصرت شعاع بانحدود رسد بالطایف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بعبار فرموده فرزند خواندند - و جلال اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که زنته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهم نبرد ندارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخدّم مرادقات اجلال خواهد شد - چون مرکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبه عالی مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مردم مکنایی و نور دیده سلطنت و گلشن بهار خلافت حضرت شاهنشاهی را از موضع گلبار رخصت دارالسلطنه کابل فرمودند - و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمرافق حضرت قدسیه رخصت دادند - که بدرام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده درضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد - و چون در نواحی موضع بازارک از تومان پنجشیر منزل اقبال شد حاجی محمد بابا تشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و میرلطیف و حیدر محمد چولی را برسم منقله فرستادند - بجهت آنکه فرستادها از کنل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعه اندراب بودند (رو برگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخومت شتاندند - که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار فرار نموده که آنجاست بدست آوردند میرزا کامران سرزمین باد غرور بحدود قلعه ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظ معالک و مدد طریقی کمال اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و ملا خرد زرگر (که در آنرا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - و همواره بااعت شرافت و فتنه بود) درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خومت بطایقان آورد - که مبادا لشکره از کابل در رسد و این مردم امیر شوند - و مقارن این حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خومت رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماص عین کرده باشند •

و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا همدال از تندرز بشف ملازمت استعماذ یافت - و شیرعلی را مقید بنظر در آورد - حضرت جهانبانی میرزا را بنفقات گوناگون مزین بخشیدند - از انجمله حکم شد که سواره اهرار دولت ملازمت نماید - و محمل

(۲) در [بعضی نسخه] علی قلی سلطان و میرلطیف - و در [بعضی] علی قلی سلطان میرلطیف (۳) نسخه [۱]

ازین سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشانان چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیرعلی اعتبار یافته از مستحق غرور پیوسته بمیرزا بماندانه سلوک میکرد - و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا هندال اهتمام می نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شب پداده بسیار از لشکر قندوز گریخته او را گرفتند - و او گریخته خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست - و بکمند کید خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازم حضرت جهانبانی آرپ آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بر تهمیلات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مكرمت نموده غوری را نامزد او فرمودند - چه خاطر در بین را نظر بر جوهر آدمی و دربانیت اندازد کار آمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگی و سربراهی یافته بودند از چندین تصدیرات عظیمه (که هر کدام مستوجب سیاست بود) گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزان قدر شناسی امباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یابند • و بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهی معزز شد حکم جهان مطاع بصدد پیوست که حاجی محمد خان و جمعه دیگر برعم منتقل پیش روند - و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم اطاعت میرزا (که هراتیغه مودت دولت خواهد بود) عدول نمایند - و در لوازم نیکو خدمتی از خود بتقصیر راضی نشوند - تا هر یک فراخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره مند گردد - و در اواسط جمادی الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج الک قاضیان (که از مواضع اندراب است) مضرب مرادقات میجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم توقبای و سالقانی و بلوچ و جمعه از میاهی و اریماق بدخشان و لوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریا رفتند - و مشمول عنایت پادشاهی شدند - و از آنجا کوچ بکوچ نهضت مرکب عالی بطایقان روی نمود - اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعه کثیر از منتهیان میرزا کامران آنجا متحصن بودند - بمیرزا هندال و امرائه (که همراهش تعین شده بودند) حکم معطی شد که از آب تلنگی گذشته دستبرد می نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران از مدد قلعه ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه و خیم العانیت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلند (که آنرا خلکان میگویند) در میان این مردم جنگ شد

(۲) در بعضی نسخه [آوخته (۳) در [چند نسخه [بنکی (۴) نسخه [ج ج [چلبان و نمشقر] ۵]

چلبان - و نسخه [و] جاسپان •

و هنوز (مرکب پادشاهی از آب نگذشته بود - و بقدر مغایله در میان هراول و قول مانده بود) که بمقتضای حکمت ازل هراول پادشاهی روگردن شده از آب گذشت - و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدود سه برادر همان بلندی ایستاد - درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال برگزار آب رسیده خواستند که رو بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از سخبران صادق بعضی اشرف رسانیدند که پیش آب حجه ایست - نیم کوه از آنجا بالاتر آمیخته است - و آن زمین سنگلاخ است - عبور از آنجا به سهولت میسر - لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شلغم خواجه خضری را (که گمان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعی از تنقاران (که در سرجلو میرفتند) حکم شد که این حرام نمک گریزی را بزنند - چندان بهشت و لذت زدند که بر نظارگان یقین شد که جان تیره اش را تلقی بدن نماند - آنگاه امجدیل بیگ دولتی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشی فرموده بشقامت ملعم خان جرائم او را بخشیدند و بار هپردند - و متوجه بلندی (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بیگ برادر روشن کوک را هراول ساخته با جمعی از ندانیان بهادر بیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست فتح الله از امپ جدا شد - و مقارن این حال کوک پادشاهی (که مقدمه جهانگشایی و طایفه کشور ستانی است) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد - و فرار نموده خود را بقلع طایقان رسانید - و در استحکام مبنای ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد - و بر مر اسباب کار قلچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی آنچه هرکس را بدست افتد از او باشد - و دیگر طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را مر موی زخم نهد - مگر علی قلی خان را که زخم بار رسید - و اسحق سلطان و تردی بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر (که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجی محمد این گرنان را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصف و معذات فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجدهای نیاز بدرگاه کارماز حقیقی (که جوان بے ضنّت و مغفیت بے منت است) بتقدیم رسانیدند •

و روز دیگر بشرايط محاصره پرداخته مورچها قسمت فرمودند - روزی از مورچ

(که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهربار تعلق داشت - و بندو قها بمردم ناعه می انداختند) بندو قه بمبارز بیگ رسید - و قالب تپی کرد - آنحضرت (که معدن مرحمت بودند) تآسف عظیم فرمودند - و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادری - بل بموجب رافت عامه) با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر مریعایت و التفات آمدند - و فرمان موعظت نشان (که تعویذ بازوی دولت و اقبال - و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اقسام نصائح بزرگانه این عجارت مسطور شده بود - که ای برادر بدخو و ای عزیز جنگجو از تدبیر این کار (که باعفی کارزار و موجب قتل و آزار مردم بی شمار است) باز آی - و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت • • • شعر •

- بود خون آن قوم در گردنت • بود دست آن جمع در دامنست •
- همان به که بر صالح رای آوری • طریق مررت بجای آوری •

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند - چون میرزای مسرت غلامت رو گردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصائح سعادت لوائج مفید نیامد - و در جواب آن طومار عنایت و دیباجه درایت این بیت بر زبان راند • • • شعر •

- عروش ملک کس در کنار گیرد چست • که بوعه یر لب شمشیر آبدار دهد •

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیّه رسانید - حکم ضبط مورچها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باسلام عتبه علیّه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند - و چاکر خان و دیس قیچاق با مردم گولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت - و درین مدت یک ماه محاصره روز بروز ابواب تبریز پنهانی بر روی اربابای دولت گشوده تر میشد - و عده مهمات میرزا کامران بهته تر شده کارها بر تندتر میگشت - تا آنکه از اقسام حیلله گوی و کید روزی نا امید شد - و از کمک پیر محمد خان اوزبک (که از کوتاه بینی چشم میداشت) مایوس شده ب اختیار دست بفرارک اطاعت و انقیاد زن - و بوسیله این حیلله خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز باحلی نجات رسانید - و باین قصد انواع الحاح و استدعار پیش آورد روزی خط بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت - مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته بشیمانم - و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند - تا از مصیبت بنی و ضرورت کافر نهمتی پاک شده خود را بمعیت

خدمت و هایشنه ملازمت گردانم - و آمید از عواطف آنست که این درایت بوسیله میر عرب
متبی مشخص شود - و میر از جمله سیاحان روزگار در مدق و هفا امتیاز داشت - و یکمیگرایی
منسوب بود - و حضرت جهانیانی جنت آشیانی بار توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب
نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضه داشت تضرع او بمصامع عز و جلال
رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درین قلعه
میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلما یا اهل القلعة الاخلاص فی الاخلاص - و السلامة فی التسليم
و السلام علی من اتبع الهدی) یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت
و انقیاد - و سلام است بر کسبکه راه را مست را بدرستی نماید - میرزا کاروان بر مضمون این نوشته
اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت
جهانیانی از آنجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر
بقلعه رفته لوازم تبدیان حق (که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود - و در ادوات حسنی
از عصاره حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت
از هر باب سرزنش (که میر میکرد) میرزا (چون از مداح خار بدمستیهای خود تنبیه
یافته بود) سر تسلیم پیش اندکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان
میدراند - میر گفت چاره این کار آنست که برخیزید - و بادل اخلاص گزین و خاطر مستمند
همراه من سعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستی یا حیله پردازی رزان شد - چون نزدیک
بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصل ندارد - و همین مقدار
اطلاعت در عالم ظاهر کافی است - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید
از دایره عنان برآمدید - و از بنی نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناصب ندامت آنست
که آمرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبه آنحضرت بخوانید - و غایبانه
رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت
از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منعت - میخواهم که تلافی
آنچه بار کرده ام درین سفر بجای آورم - میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت
حال را بموقف عرض رسانیده امتعای جرائم میرزا نمود (آنحضرت بمقتضای عظمت نظری
تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود ایضا فرمودند)

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهم و پنجاه و پنجم درین قلعه مذکور

مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانیانی خواند - آنحضرت از آنجا سوار شده بیافه

(که دران نزدیکی بود) نازل اقبال فرمودند - مورچها برطرف شد - و حکم عالی بصدر پدوست که حاجی محمد و جمع حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرر شده) بدر رود - و تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند - و علی دوست خان باریگی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد تلی شیخ کمان و لطفی مهرندی و جمع را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بپارند - و میرزا را با همراهان معهود بگزارند - بموجب قرارداد میرزا برآمد - و در اندای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کمران سواره میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمع مقدس حضرت جهانپانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تلک مزاجی بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت - و حاجی محمد نیز معاتب شد - که چون بدانشنگی تو این بے حرمتی بمیرزا رسید - و فرمان عطفوت (که متضمن معذرت باشد) باخلمت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میربیوتات فرمادند - و چون برخی از شب گذشت قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند - چون برابر مشعل رحیم حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آوردند - و گناه او را بخشیده بزمین بوس معزز ساختند - و بتقریب گفتند که عالم سپاه بگریخت - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دهن چپ تردی بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رحیم حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنان سردار بیگ ولد قراچه خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین مایر امرای نوبت بنوبت می آمدند - و نوید بخشش می شنیدند - آخر همه قربان قراول (که حقوق خدمت داشت) بفروخت خجالت و سرانگندگی آمده کورنش کرد - حضرت بتقریب فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بجه تقریب رفتی - از نیز بتقریب جواب داد - روی جمع را (که دست قدرت ایزدی میاه کرده باشد) از آنها چه باید پرورد - حسن تلی سلطان مہردان

• بیت •
 • که همه وقت راه سخن داشت • این بیت دران مجلس خواند •
 • چنانچه را که ایزد بر فرزند • هر آنکو پُف کند ریشش بموزد •

و تمامی امرای بتخصیص قراچه خان (که ریش دراز داشت) شرمندگی کشیدند - روز دیگر از انجا بدولت کوچ فرمودند - و در انکار آب طایقان (که آنگه داگشا بود) نازل اجال واقع شد •

روز چهارشنبه هجدهم رجب بیدرته هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بهامپوس

مشرف شد - و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا عبدالله زبهارا بشکر عذابت پادشاهی التذاذ داد - و از چندین بے ادبها (که از حوصله میرزا بیرون بود) گذرانند و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید - گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاره (که پادشاه آن تواند شد) در دست هست - اگر بجای آورید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجای همدیگر که دست پادشاهی پیا نمی رسد - مغایب آنست که بامعذوره ایلغار کرده بملازمیت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم رسانیده پذیر گناهان خود بخواییم - و خدمت پهنیدیده بجای آوریم - میرزا کامران قبول این معنی کرد - و بامعذوره روان شد چون بنواحی اردوی معتمد آمد بابوس را بملازمیت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بآلتو بیگ توای بیگی و ناخچی بیگ و جمعی دیگر بروند - و بعد از آن قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و امکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندان و میرزا عسکری و میرزا سلیمان اقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند •

صباح آن بقانونی (که حکم عالی نفاذ یافته بود) میرزایان و أمرا رفقه لوازم احترام بجای آوردند ، و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بمطابوس مشرف شد - و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهر دانی فرمودند که دین تووه بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد از آن از روی فرط رافت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریه های زازار کردند چنانچه تمام حصار مجلس عالی را دل بدر آید - میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جر انغار نشست - و بقرقی فرمودند که فردیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و أمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جر انغار نشستند - و جمعی از نزدیکان بمطاب دولت (مثل حسن قلی مهردار و میر محمد منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ آخته) در دنگل قرار یابند - و جشنه عظیم انتظام یابست - قاسم جنگی و کوچک خجکی و مخلص قجوی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر

(۲) در [بعضی نسخه] قصه بدیع (۳) در [بعضی نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخه [ح] عجبی •

این گروه جادویش نزدیک بقور نشسته نغمه‌پردازی نمودند - و از یک‌ها کاکرعلی و شاه‌بیگ جلایر و تولک توچین و جمعی دیگر عقب‌تور جای یافتند - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد - و درین مجلس حسن قلی مهرآو از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضور شما مذکور میشد (که) پیش پیر محمد خان میگفته اند که هرکه یک ناونچ بغض مرتضی علی ندارد او را محلمان فتوان گفت - شما فرموده باشید که خدا برا بنده باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بعد درهم شد - و گفت پس مردم مرا خارجی تصور میکردند باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرت جهانبانی بنوادیر کلمات گوهرانشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منظم بود - و درین محفل نشاط میرزا اعمدکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بوخیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک درامخانه ایستاده شد - روز دیگر دو باب رفتن بلخ با میرزایان و امرای مشورت فرمودند - هر کدام موافق عقل و رای خود حرفه درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناری موضعی است از بدخشان که یک راه بدلیخ دارد - و یک راه بکابل •

روز چهارم ازین منزل محتر بخش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمه بندگشا (که نزدیک اشکمش است) نزول ابدال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذراندند - و دران سرمنزله عبرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سراطاعت برخط فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس مکانی (در باب نزول احوال باین موضع فرح بخش - و آمدن برادران - و اطاعت نمودن ایشان) برسم نشان تاریخ آنرا برنخته مذک نقش فرموده اند - حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که باین نزهتگاه رسیدند) برست سنیة حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این فردو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار دامت در گردن یکدیگر یادگار است - و الانجا موضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا مرحد موک و قرانگین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر امرای میرزا کامران مقرر ساخته به راهی او نامزد فرمودند - و عسکری میرزا را

نیز همراه میرزا ساخته قرائتگین بجایگیر از اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران بابین جایگزین راضی نبود اما بملاحظه اینچنین جان بخشی چندان مضایقه نکرد - و قلعه ظفر و طایقان و بعضی از هرگفت دیگر بمیرزا حلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند - و قندوز غوری و کمهر و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا همدان مکرمت نموده شیر علی را همراه میرزا ساختند - و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشهور تفقادات پادشاهی گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهد و موافقت (که شعار منتظمین سلسله صورت است) در میان آورده هر کدام را بخدمت انتظام بخش عالم مخیر و کبیر میده رخصت دادند - و از روی عطوفت برادر پی بیاله شربت طلب داشته اندکی ازان تناول کرده بمیرزا کامران مکرمت فرمودند - و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند - و پیمان یکجہتی و یکدلی را وثوق بخشند - و بموجب امر عالی بارجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلعت نیز بر بختند - و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عذایت فرموده رتبه اعتبار و بشرف عزت و کرامت منظر بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا حلیمان و میرزا همدان بنمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکب عالی متوجه خوست شد - و در اینجا (که نزہتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند و از راه پریان متوجه کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بقا زگی نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند - ربابات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا بامرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه ز کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند •

چون خاطر جهان آرا از مهم قلعه جمع شد بر مرکان نقره تشریف بردند - و بظہور بیعت که داخل بخرچ این کان برابر نمی آید - و از اینجا لب آب پنجشیر نزدیک کتل اشتر کرام محل مرادق دولت اعتمام شد - و ادائیل زمستان (که زمین از برف بقیاد رو سفیدی کرده بود) عرصه حدود دارالملک کابل بقدم گرامی حضرت جهانبانی فرو بها یافت - و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت معهود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهی (که هزاران میمنت و معادت در مقدم آنحضرت است) اقبال وار استقبال فرمودند - آنکه خان و جمعی

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند - و آنحضرت بدیدارِ معادلت پرتو آن قره العین خلافت و غرة الوجه جلالت (که معادلت کردنش از جهت ایشان میثاق است) مینهیج و منبسط گشته ناصیه انبال را بسمجدهات شکر الهی جلالی جاردانی دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت مایهٔ ورود بر شهر انداختند - و بر زمین نیاز جبهه‌های گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و درینوقت ممدد از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس حیرت انگیز همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درمست معروض داشته تحریر همت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات مشغور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطونت و صنوف مرحمت بمیرزا فرمودند - و توجه باطن بنسخهٔ هندوستان دران دیباچهٔ هوامندی ایراد فرمودند - و در معتقد خلافت همواره بر تمشیت امور مملکت و تقویت مهمان‌دولت بطرز (که در اوقات مستعدی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای صایب همت گماشتند از آنجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگرد متافان بودند - و مستوجب انواع میاهت شده بودند) ایشان را رخصت سفر حجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان‌زین ناهمواریهای نفس است) از ایام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه شده در میان هزارها توقف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامموج این گروه ناسپاس را پایت قبول بخشید - و در همین ایام تجدید مجانی مودت و تاکید معانی محبت (که لازمهٔ فتوت و مروت است) فرموده خواجه جلال الدین محمود را بر سر رحالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند •

و از سوانح (که درین حال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ امت ولد میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور (که جایگیر او بود) بارادۀ ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز بارادۀ عتبه بوسی و تلامذۀ تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح مرکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجد کرده

(۲) اگر چه در نسخه [ط] آن نسخه ثابت یافته است اما چون نسخه ط پر از اغلاط است که تصحیح خیل دشوار و نیز در دیگر هیچک نسخه از نسخهای هشنگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد •

بر سر هزارها برد - که تاخت و تاراج این کرده (که همواره برهنه و غارتگری اشتغال دارند) نماید - و از بے تدبیری (که منشأ آن غرور جوانی - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت و آبسین در کشید - آنحضرت تردی محمدخان را اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود بجایگیر او مقعر ساختند - و بجبهت انتظام و استحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند - و در همین حال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعیدخان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانند - و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرا عباس سلطان (که از سلاطین اروپا بود) باآمندانوس استماع یافت - و منظور نظری عاطفت و تربیت گشت - و مرتبه او را بلند ساخته بعقد قباب گلچهره بدیم (که همشیره خرد آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقایع (که درین سال روی نمود) شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است - از اشقر گرام (که در جایگیر او بود) عزیمت آمندانوس داشت - چون بکذل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانقمام آنکه (در هندوستان کوی عم حاجی محمدخان را میرزا محمد سلطان کشته بود) کین کرده در سر آن کتل تیره زه و میرزا را دران عقبه بدرجه عالیّه شهادت عروج داد •

نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بلخ - و رجوع عالی از بیه اتفاقی میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان یوسنان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکفون) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیه آن فرموده بودند) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوایل سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالکو بیگ را (که یکی از معتبران درگاه بود) پیش میرزا کامران فرمانده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم - باید که (اتفاق و یکجبهی را پیش نهاد همت ساخته - و این معنی را سرمایه معادله جازد دانسته) هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را با استعداد تمام ترین موکب والا گردانند - و مناشیر مظامه بمیرزا همدان و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (دراختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن) شرف امداد یانمت - و بدولت و اقبال نهیضت رایات عالیات شد

و بجهت تنسيق امور و انتظام مهم و آمدن حاجي محمد خان از غزنين قریب یک ماه در برت چالاک توقف اتفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دومت هارند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقاً منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوان حال بود - و از بے رشدی او خواجه غازی مهمات را بکار دانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علی (که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود) و چندے دیگر بومیله میر برکه تقریر حال خواجه غازی و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شدند - و حسین قلی سلطان (که از مقربان درگاه بود) محصل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندہای متغلب را گیرانند - و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند - و خواجه سلطان علی (که از توجهات حضرت جهانیان بخطاب افضل خانی ممتاز شده بود) از مشرعی بیوتات بمذنب دیوانی بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برهم ایلغار دریافت آمدانبوس نمود و بعدایات ممتاز شد •

بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریة این یوش مکتب عالی باهتالف نزول اجلال نمود و در اینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آمهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رحید از راه پنجشیر غنا عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم مرادقات عزت فرمودند - و در منزله (که حضرت صاحبقرانی در اینجا اساس نهاده بودند) سه روز بوم تبیعت آنحضرت کامرانی فرمودند - و از اینجا بُناری اتفاق منزل افتاد - و از کتل ناری گذشته بعیر دشت نیل بر (که بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجه فرمودند - و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس در رفتند - و محفوف اصناف الطاب گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزایی سپاهی آن دیار نیز کند - و از نواحی بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمد خان و جمعی از نبرد آرمایان کارطلب را بدشتر روانه فرمودند - که ایک را (که از توابع بلخ است - و بمعمری و انزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

و در اندازی آن شیر محمد ^(۲) بگله (که یکی از یساروان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلی مهر دار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب ننمیدانند و معروض داشت که (چون مرا ^(۳) بیرم اوغلی مقید ساخته پیش کیسطن قرا حاکم بلخ آورد و در ^(۴) چنگلو میمنه استعداد رفتن هری می نمود) شخصی پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکر کشی در توقف افتاد - حضرت گوش بابین سخن نهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند *

روز دیگر لشکر پیشین خود را بابیک رسانید - پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه ماق اتالیق خود را با جمعه از مردم کار آمدنی (مثل ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا) بجهت احتیاط بابیک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد و مدین ایشان بابیک مقارن آمدن ربابات نصرت قرین شد - آمو را بغیر از در آمدن در قلعه ایبک و مستحکم کردن آن چاره دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند - و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مورچلهها قسمت نمودند - و در دوسه روز ملخصان قلعه امان طلبیده بآمدانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانبانی جشن خهروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست - آنچه بخاطر تو رسد بملاحظه بعرض رمان - مشا را الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسانر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النهر بے جنگ و جدل در حیطة تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همت والی خود فرمودند - که در آئین فتوت نقص عهد از اهل کمال ناستوده ام - خصوصاً از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر می باشد - این گزوه را امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت مرای ضمیر حراوار نجایش باشد - اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنگاش درست و رای مقین را بعمل نمی آرند - پس مرا نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعه در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیت ازلی و آزادت قیومی برخلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - و چند روز اقامت

(۲) نسخه [۱] بکه (۳) در [بعضی نسخه] پرم اغلن (۴) نسخه [ب] اکین - و نسخه [ج] کپین

(۵) نسخه [ح] و در چنگلو و میمنه (۶) نسخه [ب] آمو را *

واقع شد - اگرچه هوای ابدک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عده اعیان توقف نداشتند
میرزا کامران شد - و خوردن و پاشیدن حسابدان از روی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد
پدر محمد خان را طاعت مقاربت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هر ائینه مستاصل میشد - یا بر حسب
داخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان از بیکه بیک نمیتوانستند رسیدن
چون توقف باستادن کشید آنجماعه فرصت یافته بیکه غنیم آمدند - و اسرای از بیکه را (که بدست
افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخاص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند
و اتالیق را همراه داشته از راه خلم مدوجه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام
بابا شاه و نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانه (که سر منزل است مشهور) معسکر دولت
آراسته گشت - و قزاقان خبر رسانیدند که جمعی نذیر از اوزبک بمرکز گری و قاص سلطان
و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعدام نهادند
و در میان قزاقان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موبد عالی شاه محمد سلطان حصاری
با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موحی
و شیر محمد بکند و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پهنیده کردند
چنانچه کابلی اندک - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اوین اعلان را (که از اوزبک
نامی بود) دستگیر ساخته بملازم آوردند - میان محمد خان ترکمان و محمد بکند
مناقشه شد - هر کدام نسبت این دشمنی بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اوین
استفسار فرمودند که ترا که فرد آرز - اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت
از هول شمشیر این مرد از اسب جدا شد - و چون خود را راست کرد و ایستاد این مرد دیگر
(و ایما بسید محمد بکند کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسید محمد اعراض فرمودند
که او انداخته محمد خان است - تو بیمزوتی کردی - که بر سید دیگر شمشیر انداخته - جلد را
بمحمد خان عذرت فرمودند - و اوین را به پدر محمد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده
نیاز او باشد - و چون آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بخل و اظهار بیدلی میکردند
و همواره خیر و نیکی از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند
اگرچه این شهرت میرزا نسبت کفند از بهی (که ماده قابل بود) راحت می نمود [اما اینجا
خلاف را می بینیم]

(۲) نسخه (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر بن مرد (۴) در [اکثر نسخه] گروه
(۵) در [نسخه] شمشیر

القصه روز دیگر از بنده هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیشقدمی شدند عبدالمعز خان و میرعبید خان قول شده بود - و پیرمحمد خان برانغار - و سلطان حصار برانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب نموده قلب را بوجوه اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را برانغار تعیین نمودند - و تراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویه صلح و آراستگی انواج با تمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت پیموده داد دلاری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوه پنهان بلخ درآوردند - حضرت جهانبانی بمقتضای فطانت و مدانت رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفای خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان بیدرست کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و مخفی نادرست کم همزمان در میان آورده گاه کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه امیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجع را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفی خود باین راضی شدند که بجانب دره کز (که از جاهای محکم امت) شتافته روزی چند در آنجا باشند و اویماقات آنحدود و جمع دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح مرانجام دهند - و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع چنین میرزا بکابل مارا باینحدود بکنتن مناسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطری جمع تسخیر بلخ بلکه ماروا القهر باهانی میسر خواهد شد - و بنائیدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همراکاب و همعان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید - بهمه حال دست از جنگ باز نداشته بجانب دره کز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاهداشتن خواطر جمهور بی علاج شده بآنصوب توجه نمودند - و بلخ گرفته را از بی تغافل ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته و ازینک را رانده در شهر بند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را چندادل تعیین نمودند •

چون (همگی نیت حق ناشناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود) این مراجعت

(که بجانب دره کز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد - و آنجا را رو بکابل داشت) معاودت بصوب کابل اشتها را بآست - و رفتن میرزا کامران در السنه عوام مشهور شد - مردم روی در پریشانی نهاده سو بگو متفرق شدند - هر چند [حضرت جهانبانی حسین قلی سلطان مهرداد (که از مخصوصان بهاط عزت بود) و جمعی دیگر از مقریان را بجهت برگرداندن آن جماعت پریشان روزگار تعیین نمودند] چون تقدیر موافق تدبیر نبود غایده ماند نیفتاد - و الحق رزم مشیت حکیم تدبیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل متمگران و آسیب جفا پیشگان بمحفوظی گراید - و مبدی برکات ذات قدسی گشته ننگه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی گردد - و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بهیط غبرا و ریاض آمال مخلصان افشاند آید و خلاصه سخن آنکه این جهان را این چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده احباب حکم و مصالح را حرا انجام داد - چه اگر این وانع ناملائم بظهور نیامده در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بشپارگان هندوستان در تعویق مانده و سرانجام این ممالک (که مامن متوجهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتاده •

و بالجمعه چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم خورد خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربههای بزرگ (که وصفش کفرنامه قتال روزگار را دباجگی بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشه شیران فیرد رخس جهان گرد زوین قام (که تسراالظفرین قام داشت - و آنرا محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزمخ نیر افتاد - و حیدر محمد آخته امپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت مر ببلند گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب مر بر مرزویی را نگاهدانی فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آتار بدینیتی را بچشم خود دیده بزوانت پست نظرتی و دین همی هر طرف پراکنده شدند •

تفصیل عدهای موکب عالی رقمده کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان تراچه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلی خان جلابر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخته بیگی - عبدالله خان اوزبک حسین قلی خان مهرداد - محبت علی خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالقو ملطاب

مصاحب بیگ - شاه بداع خان - شاه بیگ جلایر - شاه قلی نارنجی - محمد قاسم مرجی
لطف الله سهرندی - عبدالوهاب اردجی^(۲) - باقی محمد پورانجی - خالدین •

و بعد از سه روز بر سر پنج چهارچشمه اتفاق نزول افتاد - در درین منزل محمد قلی شیخ^(۳) کمال
(که برادر راست افتاده بود) خبر موکب معلی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عطا فرست
بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تنقی عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرثوم
خامه عنایت مصحوب بیگ محمد آخده بیگی روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته
سلسله جناب عقیدت و اخلاص بود) مفارضا عطا فرست ارمال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند
که برادر بدلیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب
محبت و دولتخواهی را بالکلیه فرو گذاشت - و بسیاری از همراهان را همت یاروی نکرد - لاجرم
این سفر بخاطرخواه اجبای دولت میسر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید
و شکرانه ملامتی کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلی بخش خواطر محبت انما تواند شد) دران
مفارضا قدس سمع اندراج یافته بود - و از آنجا شب در میان بغوریزد نزول دولت کرده شب دیگر
بخواجه میاران ورود اقبال فرمودند - و از آنجا بقرا باغ و از آنجا بمعمره ورود سعادت اتفاق افتاد
و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار
عزایات شدند - و از آنجا بهاعت مسعود بچندر اقبال مایه گستر دارالملک کابل گشتند - و میرزا
سلیمان از راه بدهخشان رفت - و میرزا همدال بقندرز شتافت - و منعم خان نیز بهمرامی
میرزا بقندرز آمد - و آنها همه پی هم بکابل رسیدند - و شاه بداع خان (که داد جلالت و مردانگی
داده بود) در قید غم افتاد - و میر شریف بخشی و خواجه ناصرالدین عالی مستوفی و میر محمد منشی
و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمد
و بانی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و [چون] اتالیق و جمعی دیگر از اوزبک
(که در ایبک بدعت افتاده بودند) خلاصی یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراسم
پادشاهی بیان کردند [پیر محمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهی را (که پیش از بودند)
بحلک آدمیانه روانه دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در معتقر چلانها متمکن گشته
این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی

(۲) در [چند نسخه] اردجی (۳) در [بعضی نسخه] خالدی (۴) در [بعضی نسخه] شیخ کمان - و در [بعضی]

مبدل داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را (که بر سر رحالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادند او را بر طرف کرده باز پس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرحمید علی (که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادره ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافتند مشمول عواطف بیقرار گشتند و خواجه سلطان علی را (که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت) از عهد مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرانراز مایخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت .

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کلاب را بار مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ریس بیگ را همراه میرزا مایخته رایب توجه بجانب کابل برافراشتند) فرصت نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدستورکی نموده او را از آنجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشه های تباہ بخود راه داده مقرر فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانبانی در کابل عدالت پداری بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طوبت و نیک گدانی (که شیمه کرمه بزرگ نهادان امت) سخنان ناراست او را رامت انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشه بغی و فتنه (که مخمّر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریریک مملکت مکر او آمرای تنگ سابه اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش (چنانچه گزارش یافت) انواع شقاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دارالملک کابل افاضتند) میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه تنال میرزا ملیمان شد - میرزا ملیمان به جنگ از طایقان بقلمه ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلمه ظفر شد - میرزا ملیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلمه ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم رفته منتظر پادشاهی الهی نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا ملیمان نحوه فراف حاصل کرده متوجه قندوز شد - و بمیرزا هندال اول از راه فریب درستی نما درآمد - حرف یکجبهتی در میان آورد - میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران باده تعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و تله داری دقت فرو نگذاشت - و میرزا کامران (چون کاره نتوانست ساخت) باز بیکه متوجه شد :

از ایشان کمک خواست - و جمع کثیر از اوزبکيه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا همدان بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونى شاهرا مقصود است) تدبیرى پسندیده انگيخت - و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکيه - و برورش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصد داد که عمداً خود را بدست اوزبکيه انداخت - بعد از کوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکيه را هدف تیر بلا و امیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکيه از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه درآمد امت - و میرزا سلیمان باسحق سلطان یکم شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده - و اسحق سلطان را (که بار متفق شده بود) مقید ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار قندوز ناامید گشته یاسین درایت و بابوس را با جمع بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکذا ره کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا مومنی الیه را همراه گرفته متوجه دنع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمع کثیر از اوزبکيه (که بسر داری سعید بیگ بترتاری آمده بودند) گذرانها بر آردی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبداللّه منفل - با معدودى بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا همدان و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دنع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخیر متوجه شد - که از راه قشاک و بنمیان خود را در میان هزاره کشد - و از اینجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و چون امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند (از فرط فریب و وسوسه انبجیل را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از هر گیرم - امید که تقصیرات و جرائم من بکفاف پادشاهی بعفو مقرر گردد •

• باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم • گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم •

امید که درین مرتبه بوسیله لیکو خدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای خلعت (مس زردی اورا بعد از زر خالص فرا گرفته) بصدق مقرر داشتند •

نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران - و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتمخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدّی و نهایتی می باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندی مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سرایردۀ اقبال بیرون زنند - ولوای نصرت بر دفع اهل غدر برانرازند - و سپاه نصرت قریب استعداد بر اصال نماید - هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب امنی خواهد بود - اگر (فی الواقع) میرزا از گردآرهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجبهه پدش گیرد - و بعزیمات بوس امتناع یابد هرائینه بغنون عواطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز همان سودای فامد در دماغ غرور او متعین است) ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد - آنحضرت را از اجتماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهیضت عالی بجانب غوربند (که راه آمدن میرزا بود) مصمم گشت - و در اواسط (۹۵۷) نهیضت و بنیاد هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامی آنحضرت یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهریانی در کابل صد رنشین هفت اورنگ راحت و مسند زین چار بالش عاقبت ساختند - و حلّ و عقد کابل بعمد قائم خان برلاس مقوض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون (که پیوسته انگیزختن شورش و آشوب پیش نهاد همت فتنه مرشد ایشان بود) خوش دل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مرید یکجبهت پادشاهی را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد •

بواعجب کاربئی که از کمال نا انصافی آنچه از اقربان و همسران بخود روا نمیدارند (اراعه دشمنی و بداندیشی و نادانستی) همه آنرا بے محابا بصاحب و ولی عهد خود بعمل می آورند و چشم نابینای خود را بر قبح آن نمیگشایند - بلکه آن قبایح را از محسنات می شمارند - و از تدبیرات و گزینشهای خود حساب میکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگی را نه می داند - و از لوکران خود

(۲) نسخه [ط] بکرات و مرات بتجربه پیوسته (۳) نسخه [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد جلالی موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجری آنحضرت از کابل (۴) نسخه [ه] شورش و فتنه •

تا آن دارند) اما مغلوبِ خویِ تباہِ خود گشته این چنین نردِ دغل بازی و بیوفائی
 حاضر پاکباز می‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلی است - و این چه
 ب - انگاشتم که جلالِ خوبیه‌ها و شرائفِ بزرگیهای این ذاتِ قدمی را در نمی‌یابند
 عی و رسمی چه شد - آنچه (از ملازمانِ خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که موردِ
 طاف و عنایات اند - که یکی از آنها تمامِ عمر برای حقِ گذاری کافی ست) با صاحب
 ت بر خلافِ آن ساوک می‌کنند - و از بے فکری و بدرائی در برابر چنین پدش می‌آیند
 ده (بمخالفت و شرارت مرسته شد) ظهورِ امثالِ این امور از چه بعید - و کورِ مادر زاد را
 رشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قومِ بسبیلِ نفاق بے نور شده - و هیئتِ محبتِ این فرقه
 تذکِ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای
 را کجی توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهی - تومی نفسِ اماره
 امان نه آنچه از خود رای ست که بزورِ بازوی مرزنش لجامِ ادرا توان کشید - یا بپذیری
 صلیحتِ عنانِ او را توان تاب داد •

و بمقتضای سرنوشتِ آسمانی از کابل کوچ فرموده قریباغ را محطِ موکبِ مقدس ساختند
 چاریکاران و از آنجا بابِ باران نهضت فرمودند - اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود
 ارا اسپ راندند - و جمعی از ملازمان (که در نواحی بودند) از ملاحظهٔ نیکو بد زمین
 نه سالکِ مصالحِ خویشدن داری گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد
 رزنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازانِ فدائی شاه اسمعیل صفوی
 از فرازِ کوهِ آسمان ارتفاعِ بگرفتِ رویای برونطیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند
 امی و جان سپاری بلند ساخته معمارِ اساسِ حقیقت گشتند (بر زبانِ اقدس راندند
 آنحضرت در حقِ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاهِ خویشدن داری تیره روزگاران
 - القصه قراچه قریاحت و مصاحبِ منافق و گروهِ دیگر (که شعلهٔ انروزِ شراره
 د) بواسطه و بے واسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه در میان است - و شعاب
 د - میرزا بامعدودے خواهد بود - دولتخواهانِ جان سپار را براههای مختلف تعین باید کرد
 را بے بدر نرد - و همگی خیالِ این بدانیشان آنکه سپاهِ فراهم آمده را پراکنده سازند
 کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانبانی (که از لطافتِ سیرت و همین سریرت

در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند (تدبیر این حرام نمک شورخشت بر صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چاپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهاول و حیدر قاسم کوهر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعه کذیر از ملازمان عبدی اخلاص را براه مال اولنگ تعیین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعه (که در ملازمت اقدس مانده بودند) روز نهمچهار احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با زیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانابانی میفرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست .

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگام اهل نفاق (که در لباس عقیدت حیلہ پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیره حیدر سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی اندر اک ملازمت داشت) از نفاق این گروه بے شکوه آگاه گشته بدلائل منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره تپچاق (که از توابع غوربند است) توجه نمود - بامیان دولت و مقدم کوکه و باباصعید را هراول ساخت - و خود قبل شد - و مجموع مردم خود را در توپ کرده روان شد - نیم روزی بود که یکی از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران بر بداندیشی او بمسامع جلال رهانید - قراچه (که سرفتنده بداندیشان بود) بعرض رهانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهان موجب تفرق خاطر و باعث توهم اجتماع میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد بیکار نموده شود هرانیده چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تدبیر این منافقان تاریک دوزن بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفتاده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف نفاق یافت که جمعه (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همت در رکاب جلالت نهانند در اندک فرصت بمعرکه قتال گرم شد - پیر محمد آخند (که از فدائیان درگاه بود) و محمد خان جلاهر و جمعه دیگر از یکهای جانشینار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخند (که تشنه جگر زلال جانشیناری بود) قدم در دایره دار و گیر آزرده چندان در جان ستانی اعدا تیغ بیکار را آب داد

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلی رخسار رمعی را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بیداریت برآورده در ازدهام کشاکش و هجوم کُشانش زخمی از اصپ جدا شد پهرش درمست محمد ارا یکم دشمن نتوانست دید - بنصرتش درید - و در هیات پدر کار غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردد و جیقلش نمود که خود هم مضطرب و متلاشی گشت - و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده انداز (هوا) موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرز کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان نوبت توپ بجانب مخالف حقیقت مکر و نوبت آن سید بخنان تبره روزگار معلوم آن تدعی صفات شد - شجاعت ذاتی و بحالت نظری در جوش آمد - ملین جان سنان از هر تهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بغوج مخالف تاختند - و نوج دشمن از هیبت و شهادت آن پادشاه والا شکوه متفرق شد - از گوشه تبره بر اصپ خامه رسید - و بیگ بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر تهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهتر کاهی (که بفروخت خان مشهور است) آمده آن بیدولت را گریزانند میرزا نجات اسپ ابلق (که سوار بود) بنظر اقدس درآورد - آنحضرت بران رخسار سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهاب (که از یاسوان معتبر بود) آمده شرح پیوسته امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت - که چه وقت تابختن است از ازل چنین آمده که گاه دلو مراد از زلال آمال مالا مال است - و گاه از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیر ازلی (که منظم سلسله درویشی و پادشاهی - و موتب دایره سفیدی و سیاهی ست) بهتگیها را کلید گشادگیها داشته - و برینندیها را نتیجه اندادگیها کرده است - تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند - و تا لب تشنه سراب فیائنی طلب نکردند بسیرابی چشمه مقصود نرسند - مصداق این حال و منطق این مقال واقع است که درین روز حاتم احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد - و آنحضرت بجانب فتحاک و بامیان (که جمع کثیر از امرای اخلاص مرشد را دران صوب فرستاده بودند) متوجه شدند - و عبدالوهاب و نرحت خان و محمد امین و سبدل خان و چند دیگر ملازم رکاب نصرت اعظام بودند - بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چند ادلی کرده می آمده باشند - و بواسطه ضعف بهیاری تردد و آحیاب زخم

(۲) در [اکثر نسخه] انداز کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه]

جاییه را از بالای رالی خود فرود آورده بسیدل خان سپردند - او از سادۀ لوحی جیبی خاصه را انداخت
روز دیگر بهیاسر از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتناع یافتند - روزی شاه دباغ خان و توک فرچین
و مجنون قاتل را (که مجموع آن ده نفر بودند) بچنداولی و خبرگیری کابل رویه فرستادند
بغیر از توک فرچین هیچ یک برنگشت - و او در آن روز بازار امتحان مشمول عذابت گشته بمنصب
توربیکلی مرفراز شد - و جمعی از معبران را طلبداخته کنکش فرمودند - حاجی محمد خان
(که غزنین جایگیر او بود - و نفاق را بخفته تر از دیگران در کانون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید
و پایه قبول نیابت - و گریسه از درست بدین رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال
و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجّه کابل را مصلحت دانستند - و طایفه
از بهادران چانه دار فراخور بودایی و قوت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادۀ درد آمیز
نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله محبت و مدهوش غفلت است - و مساعدت یانتهای بارگاه چانه داری
و فدائیان عرصه حقیقت کداری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آئیم - ایق دولت
آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجّه دارالملک کابل شویم - امید واثق که بے رفتن
بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعی کثیر از تربیت یانتگان
درگاه بنزائی معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان
و صلاح وقت دانسته از راه یکۀ اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادر خود را
با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدمت مقدس خود منهور
سلامتی خود حضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند - که بهر وضعی که تواند (هاند - و بزبانی
نیز پیغامهای نجات و نصرت و مواعید و قول موکب عالی دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را
بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاءالله تعالی بزودی مبسر خواهد شد) در نگاهداشت
غزنین مساعی جمیلۀ نماید - هرچند (مخلصان صادق بعرض اندس رسانیدند که اهل نفاق را
از خود در چنین وقت جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدمت این بے ثباتان سپردن است - و صلاح
کار بدخواهان مفید بعمل آرند - و همه بکاذب و مریخ معروض داشتند که او برادر خود را پیش
میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جابوس درخانه و فریب ده سادۀ لوحان عقیدت شود)
آنحضرت برین مقدمات گوش نهداده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمهر
عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و جمعی (که
نگاهبان حدرد اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت
بزم درست بر میان وفاداری داشتند •

در بی راه بعد از سه روز کلانتران ایمانی تولکچی و سانقاجی (که در آنحدرن توطن داشتند) از اسب و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی رُت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت موارشدند خبر رسیدن کاروان عظیم بهرکردگی میر سید علی سبزواری رسید - سوداگران عراق و خراهان از اسب و امیاب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عدهای کاروان بمعادت تقبیل رکاب دولت همراه شدند - و روز این دنون غیبی مقدمه فتوحات آسمانی شد - و سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد این چنین والا حضرت را سرمایه سعادت روزگار خود شناخته همه آپان و امیاب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیاء را بقدمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند - و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بهاطافیت تعمت کردند - و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند - و ندمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفر روند روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - طاهر محمد بهر میر خرد آنجا بود - قدوم گرمی را تعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - اما از خدمت (که داشت) یا از سامانی (که نداشت) در آداب فینت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت پاک نتوانست کرد - و از آنجا شب در میان کنار آب بنگی^(۲) نزل دولت فرمودند - و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه امت - چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر نگویید - و از بپرسید که تو چه کوی - و فرستاد که بپرسی - و در میان شما از پادشاه چه خبر است - تو جواب داد که من فرستاد نظری سال^(۳) انگم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند - دیگر که ایشان را ندید - مردم میرزا کامران جیبۀ خاصه پادشاهی (که در آن روز پوشیده بودند) یانته پیش میرزا برده اند - میرزا از زن واقعه خرمیها کرده - و بزنها آراسته - حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی - بعرض رسانید که نه اینزدی پوشیده نمی ماند - گفتند برور - و بنظری خبر خوش برسان - و بگو که مستعد و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمت پهنیدنه بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادی^(۴) خنجان فرود آمدند

(۲) نسخه [ا ح] تولکچی و سانقاجی (۳) در [بعضی نسخه] نگمی (۴) در [چند نسخه] لوی خنجان

در درین منزل میرزا همدال بدو است ملازمت سر بلند شده بتقدیم مراسم پیشکش - سرافراز گشت و از آنجا اندراب مخیم هرات قات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر از آنکه (حضرت جهانبانی مرانجام لشکر فرموده - متوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن او از کابل (که مقدمه جزای کار است) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این ذمه میرانی حاصل شود •

چون کارگران قضا و قدر بجهت تشدید مبنای دولت ابد بیون پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتح در لباس کسر و آن طور شادیده در ورش غم از ممکن بطون بموقف ظهور آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانحبار متوجه ضحاک و بامیان شدند (میرزا کامران از منوح این امر غریب (که در مخیله او نگذشته بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله ناهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا مرگرم و خوش رخت گشته دست جفا بر اهل ونا (که کمال اعتصام بذروه اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قراغت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال وخامت مآل او پرمید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخم بمن رساند آخر بتفقدات ناپایدار آن مکر بیوفا را تسلی داد - بعد از آن حسین قلی سلطان مهر دار را (که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست یعارل و جمع گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره کردند - و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه رای نعمت خود جان رفتی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادت مرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاخیری بیگ را (که از امرای معتبر چغتی در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بملحظه ارزا نیز به تیغ گذارند - بعد از آن بیگ بابای کولای آمده حقیقت زخمی شدن حضرت - تقریر کرد - میرزا از تندرستی شگفته شده یامین دولت و مقدم کوک و جمع را بتعاقب تعیین کرد - و قاسم حسین سلطان (که دایه حرام نمکی و کور دایه دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را دامگیر است) پناه بدامن کوه برد - ایستاد - و از سرمایه گی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن مدر و جمع را فرستاده بدلا و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بپاریکاران فرود آمد

و در اینجا شخصی حیبه خاصه آنحضرت پایش میرزا آورد - میرزا ازین آردن حیبه اندیشه‌های ثبات
 به تبه را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید - و از اینجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود
 قاسم خان بروس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبنای قلعه داری اهتمام نمود
 و هر چند میرزا او را بمواعید کاذب مدق لما فریب میداد از حبل المتین عقیدت و اخلاص
 حضرت جهانبانی را نمی گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکا را درین میان شهرت داد - و حیبه
 آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمان نا درست و حرف و حکایت فریب آمیز بازی داده
 قلعه را گرفت - و آن نوباره چمن کاینات و گلشنه بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را
 (که بروایق اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید - و انوار خلافت ایزدی از مرآت
 نامیه اقبالش می یافت) از ناهمیدگی و کوتاهی بینی مقید ساخت - اما حمایت ایزدی (که مقارن
 احوال دولت اشمال آنحضرت است) برهم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی
 در کف حراست و از روی مورت در پناه عطونت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد •

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می بود
 و میرزا عسکری را جوی شاهی (که اکنون معادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی
 یافته بجلال آباد مشهور است) جایگزین کرد - این موضعست دلگشا - و برزخست میان هندوستان
 و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و میرزا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب
 ساخته معموره والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه خان داد - و غوریند و آن نواحی
 به یاسین دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگزین و علوفه تقسیم نمود - و باریابی دولت
 پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد - خواجه حطاط علی دیوان را مقید ساخت - و دامت تطاول گشاده
 بزرور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوسته از توجه
 موکب پادشاهی اندیشه مند بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمات بر قراچه
 و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدی سامانی (که سر به سامانیها باشد)
 بهم رسانید - غافل ازینکه •

• درم بیوز ستالان زر بزیفت ده • بذای عمر کفانند و بام قصر ادهی •

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه ططنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان
 بصوب کابل بلندی گرفت - میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد
 تمام روان شد - بابا جوجک و ملا شفائی را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهی را (که آثار
 معادت و اقبال از نامیه دولتش بمثابه هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ دوست

و دشمن همه متحد القول و مدعی الکلام بودند) بجهت خستگی ذات و مذهب قدم با بجهت مزین احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که این جهان بخش جهان آفرین خستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکت او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوزان را از توتیا چه فروغ - چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسله مقصود چنانچنین ببقیه سوانح ندیده حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر است •

معادوت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بلخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین قیم نزول اقبال بکابل

چون (بساعات روز افزون و همت جهانگشا عزم اندراب مخیم سرانبات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهمه نوعی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خطر طس حق شناس و نیل نظام بخش از راه کذل هندو کوه عنبر توجه مصمم فرمودند - چون گروه از منافقان تیره رای قرین رکب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان از باب ظهور از آسمان فطرت فرو آمده بر زمین طبعیت روزگار نشسته موگند (که در ظاهر برهمنان سلسله صوت معتبر است) در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروه را بطریقه مخصوص حوکنند دهند - که در یکجائی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که (اگر چه نگارنده مورخ قانع اشیا فلم منع ایست - و بدید آورنده اوضاع اهل زمانه در اقامت و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی - و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع است) لیکن میخواهیم که دایمی اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندک تحقیقت گرایند - و چه راه راستی در آئینه احوال ایشان جمالی درستی نماید - درین اثنا حاجی محمد خان کوگی (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کاره به بیفیم - و بعرض رسانیم) گوش توجه داشته بعمل در آورند - میرزا هندان (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله نهی نصیده داشت) گفت حاجی محمد این چه طرز حریت گفتن - و کدام قسم حرف زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بنادگان بخداوندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت (که معدن مروت و بحر تقوت بودند) فرمودند که همچنان باشد - هر طور (که خاطر حاجی محمد خواهد - و از عالم دولخواهی بعرض رساند) آنچه آن کذب - بعد از تشیید مبنای عهد و تاکید معانی میثاق اترانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موكبِ عاليِ نزديكِ اشتر كرام رسيد ميرزا كامران بدستورِ معهود از نا معامله نمي
آماد؛ پيكار گشت - و جمعيتِ هراينجام داده روى بموكبِ عاليِ آرد - چون مساوتِ اندكِ مانند
حضرتِ جهانباني عواطفِ دائيه را منظور داشته ميرزا شاه خويش مير بر كه را (كه از اجته
ساداتِ ترمذ بود) پيش ميرزا فرستادند - و نصايح ارجمذ (كه گوشواره گوشِ اهلِ دربار
و اقبال تواند شد) فرمودند - خلاصه اش آنكه همواره طريقِ مخالفت سپردن و شاهراهِ موافقت گذاشتن
از فرزاني در راست - حقيقت باشد كه بر سرِ كابل اين همه نزاع شود - حقوقِ قديمه و جديده را
معي داشته طريقِ مصالحت و تبديلِ مخالفت پيش گيرد - و در تسخيرِ هندوستان بكدل شده
همراهي گزين - سيدِ آدابِ رسالت را بواجبي ادا نموده صالح و صلاح را قرار داد - اما بشرطِ آنكه
(چنانچه قندهار بآنحضرت تعلق دارد) كابل بمن متعلق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده
متموجه تسخيرِ هندوستان ميگردم - چون آنحضرت در مقامِ رافت و عطوفت بودند فرموده را
مرتبه دوم بتفاني مولانا عبدالباقي صدر فرموده پيغام دادند كه (اگر درستي و راستي را آنگه
مصمم است - و میخواهي كه راهِ ينجاني - سپري) مبدئه رقيه خود را در حباله از راج گوهري بندي
خلافت (يعني حضرت شاهنشاهي) درآر - تا كابل را بآنها عنايت فرمائيم - و ما و تو از روى وفاء
و اتفاق ظلمت زدای - سوادِ اعظمِ هندوستان شويم - و آن ممالك را (كه محتلِ شرور و آفات شده)
مقام امن و امان سازيم - هم كال در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - ميرزا ميخواهست
كه پذيراي نصايحِ هوش افزاي گشته موعظِ دربار افزاي پادشاهي را بگوش جان جاي دهد
ليكن قراچه قربانغت (كه مدار كار و بارِ ميرزا بود) قبول نكرد - و گفت سرِ ما و كابل •

الفصله درين روز چون شكر يلدز مقابلِ ميرزا بود (كه بتجاربِ دائيانِ اختر شناس سواجهه
اين جنگ كردن خود را بدستِ خود شكست داد) ميرزا بلطائف السهيل جنگ را بروز ديگر
مي انداخت - و اشكر فيروزي مند خواهان جنگ بود - ليكن حاجي محمد خان نمي خواست
حضرتِ جهانباني مراءاتِ خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند - و در اختيارانِ حسابدان همت
در نصرتِ بسته عرصه آرائي فبرد را معي مينمودند - درين اثنا خواجه عبدالصمد و جمع ديگر
(كه در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنيمت دانسته بشرفِ ملازمت
پيوستند - و تذبذب و برهم خوردگي اشكرِ مخالف را بموقفِ عرض رسانيدند - لئيم از روزه گذشته بود
كه قدم وثوق در ركابِ عزيمت آورده بتسويه صفون و ترتيبِ آدابِ جنگ (از ميمانه و ميسره

و قلب و مقدمه (توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قولِ عساکرِ والا بوجهِ مقدسِ پادشاهی
 مسجد و جلال یافت - و برانگار باهتمامِ میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و برانگار بحسن اتفاق
 میرزا همدال صورت گرفت - و هرول بشجاعت و دلوری میرزا ابراهیم منتظم شد - و التمش
 بتدوین حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم گشت - و از آنجانب قلب
 میرزا کامران بود - و میمنه میرزا عسکری - و میسره آق سلطان - و هرول قراچه خان - افواجِ طرفین
 بر مثالِ دو کوه آهذین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر ^(۲) سببانه و جمعی از ملازمان
 اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از تفتیه قنچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز
 یکسر رانده داخل لشکرِ ظفر نظام شدند - و نزدیک جویِ موری اول میرزا ابراهیم از فرطِ دلوری
 پیشدستی نمود - بعد از آن مایرِ افواجِ قاهره متعاقب درآمدند - و هیاهویانِ جان سپار از جانبین
 درآویخته بحملهای مرد آزمائی سرگرم کارزار شدند - درین اثنا هر قراچه قراحت بریده پیشِ رخس
 جهان نورد آوردند - و همگان را از شرارتِ آن منافقِ فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکمِ عالی شد
 که سرشوریده این حرام نمک را از دروازه آهذین کابل بیاویزند - که موجبِ عبرتِ خود سران
 نفاق پیشه گردن - و آنچه او بزبانِ خود فال زده بود (که مرماست و کابل) آن قول بعمل درآید
 و از ثقات چنین مسموع شده که مخذول از مخذولِ میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست
 (که جهتِ عذرِ تقصیرات پیشِ حضرتِ جهانبانی آورد) که قدیرعلی ^(۳) بهاری (که از ملازمان
 میرزا همدال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرمد - و طایفه او را برداشته
 شمشیر بر فرق او میزدند - و می شگاند - و سر او را بریده بهلازم می آورد •

درین عرصه داروگیر و مصافِ زد و برد (که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازی
 کمر بستہ بودند) میرزا کامران تابِ مقاربت نیارده رو بفرار نهاد - و از کتلِ بادش ^(۴)
 بجانبِ افغانستان آواره شد - لشکرِ نصرتِ قرین دستِ بتاراجِ نهاده اموال و اسبابِ فراوان بدست آورد
 و اعدای دولت اسیرِ کند مطوت و قذیل تیغِ قهرمان گشتند - و جمعی (نقابِ عرقِ خجالت
 بر روی فرو رفته - و اشکِ ندامت را شقیعِ خود ساخته) بهزاران ملامت در زمره اولیای دولت
 انسلاک یافتند - و میرزا عسکری بدستِ بهادرانِ عسکرِ اقبال افتاد - و چنین نفعی (که مقدمه
 فتوحاتِ بی اندازه تواند شد) بتائیدِ کارساز از پرده غیب روی نمود - و هرمايه هزارگونه شادمانی شد

(۲) در [بهمنه نسخه] مباحکه (۳) در [بعضی نسخه] در آمد (۴) در [چند نسخه] بهاری (۵) نسخه
 [ح] نایب •

اما محاط قدسی مظاهر از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل تارک تاجداري یعنی حضرت شاهنشاهی بظایت نگران بود - که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوه را همراه آورده است - و باطن اقدس را از توزع و تفرق به هیچ گونه تحلی نمیشد تا آنکه حسن آخته آن گلشن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس درآورد - مقدم آن نور دیده را مقدمه معاد و اقبال دانسته برحلاصت حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بے اختیار آن نور پرورد الهی را در بر گرفتند - و بعد از ادای آداب شکرگزاری بصدقات و خیرات (که شکر عملی ست) اقدام فرمودند - و دلپای غربا و فقرا و اراذل و ایتام را بغیض احسان و انعام بدست آوردند - و هر یک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذر کامیابی دیدار آن قره العین خلافت - و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتیا) بتفقدات خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند - و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نواد و چمن خلافت حدائی نگزینیم - که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت و مبعثت مطربی هست و درین یورش این فتح ارجمند را از میامین قدیم این گوهر والا میدانیم - و مقارن این حال محتر طراز در شتر مندوق بار یه هاربان در جنگ گاه پدید آمد - حضرت فرمودند که هر کس آلبا بگیرد آلبای ما همین دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارگشایند - و بپایند - که درین مندوقها چیست - از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی (که در جنگ قباچاق از دست رفته بود) بتمام و کمال درین چند صدوق بود - دیباجه هزاران شادمانی شد - و خواجه قاسم میر بیوتات (که افروزند آتش فتنه بود) در اشتغال نابره این مقال بآتش اعمال خود سوخته موجب تسکین سورت شور و مهر گردید - و دران روز بفتح و فیروزی در باغ چاربکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند.

چون (میامین توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت - و شور انگیزان فتنه اندوز سزا یافتند) بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدیم گرمی و مورد سعادت جاودانی شد - ازل در اراک بابل نزول معاد اتفاق افتاد - و مختارات تنوع عصمت معاد حضور در یافته شاد کامیا بظهور رسانیدند - و بعد ازان بطریق معناد آرتنه باغ را بقدم میمنت بخش طرکوت بخشیده در انجا بهروانجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل و برانداختن منافقان در رویه اهتمام فرمودند - دیندار بیگ و حیدر دوست و مغل قانجی و محبت علی تورچی را (که بکرات

از آنها حرام نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بياضا رسانيدند - و همت دادند و دهش گماشته معدلت پيدا گشتند - ميرزا حليمان را مشمول شرافت عنايت ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و ميرزا ابراهيم را بجهت عنايت خاص چند روز نگذاشته بعد از تمهيد بساط نشاط بسر افرازي مقدمات مواصلت اختصاص بخشيده بدخشان فرستادند و مقرر شد كه در زمان مسعود بآئين شايسته عفت قباب بخشي بانو بيگم را (كه صديقه قدسيه خاندان خلافت است) اوازم انعتاد و ازدواج بظهور آيند - و ضمير جهان آراي بمشيت انتظام مهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان تنبه خلافت را بفزون مهرباني شرف اختصاص بخشيدند *

اختصاص يافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي

و تفائل نمودن دوربينان بماط آگاهي *

درينولا (كه بتاثيرات الهي دارالملك كابل مقر ارايك سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت ابساط خاطر موضع چرخ را (كه از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهي ساخته بآن نونهال بهارستان انبال عنايت فرمودند - كارشناسان آگاه دل ازين عطيه غيبي بفروان برداري چرخ فال زده كوس شادمندي بر چرخ نهم بلند آوازه كردند - و كالت درخانه (كه اعظم تربيتها و اشرف خدمات است) بحاجي محمّد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما از آنجا (كه او از تنگ حوصلگي بدسمت شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) انديشهائي نادرست ادرا همواره در زندان غم ميداشت - و پيوسته ناسپاسي كرده خواهشهاي دور از كار (كه كار مستان است) بظهور مي آورد - و حضرت جهانباني از عاير همت و فراخي حوصله (كه جهان بديكران بود) ميگذرانيدند - چه نيت خير آن فرمانده كامگار آن بود كه نهال وجود انسان را (كه دمت پرورنده صنع بزرگاني و نهال برومند چارچمن تقدير است) بهر لغزش از پاي نتوان افكند - على الخصوص نسيمه درميان اقران بفزون عقل يا فراواني شجاعت يا اعتبار ديگر از صفات كمال و صنايع شريقه امنياز داشته باشد - اما آن بدآور بديورات از تيره بخدي و بشغري اين را بزبوني افگاشته از اسباب مزيد جنبه بخود مي ساخت - و آنحضرت همواره انماص نظر فرموده مشمول عنايت و التفات ميداشتند *

و بالجملة دران ايام معادت فرجام پيوسته ابواب دان و دهش و امباب لطف و تهر (كه سر رشته نظام عالم و عاليمان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعيت بخش پراگندگيهاي زمانه بوده مرير آراي فرماندهي و فرمانروائي بودند - ميرزا كامران بعد از شصت از موضع اشتراك

بیدتردن حال (که از نتایج حق ناشناختی توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت)
 با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قنچاق و نمرتاش اتکه و قنلق قدم
 و علی محمد و جوگی خان و ابدال و مقصود تورچی باشند) از جانب ده سبز خود را سرانیده
 در میان افغانان کشید - و میرزا همدان و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی
 (که بقاعب آنها شناسیده بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان
 سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشه آنکه (مبادا کسی بشناسد) چار ضرب زده
 بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوری (که از ارباب معتبر لغمانان است) رسانید
 و احوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث
 (که هر یک نزد هوشمند تاربانان است قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن)
 اصلاً متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شدافت - و طایفه از پهلوانان آدم صورت (که نه حق شناس
 داشتند - و نه چشم حیا سرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیل اندوزی بود) از راههای
 ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ازبای
 اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی (که آتش آشوب و فتنه زبانه زور بود) حاجی محمد خان
 بے رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانبانی به مقتضای زمانه سازی و کمال قدره انبی
 اینچنین حرکت شیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت ذبح و رفع میرزا کاروان
 جمعی از ملازمان عتبه علیه مقل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قیدوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران
 جانشینان را تعیین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک به میرزا رسید میرزا خود را بر سر درهای محکمات
 و علیشنگ کشید - امرا بقعقب افتادند - میرزا آندود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و محمد
 پناه آورد - و پویشان روزگارسه چند (که بر گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع
 غزو شهیدان بغتخ و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت
 بجهت مزید استیضای میرزا سلیمان و از دیار عواطف خسروانی نسبت به بخاطر اشراف راه یافت
 خواجه جمال الدین محمود و عفت مآب بی بی ناطقه را بجهت خواستگاری خانم صدیق میرزا سلیمان
 بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد بخاطر از مهم بدخشان
 مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتازگی استحکام یابد - و میرزا عسکری را

(۲) نسخه [د] توان دانست (۳) نسخه [زط] مندرای (۴) در [انفرسخه] - لکار (۵) در

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه درنگداشت - و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از نعمت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزراد و راحله ناشکیبائی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهمصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانه عمر او پُر شد - و مسافت زندگانش آنجا سپری گشت - و میرزا سلیمان این نصبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضداشتی مشتمل بر عجز و انکسار آیندها را با احترام باز گردانید .

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطنای نایره

فتنه میرزا کامران بار دیگر

از انجا (که عادت را طبیعت خاصه گفته اند) هرکه (بعد از بد معتاد شد) مثل کرم در پیش زمین بی اختیار است - تکلیف جمعی که در نهان خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد - بتأثیرین مقدمه حق احساس میرزا کامران بار بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را و هیله مزای خویش گردانید - و جمعی از افغانان خلیل و مهملد و طایفه از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبانی (که آرام بخش زمین و زمان بودند) فرو نشانند این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحی را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از اوباش بی سرو پا قلعه را (که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجی محمد خان مقید نشده بسرعت تمام بصراط جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سرامیگی فرار نمود - و باز خود را بسر درعی کوه کشید - و از انجا براه بنکش و گردبز شرافت - که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید - که آن سخت برگشته بمیرزا سخن یکم داشت .

و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهایی ناسد از باطن خبیث او بیشتر از بیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهی را بحرف و حکایت ناراست

و وعده آمدن دروغ رخصت داد - و قاصد پدش میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زرد خود را باین حدرد رسانید - تا با اتفاق کاره ساخته آید - قضا را بیرام خان (که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجی محمد (که باخان مذکور توان بود) باستقبال رفته گریزان اظهار محبت نمود - که بپناه ضیانت درون قلعه برده قلعه بند نماید - و خان متوجه قلعه بود - میرحبش^(۴) (که همراه حاجی محمد خان بود) اشارتی بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذره در پیش آورده نسخ عزیمت رفتن قلعه نمود - و بیردین شهر بر سرچشمه فرود آمد - و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارمال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است) بسرعت تمام متوجه کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدن خان خاندان و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لغمان کشید - روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنگین بکابل درآید - خواجه جلال الدین محمود (که حکومت کابل باو مقوض بود) نگذاشت که درون قلعه درآید - و بسخندان درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و بپناه شکار قرباغ روان شد - و از کتل منار گذشته خود را ببابا فگار رسانید و از دامن کوه بهزادی و بلندای بطریق ایلغار بغزنین شتافت - مقارن این حال ریایات فطرت اعتصام حضرت جهانبانی (که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود) در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود - و بیرام خان بعز بساط بوس سر بلندی یافت - حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کس در نیاید - که تعاتب میرزا می نمایم - تا یکبارگی خاق خدا از تفرقه هرروزه نجات یابد لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبون اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرام خان را بحاجی محمد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرد - و بهر رنگی که بیاید حاجی محمد را بیارند - بیرام خان بتدبیر شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع کنگار آمده خان خاندان را دریانت و خان خاندان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر خواه آورده استغای جرائم او

(۲) نسخه [و] میر حسن - و نسخه [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] نسخ رفتن قلعه

(۴) نسخه [ح] للندره و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخه [و] کلنکار

نمود - و بعد ازان به چهار پنج روز بجانب لغمانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق
 بآرجود آنکه (بنازگی چندین تصصیرات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قبایح خود را
 شمرده باز در فکرهای تباه و گم جرات نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و
 مقدس را آزاده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم در گذرانیدند - و چون رأیت
 بحال آباد رسید میرزا به تنگیهای کفور نورکل گریخت - و هر کدام از متمردان فتنه
 بگوشه خزید - خان خانات را با جمعه کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در
 کفور نورکل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خایه خانات مراجعت نموده در
 بزمین بوس کامیاب شد •

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برا
 شاه محمد را (که در بد آموزی و بی اندامی اعتماد حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن نمر
 و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص
 طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فزادان چشم داشته کفران نعمت مینمود
 گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت نمر
 بستم نظرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمت (که کرده باشند) در طومارے بقم آرند -
 از حقیقت شناسان بهای ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عد
 حقیقت احوال این دو بد مرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسنۀ ایشان نانوشته
 و از مآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و در گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال
 بستن و کشتن و بے ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی ست که از نیکو خدمتی مراد
 و ارزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا سآده لوحه را مظنه خدمت خمر
 یا بد مستی در حق او استوار گردد - و هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این کار فرا
 و یک آدمی ست که نا کرده را ببهای کرده میفرورد - و بدکرداری را به نیکوکاری آرایش
 و از ابله طرازی چشم بر احماد داشته در مقام خود آرائی می در آید •

و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این در بیدارت
 بانفراهِ بدیهائی خویش اند - و وقت است که از خبیث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) ن

(۲) نسخه [ز] فیض ممیم (۳) نسخه [ح] کنور بورکل - و در [بعضی نسخه] کنور پورکل -

[آکین اکبری] کنور پورکل (۴) در [بعضی نسخه] تا ساده لوح را •

نهیعی و سبعی را (که در پنجرهٔ هبلانج انسانی ایشان سریان داشت) ببند کمند از دیگر آدمی صورت اصلاح داده بحال لایق جای دادند. و ایشانرا بلکه عالمی را از خبیث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنیی به بهادر خان قرار گرفت - و تنگهٔ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت . آن زمستان در آنحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوایل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج عناصر بود) افغانان بے اعتدال (که همواره در آنحدود پتورد مر برداشته فتنه انگیزی و فساداندوزی میکردند) جمعی بادرک دولت ملازمت و احراز معادلت آجتانموس سرافراز گشتند - و گروهی بومیلهٔ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرة اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانباغی از راه بادنج بآب باران نزول سعادت فرمودند - و در آن شب (که موکب عالی بنواحی بادنج بود) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آمیب رسید - و بعد از امتیقای میر و شکار دارالملک کابل مدتی دولت شد - بپیرام خان بانظام مهمات تندهار رخصت یافت - و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمرامج بیروم خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بنزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بخضرخواجه خان قرار یافت - و پیشتر از آنکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه بر گشته بکابل آمد - و حضرت جهانباغی خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن محال را باو را گذاشتند - و درین ایام بومیلهٔ خواجه عبدالصمیم شاه ابوالمعالی در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ انتصاب میداد - و حسن صورت او نیکسیرتانی خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت - و بدیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانباغی گشت - چنانچه جملهٔ از بد مستیها و از مر بدر رنگیهای او در جای خود گزارش خواهد یافت •

نہضت موکب مقدس حضرت جهانباغی جنت آشیانی بتسکین

شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در ذرایع خمول و گمنامی بهرمیبرد - تا آنکه درینو باز خوطر آرمیده

از خدیو خورنگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیه رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه از اربابش در حدود جوی شاهی سر نرفته برداشته امت آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیر داران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه مواب عالی میرزااکمران بآکامی خود را بگوشه کشید - و در زمانی (که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یگهای اخلاص پیشه بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب (که در میان رخاب و کندمک واقع است) فرود آمده بود - میرزااکمران (که در خرد مقارنت جنگ صف نمی دید) بر شبلیخون آورد حیدر محمد از روی هنربری خود داد دلادری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد) باور میداد - و ثبات پائی نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاره نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز (که موضع چپربار (۲) که از تومان (۱) یک نهار امت) مضرب خدام دولت شد [از اینجا (که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی ست) مورچها قسمت شده خندقی و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزااکمران با گروه انبوه افغانان قصد شبلیخون دارند حضرت جهانبانی آندین آگاهی بجای آورده هر جا مردم تعیین فرمودند - شب یکشنبه بیست و یکم ذی القعدة (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربح از شب گذشته بود که میرزااکمران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفرترین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیه (که عقب درلخانه بود) سوار دولت شده ایستادند - و غره جبهه عظمت و دره انسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبه علیه هر کدام در مورچل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دمن اتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - درلخانهی این غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول (که در مورچها گشته اهتمام میکرد) تدریج بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه مذبر (که آئینه دار عالم است) از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را بپرتو شمع جهانتاب روشن ساخت

(۲) نسخه [۵۱۰] چربار (۳) نسخه [۵] نیک بهار (۴) نسخه [دح] پسته (۵) در

[بعضی نسخه ملچاها •]

و نور فتح و نصرت از نامیده دولت درخشیدن گرفت - و هبادِ خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشت و کنارس بدر رفت - و اریلای دولت کامیاب دکامگار گشته لوی جمعیت برانرا خنند - خواطر همگان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدروید کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عز و جلال رسید - عیشِ باطن تلخ شد - و سرورِ خاطر بحزنِ مفرط مبدل گشت - آرسه رسم این جهان فانی همین است که اگر نفس بشادی برآید زمانه دیگر درد اندوه از سینۀ سوختگان علم برآرد •

• فلک چشم از صبح روشن نکرد • که شام از شفق خون بدامن نکرده •
نه شادی را دران مجال مهلته - و نه اندوه را دران رخصت اقامته - میرزا اگرچه ازین جهان بے ثبات گذاشتنی و ازین سرای بے بقای گذشتنی درگذشت - اما معادِ شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلند پایه گشت - زه اندک پذیر بهیار بخش که برتنِ جان مستعار چنین درللهای پایدار بخشه - آنحضرت (که معدنِ حق شناسی بودند) از فوتِ چنین برادر سه ارجمند آن مقدار متحسر و متأثر شدند که بعیارت و اهانت در نیاید - و از آنجا (که خرد والا و دیده دروین قرین روزگار آنحضرت بود) از جنر و فزع بصبر و تحمل گرانیده بنزهدت مرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند •

و شرح این سانحه جانگاہ آنکه میرزا هندال از استماع خبر شیخون اهتمام مورچلهها کرده سر بر بسنر احتراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچله چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بغفت درنگند - و جمعی کثیر از افغانان درونِ مورچله میرزا در می آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام مینمود - مردم مراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند - درونِ اثنا میرزا خود زوربوری افغانان شد - نورم کوکه و چنددی دیگر شرمندۀ نامرد انگیزی و خجالت زده بد خدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بدی بنفیس نفیس آریخت و بزورِ بازوی همت آن از مادرِ مدبر را انداخت - برادرِ آن تیره بخت جرنده نام افغان از قبیلۀ مهمند به پیکان زهر آلود میرزا را مصافح ملک تقدس ساخت - بعضی از همراهان میرزا کمران نقل میکردند که آن افغان بد گوهر شست آویزه (که شتهای خاصه میرزا دران می بود) گرفته پیش میرزا کمران برد - و ندانست که با که این نرک بیدولتی باخته است - و تقریرِ واقعه نمود - میرزا را

(۲) در [بعضی نسخه] از گوشه و کنار بدر رفت (۳) نسخه [۱] آن مدبر را - و نسخه [و] آن ازدها سر

مدبر را (۴) در [بعضی نسخه] خورده •

(که نظر بران شصت و نوز افتاد) دانست که قضیه چیست - دستار بر زمین زد که میرزا همدال
بشهادت رسیده است •

القصه روح میرزا دران تاریکی شب بنادانستگی بعم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قابلهش
افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم
بدخشی را بنظر درآمد - که افتاده قلماعه میاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش یاتی
چنانچه باید متوجه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا همدال جیبش سیاه پوشیده بودند - برمیگرد
و ملاحظه میکند - میرزا را می شناسد - از روی صبر و آهستگی (که شعار خرد منشان است) میرزا را
برداشتند بخیرگاه ایشان آورد - و در آنرا بدربانان سپرد - و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه
جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت
بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردد بسیار کرده اند - و ضعف دارند
و بقدر زخم رسیده - که درین نواحی شر و غوغا نکند - و خود بر بلندئی برآمده از جانب میرزا
مبارکبادی فتح میسراند - و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوی ازین معنی ثابت
القصه ثابت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه
نزدیک بمرقد مقدس حضرت گیتی منانی فردوس مکانی پایان پای آنحضرت مدفن ساختند
و ملا خرد زرگر (که از منتسبان میرزا بود) مرثیه گفته - مطلعش ایست • شعر •

• شیر خون جگر بر مردم چشم شبخون زد • سیاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد •
و این تاریخ نیز ازوست • شعر •

• همدال محمد شه فرخنده لقب • ناکه ز قضا شهید شد در دل شب •
• شبخون بشهادتش چو گردید بلب • تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب •
و میرامانی بطریق تمهید این تاریخ گفته که • مصرع • • سرور از بوسان دولت رفت •
و ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود • و درین باب گفته اند •

• مصرع • • کوکب برج شهشاهی بود تاریخ سال •
و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا به بهبود نزل اقبال فرمودند - که خاطر جهان پیرای یکبارگی
از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بفر موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

(۲ : نسخه [د] سیاه دیده (۳) نسخه [ط] و در تاریخ این مسافر ملک بقا میرامانی قطعه در رشته نظم در آورده بود
• قطعه • شاه نال سرگلشن ناز - چون ازین بوسقان بجهت رفت - عالم را بیاد مرو کش - بونک دود آه حسرت رفت
گفت تاریخ قمری نالان - سرور از بوسقان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میرامانی منجمه بطریق •

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی - و ارتفاع

منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگی و فرمانروایی از پدشاهی نورانی آن نوادگار شجره سلطنت و اجال و گلدسته حدیقه خلافت و اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) از صغر سن و در میان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت حال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جایگزیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند - تا ورزش فرمانروایی محوده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تفسیق و التیام این مشاغل جزوی استعداد آرای کل باشند - و آثار غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحام که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند (دمتار آن نور دیده دولت (که انسر رک سعادت کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز چ بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فردان مای آنحضرت نهاده بود دور بینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفارل جسته آیام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرده سرت پیرای خاطر بودند - حق جلّ و علا از ین این خجسته عمل میرزای فرخنده مال را رجعت شهادت (که عمر باتی و عیش ابد عبارت از انست) سر بلند گردانید - و حضرت شاهنشاهی که نور پرورد الهی اند (در گرد آوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و تندرانی آدم شگامی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید میاب شدند •

- الهی تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتی را درنگ است •
- متمتع دارش از عمر و جوانی • ز هر چیزش فزون ده زندگانی •

نمده ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان اخلاص منظم گشتند) احاسی گرامی ایشان بدین تفصیل است - محبت علی خان - ناصر قلی اجه ابراهیم - مولانا عبداللّه - آدینه نقبائی - سمانجی - قرغوجی - (جان محمد نقبائی - تاج الدین مود باربکی - تیمور تاش - و مولانا ثانی که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرفراز نه بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا بار توجه تمام داشتند - و صیر جمال که او نیز

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالد بن دوست^(۱) سهاری بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبیث طینت همراه نداشتند - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قندرز را نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش معادیت همراهی نیافت و (چون درگاه^(۲) فرخ بخش گیتی عیار جوهر انسانیست احد) ازین مردم هر که (نیک میرت پاک طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقاصد عالیّه خود رسید - و امید چنان است که دران نشاء نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هر که بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیم سراقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که دران عمرت سراسر بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نسبت ایزدی بوده از احوال میرزا کمران منتفخص گشتند - و تربیت پنج شش ماه آن مرز زمین چنان گاه موکب عالی بود - میرزا از بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله میشد - و هر شب بزمیذارسه پنا می گرفت - و از منقصت ظویری (در حجاب پندار مانده - و از معادیت ملازمت و موافقت چنین وای نعمتی محروم بوده) همواره اندیشههای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفه ظاهر بیفان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهی حضرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهی و دروافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور عنایت فرمادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد - نه^(۳) بر وجه تنبیه و احتیاط) رقدزد کلک عنایت فرمودند - چه تربیت یافتن دبستان ایزدی را بنصیحت جهانبانی چه احتیاج - و خدا پرورد را با مثال این پندنامه چه رجوع - و دران منشور عطفون این بیت شیع نظامی مبطور بود •

• غافل منشین نه وقت بازیست • و ت هنر است و کارماریست •

اول پیش ملا زاده معصم الدین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر برد ملازمان عبده علیّه حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزل فرمود:

(۲) نسخه [د] بهاری (۳) نسخه [د] که درانجا مشرت پیدا بوده (۴) نسخه [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوری را بمولانا بایزید فرمودند - و از باین خدمت اهدام داشت - لیکن چون ایزد
 جهان آرا این ادب پروردِ خاصِ خود را نمخواست (که بعلمِ صوری رسمی آلوده گردد) خاطرِ او را
 زین دایده پرداخته متوجه کار نمی ساخت - و ظاهر باین تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه
 نکابت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشان نیک ذات بودند سخن شکوه بدرجه قبول نمی رسید
 آنکه درینولا از پرتو اشراقِ الهامِ ربّانی چنان بخاطر وسعید که بجهتِ تعلیم آن ادب آموز
 کتبِ ربّانی قرعه در میان ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید اندازند
 نقشِ دولت بنام هر که برآید در آخوندی مُنقَرَد بوده بمعادتِ این خدمت سرزنشِ یابد
 ضارا قرعه سعادَت بنام مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ خطاط بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ
 ولانا عبدالقادر برون خدمت شرف ارتقا یافت •

بر خردمندانِ دقیقهِ شناسِ پوشیده نیست که تعیینِ معلّم درینجا از بابِ رسوم و عادات است
 و از تسمِ اکتسابِ کمال - و گونه دانش پروردِ ایزدی را بتعلّم از مخلوق و توجه به سبق چه نیاز
 لهذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجه تعلّم صوری نبود - و عمده حکم و مصالحِ بی میلی
 حضرت بحرفِ آموزی رمعی آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ نبوغاتِ غیبی بر جهانیان ظاهر شود
 و در یافتِ بلندِ این خدیو زمانِ آموختگی و ساختگی نیست - دانِ الهی ست - که تکلیفی
 شری را دران مداخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بخذوریِ ظاهری و فراوانیِ ذلّتِ صوری
 نقصان داشته از اظهارِ کمالاتِ معنوی خود تجاهلِ عارف نموده اکثر اوقاتِ ببازی می پرداختند
 در نقابِ خفا کار هوشمندی میکردند - بطوریکه دور بستانِ روزگار را بران نظر می افتاد - و از آنجا
 که همت بلندِ اوست (نذابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمه ظاهری می ساختند - و دل درکار می بستند
 اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمی بود اما اهلِ معنی ازان حکمتها می دریافتند
 انجمه پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیبِ فطرت نظر گماشته تفرّج گری عجائبِ قدرت میکردند
 در شکل و شمایلِ اعجوبه شتر (که بزرگترین جانورانِ آن سرزمین است) نظارگی و تماثلی بودند
 در اطوارِ سلوکِ درویش نهادن او (از بار کُشی - و بردباری - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ
 امانت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودک باشد - و قناعت بر خوار گردن - و صبر کردن
 بے آبی) اندیشه های معنوی در صورتِ بازی و پرده مجازی میفرمودند - و همچنان خیلِ خیال

(۱) در [چند نسخه] منفرد (۳) در [بعضی نسخه] تعلیمِ صوری - و در [بعضی] بعلمِ صوری (۴) در

هند نسخه [نمی افتاد]

بر عشرت اسپ تازی (که اعظم اسباب ریاست و سرفرازیست) می گماشتند - و گوی کمال است
و هنر پردازهای صوری و معنوی را بچوگان امداد تقدسی و تربیت لازمی می زدند - و گاه
از بال گشایهای همت در فضای هوای حق شناسی هوس کموتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
جهت دلروائی دلای رمیده دانه می افشانند - و از شوق و وجد ظاهر این مشت بهال و پر بمواجید
ذوقی شهوتی از باب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی می بودند - و از طیران این طایران ارج علو
دل بر بلند پروازیهای تیزبران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند
و گاه بسک دونی میل فرموده بکار نفس می پرداختند - بصورت سگبازی بود - و بمعنی نفس آرائی
بظاهر دل بهنگ بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکوتی او خاندان بساط را راهبر میگشتند
و هر چند (در بردگی بیگانگی تکاپوی میفرمودند - و خود را بدلباس ارباب ظاهر میداشتند)
اما خوشبختی و روشنائی را نتوان پوشید - پیوسته نریزیدی از ناصیه سعادت پدیری آنحضرت
مینافت - و شمائل پیشوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق هودا بود •

روزه بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یک از خدمتگاران نزدیک
سگ شکاری سپرده بودند که تسقار باشند - و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را
رانده به بیابان آرند - و چون آهوان تسقارال رسید جمع (که بسک نفس شوم گرفتار بودند)
از کوهی ریاست صغری صوری را بیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند - و سگ را بوقت
نگذاشتند - چون تحقیقت معامله آگاه پی شد سلطنت معنوی در جوش آمد - و حکم فرمودند
که گردن آنها را چون مگن بظاف بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مهند فخر نهشتند
که کهن سالان کار دیده متذبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند - چون این واقعه بسمع اقدس
حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی
رسیده کامیاب دولت جاردانی میشوند - شاه خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی
به بنده حکم فرمودند - که رفته خبر بدار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند - و در چه کار اند
چون رنم دیدم که بر بستر استراحت آورده اند - روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است
و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدسان ملاطی در گفت و شنود اند
امت مبارک ایشان گاه گاه بجنبشی می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجهه
بظهور می رسد - و گاه در همان حال از زبان گوهر افشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه

خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آورم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآورم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوشِ هوش رسید) فرو رفته حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشه رفته متحیر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرانی فرمودند •

و دران ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دور بینی و بلند فطرتی جهان بود که هرگاه کسی از خواصد گویان تیره رأی (که جز سود و زیانِ خود نشناختند - بلکه سودِ خود را در زیانِ خود دانند) اظهار کرده (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای جهان گردند) بغایت ناخوش می آمد - و میفرمودند که اینها بعقلِ ناقصِ خود خود را در لغوای می نمایند حاشا که از دولخانه دولخواهی خبری داشته باشند - بشفقار شدنِ حضرت جهانبانی بدین من می اندیشند - و سودِ دنیا را در زیانِ دین می اندوزند - بلکه آشوب در ملک عاقبت انداخته سر شور افزائی دارند - چه سعادتِ دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمالِ شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هر کس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راحتی خواهد نمود بفازنِ خرد والا ر طیبیت پاک و نیتِ درست این بزرگِ صورت و معنی را - و باجمله بزرگی و بختیاری از طرزِ ماند و بود و نشست و خامت آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافته نظر ایزدی را باندنی توجه در بدیهه میسر بود - و هردانش و حکمتی (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم شد) این مظهر غرائب قدرت را بے تأمل و تفکر دمت میداد - حکمت بالغه ازین نورِ باصرا حلافت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت - و بر امتقاصت رأی و متانتِ دانش این نور پرورن الهی نفاخوان بود - و تا هنگام ظهورِ خلافت در مظاهر و مکارم متلوعه محتجب و مخفی بوده همواره درین حصنِ معنوی و حرزِ الهی از وصمتِ مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند •

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهر سود بر سر قبائل افغانان

که کمینگاه قننه میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهرود موسم زمستان باختر رسید - و مولاتِ حرما بانها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائل افغانان بحر میدزد) اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را

دولت مقاومت و قدرت مذاومت نهاده - مذاصب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانبداران کاروان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و قریه از دوربیدگان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا را با اعتدال نهاده (اگر ربابات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل اعدایان بداخت و تاراج روند) هرآنینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایه قریه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور امت هم میرزا کامران (که درون طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می آید - و هم بدین آشوب منافقان دیگر برکنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بدرتج فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل از باب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشاندند - جمعی از بهادران منهور و تیغ گذاران جرار مثل محمدخان جلایر و سلطان محمد فواک و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بداشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند - و در آن شب هوا بقدر برودتی داشت و راه در بود - بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند - و سرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند •

چون قبائل جابجا پراکنده فرود آمده بودند معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد . در اندازی این تردید ماهم علی قلی خان و بابا خزاری (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوی میرفتند) بدست ادوای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی حایان را در غلط انداخته غیر قبیله (که میرزا در آنجا بود) نشان داد - بابا گفت از ترمیده است - نمیدانم که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بغواهی آن قبیله رسیده بداخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم قریه نهاد را بند کردند - و در خیمه (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی ست که در آیند آن خیمه من بوم - و در کس در آن خیمه بود اذن بیک بدست افتاد - و دیگری بصدد اتمام خود را بیرون انداخت

(۲) در [بعضی نسخه] هواها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخه [د] قزاق (۵) در [چند نسخه]

میگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علی قلیخان (۷) در [چند نسخه] خزاری (۸) نسخه [ط]

چون پرتو میخ در برده داری در آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک است - که میرزا را باز
 رابطه نظری بود - و میرزا بدر رفته بود - و چنده از افغانان او را بش (مثل شیخ یوسف کرزانی)
 و ملک هنگی و چنده دیگر (بچنگ ایستادند - و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند
 و احباب و اموال بدمت ادایای دولت افتاد - و پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحه چغین
 روی داد - و میرزا بخود قرار بود آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و چون خاطر اشرف
 از تادیب اهل تمر و تنبیه ارباب عصبان فراموش یافت - و بعزایت ایزدی فتحه غریب (که مقدمه
 فتوحات تواند شد) مقیم آمد [ازین سرزمین ظفر آفرین در ستکام مراجعت نموده بمنزل بهسون ورود
 اقبال فرمودند - و] چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (سزوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود)
 برآمده متوجه هندوستان شده است [حضرت جهانبانی ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا
 (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز
 مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کوبه بهار و طراوت خیابان و لطافت
 جویدار گره گشای ضمائر) جمعه از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرانی بدارالملک کابل
 فرستادند - که آن شگوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بتفاتی مختصات تنق عصمت
 و مطهرات هرات عفت حضور اقدس آورند - تا بوسیله مشاهده بدائع نوهار و مطالعه
 عکائف گلزار بهار پرده شناخت نقشبند ازای محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصت
 حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور و روز سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر موهب
 نامتناهی (که مستجاب مزید نعم منعم حقیقی است) بجای آوردند - و بعد از بهط
 بهط انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعت بدارالملک کابل
 نزول اجلال فرمودند •

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین - و آن سرزمین را

بنزول اجلال ارتقا آسمانی بخشیدن

چون (حضرت جهانبانی روز بروز لایحه رشد و کاردانی از نامیده اقبال حضرت شاهنشاهی
 در افزونی می یافتند) درینولا (که زمان آسایش روزگار بود) رأی جهان آرای بموجب الهام ربانی
 این تقاضا فرمود که آن نوادار چمن خلافت را بظاهر روزه چند از خود جدائی تجویز فرمایند

(۲) نسخه [ح] کرانی (۳) نسخه [د] از خود تجویز دوری فرمایند •

ناهم عیارِ بزرگی این گوهر را گرفته آید - و هم فراخی حوصله سپهرِ دمت معلوم همگان شود
و هم در آداب فرمان‌روایی درزش بهم‌رسد - چه در هنگامِ مغرب سن و آنکه در ایامِ جدایی هر که
(هوشمندی) را پیشرو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید - و بزرگی خود را مغفور نداشته
بخردن و مسکینان طریقِ نصف و معدلت بهیرون - و با اتصالِ معنوی اکتفا فرموده از دوری موری
مالول خاطر نباشد) هرائینه آن ذاتِ بدیع گوهر یکنای خلافت تواند بود - و (چون جلائل
صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشانیِ مظنون بل منیقین بود) در اثنای سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه هلالی
حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - آنکه خان و خواجه جلال‌الدین محمود
و تمامِ ملازمانِ میرزا هندان درین یورش مسعود ملتزم رکابِ دولت اعنصام بودند - هر رشته سرانجام
جمیع مهماتِ موری برای رزینِ خواجه مقفوس بود - مدت شش ماه بآگاهی و شادمانی گذرانیدند
و چون پیشوائی صورت و معنی از ناصیهٔ انبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصایلِ ستوده
(که در سنِ بزرگی از مالِ خوردانِ جهان دیده بدید نباید) از آن جوانِ بختِ فرخنده طالع بظهور می‌آمد
و پیوسته بذیتِ درخت از حقِ برستی گردِ دلها می‌گشتند - و همواره در گردِ آدری پراکنده دنانِ
سلسلهٔ صورتِ توجّهِ عالی می‌گماشتند - و پیوسته در استخرای طایفه (که در شهرستانِ نجرود
تصرفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایند کمرِ اجتهاد بر بسته راه فقر و فدا پیش گرفته‌اند
و از راحت و آلم و مدح و ذم اهلِ عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکنمای می‌همتا درست کرده‌اند)
آهنگ می‌فرمودند - در غزنین در آن زمان بابا بلاس از مجذوبانِ حق شناس مستغرقِ بحرِ شهود
و مجذوبانِ اعتراق بوده در کنجِ عزلت و زوایهٔ خمول بهر میبرد - مکرر بدیدن او توجّه می‌فرمودند
و آن راست بدنِ کارخانهٔ تقدیر بس پیشوائی صورت و معنی از سواطعِ پیشانی مطالعه نموده
بیادشاهی ظاهر و باطن تهذیبات می‌فرمود - و بشارت‌های طولِ بقا و مزین‌های علو مراتب میداد - و چون
خاطرِ اندس از میر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجبِ اشارتِ حضرت جهانبانی
جنت آشنایی بمعتقرِ جاه و جلالِ بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و مسببِ طلب آنکه
حضرت جهانبانی پیومنه در کابل انتظام بخش مهمات بودند - و اوقات گرامی تقهیم و توزیع فرموده
(که از روز و شب بی‌طالت و تعطیل مصروف نمیشاختند - و با وجودِ داد بخشی و دلجوئی شکستند آن
و سایر کار و بار سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بهیر و شکار نیز توجّه میداشتند - روزی بعد از زمره
(که مریضی است از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار حواری شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسب جدا شدند

عنصر مقدس آنحضرت آزرده‌گی تمام دریانت - از اینجا (که هوشمندی قرین دولت و ارجمندی ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عزت اصدار فرمودند و بقدم میمنت آثار آن تدسی نژاد (که جمیع سعادت در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصر تدسی آنحضرت را کمال محبت و غایت کرامت شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به‌بنگش - ونادیب

گردن‌کشان - ولوای مزیمت افزاخن به‌دوستان - و بدست آوردن

میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رویه مصمم گشت که آنخود به نسبت کابل تشاق امت - و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقریب لشکر فیروزپا اثر نیز مطوی ضمیر جهانگشای بود - و بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش درامت افزای چون اتبال قرین خود ماخته بجانپ گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائف افغانان مقوم تنبیه و تادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتدار افتاد - و اول قبیلۀ (که بدخاقت رفت) قبیلۀ افغانان عبدالتره‌مانی و آخر افغانان برمریدی بود - و فتح شاه افغان (که از حق و نادانی گمان دانائی برخود کرده در اضلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهرۀ بادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعه کذبر (که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند) درچار شد - جمیع اموال و اسباب او نصیبۀ این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اندازی زد و گیر و ناخست و تاراج و کلاهی سلطان آدم‌گهر (که سر و مردار گمره گهران بوده) عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان بایفکود آمده‌است - و مرا (که هوای دولخواهی در سراسر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بهر برد - اگر ایفکود مخیم سرحدات اتبال کرده او را بشرف بمط بوس مشرف ماخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم قبیله دولت گردانم - و خود نیز لوازم بدگی بجای آرم •

پوشیده نماند که گهران را طوائف بسیار است - و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین‌الدین کشمیری ملک کدنام از امرای غزنین (که بحاکم کابل نعبته داشت)

آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد از ملک کلان پسر از جانشین پدر شد و بعد از پسر او بزرگ نام کلانی آلوس خون یافت - و بعد از تدار ناظم قبیله خود شد - و او را بشیر خان افغان و حلیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبانی این دودمان میدانست - چه در زمانی (که حضرت گیتی سَنائی فردوس مکنی تسخیر هندوستان فرموده بودند) در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بدقتیم رسانیده بود - علمی مخصوص در جنگ رانا مانکا جانفشانی نموده - و آرا در پسر بود - سلطان هارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی آن گروه سلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گهر متابعین بنفاق میکردند القصد مقارن ایچی سلطان آدم گهر جوئی خان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود) زمین بوس نموده عرض داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بی تبه گذرانید - محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل (که مباشر تسوید و اعات این دودمان گرامی ست) چون [همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پداری حضرت شاهنشاهی بسته - و از جهت سیرانی تشنه لبان این داندان گرامی از آدم تا این دم (که عهد دلی عهد عالم است) از سلسله علیّه این دودمان خلافت بطفیل می آرد] ذکر مجمل از ناکامی میرزا کامران و مصدقات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امورداران اندراج یابد) اما برای مرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی است •

بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی (که هر یک ازان واعظ مذابر قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران سکرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی حوث را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدررفت] دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خود (که نتیجه حق ناشناسی است) باوجود چندین ادبارات (که هر یک هادی شاهراه سعادت تواند بود) خود را بملازمت ایچچین خدیو مهربان بسیار بخش نرسانید - و درین هنگام (که باید سرگردان گردید) بشیمانی بر چهره احوال او نشست - و یوسیل عجز و خجالت خود را بآهتانبوس مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود از بخت و ازگون متوجه هندوستان شد - که پیش حلیم خان پسر شیرخان (که بفران نعمت ذاتی از باد غفلت و مرحوش غرور آشفته دماغ بود) رفقه کمک مبارک خود آورد - سبحان الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرد

(۲) نسخه [ج ۵] پرنام - و نسخه [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخه [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (۵) نسخه [ح] از باد غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود •

که کار چنین دوست بزرگوار ثبات هازد - و خوار بها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولی نعمت خود مدینه کاری نماید - کوتاهی سخن آنکه اندیشه های نادرست میرزا را برین آورد و با معدرسه راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداف خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بود - فرستاده میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم خان انجام مرام میرزا را از حوصله خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدرد بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستد و خزینه تعیین میکنند - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد امپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که کوتاهی ازان لایق تر) چون میرزا بچهار گروهی بن رسید سلیم خان پسر خود آواز خان و مولانا عبداللہ سلطان پوری و جمعی از آمران را با استقبال فرستاد و برادرش (که لایق دشمنان و هگان درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن مرگروه انغانان را دریافت - همداران میرزا بابا جوگک بود - و ملا شفا نی و بابا معبد فیض و شاه بداف و عالم شاه و رحمان تلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد امپ و تورتاش و غالب خان و ابدال کوک و جمعی دیگر از ارباب یافتهای روزگار که نامهای اینها نبرده به - (چون کودار حق ناشانامان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست - و عاقبت وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجه اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداف را (که تحریض و ترغیب در آمدن کرده بود) مرزنش کردی •

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمی بست (بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصینه هندوستان مقید هازد - میرزا از کمک مابوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیهست اندیشه گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بگهو (که در دوازه کرهیی ماچه یواره بود) فرستاده در استخلاص و اعتنانت زد - او فرستاده را بشابستکی پیش آمده پناهی بمیرزا قرار داد - روزی (که سلیم خان از آب ماچه یواره گذشت) میرزا در جامه خواب خود یوسف آقناچی را گذاشته

(۲) نسخه [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخه [ح] ملا شفیقا (۵) نسخه

[د ح] آنها - و نسخه [ه] ایشان (۶) نسخه [د] جوگی خان (۷) نسخه [ا] مکهر - و در [بعضی نسخه]

مکهر (۸) در [بعضی نسخه] در خانه خواب خود •

بپایا معید قرارداد که تا زمانِ دراز چیزی میخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی انداخته از طرف همراهی بدر رفته بماسین قرارداد شتافت و راجه او را بتأیید لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید پیش راجه^(۱) کهنلور (که دران نواحی محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت - و راجه جمو از دوراندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بر ولایت او در آید - میرزا همراهی و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی (که اسب جلاب بود) بجانب کابل روان شد و باندیشیهای ناصواب سلطان آدم گهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد - و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بطائیف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه سغلی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نومیدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر برآه گریزت شتافتند از راه احتیاط عرضه داشتند (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هر چند میرزا تدبیرها انگیزخت (که شاید گهران را در فتنه^(۲) اندازی با خود متفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقرب^(۳) نداشت - و نیز از حرارت این قوم و از داماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهی این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتی را (که تائید ایزدی آرایش دهد - و حمایت الهی نگاهداری نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تباه (که در حق او نماید) خاسرو خایب گشته در نکال این فروماند - و هر چه آنرا سود خود اندیشد زیان ببندد - و مصداق این حال احوال میرزا کمران است - چنانچه مجمل گذارش یافت •

و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گهران مصمم شد - و خواجه جلال الدین محمود را بحرامت و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اتبال نهضت فرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات موزی و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کمران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شر او ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بخود سند رسید قاضی حامد را (که قاضی اردوی ظفرترین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

(۲) در [بعضی نسخه] کلور (۳) نسخه [د ۵] اندوزی (۴) نسخه [ج ۵] مشرق (۵) در [بعضی نسخه]

و را بادراک بهاط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه
 اف و شقاق را از آئینه دل او بزداید (خاطرنشان سازد - و بعد از آنکه رایات اقبال
 نور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشه‌های زمیندارانگ ذامواب
 او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دالاسا نموده
 ت آورد - و بمیرزا نیز سخن چندی (که راهبر معادیت او بود) رساند - و مکذوبات
 را از چهره حال نفوس نموده حقیقت خبیثات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته
 خون بظهور آورد - و بعد از انصون و انساذه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته
 هاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته
 عشرت شدند - و میرزا کاسران بارجوین چندین جرائم (که هر یک مستوجب
 تواند بود) مشمول انواع التقات شد - جمیع آمرای دولخواه و دانشوران
 موقوف عرض رسانیدند که اگر چه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی
 همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد)
 بشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بعضای اعمال رمانند
 از چهره سلامت عالیمان رفع شود - شایسته دور اندیشی و دور بینی آنست
 هرج یک را (که بدخواه باشد) بر آسایش چندین خلائق (که بشرف دولخواهی
 ت باشند) نگزینند - اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان
 می از نگارخانه عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن
 کار مندرج باشد - هرائیذ محو ساختن این صورت^(۳) بطلان مطابق رضای ایزدی
 کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بآید بهبود
 داخته کرده را ناکرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده
 خلائق آنست که او را مصیغر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزار گونه بلا
 نامع اعمال او مباد تر نگرند - چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این شربر نفس
 موال خلائق در معرض لهب و غارت حادثات آمده - و غرض و ناموس عالیمان
 ه - و جان چندین مردم خاک بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناتی
 مت) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح رقت است که این چنین کسی را

از چنگالِ دِبالِ این عقوباتِ خلاصی بخشیده، خلائق را در ظلِ معدلتِ آسایش بخشند .
 حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحتِ مسببِ اصحاب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند
 که آن مبدعِ جهان آرای باوجودِ قدرتِ کامله چنین بشری را اَبَقاً نماید - البته مبدئی بر غرض
 و مصلحت است - و با این همه باریک بینی نصائحِ حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی منظور
 نظرِ حقیقت بین بوده قرار بر ارتکابِ این معنی نمیدادند - اَمرا باز از اینجا (که انواعِ خونریزی
 و فتنه انگیزی از آن حَقّاکِ بیباک دیده بودند) مکرر در ملتحمسِ خود اهنمام و اجتهاد نمودند
 و درین باب استغنا کرده بهیچلّت مُقتدیانِ مسجّل و محضرها بخطِ اکابرِ دین و دولت و اعیانِ ملک
 و ملت مرتّب ساخته بنظرِ اندس در آوردند . حضرت جهانبانی آنرا پیشِ میرزا کامران فرستادند
 میرزا چون نامه اعمال و محضرِ مکاناتِ افعالِ خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم
 (که امروز بر قتلِ من مهر کرده اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده اند - حضرت را عرقِ مهربانی
 بمرکت آمده نگذاشت که با هجومِ عام و حصولِ چندینِ بواعث و دراعی حکم بر خونریزی او فرمایند
 مدّتی مدید سر بگردانِ تأمل و تفکر داشتند - عاقبت الامر بجهتِ مصلحتِ جمهورِ اِنام در حَقِّ او
 حکمِ خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهتِ این کار علی درعت باریگی و سید محمد پکنه
 و غلام علی شش انگشت مامور شدند - اینها بخیمه میرزا در آمدند - میرزا تصور کرد که
 بقصدِ کشتنِ می آیند - در ساعتِ مشّت کشیده درید - علی درعت گفت میرزا آهسته باشید
 حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین
 سید علی و جمعی دیگر را بیکناه نابینا ساخته بودید) بچشمِ خود مکاناتِ آنرا به بینید - میرزا
 (نه این سخن شنید) حکمِ آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند
 و هر دو چشمِ میرزا را (که دیدبانِ دلِ فتنه سرشت او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان
 فرمان بر جهتِ احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانگه جان بخشی دم نزد - و آنحضرت
 از عطوفتِ ذاتی رَقَّتْها نرموده پیشتر روان شدند - و بها سخنانِ بلندِ مهر افزای بر زبان
 حقیقت ترجمان گذراندند - و این قصیده در اواخر (۹۴۰) نهد و شصت بتوقع آمد - و خواجه
 محمد مومن فرخودی^(۹۴۰) تاریخِ این قصیده را بیشتر یافته بود - و میرزا همان روز کس پیشِ منعم خان
 فرستاد که میخواهم که بهر زبان (که دانی) و بهر روش (که توانی) بیگ ملک را
 برای خدمتِ من از حضرت التماس کنی ، آنحضرت همان لحظه ملتحمسِ میرزا را مبذول داشته

روانۀ خدمتش مآخفتند - و میرزا کمال توجّه (که بار داشت) دستهای او را گرفته
بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند •

• هر چند که چشم پر خست پرده کشیده است • بینامت بچشمی که بسی روی تو دیده است •

و حضرت جهانیانی بعد از این مآخضه توجّه اقدس را به تنبیه زمره بیدارۀ جانویه (که سنگ راه
بودند) مصروف داشتند - و آن بیدارانتان گردنکش (گردن ارادت از قلادۀ اطاعت عاقل داشته
و بیبهانان نصرت پیشه کارزار کرده) بوبرانۀ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی
و چندۀ دیگر بیایۀ شهادت سربلندی یافتند •

و چون خاطر ازین حذر جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود)
مصمم گشت - و آنرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بجایه و زندان تشبیه داده در مفاصت کشمیر
سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از اجتماع
طنطنۀ نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان با استعداد
فراروان متوجّه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده
اگر پیشتر رژیم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد
که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سردارها استحکام نمایند کار بجای
می انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشه این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما،
در رده اند) متوجّه دارالملک کابل شده و بر اصل تبهی جنگ نموده قدم همت برکاب نصرت
در آورند - و بنیروی اقبال روز افزون باسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت بر آورند
آنحضرت بعد از اجتماع این سخنان اصلاً گوش برنگذاشت و مصلحت بینی گذارندگان سخن نداشتند
حضرت شاهنشاهی را بجهت حواست دارالملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند
و خود عثمان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آمروزی
آمرای سوادگر مزاج (که جز بر منفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و میاهدیان آنرا صاحبان
خود را گذاشته متوجّه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص آنرا دیگر کسی نماند
ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعی از ابدان خاطر اشرف
مشوش گشت - و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند
و اگر بکشدن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تهاؤل بقرآن مجید جعشد - قصه •

یوسف مدبّق برآمد - و از رخصت یافته‌های سخن (که در ملازمت بودند) هر کدام در تعبیر آن مخفی میکردند - و تامل داشتند - خواجه حمین مروری بر عرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راحت بوده است - چه قصّه یوسف ازین هر دو معنی مخبر است روشن •

چون بے اتفاقی همراهان بوضوح بمیوست بے اختیار نسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجّه مبذول داشتند - و چون کفار دریای هند مخیم اقبال شد میرزا کمران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخص ساختند شیخ که رخصت میفرمودند از انجا (که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنامت) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ازین داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مرام احترام آوا این بیت خواند •

• کلاه گوشه درویش بر فلک مایه • که سایه همپو تو شایسته فکند بر مراد •

و بعد از این بیت بر زبان میرزا رفت •

• بوجانم از تو هر چه رهد جای منت است • گر ناوک جفاست و گر خنجر مسم •

اگرچه بیت ثانوی جانب شکر دارد اما سخن شناس در باید که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمی و صبرانی بودند) اینها منظور نداشته رتّبها فرمودند - و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار و الخفیات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمند ام کاشی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شده - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازد گناه خود و مقدار مرام خسروانی دریافت - و در مقام نیاز مندی و شرمندگی درآمده از حاجی بومف پرمید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حمین مروری و میر عبدالحمی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهی خود دانستم در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحال کردم اما یقین مذمت نه مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشی کرده رخصت مفرح حجاز می نمایند بر تفصل و منت آنحضرت هزار شکر بجای می آرم - که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده اند - و بعد از این به فارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روی و خوشخوئی

قبول نمودند - و میرزا را مشمول بغایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجه دولخانه شدند) میرزا بهای های بگریخت - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهایی همراهی نماید - هیچکس اقدام نمود - آنانکه ارباب دوستی میزدند ترک آشنائی کردند - چلمه کوک (که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی بقطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرف کاری نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جایی خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچی حضرت و منظور عواطف خسروانی بود - حضرت جهانبانی فرمودند که چلمه کوک همراه میرزا میرزوی یا پیش ما میباشی - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط بغایت پادشاه طریق وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بعرض رساند - که لایق بحال خود چنان می بینم که درون تاریک رزهای بینوانی و تیره شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محک آدم شناسی و میزان حقیقت منجی بودند) حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمت حضور ار پسندیده بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات هجر میرزا قرار یافته بود) حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیک ملوک بآن نسبت که داشت از چند منزل برگشته بملازمیت رسید - و هر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای هند به تله رفت ^۱ و از آنجا بمقصد شتانت - و مع حج دریانت - و در یازدهم ماه ذی الحجه در منا سال (۹۶۳) قصد رخصت و چهار لیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست •

چون سلسله سخن میرزا کامران درهم نور دیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تکریر میگرد که [چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیم نصرت شد] قلعه آنجا را افغانان بد فهاه ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستان است - و امرا (که مشتاق کابل بودند) نمی خواهند که بهیچ وجه در اینجا توقف رافع شود - حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعه سعادت اساس را تعمیر فرمودند بهلوان دوست میر بر بحکم عالی مورچلها را بجمیع امرا تمصمت نمود - و بزودی صورت اتمام پذیرفت

(۲) در [بعضی نسخه] جمله کوک (۳) نسخه [ح] پسندیده بودند (۴) نسخه [ز] پانزدهم •

سَکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد از آن
 انغازان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سَکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد - و افغانان
 به بهره پُروشان گشتند - و (چون اوائِلِ مَیال (۹۶۱) نهمد و شصت و یک کابل بفرموده پادشاهی
 رونق تازه یافت - و مستحضراتِ تنقِ عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادها فرمودند)
 آنحضرت بر زبان اندس رانند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود امت - اما تَضییّه
 میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و بارلای دولت مناشیر
 عطفوت شرفِ مصور یافت - و بعبدالرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکورِ قرب و قرابت بوده
 در مراسم یکجہتی اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاروانان روان ساختند - و در همین
 ایام (که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و تہر کارِ مظلوم و ظالم ساخته
 در گردآوری رضای اینردی اهتمام داشتند) شبِ چہار شنبہ پانزدہم جمادی الاولیٰ این سال
 بعد از گذشتن در دناگ بطالع قوس از سترِ معلیٰ ماهِ جوجک بیگم فرزندِ گرامی متولد شد
 آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمغافر^{۱۱۱}
 و بعضی ابوالفضائل یافته بودند) هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده
 مراسم شکر اینردی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدّمہ دودمان عصمت خاندن بیگم
 عینیہ جوجوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد - نام او سلطان ابراہیم نهادند - او بزودی
 آہنگ عالمِ قدس نمود •

• بود برتر از آسمان کرم • زادن و مردنش بہم نزدیک •

توجہ موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی

بقندہار - و مراجعت بدولت و اقبال

در علفوان زمستانِ این سال بجهت آنکہ (جمعی از فتنہ اندوزان از بجانب بیرام خان سخنان
 غیر واقع بموقف عرضِ حضرت جہانبانی رسانیده بودند) رفتن قندہار را بر رفتن ہندوستان
 تقدیم فرمودہ متوجہ قندہار شدند - و حکومت کابل را بلعلی قلی خان اندرابی تفویض فرمودند

(۲) نسخہ [۵] و پُروشان (۳) در نسخہ [ط] صورت مکتوبہ (کہ بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بچشمہ
 آورده - اما بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت افلاط نسخہ مذکورہ (بالتاج اکثر نسخ قلم انداز کرده شد
 (۴) نسخہ [ط] تخمیناً در دناگ از شب گذشته بود کہ بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخہ] خانش مہبہ
 (۶) در [بعضی نسخہ] تقدس •

و تَر پرورد ایزدی قَرّه‌العینِ خلافت قوّه الظّهرِ جلالتِ حضرتِ شاهنشاهی تا غزنین بمشایعتِ شریفِ سعادتِ ارزانی داشتند - و دُکّای آنحضرت (که منظمِ مهمّاتِ غزنین بودند) بلوازمِ مهمانداری سرگرمِ خدمت شدند - و چون رباتِ جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهالِ حدیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدمِ میمنت بخشش عشرت آبد دولت ساختند - بیرام خان (که خلعتِ سعادتش طرازِ ارادت داشت) موکبِ گرامی پادشاهی را از نعمت‌های عظمی دانسته آدابِ شکر بجای آورد - و با دلِ مملو از اخلاص پا از مر ساخته بده فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرفِ زمین بوس مر بلذّی یافت - و یقین آنحضرت شد که در حقّ او آنچه گفته‌اند از صدقِ پرتوسه نداشته - و در ساعتِ مسعود قندهار از فرموکبِ عالی رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیرِ ملازمانِ کابِ دولت شاه ابوالعالی و منعم خان و خضرخواجه خان و محبّ علی خان میرخلیفه و اسمعیل دولتی و حیدر محمد آخته بیگمی و جمعه دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مریدی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آدابِ خدمتگاری و لوازمِ نیاز پاشی دقیقّه فرو نگذاشت - و تمامِ زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهتِ سرکارِ خاصّه پادشاهی درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده منت بر جان خود میداشت - و جمیعِ ملازمانِ درگاه را در منازل نوکرانِ خود فرودآورده لوازمِ مهمانی ایشان بصاحبانِ منازل مقروض ساخته بود - همیشه حضرتِ جهانپناهی دران چندگاه در تذّراتِ حسی و عقلی و ترّفاتِ صوری و معنوی بوده الذّان میگردنند - و همواره بزمِ آرایِ خاطرِ بیغش و عشرت بدمایِ مواضعِ دلکش بوده زاریهای درویشان و کلبه‌های صفاکیشان را باقدامِ عقیدت می‌پیوندند - و فراخورِ حالات و مقامات و افتاضات و امتفاضات زر میداد - از انجمله مکرّر بصحبّ مولانا زین الدین محمود کمانگر (که از مبارزانِ مر شکنِ ففسِ امّاره بود) میرسدند و کلماتِ قدسیّه از طرفین مذکور میشد - و اشارات و بشارات بر حصولِ مهمّات و مرادات عاجله و آجله فرا میگردنند - و خواجه غازی (که بهحالتِ ایران رفته بود - و پیشتر از قدومِ موکبِ عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرفِ ملازمت سر بلند گشت - و از نیکو خدمتی بمنصبِ اشرافِ دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکی معظمِ سلطان از زمینِ داور آمده بخدمتِ عالی

(۲) نسخه [ز] بدو فرسخی قندهار (۳) نسخه [ز] ملا زین الدین - و نسخه [ط] شیخ زین الدین

(۴) نسخه [دو] و اشارات بشارات (۵) نسخه [ح] مهمات مرادات (۶) نسخه [ج] قدوم

مبارک موکبِ عالی •

مشرف شد - و مهتر قرا (که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود - و عریضه عقیدت بنظر اندس درآورده مشمول جلال التفات شد - و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار مفرغه افکندند - و آن شکار دلخواه ازیابی دولت آمد - و تفارل بصید مرادات گرفتند *

و از قضایای نا ملایم (که در قندهار سائج شد) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی - و حمله ازین هانجه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا بیگ میرشکار بدرخصت ازوالی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدست باد تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده) بدستبها کرده - و از انجا (که تعصب خنک اهل خروج دماغ عقیدت اوزا پریشان ساخته بود) مکرراً در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رانضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجه که داشتند این را مطابقه بداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شب آن بدست باد تعصب قصد آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بعمار ناخوش آمد - لیکن علاقه خاص مجازی (که حاتم عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباہ کردار متقاعد ساخت *

و چون حسن اخلاص بیدار خان بوضوح بیومت و برجهانیان روشن شد (که بر جاده اطاعت و نیکو خدمتی ثابت قدم است) قندهار را (که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود) ازان اندیشه عذر گردانیده به بیدار خان مستقیم داشتند - و زمین دادر را از خواجه معظم تغییر فرموده بیدار خان برادر عالی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهالکشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت به نیت تحذیر هندوستان بدارالملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیدار خان رخصت یافت که مرانجام این یورش نموده بزود ترین وقت خود را بموید والا رساند و دلی بیگ و حاجی محمد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند) ترین رکب دولت ساختند - و نزدیک بمرغه غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال اقبال فرمودند - و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلی خان برلاس و آنکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش استماع یافتند - و در اواخر سال (۹۶۱) بمصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدم والی آن فرمانروای زمان

و معادت بخش زمین فرآسمانی گرفت - در آن ایام معتم خان را باثالیقی حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند اما در معنی آن پیر را طفل وار بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - معتم خان آداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده جشن دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده آداب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد - و درین حال الخ بیگ پسر هلهل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشراف گذرانده باعیت مزید انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازم دین و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در اندام این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان (که بولایت 'اشتهار' داشت) جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت جهانپناهی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفرؤل گرفتیم - چه زبان عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه ر هندوستان پای است - و فرمودند که این تفرؤل مثل آن تفرؤلست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران حال (که از مرادالغیر بفتح خراسان منوجه شده بودند) چون موکب منصور باندخود رسید سنی^۱ آنا نام درویش دران صبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش سینه گوسفند را برسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته امت - آنحضرت بمقربان بساط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفرؤل گرفتیم - چه خراسان را سینه روی زمینی گفته اند - و درم عید رمضان بود که بیروم خان بشریف ملازمت استعهاد یانت - و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایت که بار داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشن دانش ترا از عید ترتیب فرمودند - و درین روز بجهت افروز (که عید چایک - واران بادپیدا و تیراندازان موشکاف مبرکومند) آن شهوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانه از نشاط آباد خود را ببقی انداختن مشغول دارند - و تیز دمی و تیراندازی خود را بر ظاهر بدینا هویدا ساخته صورت پرمندان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دعه اول تبقی را (که کاروانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند) نشانه توجه ساخته عقد گوی زرین را بحدنگ موشکاف دوختند - از وقوع این امر غریب از حاضران بارگاه عزت برآمد - امتال این امور در دیده ظاهرین بدیع نماید اما آنان را (که با بحث بیدار بدیده معنی تماشای اصرار

(۲) نسخه [۱] هلال سلطان - و نسخه [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخه [۱] سنگی نام درویش - یا سنگی

معنوی این خدیو عالم می‌نماید) از دید امثال این امور چه تعجب - آنکه (معدن بوالعجبیهای معنی باشد) از ظهور عجائب مروری چه قدر کار باشد - بیبرامخان در باب قبیق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اندس رسانید - و این مطلع از آن قصیده است .

• عقد قبیق ربود خدنگ تو از کجک • کرد از هلال صورت پرورین شهاب حک •
و در همین ایام انبساط (که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد) عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن ملیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمصالحه و زوال جلال رسید •

مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید ناگزیر همت و اتعه نویسنده آنست که برسر اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا سخن رسان انجمن معنی را حالت منظره در پیش نیاید - مجموعه از احوال هندوستان آنکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنجم سال و دو ماه و هیزده روز بتغیب و تسلط حکومت با استقلال کرده بعدم خانه شتافت) بهر خور از ملیم خان بعد از هشت روز بتفاتی امرای بجای پدر نشست - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می نمود - لغت اوقات در جنگ عادل خان برادر کمال و خواص خان پرداخت - و از غلامان شیرخان بود - و بایله طرازی و گریز و تصرف کردن اموال مردم و انداخته های عالم را بادانی و اسافل دین در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و (چون مخالفت با آئامی خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد [ارباب خلاف را کار بجائ نمی رسد - و زمانه با طبقه نیازبان (که ایالت پنجاب داشتند - و هر کرده آن مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در گو هلاک فرو رفتند - و شطرنج از اوقات بنزاع طایفه گهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمان این طبقه متغلبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این مردمان مقدس میزدند) کاره نساخت - و دستم برایشان نیافت - و بنای قلعه رهاص (که اساس آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و در میان جبال سواک فال بد انبخت زده مامنه و پناه بخود انگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد - و زمانه دراز از اوباش افانده و بد معاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد

اما چاهای را بغایت آزرده میداشت - و بتاریخ بیست و دوم ذی القعدة (۹۶۰) نهمد و شصت
بسبب ستمت فرجه (که در یکم از اعضای سفلی از انصباب ماده حاده دیده بود) رخت هستی
بر بست - بوسیت او فیروز خان نامی بسر او (که خرد سال بود) جا نشین شد - و بعد از
چند روز مبارز خان (که خالوی این فیروز خان بود) این بیگناه را بزاریه عدم فرستاده خود دم
حکومت زد - و نام خود محمد عادل نهاد - او بسر نظام خان (که برادر خرد شیر خان مذکور است)
بود - از غرائب آنکه این نظام را یک پسر رسد دختر بود - پسر بحکومت رسید - و شوهر
آن سه دختر بهایه (۴) رسیده اعتلا یافتند - یکی سلیم خان مذکور بود - و دیگری سکندر (۵) -
و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو برهم اجمال مذکور خواهد شد - و هیمو (۶) که از بدگویی
و بداندیشی و سعایت [که در مزاج رؤسای جهان (که متفحص احوال جهانیان میباشد)
خوش می آید - بمرتبه که آن خوش آمدن عبود بدنهاده و شرارت ذاتی را از نظر درین شان
میبیند (۵)] از پایه ادنی بمذارج علیا رسیده بود (و کالت این ستم پیشه را (که پیوسته بلهو و لعب
و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود) پیش گرفت - و شورش در جهان
پدید آمد - سخن اینجا گذاشته بمجمله از احوال هیموی مذکور بیان را شاداب کردن
مناسب می نماید •

احوال هیمو - ای جویای بدائع قدرت الهی نظرس دور انداز - و عبرتی از احوال هیمو بگیری
ار بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهر - و نه از هیرت نصیبه - همانا که ایند بیچون
او را بجهت کمال معذوبی (که از دیده درج بالغ نظران روزگار پوشیده بود) بیایه بلند ژمانید
یا بواسطه هزا دادن بدکاران روزگار بدکارتره را گماشت • باره آن بد قیانه کوتاه قد دراز اندیشه
در ربواری (که از تصببات میوات است) در زمره بقالان فرومایه منسلک بود - و از روی نسب در جماعه
دهومر (که نزدیکترین طایفه بقالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس کوچها بهزاران بے نمکی
نمک شور فروخته - تا آنکه باطوائف الحیل خود را در سلک بقالان مرکب حلیم خان (که اندک از احوال او
گزارش یافت) درآورد - و بکارنامه های گریزرت (۷) رفته بسلم خان خود را بدگویی و کاردانی
روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت - پیوسته مردم را در بلا انداخته - بظاهر وانموده
که برای ماحب خود در تلخواهی میکنم - و بباطن برای خود بازار اخذ و جر گرم میداشت - و خانه

(۲) نسخه [ح ط] حکومت (۳) نسخه [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخه [ح] می آمد (۵) نسخه

[ح] می پرشید (۶) نسخه [ج] در سر کوچها (۷) در اکثر نسخه [رفته سلیم خان •

خود را از مالِ مظام بصورتِ می آرامت - حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ روال سرانجام میداد و بدمتِ خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگانِ دینی را بهیار خطا می افتد - چه این گروه فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ مستغنیه مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدی در باطنِ خود می کنند (که بومیله سخنانِ اینها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نیک اندیش درلخواه نشود) اما این طایفه ظاهر آرای خرابِ باطن اوقات را دروافته برای فایده خود بچرب زبانی قصدِ درلخواهان می نمایند - و این طبقه علیه احبابِ بواسطه افزونی مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوئی این بد نهادان بدخواهان بد گمان شده در اندامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند *

و بالجمعه این بد نهاد باندک فرصت از کمالِ غلط نمایی در خاطرِ ملیم خان جای گرفت و در اکثرِ مهماتِ ملکی و مالی دخل پیدا کرد - و چون پیمانۀ عمرِ ملیم خان پُر شد - و نوبتِ ربامتِ تبه کارانِ هندوستان بمبارز خان مذکور (که پسرِ عمرِ ملیم خان بود) قرار گرفت [این مرد را پیشتر از کارِ جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عظمی رسید - و از مبارز خان (که در افواه و الفه بعدلی اشتهار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ خود گرفت - و از درویشیها که داشت خزائنِ شیر خان و ملیم خان و فیلیخانه آنها را بدمتِ آورد و در پراگنده ساختنِ اندوختههای آنها بے حسابا دست دراز کرد - زر بندهای بسمتِ نظرتِ معامله ناهم انرا پرمتش نموده در رواجِ کار او سعی میکردند - و روزه چند بخطابِ نسبتِ رائی سرِ نجوتِ برادرِ اخت - و آخرِ اسمِ مراجگی بر خود بسته بهمنامی راجه بکرم اجیت کلاه کج نهاد و از دبی مغزی و کوفه حوصلگی نام بزرگانِ بر خود بسمت - و از دراندیشی نام سلطنتِ بر عدلی ابقا نموده با مخالفانِ او مداراتِ عظیم کرد - و از جرأت و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامههای شگرف در مراسمِ پیکار از بظهور پیوست - و بشجاعت و کارِ سر کردنِ زبان زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجای کشید که روی جرأت و جلالتِ بجانبِ موکبِ عالی حضرتِ شاهنشاهی آورد - و (چون ذاتِ مقدس معیارِ جمیع نیک ذاتان و بد نهادان است) عبارِ این قلب گزنده آمد و بانوارِ عدلِ جهان افروزِ ظلمتِ وجود او نورنشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یک از احوالِ خسروانِ مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ تلمه احوالِ هندوستان می پردازد که چون مهماتِ خلقِ بمبارز خان مذکور قرار یافت کارِ هندوستان از آنچه بود بیشتر

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار ملایقه موافق داشتند - حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند - اگر این دوکس از ملازمان عذبه علیّه اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بازگام معنی به پدر مقروض میشد - و اهتمام مرحدها به پسر او نامزد می بود) هرائینه مشمول مراسم خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتند - آنچنان کار گران را اینچنین کار فرما بایستد و ریاضت عامه (که بچندین حرام نمکی بدست آید) دانایان کار شناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می نمایند *

و بالجمله چون سلیم خان بعد از شانه شرافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکند و احمد خان مور یزنه سلیم خان (که ریاضت پنجاب باهتمام او بود) مدعی فرمانروایی شد و خوبش را هکدر نام نهاد - و محمد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) مور ریاضت عامه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاد خان در الهنّه عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و ارباش افغانه باهم افتاده در شوش و آشوب گشادند - سکندر بالشکر پنجاب و سایر ارباشان فراهم آمده قصد دارالخلافه آگره کرد - و مبارز خان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر برویه بازی هیمو مبارز خان شرق رویه شرافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشه بدر رفت - و پدر او غازی خان مور (که بر ولایت بیانه تسلط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بنصرف او درآمد - و لشکر فرزان فراهم آورده متخوّمه که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنه توجّه ریاست جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - و تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحرامت پنجاب تعدّن نمود - و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگنه بعد از چندین مرگدشت محاربه عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگدشت - و خزائن شیر خان و سلیم خان بدست هیمو افتاد - او در متممات جسمانی و مهملذات نفسانی فرو رفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان ادرا با ابراهیم

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخه [د] که طنطنه (۴) نسخه [ح] چهار گنه (۵) نسخه [ح]

دران جنگ کشته شد - و نسخه [ط] بسالک نیستی در گذشت *

مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (سوارچی امپ
 نمیدانست - و همواره او را بر صندوق نیل بار کرده میبردند) بوسیله جرأت و جسارتی که داشت
 زره های مفت بدست افتاده را بے تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشه
 اهل روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت از بجانب بهار
 و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را
 به سلطان جلال الدین ملقب بدمعنی ساخته در انتظام بنگاله همت گذاشت - و مبارزخان و هیمو
 قصد بنگاله داشته شطرنج از اوقات بدنع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تقامیل این سوانح
 (که گرای گفتن نند) در نهانخانه اجمال گذاشته بمقصود اصلی میروند •

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلال اخبار پوشیده نماند که (چون حقیقت هرج و مرج
 هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندک برمز و ایما گذارش یانت) مکرر
 بصبح گرمی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید [یورش هندوستان (که در مکمل ضمیر
 پیش این تسمیم یافته بود) پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مختارات تلقی عصمت را
 در دارالملک کلل بحماییت ایزدی مهیوه شاه ولی بکول بیگی را انگه میرزا محمد حکیم ساخته
 در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل برای رزوم منعم خان تفویض نموده
 در او حظ ذی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در حامت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک
 بیان امتحان نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت را بصوب صواب ممالک
 هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که صبر عسصری
 آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای درازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین
 از احاطه احصا افزون) مقدمه جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادهای اقبال را
 بچولان درآوردند - و در روز توجّه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون
 (امر عظیم از پرده غیب و جلباب خفا جلوه ظهور می نماید) منادیان بشارت (از انفس و آفاق)
 بهزار زبان بلند آوازه میگردند - از انجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر مر صغیه اولی (که مرنوشت
 پیشانی دولت تواند شد) عنوانی مشهور فتح نمود •
 • شعر •

• دولت از مرغ هایون طلب و مایه او • زانکه با زاغ و زغن شهر همت نبود •

اگرچه (خرد مندانِ عالمِ معامله دانی این کلامِ حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرتِ حضرتِ جهانبانیِ بشارتِ شایسته خیال نموده بهجتِ آرایِ محفلِ سعادت شدند) اما دوربینانِ بارگاهِ دانشِ نسوایِ این نظمِ بدیع را نویدِ خلافتِ کبری و مزده سلطنتِ عظمایِ حضرتِ شاهنشاهیِ در یافتند بر درِ انتظارِ طایرانِ علو این طایرِ قدسی اقامت فرمودند - و حضرتِ جهانبانیِ اعتمامِ بعروة الوثقی غایتِ الهی و استعصا کبھلِ المدین بشارتِ آسمانی نموده با اندک از مردم (که بسمه هزار نشند) بمعاضدتِ بسیاری از جنودِ غیبی (که در شمارِ محامدانِ عقولِ ننگد) نهضت فرمودند - بیژام خان بهجتِ استحکامِ بعضی از مهماتِ پادشاهی و ساغانِ یزقِ خود رخصت یافته بدارِ اقبالِ کابل ماند - و حضرتِ جهانبانی از جلالِ آباد بآئینِ عیش و عشرتِ بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلجِ محرم سال (۹۶۲) نهصد و شصت و در عرصه بگرامِ مضربِ خیامِ اقبال شد - حکمدر خان اوزبک (که خدماتِ پسندیده کرده بود) موردِ جلائلِ عنایات گشت و در آن روز بمنصبِ خانیِ امتیازِ بانست - و پنجمِ صفرِ این سال دریایِ سند (که به نیلابِ مشهور است) معتقِرِ ریاتِ نصرت شد - و سه روز درین منزلِ خاطر گشا مقام بود - و درین مرحله (عشرتِ آرا بگرام خان از کابل آمده سعادتِ بساطِ بوس در بانست - و در همان روز بمشورانِ اقبال نویدِ دولت آوردند - که تاتارخانِ کشی) که با لشکرِ گرانِ بحراستِ قلعه رهاست متعین بود) با وجودِ استعدادِ قلعه داری و استحکامِ قلعه (بمجرّد شنیدنِ طغنه ارتجاعِ ریاتِ نصرتِ بحذرِ سند) پای ثبات از مجای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرتِ نظر به نیکو خدمتیهایِ قدیم و جدیدِ بسلطانِ آدم گهرِ مشغورِ عاطفتِ فرحانده او را بزمینِ بوسِ عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت عذرِ زمیندارانه آورده عرصه داشت که با حکمدر عهده شده است و بسیرِ میرا لشکری نام همراه خود برده - اگر من دولتِ زمینِ بوس دریابم هم نقضِ عهد کرده باشم و هم بسیرِ مرا بدمِ هلاکت است - اولیایِ دولت بموقفِ عرض رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکرِ فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده بیشترِ نهضت فرمایند - که خود سرے چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است - آنحضرت (که معینِ مرورت و فتوت بودند) فرمودند که از قدیم باز سلسله جنیانِ عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدداً خدمتِ شایسته (چنانچه سابقاً گذارش یافت) بظهور آورده - در بلوختِ تنبیه او را لایقِ دولتِ روز افزون نمیدانیم

(۲) در [بعضی نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقامِ عشرتِ آرا (۴) نسخه [ب] عشرت افزا (۵)

در [اکثر نسخه] کاسی

خصوصاً که در ملامت و معذرت میزند - و چون موکب عالی بسطوت تمام درباری سزد را عبور فرمود
انزنان (۱) که در حدود رهاش جمع شده بودند (پریشان شده هر کدام خود را بناحقیت کشیدند
و موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائے دلگشا و سرزمین نشاط بخش
پیش می آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و مسرت آرایش در می یافت •
و چون سخن باینجا رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی از همراهان و کتب نصرت اعده ام
(که بقرب منزلت و علو مرتبت اوصاف داشتند) نوشته میشود • بگرام خان - شاه ابوالمعالي
خضر خواجه خان - تردی بیگ خان - مکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان ازبک
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلی خان شیدائی - محمد قلی خان برلاس - خواجه معظم
علي قلی خان اندرایی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ درلای
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندوق سلطان
محمد امین دیوانه - شاه قلی فارنجی - توک خان - کار علی خان - باقی بیگ داتیش بیگی
اعل خان بدخشی - بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کبچک خواجه
خواجه عبدالباری - خواجه عبد الله - میر حسین - میر غنی - شاه خیرالدین - میر حسن داعی
خواجه - میر مری - میر عبد الحی - میر عبد الله قانونی - خنجر بیگ - عارف بیگ
خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرجانی
مولانا عبدالباقی - افضل خان میر بخش - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشی
قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بروتات • خواجه ابوالقاسم • شهاب الدین احمد خان
معین خان فرخودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار •

و (چون موکب جهان آرای محدود قصبه سعادت بدوند کلانور رسید) شهاب الدین احمد خان
و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که رؤس مذاهب و وجوه دناپذیر را بنام والا فروغ بخشند
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منصرف نجات جاردانی گرامت نمایند
و بگرام خان و تردی بیگ خان و مکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی
و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج بهیة (که در قصبه هر هانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

(۲) نسخه [۵] دلکش (۳) نسخه [۶] نشاء افزا (۴) نسخه [۱ ب و ط] سیستانی (۵) نسخه [ج ۵ و]
قندوق - و در [بعضی جا] قندوق (۶) نسخه [ج] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میر حسین - و در
[بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] دافی •

و خود بنائید اقبال منوچهر لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استماع یافته
 زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و وضع و شریف فراخور رتبه و حالت
 بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلد^۱ فخر لاهور
 (که در معنی سواد اعظم هندوستان است) بقدم اقدس پادشاهی نریخ آسمانی یافت
 و طبقات اقام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود (که عمره
 بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند •

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته
 در دیه لاهور اندیشه‌ای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان
 شیدانی و علی قلی خان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکه‌ای کارطلب را بآنصوب
 فرستادند - لشکر اقبال بمخالفتان رسیده معرکه محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران^۲ جان نثار
 نوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار برسد زاده ابوالمعالی (که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار
 داشت) تنگ شده بود که علی قلی خان و یکه‌ای هف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده
 در دلاوری و جانفشانی کارنامه‌ها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را از آن
 مجمع ادبار بخاک نیمستی برابر ساختند - و ارادای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب
 آفرین شدند - سامان^۳ سخن آن مشخوهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قربی
 عساکر اقبال (که بباشایقی بیرام خان تعیین یافته بود) نوشته^۴ قلم وقایع نگار گردد •

بر متفحصان سوانح تقدیر مختفی نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنه هرهاله رسید
 نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت
 فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند
 بیرام خان بواضع نذر که از حضرت جهانبانی شنیده بود (که چون بنائید الهی فتح هندوستان
 میسر گردد بقدر واقع نشود - و بندهای خدا بجز در قید اسیری مردم در نیایند)
 خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب^۵ معتمدان پیش نصیب خان
 فرستاد - و از حصول این چنین فتحی (که مقدمه فتوحات بے اندازه تواند بود) تحف و هدایا
 از فیلان نامی و سایر نقاش غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

(۲) نسخه [۵] بر شاهراه امید آن انتظار داشتند (۳) نسخه [د] جان سپار - و نسخه [و] جان باز (۴)

در [بعضی نسخه] شایان سخن (۵) نسخه [د] نگاشته (۶) نسخه [ح] معتمدان ساخته پیش •

جهانبانی فرستاد . و شکرانه این نعمت گوارا بجای آورده از آنجا روانه بیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطه منازعتی (که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیص خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و آنرا از آن مرگذشت آنست که تردی بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردی بیگ خان بجهت این معنی بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغام گذاری نمود خواجه معظم سلطان در شت پیش آمده دشنامی چند داد - بالتو خان نیز جوابی سخت گفت خواجه شمشیر انداخت که بدست بالتو خان رسید - چون این خبر بمسعود علیه السلام منسور نصیحت نگارش فرموده تمام سخن را حواله بقدربر افضل خان نمودند - او رفته شرائف کلمات و نصائح هوش ازای پادشاهی را بامرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان در جالندهر طرح اقامت انداخت - و هر کدام را برگزینی نواحی جدا ساخته جایجا تعیین نمود - سکندر خان چون بماجیهواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و سهرورد را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراران بدست او افتاد درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند - سکندر خان بدر سهرورد پیون^(۳)د صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده بر آشفت - که بایستی پای ثبات و برگزینی را محکم ساخته در حراست سهرورد اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد .

بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصاب بقدراک اقبال اید پیوند پادشاهی نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدد ماجیهواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب تلج نمیدیدند - که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نماییم - چون شدت باران سوزی شود و هوا رو بامتداد نهد از آب بگذریم - بیرام خان و جمعی از درویشان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بهعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولای بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

(۲) در [بعضی نسخه] رسد - و نسخه [ط] معروض داشتند (۳) در [بعضی نسخه] بودن خود را (۴) نسخه [ح] آورد .

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بدرامخان امامس بیعت و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان فگار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار بهرادی معین شد - (الانجا) که نیت شهریار جهان بر آئینی عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود) کار مستجاب درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکر فرادان از راه مصارعت رحیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم قایم شد - دانش پیمهای دورین لشکر فتح نزدیک بجزیره جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمتهای کارگشا درین نبرد مرد آزمایی کار بردارها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند *

و از اتفاقات حمله (که مقدمه فتح شد) این بود که دران نواحی ده واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تأیید ایزدی آتش دران ده (که خانههایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذر درامت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تأیید الهی بر حیل سبی اهل خلاف شد - و هرگاه لمعه اقبال درخشید آنچه (اصحاب نزاع بهیود خود دانسته بعمل آورند) مرمانی زیبا آن گروه گردان - القصه ازین روشنائی (که طلیعه نصرت بود) دلوران ظهر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخندنگهای دلدوز جانستن بودند - و مخالفان از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشقت در تاریکی می انداختند - تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نذاوده سوا سیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم وزی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نقائس غنائم با عرائض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهند رفته طرح انصاف انداختند و علی قلی شیبانی را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند *

و از عجب آنکه چون خبر رسیدن تاتارخان با لشکر گران واستمداد تمام بحدود ماچیهواره بمصامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مصافت بسیار اسیم - تا رسیدن ما دران لشکر هرچه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید - پس همان بهتر که پناه بمتنبه کبریا برده بدریوز فتح و نصرت از مطاخانه الهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دما بلند کرده کسایبی پیشروان مرکب عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

ببراه آزدند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجدات شکر نذاج غیبی بجای آردند دست دای و دهش بر جهانیان گشادند •

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با متعدد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از رفوز عقل و شجاعت در سپهرند ثبات پای رزیده اوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیر رسانید - و عرائض متوالی بدروگاه والا ارسال داشته احتدای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانه آفاق از هارغه دولنج آزرده بود بجای خود آن چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست) تعیین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام بخشش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ نوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصه سپهرند بموکب پادشاهی نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند پندره روز امرای شجاعت آئین در مقابل چغین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع زایان جهانتاب شد - و در باغی که نزدیک شهر بود سرپرده اقبال زدند - و آداب نبرد بر درجه یک سازار باشد قرار داده عساکر مقصوده را چهار قسم فرمودند - یکی بلام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و دیگره باسم رالی حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر شد - و دیگره را بشاه اموال عالی و دیگره را به بیرام خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند که را چندان بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند - و بهادران جان نثار جانفشانیها می نمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند کوزه بیغان اسباب بپن نفرت عساکر مخالف و قامت لشکر پادشاهی را دیده باندیشه های نا صواب خنجر دلهای ساده میشدند - و در بیغان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اریلای دولت خزانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائی خلایق میگشتند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می بخشیدند •

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هر چند (حضرت شاهنشاهی صغیر سن را نقاب خود داشته در پرده آرائی می بودند) اما بهان آرا چون میخواهد (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے اختیار امور بدیهه بر یک شاهدت محال بر علو امتداد و سمو فطرت (بعالم ظهور می شتابد - و از جمله عادات [که دران ایام از حضرت شاهنشاهی (که باطن فیض مواظنش مظهر امر الهی و ظاهر مظاهرش مصدر انوار نامتغاهی است) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بام از شهر نظر انلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکر با آن عظمت را بسبب آن در اندیشه کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد نشینان بساط عزت (که بدور بینی امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الهی خوارق عادات کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی - آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید - اما حق پرستان دین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) این معنی و صد مثل این از چندین بزرگ و معنی در نمی انگارند •

درین ایام خواجه عبید ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده (استماع ملازمت نمود بت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند - پیوسته در ملازمت نماند و اطوار هندوستان بموقف عرض میروانید - و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش - چون طالع اهل هند درجه قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقباس می آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چیته مهیل شد - و چیته شکری در نظر اقدس (اینجا بود - که دلی بیگ پدر خان جهان چیته) که در جنگ ماجه دیواره از افغانان آورده بود - و فتح نام داشت) پیشکش آن شیر شکر صیدگاه اقبال کرد - و دور بیغان کردان دیک بساط عزت بودند) ازین بیکر بدیع عجیب بر فتوحات بے اندازه پی بردند - و نگاهبان شدند نام شخصی بود که از معینت قدم و قرط اخلاص خطاط فتح خان نامور شد - و امروز ن شکر نظامه والا بخامه اخلاص شمامه ذره هواخواه ابوالفضل رتم پذیر میگردد) فتح خان

در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان فراوانِ خامه سعادت امتیاز دارد - و آنحضرت (که پیوسته خود را در ملاس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مخفی میساختند) از توجّه این جانور بدیع برده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - اما لوازم خورشیدی و شمائم مشکی را در حجاب نتوان داشت - آنروز (که بخت مرا بدانش آموزی و دولتمندی میکشید - و بسعادت ملازمت برده رو شناس کمالات این برگزیده الهی میساخت) چه سجدهای شکر بجای می آوردم - و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها داشتم - تا بمراتب صوری و معنوی سر بلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش فصول پاک هاشم - اکنون (که نوبت شکرگذاری رسیده - و میخواهم که فہمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید) بے تکلف ازین (که در خدمتم - و معامله داد و ستد در میان است) آزردہ ام - کاشکے آشنای صوری نبودم - و در ملک ملازمان ظاهر منسلک نگشتم تا هرچه گفتم - و نوشتم ظاهر بیضان کور باطن این کس را از گره خوشامدگویان ندانستند - و از محرومی صوری من جهانیان بی بمقصد برده کمر را گشادند - سبحان الله سپاس نامهای باستانی (که در باب ارباب تجرد (که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزے ندانسته باشند) رقم پذیرفته است) جهانیان معامله ناہم بواسطه آنکہ (در میان داد و ستد نیست) مدح نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق می فهمند و امروز (که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود) من ہی برده مزاج زمانہ را بار نانه میدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - اما چون نظرم اول بران افتاد (کہ اندک از بسیار از شکر لازم بجای آرم) ازین بار مردم آزار آزردہ خاطر نبستم - و چرا باشم و حال آنکہ بنیت در مت خود کمر را شده مشعل دار شبگیر گرم روان گشتم ام - و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاعرانہ صدق پیش گرفته اند - اکنون ازین ماجرا (کہ آخر شدنی نیست) باز آمده بسر سخن (کہ بودم) میرود •

مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانبانی کار فرمائی مبارکہ را (چنانچہ آئین اقبال باشد) بتقدیم میرهانیدند - و اواخر اہتمام بجای آورده بآرایش معرکہ نبرد دلہای مخلصان را اعتضاد می بخشیدند - تا آنکہ بذاریج درم شهر شعبان سال مذکور (کہ نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود) خواجہ معظم و اتکہ خان و جمعی کثیر رفتہ کارزار کردند - و از ان طرف

کالاپاتر برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد. هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) اما چون امری از پدیده تقدیر بظهور آمدنی بود (رفته رفته نایره نبرد مگر اشتعال افروز - و آتش بیکار بلندی گرفت - انواع نصرت قرین از اطراف درآمد بعد از شرائط حزم مردانه ایستادن - و نقش مضاف دلخواه نشست •

- دو گوه آهنین از جای جنید • زمین گفنی ز مر تا پای جنید •
- دولشکر و بزر خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
- تراب تیر و چاکاچاک شمشیر • دیده مغز پدل و زهره شیور •

و باین اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتح عظیم روی داد - و اُلجای قراران بدست اولیای دولت درآمد - و جمعی کثیر از مخالفان مُدبّر بعالم نبستی شتافتند - سکندر با جمعی خود را بدنامه کوه پنجاب کشید - یکی از دلوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصی قصد او دارد) برگشت - هرچند دمت بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد - آری کار بدستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرت جهاننایی در عین کامیابی دنیا (که باد مرغان است) هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و نبش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطان خرد کار بر مراد میسر آید اول ذلت درمت بهم میرسد - ثانیاً کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثاً باوجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را جز دادار ندگر نمی شناسد - خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمند از باب صورت و احراز مراتب مساعداری بر شکر معنوی انتفاع فرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجده نیاز ایزدی بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتح هندوستان شد) فتح حضرت گیتی مغانی فردوس مکانی کارنامه بود - چنانچه سابقاً دمت گذارش یافت] اما هوشمند لیبب داند که مثل این نادر کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسی با چنین غنیمت بخششی بود والا از درگاه کبریای الهی) در زمان باستانی کمتر نشان داده اند - معاین این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعث هلاکت گروه انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

(۲) در [اکثر نسخه] چوکره آهنین (۳) نسخه [ب] کشید - خواجه مسافری خود را (۴) نسخه [ج]

و کارگذار را جز دادار ندگر نمی شناسد •

ادبار ارباب خلاف توان دانست - اما ازان جهت (که تعاقب این فرار نموده را مانع آمد تا بهزار) جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد (از قسم اهل و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد •

چون بدانید این دبی اینچنین موهبتی بگیری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خرف ریز خدمت فرشان سخن در میان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هوکدام مبلغ دریافت خود را بموقوف عرض مقدس رساند - شاه ابوالمعالی (که سر مست باد غفلت بود) از بیفکری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیدرام خان (که در آمدن هندوستان را بمعنی خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خنار خنار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و در بیان کار آگاه معنی (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرورد الهی میدانستند) گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشا میخوان میگردند - و معامله همان انصاف گردن این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور هدیه خلافت لعمه ظهور بخشید) از توجیه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرانی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر تحقیق کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرت پداری خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

از وقایع عجیبه (که دران ایام سعادت نرجام جانج شد) گرفتن خواجه معظم است و سیمکه ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد - که از کونه اندیشی و تدبیر خردی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار درلخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این درلخواهی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتهها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر التفات مبذول داشته مرا سر برادر خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقید فرموده بمیرقایی سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمات مهربان از راه همامنه بهدار السلطنه دلهی متوجه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را باجمعه از ملازمان درگاه (مثل محمد قلی خان برلاس - و اسمعیل بیگ دودلی - و صاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر)

بلاهور تعیین فرمودند - که اگر مکنذر از کوهستان برآمده در میان ولایت دُست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبه پنجاب به مشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای همامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دامکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت مکنذر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنة دهلی درآمد و مخالفان ثواب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان مریبلند گردد - باستماع این نوید از همامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرة رمضان سال مذکور در سلیم گدھے (که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درین شهر مستقر اوزبک خلافت شد •

و درین روز در انانی راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فروغ باصره خلافت نیله گارے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریانت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدھلی و فتح هندوستان ترک تدارک حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استغناج می نمودند) امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن قبله گاو باره را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانی میل فرمائیم اول ازین گوشت تدارک خواهیم فرمود - و سجدهای شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عبده خلافت بمناسبت عالی و جایگیرهای لایق شرف انتخار یافتند - سرکار حصار و آره نواهی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد - و تفادیل گیران کار آگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت خیال گرفتند - بپیرام خان را سرکار مهرند و دیگر برگذهای متفرقه عنایت شد و تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند - و مکنذر خان را باگرو - و علی قلی خان را بسنبیل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب پیدانه (که نزدیک بدارالخلانده آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیام قدم پادشاهی و برکت انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بومندان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلایق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بهر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

(۲) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (۳) نسخه [د] آروز (۴) نسخه [د] دانسته بدوام دولت

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهادِ همت والا ساخته سرور آرائی خلافت بودند •

و از سوانحی (که دران آیام موجب مزید سرور باطن اندس شد) آمدنی شاه دینی انگه بود از دارالاقبال کابل - که خبر سلامتی مقتدراتِ تقی عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرضِ اندس معروض داشت - و مرزده مسرت بخش رسانید - که از خدیر مطهر ماه جوچک بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نغمه مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را بمزدگانگی این عطیة غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند - و بمناشیر توجه و التفات سعادت اختصاص دادند •

و از وقایعی (که دران آیام روی داد) آمدنی رستم خان بود - که در سالک امرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجمل ازین قضیه آنست که چون انگه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در دو گروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمد رهنگی زبجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصه پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهار صد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف در میدان بقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند - چون کار برپوشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس مریند شد - و بعد از چندگاه حکم معافی شرف نفاذ یافت که او را جایگزین مناسب نمایند - اما بشرط آنکه فرزندان خود را در بگرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مهلک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ماه مرد کوته اندیش ازین شرط دولت (که سرمایه استحکام عبودیت بود) ایا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند •

(۲) نسخه [ح] چرچک (۳) در [بعضی نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخه [ح] مصحوب علی قلی میر لطف الله (۴) نسخه [ح] فرزند خود را (۵) در [بعضی نسخه] پیک محمد •

و از وقایع (که دران نزدیکی بظهور آمد) قضیهٔ قنبر دیوانه است - و اندک از گفتگوی بهیار ار آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهدیل اردوی اقبال بود - وقت (که رابان نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود) این قنبر جمعی از ارباش را گرد خود فراهم آورده دست بقاخذ و تاراج دراز کرد - پیوسته غذائیم بدست آورده - و بمردم داده - و از روی گردن پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشته - و آن نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرف درآورد و خود در سنبل نشسته بسر خوانده خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببدان فرستاد در آنحدود رای حسین جلوانی (که از اعظم امرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد و قنبر از آنجا خود را بکانت کوله رسانید - و آن نواحی را نهب و غارت کرد - و در آنحدود با رکن خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگ بے ترکانه کرده شکست یافت - و از آنجا بدان آمده - و هرجند (که این دیوانه عاقل پیوسته عرائض فرستاده - و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کرده) اما فعل را با قول او موافقت نداشت - با از اندازه گلیم دراز کرده مردم را از خود مغصب خانی و سلطانی داده - و علم و تقاریر بخشیده - تنها مستی دنیا نداشت - مردای جنون نیز ضمیمهٔ حالت او بود - بارها از دیوانگی با دیوانه هاختمی و ابله طرازی خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره از حرکات نامنظم (که شرکت بهجانی داشته باشد) بظهور آمده - چون مکرر این معنی بمسامع عوام جلال رسید فرمان قضا جریانی علی قلی خان شیانی صادر شد که او را بدرگاه معالی فرستد - و اگر سر از اطاعت بشوید تنبیه نماید - و در همین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته بدان آمده بود) علی قلی خان از مهمات میرت^(۱) فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغ مهمات آنجا بدان آمده هرجند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت - و گفت چنانچه تو بزند پادشاهی من هم از غاشیه داران این موکبم - و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام - آخر الامر علی قلی خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بدان متحصن شد - و عرضه داشت بدرگاه معالی فرستاد - چون احوال او بهرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را بمعتل غنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس سرانراز هازد - پیشتر از آنکه (قاسم بدان آید و این مرد نجات رساند) علی قلی خان او را کشته بود - و مجملی ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتداد یافت - و کاره نمی گشود) علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان

(۲) نسخه [د] بدانن - و در [بعضی نسخه] بدانن (۳) نسخه [ح] مرت - و عبرت نام موضوع است

سرپی مبرته که شهر کلان است ۱۲ من بعض الکراشی *

و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد - او این فرستادها را مقید ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی با خود متفق ساختند - و بفریب و نمون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را امیر کردند - علی قلی خان سر را را بدرگاه معتلی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطن عدالت متأخر پادشاهی گران آمد - و فرمان عذاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد از آنکه بدست انداخته چرا بے حکم کشت و آنحضرت مکرراً بمقربان بباط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بند - اگر از مواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم •

و از سوانح (که درینولا بظهور آمد) ناسپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون ریایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان (که اندراب و اشکمش در جایگیر او بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردی بیگ خان بود) نمود - اولاً از راه گریز درآمد - که بدینرنگ پردازی مقیم خان را بخود کشد چون آن صورت نه بهست میرزا پردۀ آزر بوداشته بمحاصره اندراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال نمود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهله برآورد بکابل آمد •

و از دانمائی (که دران ایام پدید آمد) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان بدر ابراهیم را که سر سردری میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را بدیده فرستادند غازی خان (که حاکم آنخورد بود) تاب مقاومت نیارده در حصار بیانه متحصن شد و بعد و ایمانی (که از حیدر محمد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او درخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بے اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون (دردمت بود و اوائل درآمد هندوستان) سیاحت ظاهر او و موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را (که میر بیونان بود) بجهت تحقیق این معامله تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدست و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و راهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مراقبات الهی می فرمودند •

نَهَضِ رَايَاتِ جِهَانْتَابِ حَضَرَتِ شَاهَنْشَاهِي بِصَوْبِ بَنْجَابِ،

بِمَوْجِبِ اَمْرِ عَالِي حَضَرَتِ جِهَانْبَانِي جَنّتِ آشِيَانِي

درین اِثْنَا (که خاطرِ جهانگشای حَضَرَتِ جِهَانْبَانِي بِدَادِ دَهْشِ نِظَامِ اِرسِی سَمَالِکِ هِنْدُوِسْتَانِ بُود) خَبَرِهایِ ناخوشِ از شاهِ اَبوالْمَعَالِي رَسیدنِ گِرَفْت - که از بادِ ناگوارِ دُنْیا بدِ مَسْتِیِ کُردِه در آزارِ خَلْأَقِ مِیکُوشَد - و بِرِ مَسَالِکِ خَلَاْفِ حَکَمِ پادشاهيِ مُلُکِ مِیِ نَمَایَد چُونِ حَضَرَتِ جِهَانْبَانِي را بِارِ تَوَجُّهِ خَاصِ بُودِ اِمْدَالِ اِینِ اَخْبَارِ را خَلَاْفِ وَاقِعِ اِنْگِشْتِه بِرِ اَخْتِرَاعِ اَهْلِ حَسَدِ و اِنْتِرایِ نَانَوَانِ بِيْغَانِ مُرُوْدِ مِیِ آوَرْدَنْد - تا آنْکِه خَبَرِ بَرِآمَدَنِ سَکَنْدَرِ از کُوهِ در اَرْدُویِ مَعْلَی شِیُوْعِ یَافَت - و نِیزِ بَیْقِینِ بَیْوسَتِ کِه اِیْنِ سَیِّدِ زَادِۀِ بَدْمَسَمَتِ فَرَحَتِ خَانِ حاکِمِ لاهورِ را بِحَکَمِ تَغْیِرِ دَاوِه کَمِ خُودِ را بِجایِ او مَقَرَّرِ سَاخْتِه اِمْت - و دَر خَزِیْنَهٔ پادشاهيِ دَسْتِ دِرَازِي مِیکُنَد - بِخاطِرِ اَنْدَسِ حَضَرَتِ جِهَانْبَانِي (کِه آنْیَنَهٔ صَوَابِ نَمایِ مُلُکِ و مِلُکُوتِ بُود) بِالْهَامِ پَتَانِي چَنانِ مَصْمُومِ شُد کِه بِبَنْجَابِ (کِه از اعْظَمِ صُوبَهایِ هِنْدُوِسْتَانِ اِمْت) بِمِیَامِنِ حِرَامَتِ و حُکُومَتِ حَضَرَتِ شَاهَنْشَاهِي و بِرِکَاتِ رَافَتِ و عَدَالَتِ آنِ نُورِ پَرُوْرِ اِقبالِ رُوقِ پَذِیْرَد - و شاهِ اَبوالْمَعَالِي را اِکْرِ مَصْلَحَتِ بَاشَد حِصَارِ و آنْخُودِ مَرَحْمَتِ شُود - و نِیزِ چُونِ دَرِیْنِ نَزْدِیکِيِ مَخْدَرَاتِ قَتْبِيِ عِصْمَتِ را از کَابِلِ طَلَبِ مِیْفِرْمَانِیْمِ بَنْجَابِ دَرِ تَصَرُّفِ مِلَازِمَانِ حَضَرَتِ شَاهَنْشَاهِي بُودَنِ مَذْأَبِۀِ دَوْلَتِ اِمْتِ هَر چُنْدِ لَشْکَرِ اِقبالِ آنِ مَقْدَارِ بُود کِه دَعِی سَکَنْدَرِ نَمَایَنْدِ لَیْکِنِ بِجِهَتِ مَصَالِحِ مُلْکِيِ و طَبِیْعِيِ نَامِ کُکِ مَذْکُورِ مَآخِذِهٔ اوْائِلِ مَالِ (۹۹۳) نَهَضِ و شِصْمَتِ و سَهٔ دَرِ سَاعَتِ مَسْعُودِ (کِه چِلُوسِ اَوْرُزْگِ هَفْتِ اَقْلِیمِ را زَبَد - و مِلْطَمَتِ اَبِدِ پِیُوندِ بَآنِ اِفْتِخَارِ نَمَایَد) حَضَرَتِ شَاهَنْشَاهِي اِقبالِ پَرُوْرِ اَلْهِي را بِأَدْنِیْسِ سِلْطَنَتِ و شُجَّوْۀِ اِقبالِ تَعِیْنِ فِرْمُودَنْد - و بِبَرَامِ خَانِ را بِصُورَتِ اِتَابِیِّ آنْخُصْرَتِ سَاخْتَنْد و بِمَعْنِیِ تَرْبِیَّتِ آنِ اِعْتِصَادِ دَوْلَتِ بِمِیَامِنِ تَوَجُّهَاتِ حَضَرَتِ شَاهَنْشَاهِي حَوالِهٔ شُد - و جَمْعِ کَثِیْرِ از اَرْبابِ عَقِیْدَتِ و اِخْلَاصِ دَرِ رِکَابِ نَصْرَتِ اِعْتِصَامِ آنْخُصْرَتِ اِختِصَاصِ گِرَفْتِه رَخِصَتِ یَافَنْدَنْد .

چُونِ مُوْکِبِ تَدْمِیِّجِ آنِ نُورِ پَرُوْرِ اَلْهِي بِمِهْرُوندِ رَسِیدِ مِلَازِمَانِ عَتَبَهٔ اِقبالِ (کِه دَرِ حِصَارِ نِیْرُوزِهٔ بُودَنْد) سَعَادَتِ مِلَازِمَتِ دِرِیافتهٔ مَسَرَّتِ پِیُورایِ خَاطِرِ شَدَنْد - و دِرَانِ مَغْزَلِ مَعَادَتِ رُزُودِ اِسْتَدَا عَزِیزِ سِیْهَنْتَانِي (^۳) کِه بِوَسِیْلَهٔ حَسَنِ خُدْمَتِ و لَطِیفِ عَقِیْدَتِ بِخُطَابِ رُومِيِ خَانِي شَرِیفِ اِختِصَاصِ یَافْتِهٔ بُود - و دَرِ فُتُوْیِ آتَشْبَازِيِ و بَنْدُوْقِ اِنْدَازِيِ قَرِیْنِ نَدَاشْتِ) دَوْلَتِ مِلَازِمَتِ حَضَرَتِ شَاهَنْشَاهِي دِرِیافَت - و اَعْمَازِ بَنْدُوْقِ اِنْدَازِیِ آنْخُصْرَتِ اِزِ بَنْجَا شُد - و دَرِ اِنْدَکِ فُرْصَتِ (چَنَانْچِهٔ

در هر فرم و هر صنعت استاد یک‌نفره اند (استاد این فن بدیع نیز گشتند - و کارنامه‌های
 فریب (که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات
 بظهور آمد - و از جامعیت این ذات تدعی منش چه گویم و چه نویسم که بی شایسته تکلف
 هر شخصی [که در هر فن از فنون انعام دانشوری (چه از حکمت پروران بالغ نظر - و چه از صنایع پردازان
 صاحب هنر - چه در امور کلی - و چه در اشیای جزوی) سالها حال پیش استادان دانا
 ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد
 خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت می‌آید - و غنا عیش میگذرد که همانا اوقات
 آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چندی مهارت عظمی که را نتواند بود
 موهبتی مت خداداد - و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متدوئه در یک مجلس
 میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید - حکما و علما و فضلا و عنعنکران دیگر را
 کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانه صحت دارند - این دریانت بلند و این
 حوصله فراخ در قوت بهری نگنجد - بلکه طاقت ملکی بر نهد - این تعالی این گوهر والا را
 بجهت انتظام عالمیان دیرگاه دارد •

ذکر تمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آسمانی - و شرح

بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاب، بنهضت مرکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت داد پذیر
 یافت) حضرت جهانبانی پدوسته در دارالملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده
 در نظم مهم ملکی اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا تسخیر اقالیم دیگر
 توجه عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تخت ساخته در نظام هندوستان
 کوش میفرمائیم - دهلی و آگره و جونپور و مندر و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد
 و هرجا لشکر بهر درازی یک از هوشمندان دورین رعیت پرور عدالت زهتر مقرر میسازیم که
 آن نواهی محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار حوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم
 و میفرمودند که صنایعهای مرقع از طلا و نقره میفرمائیم که بوازند که در بار عام شاهزادهای کسار
 و مردمی (که در بساط قرب بمزید عنایت برانرازند) بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز
 یابند - که غالب چنان است که دلای بزرگان عالی نظرت دنیا (که بدو انصرای اخلاص

فرسیده در بازار هوداگری در ماند؛ موث و زیان اند) بدان مال تنها مید نشود - و تا در اعتبار و جاه ایشان نفوذ یابند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد •

و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال نا حال بر اختراع امور بدیع و اظهار حقائق مذبحه توجه داشته - از آنجمله دران وقت (که حضرت گیتی منانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمسبیت مهملات در کابل گذاشته بودند) روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر داشت و مرغزار میکردند - در آنای راه مولانا روح الله را (که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می اندازد که از حد کس (که درین راه پیش آید) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اماس دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم انگفا میتوان کرد - فرمودند ملهم غیبی در دل چذبن القا میکند - بعد از طبی اندک مسافتی مرده در سب کهنات پیدا شد چون از پرمیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگری (که بر دراز گوشه هیزم بار کرده بطرف میبرد) پیش آمد - چون از امش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [اگر نام شخصی دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائب اتفاقات حسنه خواهد بود - و کذب مراد از انق سعادت طلوع خواهد کرد و همان ماعت مرده (که گارے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمان رکاب سعادت ازان کرهعت علما در تعجب و تحیر اندادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمعادت اولی بمراثب اوجمند کامیاب دولت خواهد گردید •

و (چون این حادثه غیبی از قوت بفعل آمد - و گلشن آمید از جویبار سعادت سرمدیز و تازه گشت) اماس انتظام مهم دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیع ملازمان عتبه اقبال بلکه تمام متوطنان مالک محرمه را بعهه تسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کائنات سپاهیان را اهل دولت گفتند - چه پیدا است که بے مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست - و حکما و علما و صدور و مادات و مشائخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و مولای و اشراف و اهالی را اهل سعادت خوانداد - زیرا که اکرام این سعادتندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب استعانت بمعادت ابدي ست - و ارباب بیوتات و اصحاب

حسن موزی و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد همپوز عالمیان است - و همچنین
 بقسمت آیات هفده پرداخته بیک از اهل الهی در است و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب
 که روز شنبه و پنجشنبه بادل سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجه عالی با نظامان مناظم
 علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز بادل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل
 و زحل مرتب هفتایم و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بهشتی - و آن کوی
 علما و سایر طبقات اشراف است - و روز یکشنبه و سهشنبه بادل در است - و سرانجام بهام پادشاهی
 و انتظام امور جهانی است - اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه
 تعلق بقدیر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروایی از بدو تربیت اوست - و سهشنبه تعلق به مرتب دارد
 و مرتب مرتب جهانی است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند - و درین دو روز بعضی از نعمات
 و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعبادت خاص مخصوص میشدند - و آنکه در خصوصیت
 این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقدر دارد - و چهارشنبه بعبادت - و در دو را با امور بیوتات
 مناسبت خاص است - و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکور گشته طبقات اقام
 از فیض عام پادشاهی بهره بر میگرفتند •

و از مختصات آنکه در روزهایی دیوان مخصوص بود (یک آنکه) چون سرپر خلعت
 بمقر سلطنت میشد - و آنحضرت سرپر آرامی فرماندهی داشته بزم دیوانی می آراستند (باواز نقاره
 طوائف مردم را آنکاهی می بخشیدند - و همراه از دیوان بر میخواستند و توبیخان بصدای بدوق
 خاتمه را آنکه میکردند - و درین روز کردید توبیخان چند صمت خلعت و خزانچیان چند بدره زر
 نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کمروزی خلق ناخبره فرد - و چند کس از ملازمان
 شجاعت پدیده جوشن در بر آورده و ستم باز نزدیک بارگاه می ایستادند •

• دیگر از جمله منقوعات آنحضرت آنکه سه روز زین مطا (که کنایه است از سهم السعاده
 سهم الثواب و سهم العار) ساخته شده بود که بهر یکی (از ارکان در است و غیر آن) تعلق میکردت
 مهمات آن سرکره بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب
 مرتب از آن سهم در تمشیت امور بزمه متعلق بآن سهم است بر وجه کوشش نماید (که مستلزم
 رضای الهی و مستوجب درالخواهی باشد) منظور تملیث بوده بر مسند اختیار ثابت و پاید ار ماند
 و هرگاه (از شراب جاه و سمیت شده جاده اعتدال گذارد - یا بواسطه غرضی نظر از درالخواهی پوشیده

همت بر جمع مال مقصور هازد) تیر تدبیر او به هدف مراد نازیده و نم عزل در مصیقه حال او کشیده
 تجزای لایق رسانیده آید - و میرخواند میرصورتخ در ذنوب همایونی تصریح کرده که در زمان
 ملازمت من هم السعادة من حيث الاستقلال بعد از اصحاب فضل و کمال مولانا مجتهد فرغلی
 متعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بهیض مهمات سادات و مشائخ و علما و قضات و ارباب
 درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعبدین وظائف
 و هیوزغات بجانب او بهیض اختصاص پذیرفته بود - و هم الدولة بعد از السلطنة
 امیر هند بیک متعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاک مهمات اعظم آه را و اکابر وزرا و تمامی
 متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعبدین مراتب ملازمان
 درگاه مشغول بار بود - و سهم مراد و امور بیوثات با امیر رسی استقرار داشت - و او (چنانچه باید)
 به مشیت مهمات بیوثات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تمهیل موجبات تملخ و
 عظمت می پرداخت •

و از جمله مستخرعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هر کدام از طبقات انام را بیک
 از تیر معین ساختن - و اندازه مراتب طوائف خلایق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم
 (که موافق نهایت عمارت است) مخصوص ترش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب
 باقریا و اخوان و زمره از سلاطین نوادان که ملزم تنفیذ دولت بودند - تیر دهم متعلق با سادات
 و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق با امرای عظام - تیر هشتم بهر از مقرران و انجمنیان صاحب منصب
 تیر هفتم بسایر انجمنیان - تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر
 تیر چهارم به جوانان - تیر سوم به جوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اول بدر باندان
 و باسایان و امثالین مردم •

و از مستخرعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعد از غاصر اربعه چهار بخش
 ساخته بودند - آتشی و هوایی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمات هر یک ازین چهار سرکار
 زیرست مقرر فرموده بودند - مهمات توخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر امور بیکه امروزه
 آتش را دران دخل باشد - بر آتشی میگفتند - و بوزارت آن سرکار خواجه عبدالملک قرار یافته بود
 و مهمات مرکب اوراق خاه و بار چرخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات امدرخانه و شترخانه را

(۲) در [چند نسخه] میراخواند (۳) نسخه [د] درس علم (۴) در [حاشیه] انجمنی بمعنی مردار
 نوشته - و در [بعضی نسخه] انجمنیان - و در [بعضی] انجمنیان (۵) در [چند نسخه] عمید المالك •

هرکار هوایی می‌نامیدند - و زمان اختیار آن هرکار بخواجه لطف‌الله داده بودند - و سامان شریکخانه و شوخیخانه و جریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند - و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بهرکار خاکی موسوم گردانیده بودند - و وزارت این هرکار بخواجه جلال‌الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکی از هرکارهای مذکوره یکی از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر ناصرقلی میرسرکار آذشی بود - و همواره جامه مرغ می‌پوشید *

و از جمله اختراعاتی (که دران زمان ترتیب یافت) یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ درمیان آب چون مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقه مشتمل بر در طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقه در محاذی یکدیگر واقع یافت - و درمیان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقه دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه درمیان کشتیها حوضی ممتن نمودار شد *

و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزای عقل نادره‌گران بود - و درحال (۹۳۹) نهصد و سی و نه (که حضرت از فیروزآباد دهلوی با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی انجمنیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتند) دم چنین بازاره آراسته بر روی آب چون روان بود - هرکس هر متاعی که میخواست دران بازار می‌یافت - و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان بانه بر روی آب ترتیب داده بودند و از اختراعات آنحضرت جمره روان بود *

از جمله بدائع مخدومه آنحضرت قصر روان است - و آن قصر بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان نجار اجزای آنرا بر وجهی بر یکدیگر وصل کرده بودند که هرکس چشم بران می‌افتاد می‌پنداشت که تمامی او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشوره که میخواستند نقل میکردند - و نردبان طبقه اعلی آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده می‌نمودند منقبض میگشت *

و از جمله مخترعات عالیّه آن قدمی فطرت تاج بود در رنعت و لطافت بر حد اعتدال حاشیه (که بر گرد تاج میگردد) مشتمل بود بر دو فرجه نمایان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بلاحظه آنکه (رقم دو هفت هفتاد و هفت است) موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند

در آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدارالخلانۀ آگره نزل فرمودند - و بنظر اندس حضرت گیتی مدالی فردوس مکنی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند •

و از جمله مخترعات شریفۀ آنحضرت خرگاه بود که بعد از پنج مهر مشتمل بر دوازده قسمت بود - هر برج مشتمل بر پنجره که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک (که محیط فلک ثوابت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبررات این خرگاه نیز از پنجره معرا بود •

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بساطت مهتدیر مشتمل بر دوازده افلاک و کرات عناصر - دایرۀ اول (که منسوب بود بفلک اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) مدلی - و پنجم (که متعلق به بهرام است) اعلی - و ششم (که خانۀ نیر اعظم است) زریں - و هفتم (که منزل ناهید است) حیز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه کحلی نزدیکتر است - و دایرۀ نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایرۀ قمر کرۀ ناز و هوا بترتیب مرتب گشته - پس کرۀ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سیعه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایرۀ زریں را اختیار میفرمودند - و آنجا سرور آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سیعه میاره را در دایرۀ (که بازی آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً همراهی هندی را در دایرۀ زحل - و سادات و علما را در دایرۀ مشتری - و مردمی (که در دوائر می نشستند) بانداختن قرعۀ (که در هر جانبش صورت شخصی بر وضع غیر مکرر مصور بود) مامور میگشتند - و از سمت هر کس هر صورت که بر می آمد بهمان صورت در آن دایرۀ متمثل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمد می ایستاد - و اگر نشسته می برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد •

و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آنروز است - که مرتب از ست - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند - که منسوب به نیر اعظم است - و در روز دوشنبه لباس حیز که منسوب بقمر است - و برین قیاس •

و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواه را با کسی خصامت میشد یک نوبت

بوی بر طبل میزد - و اگر تظام او از عدم وصولِ علونه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مالِ وجهاتِ او را ظالمِ مُصَب کرده بود یا دزد برده سه نوبتِ طبل را بغضِ آلوده - و اگر با کسی دعویِ خون داشته چهار نوبتِ مدایِ طبل را بلند گردانید •

آثارِ طبعِ مخدوعِ این خدیوِ قدسی نشانِ بدائعِ آفرین بسیار است - و هوشمندانِ آگاه دل را بجهتِ دریافتِ جواهرِ گرانمایهٔ آنحضرتِ همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشُرحِ مقصود در آید •

پرتو انداختنِ سفر عالمِ تقدس بر مرآتِ باطنِ حضرتِ جهانبانی جنتِ آشیانی - و مسافر شدنِ بآن عالم

بر ضامنهٔ خبرتِ گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی (که حضرتِ شاهنشاهی نونهالِ چمنِ آگاهی بجانبِ پنجاب رخصت یافتند) اندر اوقاتِ برزبانِ اقدسِ حضرتِ جهانبانی جنتِ آشیانی ذکرِ سفرِ ملکِ مقدس میگذشت - و برخلافِ عادتِ پسندیدهٔ خویش [که این معنی را (که مذاتی عالمِ انتظام است) مکرر داشته مذکور مجلسِ عالی نمیشد] درینولا بذکرِ آن خوشوقتِ میگذشتند همانا که بر پیشگاهِ باطنِ غیبِ دان نقشِ آن پرتو انداخته بود • از آنجمله روزی تصدیق و تحسینِ کلامِ حقیقتِ انجامِ حضرتِ گیتی ستانی فردوسِ مکنی میفرمودند - که حضرتِ فردوسِ مکنی در محفلِ انسِ خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خواستد آن گورستانِ غزنین بنظر در می آید مرا میلِ مردن میشود - و در تلوی آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزاراتِ آنرا مشاهده میکنیم سخنِ او بیاد می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجهِ ملکِ بقا میشوند) بعضی از مستعدانِ خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغِ عباداتِ شحری (غیب) دست داده بود - و ملهمِ غیبی این ربائی بر زبان داد • • رباعی •

یا رب بکمالِ لطفِ خاصم گردان • و انب بحقائقِ خواصم گردان

از عقلِ جفاکار دل انکار شدم • دیوانه خرد خوان و خلاصم گردان

و هنگامِ خواندنِ اشک از چشمِ حقیقت بین میریخت - و تغییرِ تمام در پیشانیِ نورانیِ آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکی (که دهلی متخیمِ سراداتِ جلال بود) آن فروغِ افزای چشمِ خلعتِ معنی حضرتِ شاهنشاهی شبی بخواب دیدند که شخصی کاکلِ مشکینِ مقدس

آنحضرت را می بردارد - چون دیدار میشوند واقعه را بهامانگونه والدۀ ادهم خان در میان می آرند ایشان جمعی از معبران کردان را طلب داشته استفسار تعبیر می نمایند - و چون از حضرت جهانبانی می پرسند جواب میدهند که بلای از هر ایشان دور خواهد شد - و بعد از آن بآهستگی از قضیه ناکزیر خود خبر داده تسلی میدهند - و همواره در آن ایام سخنان میفرمودند که بوی اندهال ازین عالم فانی (که همه را گذاشتنیست) بمشام در پیدان آستانۀ عزت می رسد - و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت - (آنچنانکه در طاق رواق (که آنحضرت میبودند) بخط خوش این مطلع شیخ آذری را نوشته بودند .

• شفیدهام که برین طایر زباند امت • خط که عاقبت کار جمله محمود امت •
و در قریب انتقال افیون کم میکردند - تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنید تا بیچند روز دیگر چنان شود که بدر سه حب رسد - خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذ پیچیده ببندهای خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین امت •

و در روزی (که اول منزل سفر ملک تقدس و تپیر بود) چار حب مانده بود که طلب داشته بکلب میل فرمودند - آخر روز جمعه ربیع الاول (۹۹۳) نهد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند - و چغنی خان و بعضی مرسم از کجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند - و پهلوان درخت میزور مولانا احمد با عرض هضم خان از کابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه (که درین نزدیکی ترتیب یافته بود) برآمده مردم را (که در مسجد جامع مجتمع بودند) بسعادت کورنش مشرف ساختند - و تا خیل وکعت از احوال مکه معظمه و کجرات و کابل می پرسیدند - و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند - و لکن شب مظنه طلوع زهره بود - میخواستند که ملاحظه فرمایند - و نیت حق طویلت آن بود که چون زهره طالع شون و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمذاصب علییه امتیاز بدهند - ازانل شام آنروز خواستند که بمعادت فرد آیند - چون بزینۀ درم رسیده اند مقری مسکین لقم اذان بے هنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان همانجا ازاد نشستن فرموده اند - چون درجات زینۀ تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید - و عصای اشرف لغزید - و از پای درآمد - بسر آمدند و شقیقه یمینی آرزوگی تمام یافت - چنانچه قطره چند خون از گوش راحت برآمد - از آنجا که

میر غیب‌دان داشتند بجهت تعالی و نظام عالم در ماعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی بهش آن نور پرورد اقبال فرمودند •

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیک از بزرگان زمان آسیبی عظیم رمد - و همانا که ازین جهان نگذرد - و در تلخواهان (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعه هایل کوشیده در فرمانان خبر بجا نشین مسند خلافت و جمع مآخذن آمرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعی نمودند - و تا هفده روز بونور عقل این واقعه جانکداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبران متبغ خلافت خضر خواجه خان و علی قلی خان لطیف میرزا و خضر خان هزاره و قوندوق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حمید مریدی و میر عبدالعزیز و پیشرو خان و مهر خان و بعد از چند روز نزدی بیگ خان (که نقش امیرالامرائی بر لوح خاطر می نگشت) و سایر امرای جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بلام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت خازند رسانیدند - هم کار فرمایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کمرها شدند و هم کار گزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند •

۱۰۲۵۳

اگر نو روز عالم رحمت بر باد • گل صد برگ سوری را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر کلمه را بداند نوشته شود اگرچه بیک طریق رم خط معاهدت آن نمی نماید - و در آیام اخفای این امر جانکاه بیدار مایه بیگسی را لباس آن مغرور قیاب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمن آنحضرت بود) برآوردند و بجانب دریا بردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطراب و قلق که داشتند بقدر اطمینان یافتند •

و چو این غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی (که لازمه این هنگام است) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تحکین خواطر و اطمینان

(۲) نسخه [ب] لطیف خان (۳) نسخه [ز] درهم خورده را (۴) نسخه [د] ملا بنگشی را (۵) در بعضی نسخه [اولیای دولت]

بواطن کبر سعی بر میان همت بستند - و آنچه درین وقت تفرقه‌افزای بدوخت و دشمن باید کرد کردند - و در جبر این انکار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیابد که غرور جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلیف مدتی سلطنت شریف سر بر خلافت عالم و عالمیان را فرد گرفته بود سبحان الله اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاتبال (که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود) کجا در دایره وهم و عقل در بین می‌گنجید که چنان زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید - اما چون وقت آن رسید (که جهان آفرین عالم کهن را از حر نوه طرولت بخشد و عالمیان را چنان بتازگی ترتیب دهد - که در بسیاری از قرون سابقه نبوده) لاجرم قصد اظهار کامل عیاری بزرگ نهاده (که اکمل افراد جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بیگان دست آویز سوگواری و ماتم داری ست اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینه سور و سرور تواند بود - چه از وجود باوجود این گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولت موری و معنوی رواج یافت - و (چون عقل والای این خدیو جهان بنقطه کمال رسید - و ابواب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قوه دولت عظمی بذات این خداوند جهان آمد) باوجود ابوالآبائی معنوی چون طراز خیزندی داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطه درست بینی و نیک طوبی در قید حیات موری داشتند) بواسطه تبعیت^(۱) اشرف (که در آئین خردمندی لازم است) هرائینه این بزرگ زمانه را تبعیت این نور پرورد فرض عین بود - و (چون خلعت پدری خلعتست گرامی از این بیچون که تابعیت ابنا را شایسته نیست - و برخورداری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداران ایشان سرنوشت قلم تحویر نشده) ناچار مقدمه این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را بدود نماید - و بالجملة بعد از اوزم تعزیت و مراسم تهذیب اولیای دولت (که در دارالسلطنه دهلی مجتمع شده بودند) بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقام خود شتافتند - و تندی بیگ خان (که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهم این بلاد در دهلی اناست داشت) اسباب و ادوات سلطنت و دارائی مصحوب غلام علمی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان‌پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کاسران را نیز روانه ملازمت ساخت .

(۲) در [چند نسخه] می‌گنجد (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخه [ج ۵ و] مالفه (۵) نسخه [ج ۵ و] بیعت .

موانع دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه

بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجموعه از احوال دولت اشغال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشراف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشده توجه فرمودند در اندازی راه آنکه خان و حایر ملازمان عتبه دولت از حصار فیروزه آمده شریف رکاب یوس دریا بگذرد چنانچه ایمانی بآن رفت - و چون موکب اقبال بهیچند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی (که بمک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند - مثل محمد قلی خان برلاس - و صاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود - و فرح خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر تیمور شرینجی) چون از صحبت بدستند نا هموار این جوان بے اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بے رخصت رسانیدند - و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عذایت گشتند - پیش از نزول عساکر مقصوره هئندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید - و میر بدمست (که از لاهور بجهت دمع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتکلیف پیوست (که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عذایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند) بے اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف محضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و از آنجا (که میر تذک شراب مست جرعه ندیده بود) بعد از آنکه (رخصت یافته بمنزل خود رفت) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنان است - علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرغه جوی شاهی با حضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانده شما آمدم تذکره نمود برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و مروت بودند) به بیخود می او تبسم فرموده بجای محمد سیستانی (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تو را سلطنت دیگر است و توبی عشق دیگر - آن نسبتی (که حضرت جهانبانی را بشما بود) مرا نیست - عجب که در میان

این دو نصیحت تفرقه نکرده گله کرده آید - مبر انفعال عظیم کشید - و آنحضرت منوچه کوه شدند تا استیصال سکندر (که در مانکوت و آنحدود می بود) نمایند •

چون بنواحی هرهانه موکب اقبال نازل فرمود قاصدے تیروز رسید - و بیرام خان را از قضیة اتکاد حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را منوچه کلانور ساخت - که روزے چند دران خطة دلگشا اقامت واقع شود - در نزن یکی کلانور نظر شدیح چوای رسید - و فریمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیة ناگزیر بمسامع اجال رسید از اتماع این قضیة جانگاہ گریه و زاری (که لازم عالم محبت و دوستداریست) از آنحضرت بطور آمد و آقدر آشفتمگی خاطر و برهم زندگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطه خیال بشری بیرون باشد - و بیرام خان و آنکه خان و مامم آنکه بمقدامات دلایز تسلی میدادند - چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایه تسلی میدادند بیاعت مزید اندوه میشد - و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کس (که راجع از اخلاص و عقیدت و همرمندی دارد) چگونه متأسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمان سالف موجب خرمندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدس چنین حالت رود - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف و میل اهدای جمهور اقام شود - و این اهدام ذریعہ شمول نورانیت و عموم حقایق گردد - و اگر نه ایی معنی بودے در دست آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشته که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهر رهندے - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بهمان هبر خرامیده در تصدوات و تبعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب نهم مرئیها و تاریخها گفتند - از انجمله خواجه حسین مردی ترکیب بندے در مرثیة آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت از انست •

• اشعار •

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی هست • صبح اجل بمطلع عمرت دیدنی هست
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد • میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی هست
این نام زندگی که نهاند مر ترا • نام ترا بطرف ممات کشیدنی هست
غره مشو باین گل و بستان زندگی • باد خزان درین گل و بستان وزیدنی هست

- از گوشِ خوشبختیِ شادیِ کانِ فلانِ نماند • در گوشِ دیگرانِ خبرت هم رسیدنی است
- و میر عبدالحی این تاریخ یافت • • مصرعه • • ای وای پادشاهِ من از بامِ اوقاد •
 و مولانا مسعود حصاری این را در ملکِ نظم آورد • • ع • • واصلِ حق شد همیون پادشاه •
 اما برسم خطی که نامِ اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید •
 • ع • • همایون پادشاه از بامِ افتاد •
- این تاریخ یک سال کم است - و تفاوتِ یک سال و در حالِ در عماراتِ آچوینز توان کرد فعلاً در وفیات
 و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • • ع • • وارثِ ملکِ جلالِ الدین باد •
- کمالاتِ صوری و معنوی و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش از آنست که بتحریر آید
 از اقسامِ علومِ عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علی الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضی آنحضرت را
 پایه بلند بود - و همواره بآدابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضی در پایتِ سرورِ والا
 کامیابِ سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستنِ رصدِ مصمم بود - و بسیاری از آلاتِ رصدی
 ترتیب داده بودند - رچند جا محلِ رصدِ خیالِ نموده بودند - و توجهٔ عالی بشعر و شعرا نیز داشتند
 و از آنجا (که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ ملیم است) در خلالِ اوقاتِ وارداتِ قدسی را (چه از
 حقیقت و چه از مجاز) در سلکِ نظم میکشیدند - و دیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانهٔ عالی
 موجود است - و این چند رباعی از آن دیباجهٔ کرامتِ مرقوم میگردد • • رباعی •
- ای دل مکن اضطراب در پیشِ رقیب • حالِ دلِ خود مگوی با هیچِ طبیب •
 • کاربکه ترا بآن جفاکار افتاد • بس قصهٔ مشکل است و بس امرِ عجیب •
 • • دیگر •
- ای دل ز حضورِ یار فیروزی کن • در خدمتِ او بصدقِ کلامِ یزی کن •
 • هر شب بخدای دوست خرم بنشین • هر روز بوصلِ یار نوروزی کن •
 • • دیگر •
- ای آنکه جفا می تو بعالمِ علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •
 • هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل • ما را چو غمِ عشقِ تو باشد چه غم است •
- المَنَّةُ لِلَّهِ که ذکرِ این سلسلهٔ ربیعه (که چون سلسلهٔ سمواتِ تائیدِ الهی و اعتصامِ قدسی دارد
 و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصبحِ ایجادِ آدم صبی - و هر دیگر بطولِ وجودِ شاهنشاهی)

بنا بر این تفهیم و طرز اختصار عبارات تازه (که خامه آورد بهمنچیان) قالب انشا نشده / انتظام یافت و بنا بر این فهرست و نعمت و عدوان دولت ذره هوا مرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بما از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند کذابه گردد انتخابی لبالب از مغز دانش •

- جام میله ماختم از خون خویش • نی خم سرکه که کند میله ریش •
- هست بهر نکهت دنائی بیه • تاش نسنجد نشنامد کس •

اگرچه [نظر بمخاطبان رسمی آنچه (تا حال از مرگدشت بزرگان گزارش یافت) طفیلی دانانده سخن سرا بود] اما حقیقت شهنشاهان آنچه من تقدس نیکو دانند که درین سعادت نامم ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم مرصاد) یک حرف بطغیل نیارده ام - بیان پرده چند (که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیتم وجه همت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حمن امت که چندین تنوع ظهور دارد - و باطن یکتا همت در گرد آن حسن جهان افروز روشنی پذیر است •

- داند از اینجا که سخندان بی ست • گین چه نمودار سخن رانی ست •

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بگوین گواید - تا بدالیف تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و در مقصود در یکدل نلجند - پراگنده خاطران هرجائی را قیاس میکن که این بیدلان خاک مرشت را دل کجاست تا قیاس را مزد - لیکن من مسبب بین را از فراخی حومه در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلو خاص نموند - و این رسید ملک ادب را بکمند اودات در آوردند - و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعان قضا (که ابواب سعادت را از نیکذاتی اینکس سرانجام میدادند) جمال جهان آرای شاهنشاهی را دو مظهر این سلسله علیه نمودار گردانیدند - تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت - هم هنگامه سخفوری گرم شد - و هم گلشن فکته پیرانی شاداب گشت - و هم فتور در یکتا دلای این پادیه پیمانی حقیقت نرفت - هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت •

انئون آنچه آنرا مجازبان رمعی استطرادی میدانستند بهری شد - و نوبت سخن بانچه

(۲) در [لغت] باسمه چي بمعنى مصور و نقاش آمده (۲) نسخه [ح] ناکه نلجند (۴) نسخه [ط]

چشم بد مرصاد (۵) در [بعضی نسخه] درگروان (۶) نسخه [ح] چه نمود از چه سخن •

(هر دو طایفه) المقصود حقیقی شناسند) در رسید - آمید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم •

• نظم •

- کلام که سرش زبان غیب است • گنجینه گشای کان غیب است •
- زانکس که نگه گذد به تمکین • انصاف طلب کدم نه تحسین •
- این نامه سزای آفرین باد •
- انشاء الله که اینچنین باد •

(۲) نسخه [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخه [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• قمری •

۱۲۹۴ هـ

اتم الیروز بخیر

• دیگر •

۱۲۹۴ هـ

• ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)

• دیگر ظاهراً و باطناً •

۱۲۹۴ هـ

در جمادی الاول سنه یک هزار و دصد و نود و چار هجری

• شمسی •

۱۸۷۷ ع

۱۸۷۷ ع

اتم بفضله جل اعطاه - ولا خذمت

• دیگر •

۱۸۷۷ ع

• ع • شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع

• دیگر ظاهراً و باطناً •

۱۸۷۷ ع

بماه می یک هزار و هشتصد هفتاد و هفت عیسوی

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرکار	۱۲	۴	بمساعت	بمساعت
ایضاً	۱۶	مرد	مرد	ایضاً	۱۷	درلقمندان	درلقمندان
۲	۲۳	نگناہی	نگناہی	ایضاً	۱۸	بنفرد	بنفرد
۳	۷	عذایت نکردی	عذایت نکردی	ایضاً		قدوم	قدوم
ایضاً	۱۳	کارگاه	کارگاه	ایضاً		اقدام	اقدام
۴	۴	آفرین	آفرین	ایضاً	۲۲	مترصد	مترصد
ایضاً	۷	زبان	زبان	۱۴	۲۲	بنفرد	بنفرد
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایم	ایضاً	۲۶	خان اعظم	خان اعظم
۵	۷	افتاد	افتاد	۱۵	۷	نعمت	نعمت
۶	۱۲	قدردان	قدردان	ایضاً	۲۴	نزدان	نزدان
ایضاً	۲۶	وثقی	وثقی	۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانان
۷	۱۰	نوائز	نوائز	۱۷	۱۳	نیر	نیر
۸	۲۶	دنیی	دنیای	۱۸	۷	بوزاق	بوزاق
۹	۱۶	حراند	حراند	ایضاً	۱۴	شعری	شعری
۱۰	۱	نورغ	نورغ	۱۹	۲۷	باد	باد
ایضاً	۱۰۱	دنجوری	دنجوری	۲۰	۶	نظام بخش	نظام بخش
ایضاً	۱۷	مکونات	مکونات	ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۰	کاف	کاف	ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
۱۱	۵	نور بین	دور بین	ایضاً	۲۴	سپیددم	سپیددم
ایضاً	۱۱	خلوتیان	خلوتیان	ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۲) (۳)
ایضاً	۲۱	ترمیدات	ترمیدات	۲۱	۱۶	تہق	تہق

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً ۲۵	۱۹	برموز	برموز	۹۱	۹	جور افغار	جوانفار - جور افغار
۲۴		عاقبة	عاقبة	ایضاً ۲۰		بیدار	بیدار
۲۶	۱۱	بنظر	بنظر	۶۲	۱۶	تور بن	تور بن
۲۸	۷	انواع	انواع	ایضاً ۱۷		فدا یبانه	فدا یبانه
۲۹	۲۴	زائجه	زائجه	ایضاً ۲۱		خال	خال
۳۰	۲۲	بے اندزه	بے اندزه	ایضاً ۲۵		دنسته	دانسته
ایضاً ۲۶		متصرف	متصرف	۶۶	۶	الدارج	اندارج
ایضاً ۳۳	۱	دوارده	دوارده	۷۱	۱۸	کار ساز	کار ساز
ایضاً ۲۱		مدکر	مدکر	ایضاً ۷۲		ورطهای	ورطها
۳۴	۳	بسر الطائر	بسر الطائر	۷۳	۱۶	تمکوز نیل	تمکوز نیل
ایضاً ۲۰		مدکر	مدکر	۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۳۵	۱	بحو	بحو	۷۷	۱	بایرن	بایرن
ایضاً ۲۲		جدره	جدره	۷۹	۲۷	بعزم شاه	بعزم شام
۳۷	۱	حد خور	حد خور	۸۰	۵	ملازم	ملازم
ایضاً ۹		خانه	خانه	۸۶	۱۴	هم	هم
ایضاً ۱۱		نادرست	نادرست	۸۷	۱۹	محمود ^(۳)	محمود ^(۵)
ایضاً ۲۰		انتظام	انتظام	ایضاً ۲۰		درزی ^(۵)	درزی ^(۶)
۳۸	۲۶	خاته	خانه	ایضاً ۲۶		[۵] - (۴) نسجه [۵]	
۴۰	۳	رمد بد	رمد بد	ایضاً		ایضاً (۴)	(۵)
۴۶	۱	موکب	موکب	ایضاً		ایضاً (۵)	(۶)
ایضاً ۷		اشجای	اشجای	۸۸	۷	آمده	آمد
ایضاً ۱۴		ازاج	ازاج	۹۰	۱	کهمرو	کهمرو
۵۸	۲۱	تسلیمی بخش	تسلیمی بخش	ایضاً ۹۲	۲	عیسی خیل	عیسی خیل
۶۰	۲۳	زبانزد مردم	زبانزد مردم	ایضاً ۹۴	۶	مندراول	مندراول

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا	ایضاً	۱۸	رضاجوئی / رضاجوئی	رضاجوئی
۹۳	۶	مال آن	مال امان	۱۲۷	۵	باتفاق	باتفاق
ایضاً	۲۰	برہمنوئی	برہمنوئی	۱۲۸	۱۱	رننہ پور	رننہ پور
۹۴	۵	مرکب	مرکب	ایضاً	۱۲	تاتارخان	تاتارخان
ایضاً	۱۶	محمد علی	و محمد علی	۱۳۱	۲۳	مرد	مرد
۹۵	۱۳	یافتہ	یافتہ	۱۳۲	۲۲	بغلیچہ	بغلیچہ
ایضاً	۲۱	تلافی مشاق	تلافی مشاق	۱۳۳	۲۰	دیب	دیب
۹۶	۲۵	سپاہ گران	سپاہ گران	۱۳۵	۱۸	گورکان	گورکان
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوش	ایضاً	۲۳	آچ	آچہ
ایضاً	۴	ہنگام	ہنگام	۱۳۶	۹	کواران	کواران
۹۹	۳	آرامشی	آرامشی	ایضاً	۲۳	برین	برین
ایضاً	۹	ہفاد لک	ہفاد لک	ایضاً		بشیدہ	بشیدہ
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطورات	۱۳۷	۲	فریان	فریان
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیاب	ایضاً	۳	معتمدان	معتمدان
ایضاً	۲۳	اشقات ^(۳)	اشقات	ایضاً	۱۱	ہالول	ہالول
۱۰۳	۲۵	برواقت	برواقت	ایضاً	۱۴	حکم	حکم
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمول	۱۳۸	۲	بشیدہ	بشیدہ
۱۰۷	۷	قوجین	قوجین	۱۴۰	۱۰	محمد برغلی	محمد علی
۱۱۱	۱	قورچی	قورچی	۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضاً	۱۸	بابا تشقہ	و بابا تشقہ	ایضاً	۱۴	برزج	برزج
۱۱۷	۱۲	عدس	عدس	۱۵۴	۱۴	قبل	قبل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائید	ایضاً	۱۷	چنانچہ	چنانچہ
۱۱۸	۲۱	اشعار	اشعار	۱۵۶	۲۳	امور	امور
۱۲۰	۱۴	مرتب	مرتب	۱۵۸	۱۱	چند	چند
ایضاً	ایضاً	برہین	برہین	۱۵۹	۷	بابا جلیروتردی	بابا جلیروتردی
۱۲۲	۱۳	احصار	احصار	۰۰	۰۰	بیگ رتوج بیگ	بیگ رتوج بیگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	۱	وسیع	در ضمیر	۱۹۶	۱۴	در ضمیر	یضاً
۱۹۱	۷	داده	جنگ	۱۹۱	۶	جنگ	۱۹۱
۱۹۳	۲۲	تنگ	پسران او	۱۹۳	۱۷	پسران	۱۹۳
..	۱۹	ندارند	الغ میرزا	..	..	الغ میرزا	..
۱۹۵	۶	تاباز	خورده شود	۱۹۵	۱۴	خورده شود	۱۹۵
۱۹۷	۷	درین	بعرض	۱۹۷	۲	بعرض	۱۹۷
ایضاً	۱۱	قوت	سیوم	ایضاً	۱۹	سوم	ایضاً
۱۹۹	۲	باتو	ارجمند	۱۹۹	۱۱	رجمند	۱۹۹
۲۰۶	۷	دوازده	شیرخان	۲۰۶	۲۱	شیرخار	ایضاً
۲۰۷	۲۰	کارخانه‌های	مساعدا ت	۲۰۷	ایضاً	مساعدا ت	ایضاً
۲۱۲	۸	دانسته	۱۷۰	۲۱۲	..	۰۷۱	..
۲۱۸	۲۳	افشا	ماکری	۲۱۸	۱۵	بانگري	۱۷۰
۲۲۳	۲۴	شاهزاده‌ای	ناصر	۲۲۳	۱	نام	۱۷۲
۲۲۵	۸	توانید	بفد پذیر	۲۲۵	۴	بفد پذیر	ایضاً
۲۲۷	۲۳	تنگ	بذات	۲۲۷	۱	بذات	۱۷۳
۲۳۰	۲۲	بیگه	حاجگان	۲۳۰	۱۸	حاجگان	ایقماً
۲۳۱	۲۱	نصاف	زمین	۲۳۱	۶	زمین	۱۷۷
ایضاً	۲۵	لکشر	حاصل پور	۱۷۹	۲۰۰	واصل پور	۱۷۹
۲۳۲	۴	از هر طرف	بطان	۲۳۲	۱۱	بطن	۱۸۳
۲۳۳	۲۱	مهمات	مازوار	۲۳۳	۱۳	هردوار	۱۸۶
۲۳۴	۱۸	نداخت	میگشت	۲۳۴	۱۲	میگشت	۱۸۷
۲۳۶	۱	زولانه	مستندگ	۲۳۶	۱۲	مستندگ	۱۹۰
۲۳۷	۱	بهمیرزا	حاشا	۲۳۷	۲	حاشا	۱۹۳
۲۳۸	۱۰	صاحبان	لوزم	۲۳۸	۱	لوزم	۱۹۴
ایضاً	۲۰	مزایاشیه	انگه	ایضاً	۶	انگه	۱۹۵
۲۴۰	۲۲	ومت	گکپر	۲۴۰	۱۵	ککپر	۱۹۵
صحیح				صحیح			
وسیع				در ضمیر			
داده				جنگ			
تنگ				پسران او			
ندارند				الغ میرزا			
تاباز				خورده شود			
درین				بعرض			
قوت				سیوم			
باتو				ارجمند			
دوازده				شیرخان			
کارخانه‌های				مساعدا ت			
دانسته				۱۷۰			
افشا				ماکری			
شاهزاده‌ای				ناصر			
توانید				بفد پذیر			
تنگ				بذات			
بیگه				حاجگان			
نصاف				زمین			
لکشر				حاصل پور			
از هر طرف				بطان			
مهمات				مازوار			
نداخت				میگشت			
زولانه				مستندگ			
بهمیرزا				حاشا			
صاحبان				لوزم			
مزایاشیه				انگه			
ومت				گکپر			

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیب	۲۷۵	۵	حضرت	حضرت
۲۵۴	۱	موجز دکن	برہنہ دکن	ایضاً	۹	بنچشیر	بنچشیر
ایضاً	ایضاً	روزگار	روزگار	۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادت
ایضاً	۲	طلب	طلب	۲۸۰	۱۴	عالم	عالم
۲۵۵	۸	کامیاب	کامیاب	ایضاً	۲۷	بدولت	بدولت
۲۵۶	۳	اسماء	اسماء	۲۸۲	۱۰	دولتدار	دولتدار
ایضاً	۱۴	مقدم	مقدم	۲۸۴	۲۱	جہانگیر	جہانگیر
۲۵۹	۴	دولتداران	دولتداران	۲۸۶	۶	حال	حال
ایضاً	۱۷	مقدمان	مقدمان	۲۸۷	۱۰	مستحکم	مستحکم
۲۹۰	۳	بازجو	بازجو	ایضاً	۱۱	مستحکم	مستحکم
ایضاً	۶	نیک	نیک	ایضاً	۲۰	نیکبخت	نیکبخت
۲۹۱	۴	نزل	نزل	۲۹۳	۸	دیگ	دیگ
ایضاً	۱۹	مذبح	مذبح	ایضاً	۱۶	امری	امری
۲۹۴	۵	برسر	برسر	۲۹۵	۵	تمام	تمام
ایضاً	۲۳	آپس	آپس	ایضاً	۵	قدر	قدر
۲۹۷	۲	ازراہ تملق	ازراہ تملق	۳۰۱	۱۱	کشف	کشف
۲۹۸	۱۷	اتک	اتک	۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیم	۳۱۶	۳	الزمان	الزمان
۲۷۱	۱۰	ع	ع	ایضاً	ایضاً	امّا بواسطہ	امّا بواسطہ
ایضاً	۱۵	مقدم	مقدم	ایضاً	ایضاً	قندوزا	قندوزا
ایضاً	۱۷	لوازم	لوازم	۳۱۶	۴	بسواچید	بسواچید
ایضاً	۲۲	دبر	دبر	۳۱۹	۱۰	انداختہ	انداختہ
۲۷۲	۱۵	روگردان	روگردان	۳۲۳	۱۹	بار	بار
۲۷۴	۱۶	بنچشیر	بنچشیر	۳۲۹	۱۸	سختدان	سختدان
ایضاً	ایضاً	ملک	ملک	۳۳۲	۴	مستدرات	مستدرات
ایضاً	۲۴	تشریف	تشریف	ایضاً	۹	ظلم	ظلم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۲	مشریف	تشریف	۳۵۲	۱	ہمت	ہمت
۳۳۴	۳	دلخواہ	دلخواہ	ایضا	۳	دنی	دنی
ایضا	۹	خندک	خندک	۳۵۷	۴	حقائق	حقائق
۳۳۶	۱۳	بتغلب	بتغلب	۳۶۰	۱۸	از جملہ	و از جملہ
۳۴۰	۱۱	مرج	مرج	۳۶۹	۱۵	ودو	دو
ایضا	۱۴	ر	را	ایضا	۲۶	[]	[]
۳۴۵	۱۵	جانستن	جانستن	۳۷۰	۱۴	رباطنا	و باطناً

فهرست نامهای مردمان و مواع و قلعه‌جات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه و قلم یافته اند)
 بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاموده - بلکه
 بریکبار اکتفا کرده آمد - گنجینه‌ان این روضه ناصره را باید که آن صفحه را بتعامه نظاره فرمایند تا برهمگی
 حالات مندرجۀ آن صفحه آگاهی یابند - و چون قلعه‌جات بلنظرقلمه یا حصار و جزآن و آبها بلنظ آب یا دریا
 و جز آن تمیز می‌یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاموده - فهرست را بر دو منظر مرتب ساختیم - اولین برای
 مردمان - و دومین برای مواع و غیره - و چون این کتاب در بیان سوانح و حالات اکبر تألیف یافته است و تقریباً
 هر واقعه مرقومه این کتاب را صراحتاً یا ضمناً بذاتش نسبیقت است و نیز صفحه از ذکرش (که بحضرت شاهنشاهی
 یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و هم برین لفظ آمده) عاری نیست الا یک دو صفحه فلذا از برای احتراز از عبت
 در فهرست نامش را مذکور ناساختیم - و تطویل مردود را گذاشته اینجا مردود را کار بستیم .

• شعر • • حسبی الاله العالمین فانه • مولی حسین قادر و نصیر •

• منظر اول در اسماع مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

سلطان آدم گهر ۱۹۵ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۴۷

آق (آقا) سلطان ۲۴۳ - ۲۶۸ - ۳۰۴ - ۳۰۷

آدینه تبتائی ۳۱۵

آواخان پسر سلیم شاه ۳۰۵

آدم خان قیام خانی امیر افغانان ۳۵۲

شیخ آذری شاعر ۳۶۳

ابوالفضل مولف ۹ - ۳۱ - ۴۷ - ۵۲ - ۱۸۸ - ۲۵۶

ابرخس حکیم ۳۶۷ - ۳۶۹

سلطان ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر ۴۱

عمر شیخ میرزا ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

شیخ ابن عربی ۵۲

ابن جوزی ۵۴

ابومعشر بلخی ۸۶

• حرف الف •

آلشوا بنت جوینه بهادر و مادر بونجر تا آن ۴۹ - ۱۲

۶۵ - ۷۲ - ۱۲۲ - ۱۶۶

آی خان پسر کن خان ۴۹ - ۶۱

حضرت آدم صفی علیه السلام ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴

۵۵ - ۵۷ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۳۶۸

آغازیمون مصری (اوریای ثانی) ۵۵

آذربایجان پسر دودر ۵۸

آذرخان بن مغل خان ۶۰

آی خان پسر اغررخان ۶۰

آنگ خان ۷۲

آل مظفر ۷۹

آذون حسن آق قوزلو ۸۳ - ۸۲

آرایش خان ۱۰۷

افق ملازم بابر شاه ۱۱۲

۲۴۴ - ۲۲۹	ابو مسلم مروزی	۶۷
۲۴۴ ..	سلطان ابو سعید که پیش از تیمور در ایوان سلطنت داشت	۷۸
۲۵۹	ابا بکر میرزا پسر میران شاه	۸۱ - ۸۴ ..
۳۲۵ - ۳۰۷ ..	ابا بکر میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا	۸۳ ..
۳۴۳ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۳	سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی	۹۳ - ۹۴ ..
۳۶۶ - ۳۵۵ - ۳۵۰ - ۳۴۶	۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ ..	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ ..
۳۶۵ - ۳۱۴	ابو احمد نیر باز	۱۱۶ - ۱۱۱ - ۹۶ ..
۳۳۲	میر ابوالبقا	۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵ ..
۳۵۴ - ۳۳۹ - ۳۳۷ ..	شیخ ابو الوجود فارسی خال شیخ زین	۱۱۹
۳۴۲	میر ابو توب رئیس گجرات	۱۴۹
۳۵۰	ابراهیم شیر خیل جد شیر شاه	۱۴۷
۳۶۵	ابراهیم بیگ چابوق	۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳ ..
اتکه خان (شمس الدین محمد غزنوی) شف شین	ابن علی قراول بیگی	۱۵۷
و غزن (۱۹۴ - ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۳۲۲ - ۳۳۴)	ابدال ماکری امیر کشمیر	۱۷۰ - ۱۹۷ - ۱۹۹ ..
۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۵۲ - ۳۴۸	ابراهیم بیگ ایشک آقا	۱۷۹ - ۲۲۳ - ۲۵۰ ..
احمد جام (زنده قیل) پدر صرم مکانی حمیده بانوی بگم	میر ابو القاسم حکم گویار	۱۸۶ - ۱۹۹ ..
۲۱۵ - ۱۸	ابوالخیر ملازم میرزا عسکری	۱۹۰ - ۱۹۴ ..
سلطان احمد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا	میر ابو الحسن صدر	۱۹۲
۸۸ - ۸۷ - ۸۵	میرزا ابراهیم ولد میرزا سلیمان	۲۰۱ - ۲۳۱ - ۲۳۷ ..
احمد یوسف	۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰ ..	۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰ ..
احمد قاسم کابلی	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۴ ..	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۴ ..
امیر احمدی پروانچی	۳۰۶ - ۳۱۱	۳۰۶ - ۳۱۱
احمد شاه نبیرگ سلطان ناصر الدین	ابو القاسم خلفا	۳۱۸
سلطان احمد جلایر (در زمان تیمور بود)	ابوالفتح سلطان افشار	۳۱۹
ملک احمد لا ملازم سلطان بهادر	شیخ ابو القاسم جرجانی	۳۲۱ - ۳۴۲ ..
استاد احمد رومی	میرزا ابراهیم (میرزا ابو القاسم) پسر میرزا کامران	۳۲۱ - ۳۴۲ ..
احمد سلطان شاملو حاکم سیستان ولد محمد خلیفه		
۲۱۸ - ۲۱۴ - ۲۰۵ - ۲۰۳		

۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۷۷	اسحق سلطان	۲۱۹	احمد سلطان الاش افغلي استخار
۳۶۳	مولانا اسد	۲۲۳	شيخ احمد بسوي
۳۶۴ - ۳۴۲	اشرف خان ميرمنشي	۲۵۲	احمد بيگ
۶۲ - ۶۱ - ۴۰ - ۴۹	اغور خان بن قورخان	۳۳۹	احمد خان سور (سكندر) بزنه سليم خان
۱۲۲	آغزخان	۳۵۲	(شف سكندر)
۱۳۵	اغزبوار خان اناليق سام ميرزا		اخفوخ (يعني اديس عليه السلام - اوراي سيوم
۱۵۵ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۰۰ - ۸۹	افغانان	۵۶ - ۵۵ - ۴۹	هرمس الهرامسه) بن برد
۱۶۵ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۸		۱۳۸ - ۱۳۷	اختيار خان قاضي زاده
۳۱۱ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۵۸ - ۲۴۹ - ۲۴۰ - ۱۹۸		۳۰۸	خواجه اختيار
۳۲۵ - ۳۲۳ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۳ - ۳۱۲		۳۶۳ - ۲۲۵ - ۱۹۴	ادهم خان كوكه
۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۳۹ - ۳۳۶ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۲۹		۲۱۸	ادهم ميرزا ولد ديو ميرزا
۳۵۲ - ۳۴۷ - ۳۴۵ - ۳۴۴		۵۸	ارغشيد بن ..
۸۹	سيد افضل پسر مير سلطان علي خواب بين	۵۸	ارم بن ..
۳۰۸ - ۳۰۷	افغانان خليل	۵۸	اران پسر بوذر
۳۰۸ - ۳۰۷	افغانان مهمند	۵۸	ارمن پسر بوذر
۳۲۳	افغانان ديد الرحمان	۶۱	ارقييل خواجه وزير اغور خان
۳۲۳	افغانان بومزدي	۲۶۲ - ۱۸۹ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۷۳	قوم ارغون
۳۶۱ - ۳۴۴ - ۳۴۲	افضل خان ميربخشي	۵۶	اسقليفوس حكيم
۵۳	اقليميا (اقليما) خواهر قابيل	۵۸	اسود بن سام
۷۶	الوس اكناي (اوكداي)	۲۹۵ - ۲۱۸ - ۸۶ - ۸۵	شاه اسمعيل صفوي
۳۴۲ - ۲۲۱ - ۴۰	مولانا الياس اردبيلي		سيد اسحق (شتاب خان) ملازم سلطان بهادر
۷۷ - ۷۶ - ۴۹	النگهر (ايلنگر) بهادر بن انجل نويا	۱۹۷	اسمعيل ولد محمد شاه
۵۹ - ۴۹	النجه خان بن گيوک خان	۱۹۸	اسكندر سلطان پسر ميرزا حيدر
۵۹ - ۴۹	النجه خان بن ترك	۲۲۹	اسمعيل سلطان جامي
۷۰	القان خان	۲۴۱ - ۲۳۵	اسمعيل بيگ دولدي
۸۲	النگر ميرزا بن ميران شاه	۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۳ - ۲۷۷ - ۳۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۶	
۸۲	ميرزا الي بيگ ابن عم بابوسعيد بن سلطان محمد	۲۹۰ - ۲۸۱ - ۲۶۰	اسكندر سلطان (خان)
۲۵۵		۲۶۲	اسمعيل كور (كوز)

۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۹

۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱

راول اودی سنگه ۱۱۰ - ۱۰۶

اویس سلطان ۲۵۲

اویکن اغان ۲۸۸

اویماقات (ایماقات) دره کز ۲۸۹

اهواز بن اسود ۵۸

اتجل نویان بن قراچار نوہان ۷۷ - ۷۶ - ۴۹ ..

ایردمچی بولاس بن قاجولوی ۷۱ - ۴۹

ایل خان بن ننگیز خان ۶۲ - ۶۰ - ۴۹

قوم ایغور ۶۹ - ۶۲ - ۶۰

ایلدرم بایزید قیصرورم ۱۲۸ - ۸۰

اتجل میرزا بن میران شاه ۸۲

ملا ایاق ۱۰۴

قوم ایماقات ۲۹۹ - ۲۶۹

ایل میرزا ملازم پیر محمد خان ۲۸۷

• حرف بار •

ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ گیتی ستانی

فردوس مکانی پسر عمر شیخ میرزا ۸۶ - ۸۵ - ۴۸ - ۱۱

۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۲۹ - ۱۲۹ - ۱۲۹

۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶

۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰

۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶

الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و برادر

عمر شیخ میرزا ۸۹ - ۸۳

ابوس مغل خان ۸۴ (شف مغل)

السیونا خان بن دواخان ۸۶

الحجه خان لغائیء بابر ۸۷

الیاس خان ۱۱۱

الامان میرزا فرزند ہمایون ۱۱۳

الغ میرزا بن محمد سلطان میرزا ۱۲۴ - ۱۲۴ - ۱۲۴

۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹

۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰

۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰

۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰

۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰

۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۲۶۸ .. ۳۰	مولانا باقی برغو	۶۸ - ۴۹	بایسنغر خان بن قایدو خان
۲۸۵ - ۲۸۱	بالتویگ تولچی بیگی	۶۰	باجوق (از لقبهای ترک)
۲۸۸	بابا شاهر	۸۳	بایسنغر میرزا بن شاه رخ میرزا
۲۹۰	بالتو سلطان		بابای کابلی اتالیق عمر شیخ پسر ابوسعید میرزا
۲۹۱	باقی محمد پروانچی	۸۳	
۳۰۹	بابا قنچار	۸۸	بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا
۳۱۵	مولانا بابا دوست صدر	۹۰	ملا بابای بشاعری
۳۲۰	بابا خزاری	۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱	بابا قشقه
۳۲۲	بابا بلاس (ولع مجذوب)	۱۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۰	شیخ بایزید
۳۴۲	باقی بیگ یاتیش بیگی	۱۲۴ - ۱۱۴ - ۱۱۲	بایزید
۳۴۴	بالتو خان	۱۵۹ - ۱۵۴ - ۱۵۳	بابا بیگ جلایں پسر شاهم خان
۱۱۴ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۰۲ - ۹۴	بین (بین) افغان	۱۸۱	
۱۴۷ - ۱۲۴		۱۷۰ - ۲۷۷ (شف جیم)	بابا جوجک
۳۵۲	بجلی خان امیر افغان	۱۷۱	میر بابا دوست
۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۴۱ - ۱۳۱	امیر بچکه (بوچکه) بهادر	۱۷۲	امیر سید محمد باتر حسینی
۱۷۲	بخشوی لکلا	۱۷۷	بابر قلی مہر دار میرزا شاه حسین
۳۰۶ - ۲۲۵	بخشی بانوبیگم همشیره اکبر	۱۹۵	بابا حسن ابدال
۱۲۳ - ۹۰	بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا	۲۲۲ - ۴۰۲	بابا دوست بخش
۱۶۸		۲۱۵	بحر عامی شیخ بایزید بسطامی (ولی)
۱۳۶	بداغ خان قچار (قاجار) ملازم شاه طهماسب	۲۲۸	بابای سهرندی
۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۱۸		۳۰۰ - ۲۲۹	بابا دوست یساول
۲۱۸	بدرخان استجلو	۲۵۳ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۳۶ - ۲۳۰	بابوس بیگ
۳۶۳ - ۳۲۵ - ۲۹۸ - ۲۹۱	شاه بداغ خان	۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۸۱ - ۲۷۹ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۴	
۷۷ - ۴۸	امیر برکل بن النکیر بهادر	۳۴۶ - ۳۴۲ - ۳۳۰	
۵۱	قوم برهما	۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۰۵	مولانا بایزید
۵۲ - ۵۱	برهما	۲۶۱	بابا ششیر (ولی)
۵۸	بریر بن حام	۲۶۲	بابا سعید قنچاق (شف سین)
۷۱ - ۶۴	الوس برلاس (لقب - بمعنی شجاع - راسب)	۲۶۳	باقی صالح ملازم میرزا کامران

بهوت رای ولد سلېدي ۱۳۳
 قوم بهيل ۱۳۶
 استاد بهزاد مصور ۱۳۹
 بهويال رای حاکم بچاگده ۱۴۵
 شيخ بهلول ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴
 بهادر خان ملازم شیر شاه ۱۶۴
 بهرام میزرا برادر شاه طهاسب ۲۱۶
 بهادر خان پسر حیدر سلطان شیداني و برادر
 علي قلي خان ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۵۲ - ۲۵۹
 ۲۸۱ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۴
 شيخ بهلول (دیگر) ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۸۹ - ۲۹۶
 ۳۲۰
 قاضي بیضايي ۵۴
 بیسوکای بهادر پسر برتان بهادر .. ۷۱ - ۷۲
 بیسون توا بن مولکان ۷۷ - ۷۸ - ۸۹
 بیگ میرک ۱۰۶ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۶۷ - ۱۷۱
 ۲۷۷ - ۲۸۳
 بیبرام بیگ خان خانخانان ۱۳۷ - ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۸۵
 ۱۸۶ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۰۸ - ۲۱۶ - ۲۱۸
 ۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۴۰
 ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۳۰۹
 ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵
 ۳۳۶ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵
 .. ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۶۷
 بیگ محمد بکاول ۱۷۲
 بیگ محمد آخته بیگی .. ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۳۳۲
 بیبرم اوغلي سابق ۲۸۷
 بیگ باباي کولايي ۲۹۷ - ۳۰۰

برتان بهادر ۷۱
 بوقا خان بن بیسون توا (بیسون توا) ۷۷ - ۷۸ - ۸۹
 برهان الملک ملتانئي ۱۲۸
 برمزید امیر افغان ملازم شیر شاه .. ۱۵۲ - ۱۶۴
 میر برکه پسر میر عبدالله ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۴۳
 ۲۵۳ - ۲۶۱ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۱۱
 قاضي برهان خاني ۲۲۳
 حکیم بظلمیوس (بظلمیوس) ۳۳ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۱
 ملا بقائي ۱۱۹
 بکرماجیت (راجه گوالیار بود) ۹۹ - ۱۱۲ - ۳۳۸
 بلقیس مکانی شهرانو بیگم ۲۰۲
 ملا بلال کتابدار ۲۲۴
 قوم باوچ ۲۳۶ - ۲۴۹ - ۲۷۱
 بوقا قان بن بوزنجر قان ۴۹ - ۶۷
 بوزنجر قان بن آلنقوا ۶۶ - ۶۷
 بورج بن سام ۵۸
 بوذر بن سام ۵۸
 بوزون (از لقبهای ترک) ۶۰
 بوتون قنقي پسر آلنقوا ۶۶
 بوري (نوري) اوزبک ۱۳۳
 بهاول انگه ۳۶
 بهارخان (سلطان محمد) امیر افغان پسر دریا خان
 ۱۵۲ - ۱۰۰
 بهارمیل ایدري ۱۰۶
 سلطان بهلول لودي ۱۰۷
 سلطان بهادر ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
 ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
 ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱

قاتر بن النجفہ خان ۶۰
 قوم تاجیک ۹۴ - ۶۱
 قوم قاتار ۷۱ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۳ - ۶۲
 قوم تالچوت ۷۲
 قاتار (قاتار) خان سارنگ خانی ۱۱۱ - ۱۰۴ - ۱۰۰
 قاتارخان پسر سلطان علاؤ الدین ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶
 ۱۲۹
 تاج خان ملازم سلطان بہادر ۱۳۱
 تاج خان ۳۵۲ - ۱۴۸
 ملا (شیخ) تاج الدین لاری ۱۸۵ - ۱۸۱
 قاتار سلطان والی خراسان ۲۱۳
 تاجچی (تاجچی) بیگ ۳۰۰ - ۲۸۱
 تاج الدین محمود باریدگی ۳۱۵
 قاتارخان رئیس افغانان ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۱ - ۳۳۹
 ۳۵۲
 تب تگری (ولی) ۷۳
 تنارگھر ۳۲۳
 ترکی بن یافت ۵۹ - ۵۸ - ۴۹
 قوم ترکمان ۸۷ - ۶۷ - ۶۲ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۸
 ۲۸۷ - ۱۶۶ - ۹۵ - ۹۴
 قوم ترکمان ۲۴۲ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۲
 ترمشیرین خان بن دواخان ۷۸ - ۷۷
 امیر تردی بیگ (تردی محمد) خان ۱۰۷ - ۹۶
 ۱۸۱ - ۱۵۹ - ۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۴۳ - ۱۴۰ - ۱۱۷
 ۲۷۵ - ۲۷۲ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۸۵ - ۱۸۲
 ۳۴۲ - ۳۳۰ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۵ - ۲۸۱ - ۲۸۰
 ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۵۴ - ۳۵۱ - ۳۴۵ - ۳۴۴
 تردی بگ ۱۰۷

لہ ملوک محبوب میرزا کامران ۳۲۸ - ۳۲۱
 ۳۶۳ - ۳۳۱
 نام پسر ملک کلاں ۳۲۴
 لہ محمد ارشک آقا ۳۵۲
 بیگسی (بنگشی) ۳۶۴

• حرف پے •

ندہ محمد و بیگ ۱۹۰
 دیو ۱۰۶
 اپرساد ۱۸۲
 غ پوران ۱۹۰ - ۱۷۳
 نبل ۱۹۶
 و بن ۵۸
 اجہ پہلوان بدخشی ۱۵۹ - ۱۰۷
 وان اشتر ۲۵۸
 وان دوست میرزا ۳۶۳ - ۳۳۱ - ۲۸۳ - ۲۹۳
 ند جان (بیچہ جان) انگہ والدہ زین خان کوکہ
 ۴۴
 محمد پسر جہانگیر میرزا ۸۱
 علی تاز ۸۱
 قلی سیستانی ۱۰۷ - ۱۰۳ - ۹۶
 نا محمد پیرعلی ۱۵۹ - ۱۴۰ - ۱۳۳
 محمد خان اوزبک جاکم بلخ ۲۷۱ - ۲۶۹
 ۲۹۱ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۲ - ۲۷۸
 محمد آختہ ۲۹۶ - ۲۸۸
 پیر محمد ۳۴۴
 محمد رفتگی امیر افغان ۳۵۲
 روخان ۳۶۴

• حرف تاء •

۳۴۲ - ۲۹۸	..	..	..	..	۱۴۹	..	..	..	تردي بيگ آتاي
۲۵۲	..	..	..	..	۱۷۹	..	..	..	ترش بيگ
۲۶۷	..	..	..	..	۱۸۱	..	..	..	ترسون بيگ ولد باباجلدير
۲۷۶	..	..	..	..	۱۹۱	..	..	..	ترسون بولاس
۲۹۹	..	..	..	..	۲۷۵ - ۲۶۳	..	..	..	تردي محمد جنگ جنگ
۲۱۹	..	..	..	..	۲۶۸	..	..	..	ترسون ميرزا
۱۶	..	..	..	..	۲۷۷	..	..	..	تردي بيگ
۷۷ - ۷۵ - ۶۸ - ۶۷ - ۴۸ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۵	..	..	..	..	۲۹۰	..	..	..	تسر الناظرين (نام اسب)
۹۷ - ۹۲ - ۸۹ - ۸۳ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸	..	..	..	..	۸۶	..	..	..	تغلق تيمورخان بن السيفوغا خان
۲۸۳ - ۲۱۹ - ۱۸۴ - ۱۶۳ - ۱۳۹ - ۱۲۸ - ۱۲۲	..	..	..	..	۶۳ - ۶۲	..	..	..	تکوز پسر خال ايلخان
۳۳۵ - ۲۸۶	..	..	..	..	۷۲	..	..	..	توموچين (چنگيز خان) پسر بيسوکاي بهادر
۶۳ - ۴۹	..	..	..	..	۷۳	..	..	..	(شف چ)
۸۳	..	..	..	..	۲۷۴ - ۲۷۳	..	..	..	تمر علي شغالي
۳۶۶ - ۲۲۴	..	..	..	..	۳۲۵ - ۳۰۷	..	..	..	تمر تاش انگه
۲۲۷	..	..	..	..	۶۲ - ۴۹	..	..	..	تنگيزخان بن منكلي خان
۳۱۵	..	..	..	..	۵۸	..	..	..	تنبال پسر عيلم
..	..	..	..	..	۶۰	..	..	..	تنگيز بن اغور خان
..	..	..	..	..	۹۶	..	..	..	تنگرلي قلي مغول
..	..	..	..	..	۶۹ - ۶۸ - ۴۹ - ۱۶	..	..	..	تومنه خان بن بابسنغر
..	..	..	..	..	۷۸ - ۷۵ - ۷۴	..	..	..	..
..	..	..	..	..	۴۴	..	..	..	توغ بيگي زوج کويي انگه
۲۹۱ - ۱۰۷ - ۱۰۳	..	..	..	..	۶۲	..	..	..	تور بن فريدون
..	..	..	..	..	۶۷	..	..	..	توقبا بن بورنچر قازان
۳۱۵	..	..	..	..	۷۶ - ۷۳	..	..	..	تولي پسر چنگيز خان
۳۲۹	..	..	..	..	۷۶	..	..	..	الوس تولي
۲۲۴	..	..	..	..	۷۹	..	..	..	توقيمش خان
۳۱۳	..	..	..	..	۲۲۴	..	..	..	تولک نيايش نويس
۵۲	..	..	..	..	۲۸۲ ۲۱۵	..	..	..	تولک خان قورچين (قورچي)
۴۰۷	..	..	..	..					

* حرف تاء *

* حرف جيم *

قبیلہ جود ۹۳
 مہتر جوہر آفغانی .. ۳۴۶ - ۲۲۴
 جرجک میرزا ملازم پیر محمد خان .. ۲۸۷
 بابا جوجک .. ۳۲۵ - ۳۰۱ (شف بء)
 جوجی خان .. ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۰۷
 جوجوق میرزای خوارزمی .. ۳۳۲
 میرزا جهان شاہ بن قرا یوسف .. ۲۱۹ - ۸۲
 جهانگیر میرزا بن عمر شہنشاہ .. ۹۱ - ۹۰ - ۸۸ - ۸۵
 ۲۸۲
 جهانگیر قلی بیگ .. ۲۲۲ - ۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۲ - ۱۴۹
 ججی انگہ کوچ شمس الدین محمد غزنوی ۴۴
 ۲۲۵ - ۱۹۴ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶
 قاضی جیا .. ۱۰۴ - ۱۰۲
 رای جیسلمیر (رای لون کون) .. ۱۸۱
 جی بہادر اوزبک .. ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰

* حرف چے *

مولانا چاند منجم .. ۱۸۱ - ۲۳ - ۱۲ - ۱۸
 چاکر بیگ خان ولد ویس قہقار .. ۲۸۲ - ۲۷۸
 ۲۹۳ - ۲۹۲
 چغنائی پسر چنگیز خان ۷۳ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۶
 الوس چغنائی .. ۲۷۱ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۹۲ - ۸۸ - ۷۶
 چغنائی سلطان .. ۲۵۰
 چغتای خان .. ۳۶۳
 چلمہ بیگ کوکہ .. ۳۳۱ - ۲۶۲ - ۲۰۴
 چلبی بیگ .. ۴۹۶
 چنگیز خان (تہوچین) ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶
 ۸۶ - ۷۴ (شف تاء)
 رای چندر بہان .. ۱۱۰

جعفر بیگ .. ۲۵۳ - ۲۵۲
 قوم جگلی .. ۵۱ - ۵۰
 قوم جلالیر .. ۷۲ - ۶۸ - ۶۷
 سلطان جلال الدین (بوقت چنگیز خان بود) ۷۳
 جلال خان (از اولاد سلطان علاؤ الدین) ۱۰۷
 جلال خان (اسلام خان) (سلیم شاہ) پسر شیر خان
 ۱۲۳ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵
 .. ۱۹۹ (شف مدین)
 مولانا جلال تقوی .. ۱۵۹
 جلال الدین بیگ .. ۲۹۰ - ۲۳۱ - ۲۶۴
 خواجہ جلال الدین محمود ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۸۰ - ۲۸۴
 ۲۹۲ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۲ - ۳۲۶
 .. ۳۶۶ - ۳۶۰
 جمشید سابق .. ۲۰۰ - ۶۰
 شہنشاہ جمال .. ۹۶
 جمال خان خاصہ خیل سازنگ خانی .. ۱۲۳
 مولانا جمال الدین محمد یوسف خطیب کشمیر ۱۹۸
 مولانا جمشید معنائی .. ۲۲۱
 جمیل بیگ .. ۲۶۳ - ۲۴۳ - ۲۲۸
 میر جمال .. ۳۱۵
 قبیلہ جگجوفہ .. ۹۳
 سلطان جنید برلاس ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴
 .. ۲۶۲ - ۲۶۰ - ۱۴۸ - ۱۲۴
 جنید بیگ برادر زادہ مظفر ترکمان ۱۷۰
 جوینہ بہادر پسر یلدوز خان .. ۶۴ - ۴۹
 جوجی پسر چنگیز خان .. ۷۳
 الوس جوجی .. ۷۶
 جوجی برادر تیمور .. ۷۶

حسن خان میواتی ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰
 حسین خان نوحانی ۱۰۰
 حسن ولد مکن ۱۰۳
 امیر شاه حسین ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
 خواجه حسین ۱۰۷ - ۱۰۸
 حسین خان (دیگر) ۱۱۱
 شاه حسین (حسن) بیگ ارغون ولد شاه بیگ ارغون
 ۱۳۵ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۵۷
 حسن پدر شیر شاه ۱۴۷
 حسن خلفان ۱۶۴
 رای حسین جلوانی ملازم شیر شاه ۱۶۴
 میرزا حسن خان ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۳۱۱ - ۳۴۲
 حسین خان سروانی ملازم شیر شاه ۱۹۷
 حسین ماکری پسر ابدال ماکری ۱۹۹
 خواجه حسین مروی ۲۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
 ۳۶۷
 حسین قلی میرزا شاملو برادر احمد سلطان شاملو
 ۲۱۸ - ۲۱۴
 حسن بیگ کرکه ۲۰۴ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۵۹
 میر حسین کر بلانی فاضل ۲۱۳
 حسن سلطان شاملو ۲۱۹
 حسین علی ایشک آقا ۲۲۳
 میر حسین ولد میرزا بیگ ۲۲۴
 سلطان حسین خان ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲
 حسین بیگ تورچی شاه ایران ۲۵۳
 حسین (حسن) قلی سلطان مهرداد ۲۵۳ - ۲۷۸
 ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۰
 حسام الدین علی ولد میر خلیفه ۲۵۷ - ۲۵۹

راجه چنگامن برهمن ۱۵۳
 چولی بهادر ۲۰۳ - ۲۵۹
 چین بن یافت ۵۸
 چین نیمور سلطان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۲

• حرف حاء •

حام بن نوح مم ۵۷ - ۵۸
 حاتم خان ۹۴ - ۹۵
 حاجی محمد خان (کوکی) (بابا قشقه) ۱۴۹
 ۱۵۴ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲
 ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۱
 ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
 ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶
 ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
 ۳۰۹ - ۳۱۰
 حاجی بیگم (مهد علیا) زوجة همایون ۱۵۹
 حاجی محمد عس ۲۵۸
 حافظ شیرازی اسن الغیب ۲۷۱
 قاضی حامد ۳۲۶
 حاجی محمد میستانی ۳۳۴ - ۳۶۶
 حبش بن حام ۵۸
 میر حبش ۳۰۹
 حبیب خان رئیس افغانان ۳۳۹ - ۳۴۴
 هرم بیگم زوجة میرزا سلیمان ۲۳۷
 خواجه حسین خمر عمر شیخ میرزا ۸۹
 مولانا حسامی قراکولی ۸۹
 سلطان حسین میرزا (هم عصر بابر) ۸۹ - ۹۰
 ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۲۲۱ - ۲۳۳
 شاه حسن (بابری) ۹۳

حکیم خاقانی ۳۸
 خانزاده بیگم همشیره بابر شاه ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۱۸۵
 .. ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۲
 خان میرزا برادر بابر شاه .. ۹۰ - ۹۱ - ۱۱۹ - ۲۸۲
 امیر خان بیگ ۹۶
 خانخانان ۱۰۷
 خانجهان (فتح خان مروانی) .. ۱۱۱ - ۱۴۲
 .. ۳۴۷ (شف فاد)
 خواجه خاوند محمود برادر خواجه مدینه الحق ۱۶۸
 .. ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۴۴ - ۲۵۳
 خانم بیگم کوچ میرزا کامران .. ۲۳۶
 خالق بردي ۲۷۱
 خالدین ۲۹۱
 خانم صبیغه میرزا سلیمان .. ۳۰۷
 خالدین دوست سهاری بابا دوست ۳۱۶ (شف باء)
 خانیش بیگم زوجة همایون صبیغه جوجوق میرزای
 خوارزمی ۳۳۲
 خدیجه سلطان بیگم ۱۰۲
 خداوند خان وزیر سلطان مظفر .. ۱۴۱ - ۱۳۲
 خدا دوست پسر مصاحب بیگ .. ۲۶۴
 خراسان بن قریلم ۵۸
 ملا خرد زرگر ۳۱۴ - ۲۷۵
 میو خرد ۳۶۶ - ۲۹۹
 خیز بن یافت ۵۸
 خسرو شاه .. (یوقت بابر بود) ۸۸ - ۲۶۰
 خسرو کونکاش ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۴۵ - ۱۴۹
 ۱۵۴
 خسرو ملازم شاه ایران ۲۵۳

حسن قلی آقا ۲۶۷
 حسین سعید بی ملازم پسر محمد خان .. ۲۸۷
 حسن صدر ۳۰۰
 حسن آخته ۳۰۵
 خواجه حسن وزیر سرکار آبی .. ۳۶۰
 حکیمه دایه ۳۴
 میرزا محمد حکیم (ابوالمفاخر - ابو الفضائل)
 پسر همایون ۳۳۲ - ۳۴۰
 همیده بانو بیگم مریم عکاتی .. ۱۸ (شف میم)
 حمید خان ۹۳
 حضرت خوا عم ۶۵ - ۵۳
 حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ .. ۹۴
 مهتر حیدر رکابدار ۱۰۴
 میرزا حیدر کورگان بن محمد حسین ۱۱۵ - ۱۳۵
 ۱۳۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
 .. ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۸۴
 حیدر بخشی ۱۵۲
 حیدر سلطان شیدانی ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۱
 .. ۲۴۳ - ۲۴۴
 ملا حیرتی شاعر ۲۲۱
 حیدر محمد آخته بیگی ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۸۱
 .. ۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴
 حیدر محمد خان ۲۵۲
 حیدر دوست مغل ۳۰۵ - ۲۷۲
 حیدر قاسم کوکبر ۲۹۶
 حیدر قلی بیگ شاملو ۳۴۴
 * حرف خاء *
 خالدار انگه مادر سعادت یار کوکبه .. ۳۴

قوم درلکین ۶۷ - ۶۳
 امیر درویش محمد ساربان ۹۶ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۰
 دریا خان ۱۰۰ - ۱۰۳
 درویش محمد تراشیر پدر شجاعت خان .. ۱۶۰
 درویش علي کتابدار ۱۴۱
 دلاور خان ۱۰۷
 دلپت رای ۱۱۰
 دلدار آغاچه بیگم والدۀ میزرا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶
 ۱۶۰ - ۲۳۱
 دومنیزین (دومنیزین) خان بن بوقا قاکان .. ۴۹ - ۹۷
 دواخان بن براق خان ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
 دولنخان ۹۳
 خواجه دوست خاوند ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۹
 دوست بیگ ایشک آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۴۱ - ۱۴۹
 دولت خان برادر نصیر خان ۱۴۷
 خواجه دوست منشی ۱۶۷
 ملک دولت چک ۱۹۹
 حافظ دوست محمد خانی ۲۱۱
 دوغان بیگ ۲۵۲ - ۲۵۳
 دولت سلطان داماد میزرا کامران ۲۵۸
 دوست محمد پسر میزرا قلی ۲۹۷
 دوندر (فتح خان) نگهبان چیتہ ۳۴۷
 دولت خواجه ۳۵۷
 دیب باقوی بن النجہ خان ۴۹ - ۵۹
 دیومیزرا ۲۱۸
 دیوسلطان ۲۱۹
 دیندار بیگ ۳۰۵

• حرف د •

خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان .. ۸۶
 خضرخان هزارہ ۱ ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۳
 ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۴
 خضر خواجه خان (سلطان) ۲۳۴ - ۲۶۴ - ۲۸۱
 ۳۹۰ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۲۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
 میرزا خضر خان ۲۶۲
 خضرخان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰
 خلیج بن یافت ۵۸ - ۵۹
 خلیج (از لقبی ترک) ۶۰
 خلیل بن میران شاه ۸۲
 سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۸۳
 میرخلیفہ ۹۶ - ۱۱۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹
 محمد خلیل آخته بیگی ۱۰۸
 خواجه خلیفہ ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
 میرخواجه ۲۲۷ - ۲۲۸
 خنجر بیگ ۳۳۰ - ۳۴۲
 خواجه احرار ناصرالدین (خواجه عبیدالله)
 / ۸۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ (شفعین)
 خواجگنی اسد جامدار ۱۰۷ - ۱۰۸
 خواند میر مورخ ۱۲۰ - ۳۵۹
 خواص خان رئیس افغانان ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۴
 ۱۶۵ - ۱۷۲ - ۳۳۶
 خواجه حاجی کشمیری ۱۷۰ - ۱۹۹
 قوم خواجه خضریان ۲۷۷
 خواجه پادشاه مریض ۳۴۲
 • حرف دال •
 داؤد خان ۹۴
 دده بیگ هزارہ ۲۳۴ - ۲۴۲

روشن کوکه ۲۷۷ - ۲۲۲ - ۲۱۱

مولوی معنوی روم ۲۷۱

خواجہ روح اللہ ۲۸۶

مولانا روح اللہ استاد ہمایون ۳۵۷

* حرف زار *

زاهد بیگ ۲۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۹

زبیر راعی ۹۱

محمد زمان میرزا ۱۲۷ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۹۹

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۹ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷

۱۵۹

زنج بن حام ۵۸

صہر زبیر ۱۴۱

زین خان کوکہ پسر بیچہ جان انگہ ۲۲۲ - ۱۴۴

محمد زیتون ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۰

شیخ زین صدر خافی نبیرہ شیخ زین الدین ۱۰۷

۱۱۰ - ۱۱۰

شیخ زین الدین خافی ۱۱۹

زین الدین سلطان شاملو ۲۲۹ - ۲۱۹

سلطان زین الدین کشمیری ۳۲۳

مولانا زین الدین محمود کمانگر ۳۳۳

* حرف سین *

سام بن نوح عم ۵۸ - ۵۷

قوم سالتجوت ۶۶

سالتجوتی ۷۰

رانا سانکا ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۲

۳۱۴ - ۱۱۲

سام میرزا برادر شاہ غلامسپ ۲۱۸ - ۲۱۶ - ۱۷۰ - ۱۳۵

سلطان مارلنگ گنہر ۳۲۴ - ۱۵۵

کارنگرمسی ۱۱۰

قوم کاروسر ۳۳۷

* حرف ذال *

ذوبون بیان پادشاہ ۶۴

ذوالنون ارغون ۹۱ - ۸۹

* حرف راء *

رایسل جتہ رایسل در ۱۴۷

رایسل درباری ۱۴۷

رایسل سرنی ۱۸۰

راجہ بکیر ۳۲۶ - ۳۲۵

راجہ کیلور ۳۲۶

رایسین جتہ ۳۵۳

رحمان قلی خان ۳۲۵

رستم ترکمان ۱۰۸ - ۱۰۷

رستم خان امیر افغان ۳۵۲

رشید خان ۲۹۱ - ۱۱۵

رضیہ سلطان بیگم دختر عمر شیخ ۸۶

رفیع الدین صفوی ۱۶۷ - ۱۰۴

رفیع (رفیق) کوکہ ۲۷۱ - ۲۲۹

رکن داؤد ملازم سلطان بہادر ۱۳۶

رکن خان امیر افغان ۳۵۳

رگواناٹھ (آدناٹھ) ۵۱

رمکی چکہ امیر کشمیر ۱۷۰

بی بی روبا دایہ ۱۴۴

روم بن یغن ۵۸

روس بن یافت ۵۸

رومی خان ۱۵۱ - ۱۴۶ - ۱۴۲ - ۱۳۲ - ۱۳۱

روشن بیگ ۱۵۲ - ۱۴۹

سکندر (سکندر) سلطان .. ۱۹۱ (شف الف)
 سکندر نوچی (مظفر) .. ۱۷۱ (شف میم)
 سکندر خان اوزبک ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵
 ۳۵۱
 میر سلطان علي خواب بین ۸۹
 میرزا سلیمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۵ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۲۰۰
 ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۹ - ۲۴۹
 ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹
 ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۱۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵
 ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸
 .. ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۵۴
 مله دي ۱۳۳
 مله سلطان علي ۱۳۶
 سلیمه سلطان بیگم بنت گلرنگ بیگم بنت بابر پادشاه
 ۱۴۹
 سلطان بیگم زجده میرزا عسکری .. ۱۹۴
 سلطان علي افشار ۲۱۸
 سلطان قلی قورچی باشی خوش محمد خان ۲۱۸
 حافظ سلطان محمد رخنه .. ۲۲۳ - ۲۸۱
 سلطان محمد بخشی (قراول بیگی) ۲۲۴ - ۲۵۹
 (شف میم)
 خواجه سلطان محمد رشیدی وزیر .. ۲۵۴
 سلطان قلی انکه ۲۶۸
 خواجه سلطان علي (افضل خان - دیوان) ۲۸۶
 ۲۹۲ - ۳۰۱
 سلیم شاه (جلال خان) پسر شیر شاه ۳۲۴ - ۳۲۵
 ۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ (شف جیم)
 میر سمندر ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۸۴

مادات بني مختار ۲۳۴
 قوم سالقانی ۲۷۶
 سالقانی امیر ایاق ۲۹۹
 مادات تبرید ۳۱۱ - ۳۱۳
 سبدل خان ۲۹۷ - ۲۹۸
 مهر سببک (سببک) ۳۰۴
 سقری کچی ۱۰۶
 سدهان بن یاف ۵۸ - ۵۹
 سرخ ودای کهنه شاعر پتین .. ۱۱۹
 سرمست خان ۱۵۲ - ۱۶۴
 سردار بیگ پسر قراچه بیگ .. ۲۹۴ - ۲۸۰
 سعادت بار کوک پسر خالدار انکه .. ۴۴
 شیخ سعدالدین حمزه ۵۲
 سلطان سعید خان ۱۱۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
 سعید بیگ سردار ۲۹۳
 بابا سعید قنچاق ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶
 (شف باء)
 سعید خان پسر سارنگ گنبر .. ۳۲۴
 سعادت خواجه ۳۵۷
 سقلاب بن یاف ۵۸
 سقای براند؟ همان از دریا ناعش نظام ۱۵۹ - ۱۶۰
 سلطان سکندر لودی (برادر علاؤالدین) پدر سلطان
 ابراهیم ۹۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۷
 سلطان سکندر سور افغان (احمد خان) ۹۸ - ۳۳۷
 ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵
 (شف الف) ۳۶۶ - ۳۶۷
 سلطان سکندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
 سکندر خان ۱۴۱

۱۷۳ - ۱۳۵ - ۹۱		۳۱۵	
شاه بیگم مادر سببی بابریادشاه	.. ۹۱ - ۹۰	مهر سنبلی میراکش سنبلی خان (صفدر خان)	ملازم
شاهی بیگ خان	.. ۱۶۸ - ۹۱	همایون	.. ۲۰ - ۲۲۴ - ۲۶۳ - ۲۶۶
خواجہ شاه میرحسین	.. ۹۵ - ۹۶ (شف میم)	سند بن حام	 ۵۸
شاهم خان جلالیر	۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۳۵ - ۲۸۲ - ۲۶۱	سنگوپسر آوگ خان	 ۷۲
.. ..	 ۳۱۸	سلطان (میرزا) سنجر برلاس	۹۰ - ۲۶۰ - ۲۶۲
شاه میرزا پسر محمد سلطان میرزا	۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۴۱	سنگرخان جغوره	 ۱۰۵
.. ..	 ۲۸۵	سنگای ناگوری ملازم مالدیو	 ۱۸۰
شاه ولد ملازم عسکری میرزا	.. ۱۹۲	میرزا سنجر ولد شهرانو بیگم	.. ۲۰۲
استان شاه محمد سرنائی	.. ۲۱۱	سیدان	 ۲۰۴
شاه قلی سلطان	.. ۲۱۳	سینچاپ سلطان افشار حاکم فرام	.. ۲۱۸
شاه قلی سلطان استچاو حاکم مشهد	.. ۲۱۵	سنگی اناقر ویش	.. ۳۳۵
شاه قلی سلطان مهردار	.. ۲۱۸	سورغوجین پسر ابن سچي برلاس	۴۹ - ۷۱ - ۷۲
شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان	.. ۲۱۸	سورج خان	 ۶۲
شاهم علی جلالیر پدر تیمور جلالیر	۲۲۷ - ۲۲۸	قوم میورها	 ۵۰
شاه قلی نازچی	۲۲۸ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۹۱ - ۲۹۶	سیورغتمش برادر تیمور	 ۷۹
.. ..	.. ۳۲۰ - ۳۴۲	سیورغتمش بن میران شاه	 ۸۲
شاه قلی سیدتانی	.. ۲۳۵ - ۲۳۶	سیوندک سلطان قورچی باشی افشار	.. ۲۱۸
شاه برهی خان	.. ۲۴۴	سیف خان کوکک اکبر و پسر خواجہ مقصود	۲۲۲
شاه قلی سلطان خویش بیرام خان	.. ۲۶۶	میرسید علی زمیندار	 ۲۴۹
شاه محمد برادر حاجی محمد	۲۸۵ - ۲۹۸ - ۳۱۰	میرسید علی	 ۲۹۲ - ۳۴۲
شاه محمد سلطان حصاری	.. ۲۸۸ - ۲۸۹	میرسید علی مہزوری	.. ۲۹۹
میرزا شاه خویش میر برک	.. ۳۰۳ - ۳۴۹	سید علی	 ۳۲۸
شاه ولی انگه میرزا محمد حکیم	۳۴۰ (شف وار)	* حرف شین *	
شاهباز خان افغان	 ۳۴۳	شام بن یغن	 ۵۸
شجاعت خان	 ۱۴۰	میرزا شاه رخ پسر نیمون	.. ۸۱ - ۸۲ - ۸۳
شجاعت خان (سچاز خان)	.. ۳۳۹	شاه رخ میرزا بن ابو سعید میرزا	.. ۱۵۲ - ۸۳
میر شریف خان برادر شمس الدین محمد انگه خان		شاه بیگ ارغون برادر محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون	

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰

شیردل خویش منعم خان ۱۷۷

قوم شیعه ۲۰۴

شیرعلی ملازم میرزا کامران ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳

.. ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳

شیخم خواجه خضری ۲۷۲ - ۲۷۷

شیر محمد پکنه (سید محمد پکنه) ۲۸۷ - ۲۸۸

.. (شفیم)

شیرعلی بیگ ۲۳۴

* حرف صا *

حافظ صابرقاق ۲۱۱ - ۲۱۴

صافی ولی سلطان ۲۱۹

صالح دیوانه ۲۲۵

صدر خان .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴

صلحا بن آدم عم ۵۴

صوفیان خایفه ۲۱۹

* حرف طاء *

طایق بن افروز خان ۶۱

طازس خان برادر شاه منصور ۹۲

امیر طاهر ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۲۳۳

طاهر محمد پسر میر خرد ۲۹۹ - ۳۶۶

محمد طاهر خان ۳۱۱ - ۳۱۶

امیر طراغای پدر تیمور ۷۷۶ - ۷۷۸

شاه طهماسب صفوی والی ایران ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۰۵

۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۲

.. .. ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۳۳۴

* حرف ظاء *

ظفر ملی ولد فقیر بیگ ۱۷۶

۲۹۱ - ۱۴

مولانا شرف الدین علی یزدی مولف ظفر نامه ۱۶

۹۷

ملا شفقانی ۳۰۱ - ۳۲۵

میر شمس الدین محمد غزنوی انگه خان ۱۴ - ۴۳

۴۵ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف وغین)

شیخ شمس الدین تالال ۷۷

شمس الدین محمد (دستگیر همایون بر ساحل دریا)

.. .. ۱۶۶ - ۱۶۸

شمس الدین علی سلطان ۲۱۵ - ۲۲۰

شمس الدین علی قاضی قندهار ۲۲۹

علامه شهرزودی ۵۳ - ۵۷

سلطان شهاب الدین غوری ۹۷

مولانا شهاب معتمدی متخلص لکنوی ۱۱۸ - ۱۱۹

شهاب الدین احمد خان ۳۴۲ - ۳۵۴

شهاب خان افغان ۳۵۲

شیرت عم (اوربای اول) ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۱۴۹

شیر کامون ۷۶

شیرین بیگی آغا خواهر تیمور ۷۹

شیر علی خان اوئلان بن محمد خان ۸۶

شیرم طغانی ۸۸

شیرک خان ۸۸ - ۸۹

شیر افکن بیگ ولد قوج بیگ ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۱۰۷

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۱

شیر شاه افغان (نامش فرید بن حسن بن ابراهیم) ۱۲۳

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶

* حرف عین *

عبدالرشید پسر شیرخان ۱۲۳	قوم عاد ۵۸
عبدالله خان اوزبک خوش قاسم حسین خان اوزبک ۳۴۲ - ۲۹۰ - ۱۴۲	عالم شیخ پسر طراغای ۷۹
میرزا عبدالله ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۹ - ۲۸۱	عادل سلطان بن مهدی سلطان ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸
.. .. ۳۴۲ - ۲۹۳	 ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۲۲۱
خواجه عبدالحق ۱۷۱ - ۱۶۸	عالم خان لودی سلطان علاؤالدین ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۴۰
قاسمی عبدالله صدر میرزا کامران ۱۷۱ - ۱۶۹	 (شف علاؤالدین)
مولانا عبدالباقی صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳	سلطان عالم ملازم سلطان پهلوان ۱۳۴
.. .. ۳۴۲ - ۳۳۳	عاقل سلطان اوزبک پسر عجل سلطان ۲۲۱
شیخ عبد الغفور ۱۷۷	عارف توشکچی (بهار خان) ۲۲۴
شیخ عبد الوهاب (از اولاد شیخ پوران) ۱۹۰	عالم شاه (ملازم میرزا کامران) ۳۶۳ - ۳۲۵
میر عبدالحی گرم سبیری ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱	عارف بیگلر ۳۴۲ - ۳۳۰
خواجه عبدالله انصاری پیر هرات ۲۱۴	عادل خان افغان ۳۳۶
خواجه عبدالغنی امیر قزوین ۲۱۵	عارف الله پسر خواندگ قنبر ۳۵۳
عبدالله خان استیجاو داماد شاه اسمعیل ۲۱۸	میر عبدالحی صدر ۱۵ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۹۴
خواجه عبدالصمد شیرین قام ۲۲۰ - ۲۹۲ - ۳۰۳	 ۳۶۸
.. .. ۳۴۲	خواجه عبیدالله (ناصرالدین خواجه انوار) ۸۴
عبدالقنات کرکیراق ۲۲۰	 (شف خا)
عبد الوهاب ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲	عبد الرزاق میرزا بن الخ بیگلر میرزا ۸۹
میر عبدالله (سید بنی مختار) ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۴۲	عبیدالله خان ۹۱ - ۲۲۹
علاء عبدالحق استاد میرزا کامران ۲۳۶	عبد الرحیم سقاوی ۹۳
خواجه عبدالحق ۲۴۴	امیر عبدالعزیز ۹۶ - ۹۴
عبدالجبار شیخ ۲۵۰	عبدالعزیز (عبد الغنی) میر آخور ۹۴ - ۱۰۳
عبد الرحمن قصاب ۲۵۸	 ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰
عبد الله سلطان ۲۷۲	امیر عبدالله (کتابدار) ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
عبدالرشید خان پسر سلطان سعید خان حاکم کاشغر ۳۳۲ - ۲۸۵	 ۱۰۷ - ۱۰۸
عباس سلطان اوزبک ۲۸۹ - ۲۸۵	عبد الشکور ۱۰۷
	عبدالملوک قورچی ۱۱۱

سلطان علاؤالدین (عالم خان) (لودی) (سوادى) ۹۲	عبدالعزیز خان اوزبک پسر عبید خان ۲۸۸ - ۲۸۹
۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ (شف عالم خان)	عبید خان اوزبک ۲۸۹
استاد علي قلی (نادر العصر) .. ۹۵ - ۱۰۹ - ۱۹۴	خواجہ عبد السمیع ۳۱
شیخ علي .. ۹۶ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۴۳	مولانا عبد الله ۳۱۵
نمیر علي (ولي) خازن .. ۹۸ (شف واو)	مولانا عبد القادر ۳۱۷ - ۳۴۲
سلطان علاؤالدین سابق .. ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۹۶	مولانا عبد الله سلطان پوری (دیگر) .. ۳۲۵
علي خان شیخ زاد فرملي .. ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱	خواجہ عبد الباری ۳۴۲
علي انگہ باشایق ۱۰۸	خواجہ عبد الله ۳۴۲
نمیر علي شیر ۱۱۹	خواجہ عبد المجید دیوان ۳۴۲
سید علي خان نوکر سلطان بهادر .. ۱۳۱	خواجہ عبد الملک وزیر سرکار آتشى .. ۳۵۹
علي خان مهاونی ۱۵۲	عمان چلپی میرزا بن میران شاه .. ۸۲
علاؤ خان مالزم شیر شاه ۱۹۷	عراق پسر خراسان ۵۸
شیخ علاؤالدین سمناي (ولي) .. ۲۱۵	قوم عرب ۵۸
علي قلی خان شیدائي پسر حیدر سلطان شیدائي و برادر	میر عرب مکی ۲۷۹
بهادر خان ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۷۷	میرزا عزیز کونلش خان اعظم ۱۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۲۸۱ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۳	 ۲۲۵
.. .. . ۳۶۴ - ۳۵۴	اسحاق عزیز حیستانی (رومی خان) .. ۳۵۵
علي سلطان چلاق ۲۱۹	میرزا عسکری برادر همايون ۹۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
علي بیگ ذوالفقار کش ۲۱۹	۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
علي دوست خان بار بیگی پسر حسن علي ۲۲۳	۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۶۰
.. .. . ۲۸۰ - ۲۸۸	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰
علي سلطان نکلو ۲۲۷	۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳
علي قلی خان انصاری ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۳۳۲ - ۳۳۲	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲
.. .. . ۳۴۲ - ۳۴۳	۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۹
علي قلی اوغلي قورچی میرزا کاهران ۲۵۸ - ۲۶۸	۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۲
علي قلی سلطان ۲۷۵	 ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۰۸
علي محمد اسپ ۳۰۷ - ۳۲۵	ملا صام الدین ابراهیم ملا زاد ۲۷۰ - ۳۱۶ - ۳۱۷
عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و پدر	خواجه عطاء الله دیوان بیونان ۳۴۲

قاسم مخلص ۲۳۱ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۳۴۲
 ۳۵۳ - ۳۵۴
 شاه قاسم تغائی ۲۴۹
 محمد قاسم خواهرزاده بهلولان دوست .. ۲۶۳
 خواجه قاسم .. ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵
 قاسم چنگی ۲۸۱
 خواجه قاسم مهدی (مهدی قاسم) ۳۲۹ (شفیمیم)
 محمد قاسم خان نیشابوری ۳۴۴
 میرقلی ۳۵۰
 مولانا قاسم کاهی ۳۶۸
 قبط بن حام ۵۸
 قوم قبیچاق ۶۰
 قبلخان بن تومنخان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵
 قنلق ترکان آغا خواهر تیمور .. ۷۹
 قنلق نگار خانم مادر بابوشاه .. ۸۶
 امیر قنلق قدم ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
 ۳۰۷
 مولانا قدم ارباب ۲۶۸
 قراچار نویان بن سوغرچین ۴۹ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۴
 ۷۶ - ۷۵
 قراخان بن مغل خان ۴۹ - ۶۰
 قرا هلاکوخان بن موانکان بن چغتای خان ۷۶
 قرا یوسف ترکمان ۸۲ - ۱۲۸
 قراقوزی ۹۶ - ۱۰۷
 قرلچہ بیگ خان ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۰۱ - ۲۳۴ - ۲۴۴
 ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۱۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۶۰
 ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲
 ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴

۱۷۶ - ۱۹۷
 قوم فولاد قیا ۸۲
 شیخ ابو الفیض فیضی برادر مولف .. ۲۲
 فیذاغورس حکیم ۵۶
 فیروز خان ۱۰۲
 فیروز خان پسر سلیم خان ۳۳۷
 * حرف قاف *
 قاجولی بهادر بن تومنخان ۱۶ - ۴۹ - ۶۸ - ۶۹
 ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۱۵۸
 قایدوخان بن دوغین (دوغین) خان ۴۹ - ۶۷
 قابیل پسر آدم ۵۳
 قوم قارلیغ ۶۰
 ملک قاسم برادر بابا قشقه ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸
 ۱۱۱
 قاسم سنبلی ۱۰۰
 قاسم حسین سلطان (خان) ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۹
 ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸
 ۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۹۰
 ۲۳۴ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۶
 ۳۰۰
 قادر شاه (ملو خان) .. ۱۴۵ (شفیمیم)
 قاضی فرنگ ۱۴۵
 مولانا قاسم علی صدر ۱۵۹
 قاسم برلاس ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۹۴ - ۳۰۱
 مولانا قاسم قانونی ۲۱۱
 میرزا قاسم گونابادی ۲۱۶
 محمد قاسم خان سوجی ۲۲۳ - ۲۵۱ - ۲۶۳ - ۲۶۵
 ۲۷۵ - ۲۸۸ - ۲۹۱

قوم قیات
قین برقانی بن قبل خان

• حرف کاف •

میرزا کامران پسر بابر پادشاه ۱۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۱۴

۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵

۱۳۶ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲

۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲

۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷

۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵

۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱

۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۵

کاجی چک ۱۹۷

کاکر علی ۲۸۲ - ۲۸۳

کابلی خان برادر محمد قاسم موجی ۲۸۸

کالا پهاز برادر اسکندر سور ۳۳۹

امیر کده بیگ ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۵

کچک علی ۱۱۱

کچک بیگ ۱۷۲

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴

۱۹۹

طان شاملو ۲۰۶

قراول بیگی ۲۲۵ - ۲۷۲ - ۲۸۰

۲۵۲

۳۱۵

را ملازم محمد خان ۳۳۴

ب میرشکار ۳۳۴

لداشیده ۱۳۵ - ۲۲۸ - ۲۳۳ - ۲۳۴

۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰

ملطان ملازم شاه عباس ۲۰۷ - ۲۱۰

خان ۱۰۳ - ۱۰۰

بالدین شیرازی استاد سلطان بهادر ۱۴۶

خان پسر شیرخان ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۱

بالدین جلجو بغدادی ۲۲۰

ندر (گوبنده) ۲۳۶

(از لقبهای ترک) ۶۰

نیل (وفیه لغات) ۶۶

قرات ۷۲

بی بیگ ۱۱۷ - ۳۶۴

بی بهاری ۳۰۴

قوندوق (قیدوق) سلطان ۳۰۷ - ۳۴۲ - ۳۶۴

زانچ ۳۵۳ - ۳۵۴

بان بن قبل خان ۶۹ - ۷۰

۹۶ - ۱۰۷ - ۱۵۹ - ۲۳۳ - ۲۵۵

ن اردو شاه ۱۰۷ - ۱۰۸

ایلخان ۶۴ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

ن انوش ۴۹ - ۵۴

کوکي عم حاجي محمد ۲۸۵
 کيو مړت بن سام (کيو مړت - ويگان فارسي مځيختر
 است) ۵۹ - ۵۸ - ۵۶
 کښک خواجه مهردار ۳۴۲ - ۱۲۰
 کيستن قوا حاکم بلخ ۲۸۷

* حرف گان *

گجرتيان ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۲۸
 گرگ علي بيگ ۱۵۲
 گردباز (نام فيل) ۱۶۳
 قوم گکيران ۳۳۶ - ۳۲۶ - ۳۲۳ - ۱۹۵
 گلرنگ بيگم دختر بابر ۱۴۹ - ۱۱۹
 گلچيره بيگم دختر بابر ۲۸۵ - ۱۲۹
 گابدين بيگم دختر بابر ۱۱۹
 گندم زميندار ۱۷۸
 گوهرشاد بيگم ۸۳
 گوزان ۱۶۷ - ۱۳۶
 شيخ گورن ۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۲ - ۱۰۱
 گيدوک خان بن ديب باقوي ۵۹ - ۴۹
 گيدوک خان بن اوکدای ۷۶
 مبرگيسو ۱۱۰

* حرف لام *

لاوز بن سام ۵۸
 لاد ملک (زوجۀ جمال خان که بزوجيت اشيرخان
 آمد) ۱۲۳
 لشکري پسر سلطان آدم ۳۴۱
 لطفي (لطف الله) سپهندي ۲۹۱ - ۲۸۰ - ۲۵۲
 مير لطيف (لطف) ۳۵۲ - ۲۷۵
 خواجه لطف الله وزير سرکار هوائي ۳۶۰

ملک کدنام ۳۲۳
 کرمخان پسر قنبال ۵۸
 کرخان بن مغل خان ۶۰
 قوم کرايت ۷۲
 کرم سنگه ۱۱۰
 چمانۀ کوراني ۱۶۴
 کشميريان ۳۲۴ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷
 خواجه کلان بيگ ولد مولانا محمد صدر ۹۴ - ۹۲
 ۹۸ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۵
 ۲۴۴ - ۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۶۱
 خواجه کلان ساماني ۱۲۱
 ملک کلان پسر ملک کدنام ۳۲۴
 کماري (کيما) بن يافت ۵۸
 کمال خان (از اولاد علاؤ الدين) ۱۰۷
 کمال دواي قاتل ميرزا حيدر ۱۹۹
 کمال الدين شاه قلي بيگ ۲۰۶
 خواجه کمال الدين حسين ۲۸۱
 کمال خان پسر سارنگ گکيو ۳۲۴
 کن خان بن اغور خان ۶۱ - ۶۰ - ۴۹
 کنعان بن حام ۵۸
 کنکو ۱۱۰
 کوکي انجۀ زوجۀ توغ بيگي ۴۴
 کوش بن حام ۵۸
 کوک بن اغور خان ۶۰
 کوچو بن اوکدای ۷۶
 کويان کمنايت ۱۳۶
 کوکي بهادر ۲۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۳
 کوچهک خچکي (سربانده) ۲۸۱

راجه هتر سين ۱۸۵
 محمد خان ۱۳۸
 منون قاتشال ۲۹۱
 حکيم محي الدين مغربي ۳۷ - ۳۵ - ۳۳ ..
 سلطان محمد ميرزا بن ميرزا شاه بن امير تيمور ۴۸
 ۸۲
 سلطان محمد خوارزم شاه ۷۳
 محمد سلطان پسر جهانگير ميرزا ۸۱
 سلطان محمد ميرزا بن بایسنغر ميرزا ۸۳
 سلطان محمد ميرزا بن سلطان ابوسعید ميرزا ۸۳
 سلطان محمود ميرزا بن سلطان ابوسعید ميرزا ۸۳
 ۸۸
 محمود خان پسر بونس خان ۸۴ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸
 محمدي (محمد) کولکاش ۸۶ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
 ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰
 محمد خان بن خضر خواجه خان ۸۶
 خواجه محمد مروي ۸۷
 محمد حسين ميرزا ۹۰ - ۹۲
 امير مهتاب علي خليفه (خواجه خليفه - مير خليفه)
 ۹۰ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۹۰ - ۳۳۳ (شف خا)
 امير محمد قاسم کوه بر ۹۰ (شف قاف)
 مولانا محمد صدر ۹۲
 محمد سلطان ميرزا ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
 ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۲۵
 ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۳ - ۲۷۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵
 سلطان محمد درلدي ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۲۰
 محمد علي جنگ جنگ ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷
 ۱۰۸ - ۱۱۰

رزا ۳۶۴
 بدخشي ۳۶۲
 مک - لمان - لانج (بن هوشاچ ۴۹ - ۵۶
 ۵۴
 ۳۰۷
 ۱۰۲ - ۱۰۳
 ۱۲۸
 ۲۴۹
 حرف مجيد
 ۶۷
 والد همايون ۱۰۴ - ۱۲۱
 چوهران ۱۱۰
 ۱۱۲
 نندار .. ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴
 (آغا) (بيگه) والد ادهم خان ۱۸۷
 ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۳۶۳ - ۳۶۷
 حاکم اجمير و ناگور ۱۹۶
 اتاليق .. ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱
 امي خان ۳۲۰
 بيگم زينه همايون .. ۳۳۲ - ۳۵۲
 پدر ابوالفضل مولف .. ۹
 بخاري ملوک سلطان بهادر .. ۱۴۳
 (عدلي) امير افغان ۱۶۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸
 ۳۴۰ - ۳۴۹
 اوجي ۲۶۲
 برادر مصاحب بيگ .. ۲۷۸
 رئيس افغان ۳۴۴
 اخذوخ .. ۴۹ - ۵۶

۲۲۳	سید محمد قالی هروی	۱۴۹ - ۱۰۷ - ۹۶ (سلطان محمد)	۱۴۹
۳۴۲ - ۳۲۰ - ۲۹۶ - ۲۵۲ - ۲۳۵	محمد خان جالبیر	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۸۱ (شف سین)	۱۵۴
۳۴۳		سلطان محمود غزنوی (سابق)	۹۶
۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۴ - ۲۵۱	محمد علی ثنائی		۱۰۲
۳۲۰ - ۲۵۲	سلطان محمد فوق		۱۰۴
۲۹۹ - ۲۸۸ - ۲۵۲	محمد (محمدی) خان ترکمان	۱۰۴ - ۲۴۱	۲۴۱
۳۵۳			۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۰۶
۲۶۳	محمد حسین خواهرزاده پهلوان دوست		۱۰۸
۲۸۹ - ۲۷۸ - ۲۷۵ - ۲۷۲	محمد قلی خان بولاس		۱۱۹
۳۶۶ - ۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۴ - ۳۰۷			۱۴۳
۲۹۱ - ۲۸۰	محمد قلی شین کمال (کمال)		۱۶۴
۲۸۶	محمد قلی سلطان		۱۸۵ - ۱۷۳
۲۸۷	محمد قلی میرزا ملازم پیر محمد خان		۱۷۷
۲۹۰	محمد قلی خان جالبیر		۱۸۶
۲۹۱	میر محمد منشی		۱۹۸ - ۱۹۷
۲۹۱			
۲۹۱	خواجه محمد امین کنگ		
۳۱۵	محمد علی خان (ملازم هندال میرزا بود)		۲۱۸ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۶ - ۲۰۵
۳۴۰ - ۳۳۹	محمد خان افغان قریب شیرخان		۳۳۴
.. .. .	محمد امین دیوانه		۲۱۳
۳۴۲	میر محسن داعی		۲۱۸
۳۵۹	مولانا محمد فرغلی (پیر علی)		۲۱۸
.. .. .	مخدومه سلطان بیگم (قراکو بیگم)		
۸۶	میرزا		۲۲۹ - ۲۱۹
۲۸۱	مخلص قیوزی (سرانده)		۲۱۹
۱۰	مریم مکانی (حمیده بانو بیگم)		
۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۷۴ - ۹۰ - ۴۵ - ۴۴ - ۱۹ - ۱۴			۲۲۳
۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۱۹ - ۲۰۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴			
۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۳			۳۲۸ - ۲۸۰ - ۲۲۳
۲۱۵			

۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۶		مریم مادر عیسی* عم بنت عمران	۹۵
۱۱۲ - ۱۰۰	..	سلطان مراد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا	۸۳
معصومه سلطان بیگم همشیرک همایون زوجة محمد زمان		ملا مرشد بانری	۹۳
۱۴۹	..	مرغوب غلام سلطان ابراهیم	۱۰۰
معزالدین حسین امیر هرات		میر مرتضی صدر فاضل	۲۱۳
۲۱۲	..	میرزا مراد (شاهزاده) پسر شاه لهما اسپ	۲۱۸
خواجه معین (میر معین)	..	..	۲۳۹ - ۲۳۶ - ۲۲۱ - ۲۱۹
۲۵۳ - ۲۴۲	..	مراد خواجه	۳۵۷
معین خان فرخوددی	..	سلطان مسعود میرزا عمزاده بابر شاه	۸۸
مغلخان بن آنچه خان	..	مست علی تورچی	۳۰۵
۴۹ - ۶۰	..	خواجه مسافری	۳۴۹
قوم مغل (مغل) (مغول) (البری مغل خان)	..	مولانا مسعود حصاری	۳۶۸
۶۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷ (شف الف)	..	مشایخ قصبه شماسی	۲۲۰
مغل بیگ	..	مصطفی رومی	۱۰۸
۱۴۹	..	مصاب بیگ پسر خواجه گلان بیگ	۲۴۶ - ۲۴۴
مغل قانچی	..	۲۵۷ - ۲۹۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵	
محمد مقیم پسر دولتون ارغون	..	۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۹۱ - ۲۹۴ - ۲۹۵	
میرزا مقیم مخاطب به خراسان خان ملازم سلطان بهادر	..	..	۲۹۶ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۶
۱۳۱	..	عظمت شاه (سابق)	۷۹
مقدم (بیگ) (کوک)	..	عظمت حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا	۹۰
۱۶۶ - ۲۴۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰	..	سلطان مظفر	۱۳۲ - ۱۲۷
مقصود میرزا آخته بیگی	..	مظفر ترخان ملازم همایون	۱۷۰
۲۵۹ - ۲۲۹ - ۲۸۱	..	مظفر توچی (این را سکندر نوشته)	۱۹۷
خواجه مقصود هروی	..	..	.. (شف بیون)
۲۲۳	..	مظفر کوک میرزا عسکری	۲۴۹ - ۲۵۰
درویش مقصود بگالی	..	خواجه معظم (سلطان) برادر مادری مریم مکانی	۱۴
۲۲۲	..	۲۴۵ - ۲۴۳ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۱ - ۱۹۱ - ۱۴۵	
مقیم خان	..	۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲	
حافظ مقصود	..		
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۵۴	..		
خواجه مقصود علی	..		
۲۸۹	..		
مقصود تورچی	..		
۳۰۷	..		
مقرب مسکین مودن	..		
۳۶۳	..		
مکون بن تبال	..		
۴۸	..		
مکن ولد حسن	..		
۱۰۳	..		
ملو خان (حاکم هند بوقت تیمور)	..		
۹۷	..		
ملک داد کورانی	..		
۱۱۱ - ۱۰۷	..		

مهلائیل بن قینان ۵۵ - ۵۴ - ۴۹	مآو خان مندووالی ملقب بہ قادر شاہ ۱۳۳ - ۱۴۱
مہادیو ۵۱	(شف قای)
مہرنوش مادر سلطان محمد ۸۳	ملک محمد ملازم حاکم تگبہ ۲۵۸
مہربانو بیگم خواہر ناصر میرزا ۸۶	ملک علی پنج پیری ۲۷۴
مہر نگار خانم خالہ زادہ بابر پادشاہ ۹۰	ملک محمد مندراوری ۳۰۷ - ۳۲۰
مید مہدی خواجہ ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴	ملک سنگی ۳۲۱
.. .. ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۷	ملک مختار ۳۴۲
مہدی سلطان پدر عادل سلطان ۱۰۷	منکلی خواجہ بن نیمور تاش ۴۹ - ۶۳
مہدی قاسم خان ۱۹۱ (شف قای)	منکلی خان بن یلمز خان ۴۹ - ۶۴
مہتر خان خزینہ دار ۲۲۴ - ۳۶۴	منج (منک) بن یافت ۵۸
مہدی خان (سلطان) ۲۶۲ - ۲۷۵	مولوں زوجہ دونمیں ۶۷
حافظ مہری ۲۸۱	منکوقان بن تولی خان بن چنگیز خان ۷۶
مہتر مسکامی فرحت خان ۲۱۷ (شف قای)	شاہ منصور شاہ ایران ۷۹
قبیلہ مہمند ۳۱۳	منوچہر میرزا بن سلطان محمد میرزا ۸۲
میرزا میوان شاہ (جلال الدین) بن نیمور ۴۸ - ۸۱	شاہ منصور برادر طاؤس خان ۹۴
.. .. ۸۲ - ۲۱۹	امیر شاہ منصور برلاس ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
خواجہ میر میران مدد ۹۶ - ۱۰۱	ملک اڈیسہ ۱۴۸
میرزا بیگ ترخان (بلوچ) ۹۶ - ۲۲۴	منعم خان ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۳ - ۲۷۲
خواجہ شاہ میر حسین ۱۰۴ (شف شین)	۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
میدنی زای ۱۱۴	۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳
میرزا خان خانخانان بن بیرام خان ۱۱۸	 ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۶۳
میران محمد شاہ (محمد قزوقی) ملازم سلطان بہادر ۱۳۲ - ۱۴۵	منور بیگ پسر نور بیگ ۲۳۴
شیخ میرک (ملازم شاہ حسین) از اولاد شیخ پوران ۱۷۳ - ۱۷۶	مولف نقایس الننون ۵۲
.. .. ۱۷۳ - ۱۷۶	موسیٰ عم ۵۷
میر علی بلوچ ۲۳۶	مواکان بن چغتای ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
میرزا بیگ برلاس ۲۵۲ - ۲۶۸	مومن انگہ ۱۰۷ - ۱۰۸
میرزا قلی جلایر ۲۵۲	موند بیگ ۱۵۱ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۵
	خواجہ محمد مومن فرغوردی ۳۲۸

نظری سال النبی ۲۹۱
شیخ نظامی مرحوم ۳۱۶
نظام خان پدر مبارز خان ۳۳۷
نظر شیخ چولي ۳۶۷ - ۳۶۴
نکدري (قوم) ۲۲۹ - ۲۰۹

نگینه خاتون مادر تیمور صاحبقران .. ۷۸
مولانا نورالدین توخان .. ۱۵ - ۴۷ - ۲۲۰ - ۲۲۳
نوح عم بن لک .. ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷
.. .. ۵۸ - ۱۲۲
نوبه بن حام ۵۸
نورالدین محمد میرزا شوهر گلرنگ بیگم همشیره
.. .. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵
نور بیگ ۲۳۴
نوبدي شاعر ۲۴۵
خواجه نور ۲۶۹
نورم کوک ۳۰۳
نهاد بیگ ۱۴۹ - ۱۵۲
قوم نیرون ۶۷ - ۷۲
قوم نیازیان ۱۶۴ - ۳۳۶

* حرف واز *

مهنرواصل ۲۲۴ - ۲۵۸
وزري فرنگ اميرالامرای بغداد .. ۱۴۵
وقاص سلطان بلخي ۲۸۸
مهنروکيله (وکیل) ۲۲۴ - ۲۵۸
سلطان ولد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
اصيرولي (علي) خازن (بیگ) ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۳
۱۰۷ - ۱۶۸ - ۳۳۴ - ۳۴۷ (شفی عین)
ولي شيرمل ۹۶

میرزا قلي برادر حیدر محمد خان .. ۲۵۲ - ۲۹۷
میرزا بیگ ملازم میرزا کامران .. ۲۶۸
ملا میر کتادار ۲۶۹
خواجه میرزا بیگ دیوان ۲۸۶ - ۲۹۲

* حرف نون *

ناصر میرزا برادر بابیر شاه .. ۸۵ - ۸۶ - ۹۱
سلطان ناصرالدین ۱۱۲
نازک شاه (در کشمیر) ۱۹۷ - ۱۹۸
خواجه ناصرالدین علي مستوفي .. ۲۹۱
ناصرقلي ۳۱۵ - ۳۶۰
نجم بیگ ۹۱
میرزا پچات ۲۹۷ - ۳۴۲
ندیم کوک شوهر فخرنا انکه ۴۴ - ۴۵ - ۱۹۱
.. .. ۲۴۱ - ۲۵۹
نریت هاشا ۱۰۶
نرسنگید یو چوهان ۱۰۶
قوم نصرائی ۵۴
نصیرخان نوهانی ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۴۷
نصرت شاه والی بگاله ۱۱۴
نصیب شاه والی بگاله ۱۴۸ - ۱۵۱
نصیب رسال ۲۷۸
نصیب خان افغان پنج بیده ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴
نظام خان (حاکم بیکه) ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۷
خواجه نظام الدین علي خلیفه .. ۱۰۷ - ۱۱۹
.. .. (شف خاء)
نظام الملک حاکم دکن ۱۴۶
میرزا نظر ۱۵۴
مهر نظر علي میر هزار تیشکانی .. ۲۳۶

۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷

۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱

۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳

۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷

۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵

۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳

۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵

۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸

ولي حوب ميرزا ۱۲۴

واديگ يادگار شاه طهماسب .. ۲۴۹ - ۲۵۹

واديگ يادگار ۲۵۲

شاه ولي انگه .. ۳۵۲ (شف شين)

وس خان بن شير علي خان اوغلان .. ۸۶

سلطان ونس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

ونس سلطان ۲۱۳

ونس يادگار ۲۷۸ - ۲۹۲

امير ونسي ۳۵۹

ه حرف هاء

هاديل پسر آدم عم ۵۳

هادله زعيمادار ۱۷۸

هاشم يادگار پادشاه ناصر ميرزا ۱۷۸ - ۲۰۱

هاتك هاني بلوچ ۲۰۲

خواجه هجرى جلبي ۱۷۴

هرينه ۵۶

هرمس يادگار ۵۶

هرمس مصري ۵۶

قوم هزاره ۲۲۵ - ۲۰۹ - ۱۲۶

۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۸۵

۲۳۳ - ۳۰۱ (شف هزارجات در منظر دوم)

هالاكو خان ۵۵ - ۷۶

هابل سلطان ۳۳۵

ابوالنصر نصيرالدين محمد همايون پادشاه جهانگيري

جنت آشياني ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱

۴۰ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۹۲ - ۹۳

۹۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳
 یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ ۸۶
 یادگار تغائی ۱۲۷ - ۱۱۳
 یادگار ناصر میرزا (ابن عم همایون) ۱۲۹ - ۱۲۴
 ۱۳۲ - ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶
 ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳
 ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۵
 ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸
 ۲۴۹ ۲۵۱ - ۲۵۷
 یار علی سلطان نکلو ۲۱۸
 یادگار سلطان موصول ۲۱۹
 یاسین دولت ۲۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۶ - ۲۹۳
 یرد بن مهلاذیل ۵۵ - ۴۹
 یسومکا بن چغتای ۷۶
 یعقوب بیگ ۱۴۹
 یعقوب میرزا تغائی ۲۱۸
 یعقوب (دیگر) ۲۲۳
 یغن بن سام ۵۸
 یلدوز بن منکلی خواجه ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۴۹
 یلدوز خان بن آی خان ۶۱ - ۴۹
 یولدوز بن اغور خان ۶۰
 یوسفی سالچی بن آلنقا ۶۶
 یونس خان ۸۶ - ۸۴ - ۸۳
 قوم یوسف زئی ۹۲
 امیر یونس علی ۱۲۵ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵
 ۲۴۵
 مولانا یوسفی طیب ۱۱۹
 یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق ۱۵۳ - ۱۵۴

میر همه ۱۰۷
 هند بن حام ۵۸
 امیر هندو بیگ ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۴ - ۹۹ - ۹۴ - ۹۳
 ۱۱۷ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
 ۳۵۹ - ۱۵۳ - ۱۵۱
 میرزا هندال پسر بابو پادشاه ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۹ - ۹۳
 ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۴۹
 ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
 ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
 ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱
 ۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۴۹
 ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰
 ۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
 ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
 ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷
 ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲
 قوم هندوان ۲۸۳
 هیدت بوادر طوغای ۷۷
 هیدت خان نیازی ۳۳۶ - ۱۵۲
 هیمنو بقال (راجه بکرماجیت) ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷
 ۳۴۰
 * حرف پاء *
 میر یار محمد غزنوی پدر شمس الدین محمد انکه خان
 ۱۴
 بانت (ابوالنور النچه خان) بن نوح عم ۴۹
 ۵۷ - ۵۸ - ۵۹
 بارچ بن بانت ۵۹
 یادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن باباسفر

۳۳۰ - ۳۲۵	..	..	..	..	حاجي يوسف	۱۸۷	يوسف محمد خان برادر ميرزا عزيز كوكلناش
۳۲۵	..	...	..	..	يوسف آفتابچي	۲۱۱	اسناد يوسف مودود (گويده)
۳۳۰	..	..	..	..	يوسف عم	۲۲۳	شيخ يوسف چولي
۵۴	..	..	..	..	قوم بهود	۳۲۱	شيخ يوسف كوراني

• تمام شد منظر اول •

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعات و آبها و غیره *

حرف الف •					
۱۴۲	۱۴۱	۱۳۰	..	..	اجین
۱۷۹	۱۷۲	۱۳۵	..	..	آچه
۱۴۳	۱۴۲	۱۴۱	۱۴۰	۱۳۸	احمد آباد
۸۵	۸۷	۸۵	..	..	اخی (اخیکت)
۲۹۹	..	..	..	..	ادی خدجان
۱۴۸	..	..	..	..	ادیسه
۶۰	..	..	..	..	کوه ارتاق
۷۸	۶۴	۶۳	۶۲	..	ارکنه قون
۲۲۰	۲۱۹	..	..	..	اردبیل
۲۳۶	۲۲۹	..	..	..	آب ارغنداب
۲۴۳	..	..	..	..	ارقندی
۳۰۵	۲۷۳	۲۹۲	۲۴۶	..	آرتنه باغ (درکابل)
۵۶	..	..	..	..	مدینه اسکندریه
۸۵	..	..	..	..	اسفزه
۸۹	..	..	..	..	استرغج
۱۴۳	..	..	..	..	اساول
۲۱۳	..	..	..	..	امغرابین
۲۸۶	۲۶۸	..	..	..	استالف (کوه استالف)
۳۵۴	۲۸۳	۲۸۲	۲۵۲	..	اشککش
۳۰۶	۳۰۳	۲۸۵	..	..	اشترکرام
۶۰	..	..	..	..	افرنج
۳۰۴	۱۲۹	..	..	..	افغانستان
۳۶	..	..	..	..	اقایم چهارم
۷۳	..	..	..	..	آس
۷۳	..	..	..	..	آلان
۲۵۳	۷۳	..	..	..	آب آمویه
۸۲	۸۲	۸۰	۷۵	..	آذربایجان
۹۱	..	..	..	..	آدینه پور
۱۰۱	۱۰۰	۹۹	۹۸	..	دارالخلافه کوه (اکبرآباد)
۱۱۳	۱۱۲	۱۱۱	۱۰۵	۱۰۳	۱۰۲
۱۲۹	۱۲۷	۱۲۶	۱۲۱	۱۱۸	۱۱۵
۱۴۹	۱۴۷	۱۴۶	۱۴۵	۱۴۴	۱۴۱
۱۶۰	۱۵۷	۱۵۶	۱۵۵	۱۵۴	۱۵۳
۳۳۹	۱۹۶	۱۷۰	۱۶۷	۱۶۶	۱۶۲
۳۶۱	۳۶۰	۳۵۶	۳۵۱	۳۴۰	..
۱۴۲	..	..	..	..	آسیر
۱۴۲	..	..	..	..	قلعه آسیر
۲۴۱	۲۲۹	..	..	..	برج آتجه حصار قندهار
۲۶۰	..	..	..	..	آب دره
۲۹۹	۲۷۶	..	..	..	آب قنگی (بنگی)
۳۱۱	۲۹۵	..	..	..	آب باران
۵۳	..	..	..	..	کوه ابو قبیس
۲۱۶	..	..	..	..	ابهر
۸۵	۸۰	..	..	..	اتوار (یانگی)
۱۶۱	۱۰۳	۱۰۰	..	..	اتاره

۲۳۰	آب ایستاده	۸۵	اتلیم بلجیم
۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۷۱ ..	ایبک	۸۵	المابلغ
۲۸۷	قلعه ایبک	۸۵	المانو
* حرف باء *		۸۹	الاناغ
۵۶ - ۵۴	شهربابل	۱۶۷ - ۱۶۰ - ۱۵۶ - ۱۲۳ - ۱۱۱ ..	الور
۹۱	بادام چشمه	۲۷۴	النگ چالاک
۳۱۱ - ۹۲	بارنج	۲۷۶	النگ قاضیان
۹۳	باغ ونا	۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۴۵ - ۲۳ - ۱۸	حصار امرکوت
۲۰۰ - ۱۱۱	باری	۸۰	انکوزیه
۱۶۷	باغ خواجه دوست منشی	۸۸ - ۸۷ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ ..	ولایت اندجان
۱۶۷	باغ خواجه غازی	۸۷	قلعه اندجان
۲۱۲	باغ شاهی (در هرات)	۹۴	بناباله
۲۱۳	باخوز	۱۹۷	اندركول
۲۱۴	باغ مراد هرات	۳۰۰ - ۲۸۶ - ۲۷۶ - ۲۶۰ - ۲۵۱ - ۲۰۰	اندراب
۲۱۴	باغ خیابان هرات	۳۵۴ - ۳۰۲	
۲۱۴	باغ زانان هرات	۲۷۵	قلعه اندراب
۲۳۱	باغ جلال الدین	۳۳۵	اندخود
۲۳۸	باغ فردوس مکانی بابرشاه	۸۷ - ۸۳	اوز جند (اوزگند)
۲۴۲ (شف حاء)	باباحسن ابدال	۸۵	اوش
۲۵۱	باغ علی قلی اندرانی	۸۸	اورانذیه
۳۰۰ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۵۵ ..	بامیان	۱۵۳ - ۱۴۸ - ۱۴۵ - ۱۰۴ - ۱۰۲	ولایت اوده
۲۶۰	باغ خسرو شاه	۲۰۵	قلعه اریک
۲۶۲	باغ قراچه حل	۵۶	اهرام مصری (یعنی بناهای چندکده در مصر است)
۲۶۲	باغ دیوان خانه	۸۱ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۱ - ۶۰	ایران
۲۶۲	باغ بنفشه	۲۹۲ - ۲۵۳ - ۲۲۷ - ۲۱۳ - ۲۰۵ - ۲۰۳	
۲۷۵	بازارک	۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳	
۲۸۱	بادام دره	۷۵ - ۶۳	زمین ایغور (بلاد ایغور)
۳۲۱	باغ صفا	۱۱۲	ایرج

۷۶ - ۷۳	..	..	..	..	بلغار	۳۶۰	..	..	..	..	نازار دویاتی
۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۱ - ۲۶۹ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۳	..	..	..	..	بلغ	۹۲	..	..	..	..	بجور
۳۰۸ - ۲۹۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵	..	..	..	..	..	۹۲	..	..	..	..	قلعه بجور
۱۲۹	..	۹۰	..	..	بلوچستان	۹۷ - ۹۳ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۵ - ۸۲ - ۷۵	..	..	..	..	بدخشان
۱۴۵ - ۱۴۴	..	..	..	..	پروکنه بلگرام	۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۱ - ۹۹ - ۹۸	..	..	..	..	..
۳۰۹	..	..	..	..	کوه بلندری	۲۳۶ - ۲۲۳ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۳۵ - ۱۲۹ - ۱۲۳	..	..	..	..	..
۳۲۳ - ۳۱۱ - ۳۰۸ - ۲۷۴ - ۲۴۴ - ۹۲	..	..	..	..	بنکش	۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۳۷	..	..	..	..	..
۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۲۹ - ۱۱۴	..	..	..	..	بنگاله	۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۵۷	..	..	..	..	..
۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲	..	..	..	..	..	۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰	..	..	..	..	..
۳۴۰ - ۳۳۹ - ۲۲۲ - ۱۹۶	..	..	..	..	..	۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۹ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۲	..	..	..	..	..
۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۴۸	..	..	..	..	بنارس	۳۶۱ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۹ - ۲۹۸	..	..	..	..	..
۲۸۲	..	..	..	..	چشمه بندگشا	۳۵۳	..	..	..	..	..
۳۲۵	..	..	..	..	قصبه بن	۳۵۳	..	..	..	..	..
۲۶۱	..	..	..	..	بوري	۱۱۲	..	..	..	..	..
۱۹۵ - ۹۷ - ۹۳	..	..	..	..	بهره	۱۴۲ - ۱۴۱	..	..	..	..	..
۳۲۳ - ۹۴ - ۹۳	..	..	..	..	آب بهت	۱۴۲ - ۱۴۱	..	..	..	..	..
۹۴	..	..	..	..	بهره پور	۱۸۹ - ۱۴۵ - ۱۴۲	..	..	..	..	..
۱۶۰ - ۱۵۲ - ۱۴۸ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۷	..	..	..	..	ولایت بهار	۱۰۶	..	..	..	..	..
۳۴۰	..	..	..	..	..	۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۰۴	..	..	..	..	..
۱۶۳ - ۱۵۸ - ۱۲۴ - ۱۱۴	..	..	..	..	بهره پور	۲۱۵	..	..	..	..	..
۱۵۸ - ۱۱۴	..	..	..	..	بهره	۳۶۱	..	..	..	..	..
۱۵۲	..	..	..	..	بهاگلپور	۷۹	..	..	..	..	..
۱۶۶	..	..	..	..	بهاگلپور	۲۸۶ - ۲۸۳	..	..	..	..	..
۳۰۹	..	..	..	..	کوه بهزادي	۱۷۹ - ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۹	..	..	..	..	..
۳۲۱ - ۳۱۹ - ۳۱۶ - ۳۱۴	..	..	..	..	بهره	۲۵۷ - ۲۲۳ - ۲۰۲ - ۱۹۵ - ۱۸۵ - ۱۷۸ - ۱۷۷	..	..	..	..	..
۵۳	..	..	..	..	بيت المقدس	۲۵۸	..	..	..	..	..
۸۹	..	..	..	..	بيمغان	۱۷۵	..	..	..	..	..
۸۹	..	..	..	..	بيک نوت	۳۵۲ - ۳۴۱ - ۳۳۱	..	..	..	..	..

۳۶۰	تاج عز (مختلوع هما یوں)	۳۵۴ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۰	قلعہ بیانہ
۱۹۹ - ۶۳	تبت	۱۲۴ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳	ولایت بیانہ
۲۲۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۶	تبریز	۳۵۴ - ۳۵۱ - ۳۳۹ - ۱۲۹	
۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۱	ولایت تبری	۱۴۵	بیجاگردہ
۲۴۲	قلعہ تبری	۱۷۹	بیکانیر
۷۵ - ۷۲ - ۶۸ - ۶۲ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷	ترکستان	۱۹۵	آب بیلا
۳۳۵ - ۲۲۳ - ۱۷۷ - ۱۱۳ - ۸۵ - ۸۲ - ۷۹			• حرف پے •
۹۲	تربیلہ	۹۵	شہر پانی پت
۱۵۷ - ۱۵۲	ترہٹ	۱۷۴	پاتر
۲۱۳	ترشیز	۱۸۷	قصبہ پالم
۲۱۳	تربت	۲۳۷	پای منار
۲۴۳	تکیہ چمار	۱۳۴	پدای
۷۳	ولایت لنگتوت	۱۴۳ - ۱۴۱	پٹن
۲۹۰ - ۲۵۵ - ۸۱ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۷ - ۶۰	توران	۱۵۱ - ۱۴۸	بندہ
	• حرف تے •	۱۵۲	پربہ
۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۳۵ - ۱۸	ولایت ثقبہ	۲۸۳	قلعہ پریان (اسلام آباد)
۳۳۱ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۸۹ - ۱۷۸		۳۲۷	پڑھالہ
	• حرف جیم •	۱۹۹	پکلی
۷۲	جاجرات	۳۲۵ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۲۸ - ۱۲۵ - ۱۲۴	پنجاب
۱۰۳	جاجوڑ	۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۳۳۹ - ۳۳۶ - ۳۲۹	
۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۳	قلعہ جانیانیر	۳۶۶ - ۳۶۲ - ۳۵۶	
۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۰ - ۱۳۴	جانیانیر	۱۹۷	پنوج
۱۷۳	ولایت جاجکان (حاجکان)	۲۸۹ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳	پنجشیر
۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳	جام	۲۸۳	آب پنجشیر
۳۴۴	جالندھر	۱۸۱ - ۱۸۰	پولودی
۳۱۲	چپریار	۷۵	پیش دلیغ
۲۸۷	چکنو مینہ		• حرف تہ •
۱۰۶	جرمل	۸۴	قاشکند

چاریکاران .. ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵	جرم ۲۹۲
چپرگنه ۳۳۱	جزیره ۵۷
چرکس ۷۶	جسر روان ۳۶۰
چرخ ۳۰۶ - ۱۷۵	جنگلیک (جگدلیک) ۹۱
چشمه عجیب در دامغان ۲۱۵	جنگله سیاه سنگ ۲۳۱
آب چناب ۹۴ - ۱۷۰ - ۱۷۱	جلال آباد (جوی شاهی) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳
قصبه چنودار ۱۰۳	.. (شف جوی شاهی) ۳۴۱
چندیبری ۱۱۲	جم ۹۱
قلعه چنانه (قلعه چنار) ۱۲۲ - ۱۴۹ - ۱۵۰	جیمو ۳۲۶
.. .. ۱۵۱	جنگلستان جونه ۱۴۸
قلعه چندیبری ۱۹۶	کوه جود ۹۳
چولی مهیسر ۱۳۳	جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳
چوسه ۱۶۳ - ۱۷۰	 ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۳۵۶
چهار باغ اندجان ۸۷	آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۲۲۳
چهار باغ دارالحالانگه آگره مشهور به هشت بهشت ۱۰۵	 ۳۶۰ - ۳۵۱
.. .. ۱۱۴	جونه گدشه ۱۳۸
چهار باغ هرات ۲۱۱	جونه ۱۴۸ - ۱۴۷
چهار باغ کابل ۲۳۰ - ۲۴۶	جوههپور ۱۸۰
چهار دره (در قندهار) ۲۳۳	قصبه جون ۱۸۹ - ۱۸۶ - ۱۸۴
چهار باغ قندهار ۲۳۶	جوی شاهی (جلال آباد) ۲۰۰ - ۳۰۱
چهار باغ نزد جلال آباد ۳۰۸	.. (شف جلال آباد) ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۶۶
ملک چین ۵۷ - ۷۳	جوی موری ۲۷۲ - ۳۰۴
قلعه چینور ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱	جوبیاره بلخ ۲۸۹
چیتور ۱۳۳ - ۱۴۴ - ۱۹۶	جهاز کهنه ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۷
• حرف حاء •	باغ جهان آرا (در هرات) ۲۱۳ - ۲۱۴
دیار حبشه ۵۷	جیلم ۹۴
حجاز ۵۵ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۷۹	جیسلمیر ۱۸۱
۲۸۴ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۶۳	• حرف چ •

۲۲۰	..	..	..	..	خلخال	۸۰	..	..	..	خرمین شریفین
۲۷۶	..	..	..	..	خلسان	۲۳۸	..	..	..	بابا حسن ابدال (شف باد)
۲۸۸ - ۲۸۷	..	..	..	..	خام	۳۵۵ - ۳۵۲ - ۳۵۱ - ۱۰۲ - ۹۴	..	..	..	سرکار حصار فیروزه
۲۷۱	..	..	..	..	خملنگان	۳۵۲	..	..	..	قلعه حصار
۹۶ - ۷۹ - ۷۵	..	..	..	..	خوارزم	۸۰	..	..	..	شهر حلب
۷۹	..	..	..	..	خوزستان	۱۵۶	..	..	..	حمید پور
۱۹۹ - ۱۹۵ - ۹۳	..	..	..	..	خوشاب	۱۳۴	..	..	..	حوض عمار الملک
۲۷۵ - ۲۶۰ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۹۹	..	..	..	..	خوست	۲۱۸	..	..	..	حوض سلیمان
۲۹۳ - ۲۸۳	..	..	..	..	..	۳۰۸	..	..	..	قلعه حوالی جلال آباد
۲۲۹	..	..	..	..	خواجه خضر	۳۶۰	..	..	..	حوض منمن بر بالای کشنیا
۲۶۱ - ۲۴۳	..	..	..	..	خواجه پشنه	* حرف خاد *				
۲۴۸	..	..	..	..	خواجه ریگ روان	۱۰۶	..	..	..	خانوه (از سرکار بیانه)
۲۹۱ - ۲۳۰ - ۲۴۸	..	..	..	..	خواجه سیاران	۱۹۹	..	..	..	خانیپور
۳۲۵ - ۹۱	..	..	..	..	خیبر	۲۱۳	..	..	..	خانی
۲۶۱	..	..	..	..	خیابان نزد کابل	۲۵۵	..	..	..	خانک کان
* حرف دال *						خنا (خطا)				
۹۶	..	..	..	..	دارالمرز	۸۴ - ۸۰ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۰ - ۶۳	..	..	..	خفن
۲۳۶ - ۲۲۹ - ۲۰۳ - ۱۶۱	..	..	..	..	دلور زمین (زمین دلور)	۷۳	..	..	..	خفین
۲۸۴ - ۲۶۶ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۳ - ۲۴۱	..	..	..	..	..	۲۸۲	..	..	..	ختلان مشهور به کولاب (شف کاف)
۳۳۴ - ۳۳۳ - ۲۸۵	..	..	..	..	..	۸۸ - ۸۵ - ۸۴	..	..	..	آب خچند (میخون)
۲۱۵	..	..	..	..	دامغان	۸۸ - ۸۵	..	..	..	شهر خچند
۸۳	..	..	..	..	دره کز (شف کاف)	۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۳ - ۵۷ - ۱۹	..	..	..	ولایت خراسان
۱۹۸	..	..	..	..	دره لار	۱۶۸ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۹۹ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۰ - ۸۹	..	..	..	..
۲۵۳	..	..	..	..	درسک (ورسک) (شف واو)	۳۳۵ - ۲۹۹ - ۲۴۴ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۶ - ۲۰۲	..	..	..	..
۲۵۸	..	..	..	..	دروازه طاقیه دوزان (دروازه کابل)	۸۱	..	..	..	قلعه خرماتو
۲۹۶	..	..	..	..	دره قبیچاق	۱۱۴ - ۱۰۳	..	..	..	خرید
۲۸۹	..	..	..	..	دشت نیل بر	۲۲۰	..	..	..	خوزبیل
۱۴۶ - ۱۳۹	..	..	..	..	ملک دکن	۲۲۳	..	..	..	خرابه
						۳۶۱	..	..	..	خرگاه بر عدد بروج سپهر

۱۲۸ - ۹۵ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۶۰	ملک روم	۳۱۰	دکه
۱۶۸	..	۱۰۳	دلمو
۷۶ - ۷۳	روس	۸۰	دمشق
۸۱	حصار روم	۱۴۱	دندو قه
۲۶۱	روضه بابا ششپر	۲۴۹	دوکي
۱۴۸	رهتاس	۱۲۴ - ۱۱۶ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۵۱	دارالملک دهلي
۳۴۱ - ۳۳۶ - ۱۹۶ - ۱۵۷ - ۱۵۳	قلعه رهتاس	۱۶۷ - ۱۵۶ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷	
۳۴۲	..	۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۴ - ۳۲۵ - ۳۱۷ - ۱۸۷ - ۱۶۹	
۱۶۷	قصبه رهنک	۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۶۰ - ۳۵۶ - ۳۵۳	..
۲۱۵	ري	۱۱۳ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۰	دهولور
۲۳۷	ريوازي	۱۹۶	ولايت دهندهير
* حرف زاء *		۲۰۰	دهنکوت
۲۱۳	زاوه	۲۶۱	ده افغانان
۳۲۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰	زمزمه (زمه)	۳۵۱	قلعه دهلي
۵۵	مدينه زها (رها)	۷۱	ديلون يلدق
۲۲۲ - ۲۱۴ - ۲۱۳	زيارتگاه هرات	۸۱ - ۷۹	ديار بکر
* حرف سين *		۳۴۳ - ۱۱۰ - ۹۳	ديپال پور
۱۳۰ - ۱۰۶	سارنگپور	۱۲۴	شهر دين پناه
۱۹۷ - ۱۶۱ - ۱۶۹	کوه سارنگ	۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۳۴ - ۱۳۳	بندر ديب
۱۸۱	ساتلک	۱۷۹	قلعه ديوراول
۲۱۸	چشمه ساؤق بالاق (ساووق بالاق)	* حرف راء *	
۲۵۲	کنل مامسان	۱۱۲ - ۱۰۰	راپري
۲۹۹ - ۲۹۶	سال اولنگ	۱۴۳ - ۱۰۹	رايسون
۳۵۱ - ۳۵۰	ساخانه	۱۹۶ - ۱۳۰	قلعه رايسون
۲۳۴ - ۲۲۰ - ۲۱۵ - ۲۰۶	ولايت سبزوار	۱۹۹ - ۱۷۰	راجوردي
۳۰۷	ده سين	۲۹۳ - ۲۷۱	رستاق
۳۴۴ - ۱۴۵	کب سدلج مشهور بآب لوهيانه	۱۲۸	قلعه رننجهور
۵۳	کوه سرزديب (قدمگاه آدم عم)	۱۹۶	رننجهور

آب سنده (تیلاب)	۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۴	سرماوه	۹۴
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۰۰ - ۲۱۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱		سرور	۱۱۴
.. .. ۳۴۱ - ۳۴۲ (شف نون)		سریکچ (سرکیچ)	۱۴۱ - ۱۴۳
حصار سنبل	۱۰۰ - ۱۰۲	سرو	۱۴۸
ولایت سنبل	۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۲۳	سرای دولخان	۱۶۷
.. .. ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۵ - ۲۵۳		سری نگر	۱۹۹
سلجده دره	۲۶۸	سرای فرهاد	۲۱۳
شهر موس	۵۴	سرخص	۲۱۳
سوق الدمانین	۵۷ - ۵۸	سرخاب	۳۱۲
اراضی سودان	۵۷	سفین (سفین - سفین)	۷۳
سواسنگ	۸۹	باغ سفید هرات	۲۱۴
ولایت سواد	۹۲	کوه سفید سنگ	۳۱۸
قلعه سونکر	۱۳۳ - ۱۳۴	سفلاب	۵۷
بندر سورت	۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۸۹	سکری (سکری - قنچور)	۱۰۵ - ۱۰۹
قلعه سورت	۱۴۲	 (شف فام)	
سورج گدغه	۱۴۸	سکندر پور	۱۱۴
قصبه سون پت	۱۵۹	سلیکای (سلیکای)	۶۳ (شف سلیول)
سوزلیق	۲۱۵	دریای سلطان پور	۱۷۰ - ۳۶۶
جبال سوزلیق	۳۳۶	سلطان پور	۱۷۰
سهرند	۹۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۳۴۴	سلطانیه	۲۱۵ - ۵۹۱۶ - ۲۱۷
۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۶۶		سایم گدغه	۳۵۱
سهرام	۱۴۷ - ۱۴۸	سمرقند	۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۶
سکاده (سه گاه)	۲۱۳		۹۹ - ۱۱۳
سهند تبریز	۲۱۹	سمانه	۹۷ - ۱۶۱
سلیول (سلیکای)	۵۹ (شف سلیکای)	سمنان	۲۱۵
سوزام	۸۴	سند	۵۷ - ۱۳۵ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۸۵ - ۱۸۶
سبحون (آب خجند)	 (شف خاد)	۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۵۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۹	
سپالکوت	۹۴ - ۱۷۱		۳۴۱

صوفی آباد ۱ ۲۱۵
 * حرف ضاد *

ضحاک ۲۵۵ - ۲۶۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰
 * حرف طاء *

طایقان (طالقان) ۷۳ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵
 ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

طارم ۲۲۰
 قلعه طایقان ۲۷۷

آب طایقان ۲۸۰
 طبل عدل ۳۶۱

شهر طوس ۲۲۹
 * حرف طاء *

قلعه ظفر ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۲۰۰ - ۲۳۶ - ۲۵۳ - ۲۵۵
 .. ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

* حرف عین *

ملک عجم ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۸۶

عراق ۱۹ - ۵۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۹ - ۱۰۸ - ۱۹۰
 ۱۹۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۲۴

.. ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۲۹۹ - ۳۱۱
 عراقین ۷۹

عرب ۸۱
 عقبه کشمیر ۱۷۱

عقبه پنوج ۱۹۷
 کوه عقابین ۲۶۲ - ۲۶۳

علیکار ۳۰۷
 علیشنگ ۳۰۷

علی خیل ۹۲
 * حرف غین *

قلعه سیهوان ۱۷۶
 سیوری ۱۸۹

قلعه سیدی ۱۹۰
 سیستان .. ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۴ - ۲۲۱

سیاه سنگ ۳۰۹
 سیاه آب میان موخاب و گندمک .. ۳۱۲

* حرف شین *

ملک شام ۵۴ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۱ - ۳۰۸

شاهرخیه (فناکت) .. ۸۴ (شف فاه)
 شال ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۱۴ - ۲۱۹

شاخدان ۲۵۵ - ۲۵۳
 ممالک شرقیه .. ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۶۲

شکر تالو ۱۳۴
 دریای شمال ۵۸

قلعه شمس آباد ۱۱۲
 شمله ۱۴۷

قصبه شمسی ۲۲۰
 دریای شور ۳۱ - ۱۳۴

شور اندام ۳۳۳ - ۳۳۴
 باغ شهر آرا (در کابل) .. ۲۲۶ - ۲۳۱

شهر کهنه (در قندهار) .. ۲۲۹ - ۲۳۳
 شهر بند بلخ ۲۸۹

شیراز ۷۹
 شیوه ۹۲

شیرپور ۱۵۲
 * حرف صاد *

صد دره ۹۹
 مسجد صفا ۱۴۶

قراقرم	۹۰	غازي پور	۱۱۴ - ۱۰۲
قروغز	۹۳	قلعه عجدوان	۹۱
قروباغ	۳۰۹ - ۲۹۵ - ۲۹۱ - ۲۷۴ - ۲۷۲ - ۲۵۱	غر (غونگر)	۹۲
قروانگين (توانگين)	۲۸۳ - ۲۸۲	غزئين (غزنه) (غزني)	۹۱ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۵ - ۱۴
قزوين	۲۱۵ - ۲۰۵	۹۲ - ۹۱ - ۱۰۱ - ۱۶۶ - ۱۷۵ - ۲۰۰ - ۲۲۵	
قصر روان	۳۶۰	۲۶۳ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۴	
قلات از مضافات قندهار	۲۵۸ - ۲۴۱ - ۲۲۵ - ۸۹	۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۱ - ۲۹۸ - ۲۸۶ - ۲۸۴ - ۲۷۳	
قلعه گلا	۲۶۶	۳۲۳ - ۳۱۲ - ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۰۹	
قنوج	۲۲۱	۳۶۲ - ۳۳۴ - ۳۳۳	
قندهار	۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۱۲ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۴۳	قلعه غزئين	۲۵۷
قندهار	۳۵۶ - ۱۸۵ - ۱۶۳ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۴۹ ..	غزو شهدان	۳۰۷
قندهار	۹۸ - ۹۷ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۲	غوريان	۲۱۳
قندهار	۱۳۵ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۹۹	غور بند (غوري)	۲۹۴ - ۲۹۱ - ۲۷۲ - ۲۶۹ - ۲۵۵
قندهار	۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۰ - ۱۳۶		۳۰۱ - ۲۹۶ (شف غوري)
قندهار	۲۰۰ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰	غوري	۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۰
قندهار	۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۵ - ۲۰۲ - ۲۰۱	قلعه غوري	۲۶۹
قندهار	۲۳۳ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶	* حرف قاء *	
قندهار	۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۶ - ۲۳۵	فارس (فرس)	۸۱ - ۷۹ - ۵۶
قندهار	۲۶۶ - ۲۶۱ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۴۸ - ۲۴۶ - ۲۴۳	فنجپور (سكري)	۱۱۱ (شف مين)
قندهار	۳۱۱ - ۳۰۹ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۲۹۸ - ۲۹۲ - ۲۷۳	ولايت فوغانه	۸۸ - ۸۷ - ۸۴
قندهار	۳۵۷ - ۳۴۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲	فرلا	۲۱۸ - ۲۱۳
قندوز (قندوز)	۲۶۰ - ۲۵۳ - ۲۵۱ - ۸۶	فذاكت (شاهرخيه)	۸۵ (شف شين)
قندوز	۳۱۱ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۷۵	فوشنج	۲۱۳
قندوز	۳۱۶	فيروزه كوه	۸۰
قلعه قندهار	۲۲۹ - ۲۰۱ - ۲۰۰	فيروز آباد	۳۶۰ - ۱۵۹
* حرف كاف *		حصار فيروزه	۳۶۴ - ۳۵۵ (شف حاء)
كاشغر	۲۸۵ - ۱۹۸ - ۱۳۵ - ۱۱۵ - ۹۹ - ۸۵ - ۷۵	* حرف قاف *	
كاشغر	۳۳۲ - ۲۹۱	دشت قباچان	۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۸۳ - ۷۹ - ۷۳

۲۸۳	کان نقره	۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۳ - ۸۲
۳۵۳	کانت کوله	۱۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۳
۲۳۰	کنل روغنی	۱۱۶ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۵
۲۶۰	کنل شبرزو	۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۱۸
۲۶۰	کنل رنگ	۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۷۵ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۱
۳۰۹ - ۲۸۵ - ۲۷۲ - ۲۶۱	کنل منار	۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸
۲۶۴	کنل مچاوند	۲۳۴ - ۲۳۰ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳
۳۰۲ - ۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۷۰	کنل هندو کوه	۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵
۲۸۳	کنور	۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲
۲۸۳	کنل اشتر کرام	۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴
۲۸۶	کنل ناری	۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۵ - ۲۶۱
۳۰۴	کنل بادنج	۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۵
۹۴ - ۹۳	کچه کوٹ	۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱
۶۰	کوه کرتاق	۳۰۹ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱
۲۱۸ - ۷۹	کرمات	۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۴ - ۳۱۱
۱۱۴	کرف	۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۲۶
۲۱۳	کرشو	۳۵۷ - ۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۵۲ - ۳۴۷ - ۳۴۱ - ۳۴۰
کز (دره کز) .. ۹۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ (شف دال)	کز (دره کز)	۳۶۳
شهر کش (معروف به شهر سبز) ۷۶ - ۷۷ - ۷۸	شهر کش (معروف به شهر سبز)	۸۵
کشمیر ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۹۶	کشمیر	کالپی ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۲۶ - ۱۴۹ - ۱۵۴
۱۹ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۴۵ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۲۹		۱۶۱ - ۱۵۶
۳۳۶ - ۳۳۰		قلعه کالجیر ۱۲۳ - ۱۹۶
۲۸۰ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۵۳	کشم	کالجیر ۱۲۳ - ۱۲۸
مدینه کلدانین (مدینه فلاسف مشرق) ۵۶	مدینه کلدانین (مدینه فلاسف مشرق)	حوض کالگریه ۱۴۱
۳۶۷ - ۳۴۲ - ۹۴	کلانور	کارپزگاه هرات ۲۱۴
۲۵۳	کلوکان	کان فیروزه (در نیشاپور) ۲۱۵
۲۹۹ - ۲۱۸ - ۲۸۳ - ۲۶۰ - ۲۵۵ - ۵۹۰	کمبرد	کاروان سراسی طرح ۲۲۱
۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۶ - ۱۳۴	کدایت	قلعه کابل ۲۶۲ - ۲۴۳

۱۷۳ - ۱۶۹ - ۱۵۹ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴	قصبه کفار
۳۶۳ - ۲۲۲ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۷۷	آب کنباس (آب سدا)
۱۵۲	درواز کندگان حصار قندهار
۳۱۴	کندھک (گندمک)
۵۷ - ۵۳	شهر کوفه
۹۱	کول ملک
۱۰۶	کول فتحپور (غدیر)
۱۵۴ - ۱۱۱	قصبه کول
۱۳۰	کولاب مندوسور
۱۳۶	کولاب واره
۱۸۰	کول جوگی
۲۲۹	کوبه بند (در قندهار)
۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۱ - ۲۵۲	کولاب (در بدخشان)
۲۹۳ - ۲۹۲	آب کوکچه
۲۵۳	کوچه بند باغ
۲۸۹	کوت
۹۲	پروگنه کهرام
۱۰۱	حصار کهندار (کندهار)
۱۵۲	کهاور
۳۲۶	کي
۹۲	کياکي
۲۰۵	

* حرف گاف *

۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۴	ولایت گجرات
۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۱	

۱۵۹ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۲۵ - ۹۴ - ۹۳	لاهور
۲۲۲ - ۱۹۵ - ۱۷۲ - ۱۶۷ - ۱۶۲ - ۱۶۱	قلعه لاهور
۳۶۶ - ۳۵۹ - ۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۶ - ۳۴۳ - ۳۴۲	آب لاهور
۱۲۵	لکهنو
۱۷۰	قصبه لکهنور
۱۱۱	قلعه لکي
۱۸۵	
۲۲۱	

* حرف لام *

مشهد مقدس (اقدس) ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۸ - ۲۰۴

۲۲۳ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۵

مصر ۸۰ - ۷۹ - ۶۰ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶

معمره ۲۹۱ - ۲۳۷

دیار مغرب ۵۷

مغولستان (زمین مغول) (مغولستان) ۶۳ - ۶۲

۲۵۲ - ۸۴ - ۸۳ - ۶۸ - ۶۴

مکه معظمه ۳۶۳ - ۳۰۸

ملتان ۲۰۰ - ۱۷۱ - ۱۲۲ - ۹۲

قلعه ملوک ۹۴

مدینه منور (مدینه الحکما) ۵۶

مندراول (مندرايل) ۱۲۹ - ۹۲

مندهاکر ۱۰۵

مندسور ۱۵۱ - ۱۳۰

مندو ۳۵۶ - ۱۴۴ - ۱۴۲ - ۱۳۵ - ۱۳۳ - ۱۳۲

قلعه مندو ۱۴۹ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲

منگیر ۱۵۲

منا (در مکه معظمه) ۳۳۱

مرايه ۱۳۸

موضع آبرگران ۲۵۱

موک ۲۸۲

مهاون ۱۰۰

آب مهندري ۱۴۶ - ۱۴۴ - ۱۴۰ - ۱۳۸

میدان ۸۹

میوات ۳۵۱ - ۳۳۷ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۰

میان دوآب ۱۱۱ - ۱۰۲

میرتبه ۱۰۶

میانه (در هرات) ۲۱۹

کوه لکه ۲۲۴

لنگان (لنگانات) ۳۱۰ - ۳۰۹

قصبه لهری ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲

لهوگنده (لوه گنده) ۲۰۱ - ۱۷۹

۳۱۱ - ۳۰۶ - ۱۷۵

لهو

* حرف میم *

ماوراء النهر ۸۲ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۵ - ۶۲

۳۳۵ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۷ - ۲۱۴ - ۸۸

ماچین ۷۳

مازندران ۷۹

روستای ماله ۱۴۹ - ۱۴۴ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۰ - ۱۲۵

۳۳۹ - ۱۸۵

پل مالان ۲۱۴ - ۲۱۳

دروازه ماشور قندهار ۲۴۰

ماچینواره ۳۴۷ - ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۲۵

آب ماچینواره ۳۲۵

ولایت مانکوت ۳۶۷ - ۳۲۹

قلعه مانکوت ۳۳۶

محمود آباد ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۴۰

محولات ۲۱۳

مداین ۵۸

مرغینان ۸۸ - ۸۵

مرو ۸۶

مرغاب ۹۰

مزارات (در قندهار) ۲۲۹

بلاد مشرق ۶۳ - ۵۸

مشتنگ ۲۴۹ - ۱۹۲ - ۱۹۰

هرات (هري) ۹۰ - ۱۲۱ - ۲۰۵ - ۲۰۹ - ۲۰۹

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۸۷

۲۳۴ - ۲۹۰

ولایت هردوار ۱۸۶

قصبه هرهانه ۳۶۷ - ۳۴۳ - ۳۴۲

هزار جات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۸ (شف هزاره)

.. .. . ۱۴۰ - ۱۳۷ (و منظر اول)

هزارچہ سلطان مسعودي ۱۰۱

آب هلمند (هيرمند) ۲۱۹ - ۲۰۴

هندوستان ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲

۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۸

۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۱

۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۴

۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۳

۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۴۹ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۷

۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۴

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶

هندوکوه ۹۰ - ۲۷۰

سرکار هنديه ۱۳۱

هردل ۱۲۹

هیره پور ۱۹۹

• حرف ياء •

يانكي ۸۵

ياركنه ۱۱۵

دروازه يارك كابل ۲۹۲

ميرت ۳۵۳

• حرف نون •

ناکور ۱۲۸

نارنول ۱۴۷

ناري ۲۸۶ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۵۲

نچف كوفه ۵۳

قصبه نرياد ۱۴۰ - ۱۳۷

نعلچہ مندو ۱۳۲

نعمان ۲۴۳

نغر ۲۴۴

نمازگاه اندجان ۸۷

نوركل (كنور نوركل) .. ۹۲ (شف كافي)

ولايت نورساري ۱۴۴ - ۱۴۱

نوشهره ۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۷۰

نيشاپور ۲۱۵ - ۸۰

نيور ۹۲

نيلو سبيل ۱۳۳

ملك نيمروز ۱۶۰

نيلاب (آب سند) .. ۳۱۲ - ۳۱۰ (شف سين)

نرمان نيكنهار ۳۱۲

• حرف واو •

واصل پور ۱۷۱

ورسك (درسنه) .. ۹۹ (شف دال)

ورترا (درقرا) ۲۱۳

ولايت مالديو ۱۸۵ - ۱۷۹

• حرف هاء •

هالول (هالول) ۱۳۹ - ۱۳۷

هنگاپور ۱۹۵

۲۸۶ - ۲۵۱	..	..	..	یوت چالاک	۲۹۱	..	..	..	یخ چهار چشمه
۲۹۸	..	..	..	یکه اولنگ	۲۴۳	..	..	..	یوت شیخ عالی
۳۱ - ۲۳	..	..	..	یونان	۲۴۳	..	..	..	یوت بابوس بیگ

• تمام شد •

